ا آنگاه که بیاید خداوند چیزی باو میبخشد که بمنزلهٔ
شد. ۱۶. برای همه‌ی امتهای روی زمین
پذیرند آورندهٔ خلاص و رحمت است. ۱۷. و
لیه ستمکاران با خود میآورد و... صفحه ۱۳۴

نجیل برنابا

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ترجمه: مرتضی فهیم «کرمانی»

هوالعزیز
عبدالله مولائی
۸ – ۱۷

انجیل برنابا

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ترجمه مرتضی فهیم کرمانی

فا ۲۲۹٫۹۳۰۵
۱۳۵۷
۲ه
رکورد
۸۳۹۱
۲۴۳۷۳
کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد
۱۳۵۶
کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

این کتاب با اجازه وزارت فرهنگ و هنر در چاپخانهٔ
پیک ایران بچاپ رسید

حق طبع برای مترجم محفوظ است

مقاله ایکه از نظرخوانندگان عزیز میگذرد بقلم توانای حضرت آیت‌الله آقای سید محمد رضا طالقانی دامت برکاته است که با تحقیقات جالبیکه فرموده‌اند هویت کتاب و «برنابا» را کاملا روشن فرموده و بدینترتیب بر ارزش کتاب افزوده شده این خود مزیتی است که سایر چاپها فاقد آنند.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی نزل الکتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیه من التورات والانجیل. والصلواة علی الرسول الامین و آله الطاهرین.

در تاریخ مسیحیت وجود شخصی را بنام برنابا «فرزند وعظ» که از نخستین داعیان ومبشرین به تعالیم مسیح (ع) بوده کسی انکار ندارد.

و نیز از مآخذ مسیحیت چنین برمی‌آید که کلمهٔ انجیل «بشارت» به تعالیم وبشاراتی گفته میشود که شاگردان مسیح از آنحضرت دریافت نموده بودند یا دیگران از شاگردان. این تعالیم که متضمن تاریخ هم بود در آغاز ظهور مسیحیت از زبانی بذهنی واز اذهان بزبانها نقل میشد زیرا به یقین نوشتن وخواندن در آن زمان چنان گسترش نداشت که تا همهٔ طبقات پائین را که بیشتر شاگردان مسیح از آنها بودند فرا گیرد یا (بنوشتهٔ فلویدفیلسون در کلید عهد جدید ص۱۳) شیوهٔ نوشتن در میان یهودیان باستان معمول نبوده است. بنابراین نوشتن وتدوین اناجیل سالها پس از اشاعهٔ مسیحیت وتأسیس کلیساهای مسیحی انجام شده است.

اگر این اصول را بپذیریم این نتیجه قطعی است که رسولان ومعلمین نخستین که برنابا یکی از آنها بوده اناجیلی (تعالیم وبشاراتی) داشتند که در اصول مشترک بوده.

پس خواه ناخواه بحث در بارهٔ این انجیل باین برمیگردد که آیا این انجیل مکتوب و یافت شده، مطابق همان انجیل ذهنی و لفظی برنابا بوده یا نه؟.

بنظر اینجانب دربارهٔ انجیل (همهٔ مطالب آن) دلیل یقین آوری نه برای اثبات داریم و نه نفی . آنچه تاکنون ازهردوطرف گفته شده شواهد و قرائنی است که برای رهنمای بواقع کافی نیست .

تاریخ پیدایش این انجیل باختصار چنین است : در سال ۱۷۰۹ میلادی نسخه‌ای از آن بزبان ایتالیائی بوسیلهٔ «کرمر» مستشار پادشاه پروس دریکی ازکتابخانه‌های آمستردام کشف شد. پس ازچند سال بکتابخانهٔ دربار سلطنتی وین منتقل گشت . دراوائل قرن ۱۸ نسخهٔ دیگری به زبان اسپانیائی بدست آمد این نسخه دست بدست میگشت تا بدست مستشرق معروف «رُرژسایل» رسید وبوسیلهٔ دکتر «منکموس» به زبان انگلیسی ترجمه شد . اما اینکه اصل این دو نسخهٔ ایتالیائی واسپانیائی ازچه اصلی و نویسندهٔ آن که بوده یکسر مجهول است و تاکنون پس از این دو، نسخه دیگری بدست نیامده تا نظری را تأیید نماید [۱] دکتر خلیل سعادت (مسیحی محقق) به دنبال بحثهای مفصل دیگران وقرائن وشواهد خود ترجیح داده است که اصل آن عربی و نویسندهٔ آن دراصل یهودی اندلسی بوده که سپس مسیحی آنگاه مسلمان شده است ؟! آقای دکتر سعادت از این جهت برای یافتن ونشان دادن چنین نویسندهٔ توانا ومطلعی خودرا ناچار دیده بگوید که این کتاب بیش از تحقیقات اخلاقی و تربیتی حکیمانه ومستدل مشتمل مطالب بسیاری از کتاب عهدقدیم وجدید ودیگر منابع یهودیت ومسیحیت واسلام است .

راستی چنین نویسنده‌ای باید از نوابغ کم مانند جهان باشد!! زیرا با آنکه مدارك و کتب ادیان سه گانه در آن زمان دردسترس همه نبوده این شخص

۱ــ نویسندهٔ توانا آقای جلال آل احمد در کتاب مجموعهٔ مقالات «زن زیادی» نسخه‌ای از انجیل برنابارا سراغ داده که نزد کشیش دوستش دیده ونامش را برای اینکه نانش آجر نشود کتمان نموده است .

تحت عنوان «رسالهٔ پولس رسول به کاتبان» میگوید : « راقم این سطور... یك نسخهٔ خطی از انجیل برنابا بزبان مقدس سریانی برخورد که درحواشی صفحات اول تاهفتم آن ایضا بهمین زبان مقدس رساله مانحن فیه مرقوم رفته است»

اگر این آقای کشیش بزرگوار بخود جرأت دهد واین نسخه را بنمایاند تأثیر بسزائی درروشن نمودن اصل انجیل برنابا دارد وچون بزبان سریانی است باید درغیر از نسخه‌های ایتالیائی و اسپانیائی باشد یا از اصل قدیمتری استنساخ شده .

مدد رتی که بمقیاس حساب عمرش باید کوتاه باشد زبانهای مختلف آنها را آموخته و با نها کاملا اطلاع یافته وتغییر مذهب داده و در هرزمان خودرا با محیطی تطبیق نموده چنین کتابی را تألیف نموده است !!

این یهودی مسیحی نومسلمان باکوشش فراوان و جمع وجور کردن و نوشتن چنین کتابی چه مقصودی داشته است؟ لابد مقصودش تخریب دیگر اناجیل وتأیید اسلام بوده. یا بقول ها کس : «که میرساند کتاب مقدس تحریف شده است» . آیا تصور میشود چنین کتابی آنهم بعربی ودرسرزمین علمی واسلامی اندلس آنروزکه مواجه با مسیحیت بوده نوشته شود و سپس بزبانهائی مانند ایتالیائی واسپانیائی ترجمه گردد آنگاه نه نسخه‌ای از آن بدست مسلمانان رسد ونه نام ونشانی از آن در کتب اسلامی یافت شود ؟ باآنکه اگر چنین کتابی بدست مسلمانان رسیده بود نسخه‌ها از آن برداشته میشد وبهرسو منتشر میگردید و در کتب اسلامی بمطالب ونوشته های آن استشهاد میگردید. دکتر سعادت هم از اینکه اثر ونامی از این انجیل درمیان مسلمانان نبوده اظهار تحیر مینماید.

جالب ترین دلیل کسانیکه مأخذ این کتاب را منابع اسلامی میدانند انطباق معنی مطالب آن برقرآن واحادیث اسلامی است .

این دلیل چنین مدعائی را اثبات نمی نماید زیرا اولا در همهٔ کتب دینی بخصوص تورات وانجیل وقرآن اصول و مطالب مشترك بسیاریست که مورد اتفاق همه یا بیشتر پیروان این ادیان است .

ثانیاً بهمان قدر که انطباق بمعنی مطالب این کتاب دلیل بر اتخاذ ونقل است مطالب بسیاری در این کتاب آمده که مخالف با نصوص قرآن ومسائل مسلم اسلامی است.

ثالثاً درهمان قسمت مطالب متفق ومنطبق، تغییرات وترتیب ذکر قضایا بسیار متفاوت است مثلا همان داستان ابراهیم و گفتگوی اورا با پدرش وهمچنین داستان رانده شدن شیطان دراثر سرپیچی ازسجدهٔ آدم راکه نمونه‌ای برای این انطباق واتفاق آورده اند بادقت درمطالب وچگونگی تعبیرات آنکه راجع باین دوداستان در قرآن واین انجیل آمده است تفاوت واختلاف بخوبی نمایان است. مطالب و تفاصیلی که درباره داستان ابراهیم درفصول ۲۰ تا ۲۹ این کتاب آمده در آیات قرآن اشاره‌ای هم بآنها نیست . آنچه با قرآن مطابق است اصل محاجهٔ ابراهیم با پدرش و شکستن بتها و بآتش افکنده شدن و تفکر اودرستارگان است : (آیاتی از سوره‌های انبیاء ،انعام، ابراهیم ، مریم). اگر راستی مؤلف این کتاب داستان ابراهیم را ازقرآن گرفته باشد چرا حتی اشاره‌ای به بناء کعبه بدست ابراهیم که درقرآن مکرر وبااهمیت خاصی ذکرشده ننموده است؟!

راجع بخلقت آدم و رانده‌شدن شیطان در فصول ۳۵ و۳۹ و ۴۰ و۴۱ و۴۲ این کتاب داستانهائی ذکرشده‌است که اثری از آنها در قرآن واحادیث اسلامی نمیتوان یافت وامر بسجدهٔ به گل آدم پیش‌ازدمیدن حیات صریحاً مخالف با آیهٔ «فاذاسویته ونفخت فیه من‌روحی فقعوا له ساجدین» میباشد .

دکتر سعادت حکم وجوب ختنه ونکوهش ختنه نشدگانرا که در این کتاب آمده مؤید دیگری برای اینکه این‌انجیل در سرزمین اسلامی اندلس نوشته‌شده دانسته است ، وبرای تأیید نظرخود میگوید : پس‌از زمانی که از تسلط‌مسلمانان براین‌سرزمین گذشت‌فرمانی‌صادرشدکه نصاری‌باید ختنه‌شوند.

اولا چنین فرمان ورفتاری اگر در تاریخ باشد بایدآنرا ازاتهامات نویسندگان متعصب مسیحی دانست چون‌چنین فرمانی برخلاف صریح احکام اسلامی است و با احترام و تعبدیکه مسلمانان به‌احکام اسلام داشتند چگونه چنین فرمان رسمی‌داده‌اند. درتاریخ‌اسلام اجباری به‌ختنه‌کردن نومسلمانان هم‌نبوده چه‌رسد بغیر مسلمانان[1] .

ثانیاً با آن‌آزادی مشهوریکه‌مسلمانان به‌پیروان‌مذاهب دیگردرهمه‌جا میدادند اینگونه رفتار بسیار بعید است .

ثالثاً دکتر سعادت به این واقعیت توجه نداشته یا نخواسته توجه کند که حکم‌ختنه ازاحکام لازم تورات وعهد خداوند با ابراهیم وذریهٔ‌اوبوده و بحکم تورات جز درهنگام معذوربودن باید اجراء شود (پید ۱۷ لا ۱۲یو۵) ازاینجهت پس‌ازمسیح در میان رسولان وپیران مسیحی دراین باره اختلافات وکشمکشهای سختی‌در گرفت . آنهاکه به‌اصالت و بقاء شریعت تورات ایمان داشتند آنرا لازم میدانستند . پولس اولین‌کسی بودکه با لزوم ختنه مخالفت کرد وانجمن‌اورشلیم مطابق نظراورأی داد(۴۱- ۱۵) وبشارت غیرمختونین مخصوص اوگردید (غلا - ۲) .

تا آنکه صریحاً به‌غلاطیان نوشت‌که : «اینک من‌پولس بشما میگویم‌که اگر مختون شوید مسیح برای‌شما هیچ نفع ندارد - غلا - ۵» .

دکترسعادت برای اثبات اینکه این انجیل در قرون وسطی نوشته‌شده بنظر خود دلیل محکم دیگری ارائه میدهد :

۱ــ درتاریخ است که یکی از والیان اموی درکشورهای شرقی به‌عمربن عبدالعزیز نوشت که‌مردمی برای ندادن‌جزیه به مسلمان میشوند اجازه‌میدهید تاختنه شوند . خلیفه ازاین‌تقاضااوراسخت‌سرزنش کردونوشت «ان‌الله بعث محمداً(ص) خاتماوما بعثه خاتناً ! .

خلاصهٔ آن دلیل این است: «در این انجیل سال یوبیل در هر صد سال آمده با آنکه یوبیل یهودی در هر پنجاه سال بوده و فقط پاپ کلیسای رومانی در سال ۱۳۰۰ آنرا به اول هر قرنی برگردانده».

چنانکه دکتر سعادت گفته مطابق با تورات (لاویان ۲۵ و ۲۷ و اعداد ۳۶) جشن یوبیل میبایست پس از انقضاء هفت سال انجام گیرد. در این جشن چنانکه از مضامین تورات برمی‌آید و هاکس بیان کرده همه اشخاص و قوم و خویش به حالت اصلی باید برگردند بندگان عبرانی آزاد نشوند و زمینها و املاك رهنی و وقف مسترد گردند و محصول و زراعت چیده نشود و کسی در معامله مغبون نگردد و همچنین... و مسلماً چنین جشنی با احکام آن آنهم برای یهود بسیار سنگین بوده است و چنانکه هاکس نقل میکند گویا اصلا بآن عمل نشده. و اگر هم عمل شده باشد از آغاز مرتب و در هر پنجاه سال نبوده. بنابراین گاه ترك و گاه تأخیر میشده. و گویا در انجیل **برنابا** درهمان زمان ضمناً بتأخیر آن اعتراض شده است. و آنچه دکتر سعادت دربارهٔ تغییرات پی در پی زمان یوبیل بفرمان سران کنیسه آورده تعجب آور است زیرا حکم یوبیل مخصوص بقوم یهود است و سران کنائس مسیحی پولسی که احکام سادهٔ تورات را سالها پشت سر گذارده بودند چگونه یوبیل را بیاد آوردند و آنرا زنده کردند؟!

در آخر شرح این دلیل دکتر سعادت خود بعید دانسته که نویسندهٔ این انجیل با آنهمه اطلاع دچار چنین اشتباهی شود.

از نظر محققین بیطرف و مسیحیان باطرف ذکر و تصریح مکرر یکه در این انجیل از نام **محمد رسول الله**(ص) آمده دلیل دیگری بر مجهول بودن و وابستگی آن بمسلمانان است.

دربارهٔ این دلیل، مسئله بصورت دیگر مطرح میشود و سؤالی پیش می‌آید. اگر این مسئله بصورت آزاد بررسی شد و جواب آن دریافت گردید وضع این دلیل روشن میشود:

در قرآن با صراحت خبر میدهد که نام آنحضرت در تورات و انجیل ذکر شده است: «یجدونه مکتوباً عندهم فی التورات والانجیل ـ از آیه ۱۵۷ اعراف» و عیسی به آمدنش بشارت داده است: «ومبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد ـ از آیه ۶ صف». صرف نظر از اینکه قرنها میلیونها و میلیونها مردم با اختلاف در افکار و اندیشه، قرآن را کتاب وحی و حق دانسته و میدانند آیا میتوان باور کرد که آیاتی از این کتاب زیر گوش یهودیان متعصب یثرب و یمن و سیحیان نجران و بیت المقدس که از گزیدگان و دانایان یهود و نصارا بودند مطلبی را با این صراحت اعلام نماید که یکسره دروغ باشد؟ و اگر اینگونه تصریحات

قاطع قرآن دروغ بودآیا پیش از کشیده‌شدن شمشیرها و برافراشته‌شدن نیزه‌ها و جاری‌شدن خونها وازدست‌رفتن کشورها آسانتر نبود که با ارائهٔ تورات و انجیل این دروغ را برهمهٔ آشکار مینمودند و آن نیروئیکه مسلمانان از قرآن گرفته بودند ناتوان میکردند؟ و بیقین اگر کلیساهای یهودی و مسیحی که بر قسمتی از جزیرة العرب احاطه و در داخل آن نفوذ داشتند چنین اقدامی کرده بودند ازهمانوقت اعلام میشد و بصورت مهمترین حوادث در تاریخ اهل کتاب ثبت میگردید. ولی در آنزمان و پس از آن این بحث، مبهم یا مسکوت مانده است.

مورخین اسلام سبب هجرت اقوامی از یهود را بسرزمین حجاز و سکونت در دهکدهٔ گمنام و بی‌نشان یثرب وسبقت مشرکین آن سرزمین را باسلام همین‌پیش‌بینیها و پیش‌گوئیها میدانند و آیه ۸۹ بقره «... وکانوا من‌قبل‌یستفتحون علی‌الذین کفروافلما جائهم ما عرفوا کفروا به...» دربارهٔ امید و انتظار و سپس کفر اهل کتاب بآن است.

اگر این استدلال و اسناد تاریخی را بپذیریم ناچار یا باید بگوئیم اسناد اصلی عهدین در این باره پنهان شده یا ازمیان رفته یا آنچه در بارهٔ اینگونه بشارات است حذف یا تأویل یا تحریف شده یا مسکوت مانده است. چنانکه در آیاتی از قرآن اینگونه تحریف و تغییر گوشزد شده است: «من‌الذین هادوا یحرفون‌الکلم عن مواضعه نساء: ٤٦ ـ مائده: ١٤ و ٤١»[1]

---

۱ ـ کسانی از محققین که متون اصلی کتب عهدین را یافته یا به‌عباراتی از آنها در کتب دیگر برخورده‌اند گویند در ترجمه‌های کنونی این کتب تغییرات و تحریفاتی روی داده است، مثلا در ترجمهٔ فارسی این جمله که دربارهٔ اسماعیل است، «واومردی وحشی خواهدبود دست وی بضدهرکس ودست هرکس بضداو ـ پید ۱۶: ۱۲» دراصل باین‌مضمون بوده: «اودرمیان ملل با مهابت ودست اوبالای هردستی میباشد» و همچنین این عبارت: «واما درخصوص اسماعیل ترا اجابت فرمودم اینک اورا برکت‌داده بارورگردانم واورا بسیارکثیرگردانم ـ پید ۱۷: ۲۰» چنین بوده: «... اورا برکت وامنیت داده بزرگش گردانم». واین‌عبارت: «برخیز وپسررا برداشته او را بدست بگیر زیراکه از او امتی عظیم بوجود خواهم آورد ـ پید ۲۱: ۱۸» بجای ازاوامتی عظیم «ازاوامری عظیم» بوده. و این غزل: «دهان اوبسیار شیرین وتمام اومرغوبترین است اینست محبوب من این‌است یارمن ـ غزل سلیمان ۵: ۱۶» گویند مرغوبترین در اصل «محمدیم» بوده که بمعنای پسندیده است. واین‌غزل: چهرهٔ خودرا بمن‌بنما و آوازت را بمن‌بشنوان‌زیرا آوازت لذیذ وچهره‌ات خوشنما است ـ غزل ۲: ۱۴» گویند دراصل چهره‌ات «عرب» بوده. واین‌جمله: «وتمامی امتهارا متزلزل خواهدساخت وفضیلت‌جمیع ←

این اصول ایرادات و شبهات تستکه تاکنون راجع باین کتاب پیش آورده‌اند. دیگر شبهات و نتایج تحقیقات وجواب تشکیک‌های راجع باین کتاب را ازدیگر مقدمه‌های ترجمه‌های عربی بفارسی باید یافت باهمهٔ آنچه از آغاز پیدایش این کتاب تاکنون گفته‌شده بحث دربارهٔ اصل ونسب آن‌را نباید خاتمه‌یافته‌دانست.

اعتراض اصولی براکثر این محققین این‌استکه نخست مجعول بودن و ساخته‌شدن آنرا آنهم بدست فرد مسلمانی محرزدانسته آنگاه بجستجوی اوصاف وزمان ومکان آن پرداخته‌اند. باآنکه اینگونه بحث رانمیتوان بحث محققانه وآزاد دانست.

←

امتها خواهند آمد وبهوصابوت میگوید که اینخانه‌را ازجلال پرخواهم ساخت حجی ۲ : ۷ » در اصل عبرانی « فضیلت جمیع امتها » جملات امتها »بوده و این‌مزمور: «خوشا بحال آنانکه درخانهٔ تو ساکنند که‌ترا دایماً تسبیح میخوانند سلاه . خوشا بحال مردمانیکه قوت ایشان در تواست . و طریقهای تو در دهان ایشان . چون از وادی‌بکاء عبور میکنند آنـرا چشمه میسازند ... مزمور۸۴ : ٤ ، ٥ ، ٦ ...» .

گویند : «وادی‌بکاء» دراصل عبرانی «وادی بکه» بوده .

جالبتر ازاینها خبریست که در انجیل یوحنا «۱۴ - ۱۶ و۱۵ : ۲۶ و ۱۶ ، ۷» اززبان حضرت مسیح باآمدن شخصیکه پس‌ازاومی‌آید وهمیشه خواهد بود ونهادت بهمسیح خواهد داد ، میدهد . در ترجمهٔ فارسی این شخص بوصف «تسلی‌دهنده» ترجمه ومعرفی‌شده دراصل عبرانی «پارقلیطا» بوده . گویندا‌صل یونانی آن‌که زبان اصلی انجیل یوحنابوده «پریکلیطوس» است . که‌معنای‌آن بس‌ستوده یا گزیده میباشد که تعبیر مطابقی با معنای « محمد یا احمد »است.

بیش‌ازتحریفات در معنا ، نمونه‌ای ازحذف وتغییررا در این عبارت که راجع به اسماعیل است میتوان یافت : « دوازده رئیس از وی پـدیـد آیند ـ پید ۱۷ : ۲۰»دراصل عبری چنین است : «بسبب مثدمثد (محمد ؟) ازاودوازده رئیس پدید آیند» .

دراینگونه پیشگوئیها گاهی نام وکلمه به‌اجمال واگذارشده : « عصا از یهود دور نخواهد شد ونه فرمان فرمائی از میان پاهای‌وی تا تا شیلو بیاید ـ پید ٤۹ : ۱۰ » معلوم نیست که « شیلو»کیست وچه‌معنا دارد. بهرمعنا که باشد کسیستکه‌باآمدن اوقدرت معنوی ونفوذدین‌یهود پایان می‌یابد . هاکس آخرین معنای آنرا «دارندهٔ عصا» آورده .

جبل «فاران»که درسفر تثنیه «۳۳ : ۲» آنرا وکتاب حبقوق ۳ : ۳ محل درخشندگی خداوند وظهورقدوس وی‌نشانداده ، کجا است ؟ آیا نباید همان کوهی

←

چه بجاست که محققین مسیحی راجع به اناجیل ورسائل موجود که سند مسیحیت است همینگونه بحث و دقت نمایند تا شاید نویسندگان وزمان تدوین وزبان اصلی آنها از این صورت ابهام انگیز و تردید آمیز بیرون آید و باز اینگونه بحث را بیشتر به عقب ببرند تا معلوم شود که کتاب عهدعتیق پس از خرابی بیت المقدس بدست نبوکدنصر واسارت طولانی یهود چگونه و بدست کی ودرچه زمان واز روی چه نسخه تدوین یافته است ؟.

←

باشد که بگفتهٔ « پیدایش ۲ : ۲۱» هاجر بافرزندش درصحرای آن ساکن شدند ؟ پیمبر یکه در « تثنیه ۱۸ : ۱۵ و ۱۸» از آمدنش خبر میدهد که از میان برادران بنی اسرائیل برمیخیزد و مانند موسی است وباید ازوی شنوا باشند و خداوند کلام خودرا در دهان اومیگذارد ، نباید از فرزندان اسماعیل برادر اسحاق باشد؟ .

آن بندهٔ دستگیرشده وگزیده ایکه بگفتهٔ اشعیاء (۱۱ و ۲۸ و ۴۲) : «روح خداوند دراونهاده شودوخوشی اوازترس خداوند است وداوریرا بقانون وعدل دهد وباعصای قدرت برسر اشرار زند وحکم بالای حکم و قانون بالای قانون آورد وبا زبان ناشناس بایهود تکلم نماید وخدا ازاوخوشنودومتین وآرام باشد. برامتها بانصاف حکم راند و ضعیفانرا پناه دهد نور امتها و شکست ناپذیراست ، چشم کوران را بازوا سیران را آزاد نماید وجلال وستایش بتهارا براندازد» کیست؟ آن صحرا وقریه‌های اهل قیدار و ساکنان کوه سلع که آواز برمیدارند و ترنم مینمایند ودرجزیره‌ها تسبیح میخوانند کجاوکیها هستند ؛ این عبارت اشیاء «کیست که کرباشد مثل رسول من که میفرستم کیست که کورباشد مثل مسلم من — ۴۲ ، ۱۹» چه معنا ومفهومی دارد؟.

مگر مطابق «پید ۲۵ ، ۱۳» قیدار دومین فرزند اسماعیل نبود ؟ که عدنان وقریش ازوی پدید آمدند .

آن شخص الهی قدرتمند که عدل وحق را باجهاد وشمشیر پایه گذاری نماید وطوائف سرکش را تأدیب نماید : «مزمور ۴۵ و ۷۲ و ۱۴۹» و آن پسر انسان وستارهٔ صبح وصاحبخانه که درمیان فتنه‌ها باعصا ازشرق طالع شود : «متی ۴۲ . مرقس ۱۳ . لوقا ۱۲ . مکاشفه یوحنا ۲» کیست ؛ اینها نمونه‌هائیست ازبشارات واشارات تحریف یا تأویل گشته یا مکتوم مانده و تفسیر نشدهٔ عهدین که با تتبع محدود و در دسترس نبودن کتب موجود برای رساندن مقصود یادداشت گردید .

برای جویندگان دسترسی باین کتب و مآخذ آسان است : انیس الاعلام تألیف فخرالاسلام . کتب علامه شیعه مرحوم شیخ جواد بلاغی . اظهارالحق تألیف شیخ رحمت الله هندی . ردالیهود ازمرحوم میرزا محمدرضا جدید الاسلام .

←

محققین مسیحی از این‌رو بحثهای خودرا برمبنای مجعول بودن این انجیل دنبال کرده‌اندکه نتوانسته یانخواسته‌اند فکرخودرا از سلطهٔ مسیحیت کنونی آزاد گردانند. مسیحیت کنونی هم باید این انجیل‌را سراسرمجعول بداند! زیرا اساس آن براصول تعلیمات پولس پایه گذاری‌شده و گسترش یافته است پس اگراندك تردیدی در آن روادارند مسیحیت باهمهٔ شعب آن متزلزل میگردد.

شخصیت پولس پیش‌از آنکه عهده‌دار رسالت‌شود چندان‌روشن نیست. فشردهٔ آنچه ازمآخذ مسیحیت معلوم میشود این‌استکه گویا درسال ۱۰ میلادی درشهرطرسوس از پدر و مادریهودی‌الاصل متولدشده ونامش‌شائول بوده است (اع۲۲ : ۳) وچون‌پسن‌رشد رسید وآئین یهودرا باپیشرفت مسیحیت درخطر دید سخت به‌تعقیب و آزار مسیحیان پرداخت (اع۸ : ۱ تا ۳). همینکه شنید مسیحیت در دمشق‌پیش‌میرود برای مبارزهٔ باآنها نامه‌ای‌ازروحانی‌بزرگ یهود در اورشلیم گرفت وروانهٔ دمشق‌شد (اع۹ : ۱ و ۲). همانکه دژخیم مسیحیان نامیده میشد و برای آزارآنها کوچ کرده بود پس از ورود به دمشق مدعی‌شدکه مسیح دربین‌راه برای وی کشف‌شده و مأمورتعلیمش نموده است (اع۹ : ۱ تا ۱۹) و ازآنجا به‌اورشلیم برگشت (گویا درسال۳۳ م بود) در اورشلیم‌خود را به‌پطرس معرفی‌کرد (غلا ۱ : ۱۸و۱۹) ولی مسیحیان به‌دعاوی وی اطمینان‌نیافتند وآنرا کیدی‌برای خودندانستند تاآنکه برنابا صدق وخلوص اورا تصدیق‌کرد (اع۹ : ۲۶تا ۳۰)

پولس مردی زبان‌آور ونویسنده‌بود وبدلیل رسائلی‌که نوشته زبانهای معمول‌عبرانی و رومانی و یونانی‌رامیدانست و بعقیدهٔ بعضی ازمحققین (مانند ویل‌دورانت درتاریخ تمدن) متأثرازفلسفهٔ‌اشراق‌وافکار وعقاید یونانیان‌بود، بیش‌از این خصائص،مردی بی‌باك وجدی‌بود. مردی‌با این خصائص برای پیروان وشاگردان مسیح‌که محدود ومحاط به دشمنان‌بودند موهبتی بشمار می‌آمد. اوچون به اوضاع واحوال سرزمینهای‌غرب آشنابود تبشیرات خود را درمیان اقوام آنسرزمین‌ها بخصوص مزدوران و بینوایان متوجه‌نمود و با

→

مرحوم میرزا محمدرضا ازعلمای بزرگ یهودبودکه در اثر اطلاعات‌وسیع ومدارك‌ازدسترس‌خارج‌شده وباروشن ضمیری‌باسلام گرائیدوگروهی‌ازکسان‌وی‌نیز مسلمان‌شدند. قبرش اکنون درمسجد مظفری جنوب طهران است درلوح قبرش اشعاری باین‌مضمون منقوش است:

ازعرصهٔ عدم بوجود آشنا شدم — در مذهب کلیم خدا پیشوا شدم
درمذهب کلیم و دراخبار انبیاء — دیدم‌محمداست‌رسول محمدرضاشدم.

رحمةالله‌علیه

مسافرتهای پی‌درپی توانست درمراکز بزرگ وشهرها انجمن ها وکلیساهائی براساس محبت وبرادری وامید نجات تشکیل‌دهد . تعلیمات او که‌منشأش کشف و شهود شخصی وافکار وعقاید عرفان واشراق وسازگار با احوال اجتماعی واندیشه‌های آن‌اقوام بود ، بسرعت مورداستقبال غیریهود واقع‌شد و بتدریج از حدود شریعت تورات خارج گردید . تاآنجاکه‌همان رسولان و مسیحیان نخستین‌که پولس‌راموهبتی‌برای نجات‌مسیحیان وپیشرفت مسیحیت میدانستند اول دربارهٔ او دچار شك وتردید گشتندسپس‌به مخالفت بااو برخاستند زیرا آنها مطابق تعالیم مسیح که از نزدیك به آن آشنا بودند عقیده داشتند که او نیامده بود تا باطل کنندهٔ تورات باشد بلکه تاآنرا کامل‌نماید (متی ۵ : ۱۷ تا ۲۰ ـ لوقا ۱۶ : ۱۷).

بهمین‌جهت شاگردان‌مسیح که پطرس و برنابا گزیدهٔ آنها بودند شریعت تورات را اصل ومسیحیت‌را فرع آن میدانستند .

بگفتهٔ‌هاکس: «پولس یکی ازآنها بودکه از این‌کوتاه‌نظری سرفنظرنمود». ودر برابر همهٔ‌مخالفتهاکه بسراسر انجمن‌های‌مسیحی سرایت‌کرده بودسخت ایستادگی میکردو بهرجا میتوانست خودمیرفت واگر نمیتوانست نامه‌مینوشت ازیکسو جاذبیت‌شخص پولس وتعالیم اوونبودن جاذبیت درآئین یهود که‌آئین قومی‌بود ، واز سوی دیگر تشکیلات فعال انجمن‌های مسیحیان‌غیر یهودی و جمع‌آوری اعانات وکمك به‌بینوایان وانجمن مسیحیان اورشلیم ، نفوذپولس را پیوسته بیشترمینمود تاآنجاکه مطابق‌نظرپولس و برخلاف نصوص تورات انجمن اورشلیم به الغاء ختنه ازمسیحیان غیریهودی رأی داد (۱ع‌ـ۱۵) و پولس بشارت غیرمختونین‌را مخصوص خود گرداند (غلا۲ : ۷ و۸). با همهٔ اینها چون‌اختلاف وتضاد ریشه‌دار بود مخالفتها و تبلیغات مخالفین‌پولس‌پایان نمی‌یافت ودرهرفرصتی در انجمن‌ها گروهی‌علیه‌او قیام‌میکردند چنانکه این مخالفتها در رساله‌های او بخصوص رسالهٔاول و دوم فریسیان و اغـلاطیان و تسالونیکیان و فیلیپیان آشکاراست . در رسالهٔ فیلیپیان آنها رابه‌بینوائـی خود میخواند (فیلیپیان ۳: ۱۷). در رساله به غلاطیان جزاین انجیل‌خود راکه بطریق الهام دریافته مطرود مینماید و تعجب میکند کـه آنها بزودی بانجیل دیگر گرائیده‌اند وبهر کس که میخواهد انجیل دیگر بآنها رساند نفرین مینماید وسوابق خودرا شرح‌میدهد تاآنجاکه‌معتقداست‌پیش‌ازولادت و در شکم مادر گزیدهٔ خدا بوده و پسر خدا در اوآشکارشده . و در رسالهٔ تسالونیکیان آنها را از اینکه وعـده‌های نجـات آشکار نشده بصبر دعوت مینمـاید . خروج محض

بالاخره خصائص نفسانی پولس وپشتکار او تعالیمش‌را در سرزمینهای دور ازمرکز اصلی مسیحیت نفوذداد ودیگررسولان ونخستین شاگردان مسیح که‌تا ساعات آخر بااوبودند یکی‌پس ازدیگری پارخت ازدنیا بربستند و یا برکنارشدند . پطرس که ازنزدیکترین حواریان بود چون با پولس مخالفت مینمود مستوجب ملامت او گردید.وبرنابا، آن‌حواری گزیدهٔ‌دیگر که بمعرفی او پولس‌شناخته‌شد وبه‌اقوال ونظراو درمواردی استناد میکرد به نفاق متهم گردید (غلاطیان ۲: ۱۱ و۱۲و۱۳) .

برنابا چنانکه معلوم است درسالهای نخست‌که مسیحیان سخت درفشارو بی‌سامانی بودند برای‌پیشرفت مسیحیت و نجات مسیحیان با پولس همکاری نزدیك داشت وازبروز اختلاف تا میتوانست جلوگیری میکرد چنانکه از اختلافی‌که دربارهٔ حکم‌ختنه پیش‌آمد ونزدیك بودکه نومسیحیان از هم‌جدا شوند جلوگیری‌کرد (۱ع: ۱۱ و۱۲). برنابا از رسل وسرپرست کلیسای انطاکیه‌بود، وپولس رابه آن‌کلیسامعرفی‌نمود و ثروت خودرا در راه‌کلیسا بذل‌کرد (۱ع: ٤ و۱۳). وپولس مدعی‌بود که انجیل خودرا به‌برنابا‌وتیطس عرضه داشته(غلاطیان۲: ۱و۳).

مرقس‌ـ که انجیل او بعقیدهٔ مأخذ مسیحیت نخستین وکاملترین اناجیل کنونی‌است وانجیل متی‌ولوقاازآن‌اقتباس شده :(کلیدعهدجدیدص۲۳)ـ خویش وشاگرد برنابا بوده : (قاموس کتاب مقدس ـ مرقس).

وپولس مرقس را بعنوان‌عموزادهٔ برنابا به‌کولسیان معرفی‌کرده تااو را بپذیرند :(کولسیان٤) .

ازمجموع مآخذ مسیحیت‌چنین برمی‌آیدکه باهمهٔ‌همکاری وهمقدمی‌که برنابا با پولس داشت در اواخر برنابا مانند دیگرحواریان از جهت اختلاف در اصول تعالیم ازهم‌جدا شدند . آخرین اختلاف و جدائی آنها در اواخر باب ۱۵ اعمال رسولان چنین منعکس شده: که چون برنابا میخواست مرقس را همراه ببرد وپولس شخص دیگریرا : «پس نزاعی سخت شد بحدی‌که از یکدیگر جدا شده برنابا مرقس را برداشته بقبرس ازراه دریارفت ۳۹».

بگفتهٔ‌فلوید فیلسون‌درص۸۵ کلیدعهد جدید: «کسیکه باسمت اولین‌هیئت بشارتی از انطاکیه مسافرت‌کرده‌برنابا بودنه‌پولس. پولس‌دردوران‌مأموریت البته پیش‌افتاد ولی‌هنگامیکه باتفاق بمنظور دفاع از پذیرفتن غیر یهودیان بکلیسا باورشلیم رفتند رهبری وپیشوائی‌ببرنابامحول‌گردید ـ . پس ازاندك زمانی دیگر ذکری از برنابا دیده‌نمیشود و بقیهٔ سرنوشت وی مجهول‌است». این اسناد و شواهد آشکارا میرساندکه برنابا که از رسولان و پیشقدمان در

نشر مسیحیت بوده خودش پیش از انجیلش مجهول گردیده ودر تواریخ و رسائل مسیحیت نامش از دیگر حواریان کمتر ذکر شده ، آنهم باختصار وسردی و ضمنی !!! تا آنجا که مستر هاکس بر خلاف شواهد واسنادیکه دلالت بر اولین حواری بودن برنابا دارد میگوید :

«برنابا لاوی قبرسی بود که درزمان رسولان بدین مسیح متدین شد».

ولی پولس که رسالات خودرا ازطریق مکاشفه اعلام نمود ومدعی انجیل خاصی بود که از آن نشان واثری نیست ، پس ازمسیح نام وتعالیمش عالمگیر شد ومعرف مسیحیت وپایه گذار کلیسای کنونی گردید .

آنچه از پولس در دسترس است همین نامه‌ها ورسائل ضمیمهٔ اناجیل میباشد. قسمتی ازاین رسائل مشتمل است برتعارفات ، تعریفات ، انتقادات ، رد اتهامات ، جلب اعتماد، ردکسانیکه در تعلیم مسیحیان دخالت مینمایند و حملهٔ به آنها وبیان سوابق خود وچگونگی کشف مسیح و تعالیمش برای او و ادعای اصالت انجیل خود ودعوت بوحدت رهبری وپیشوائی خود، دعوت به صبر ومحبت با یکدیگر ، وفاداری وقدردانی ازکسانیکه ازتعالیم اوپیروی میکنند ودستورتنظیم انجمنها وکلیساها ومجمع اعانات وپاکی دل وتسلیم روح خداوند شدن ووعدهٔ نجات وپیروزی و بازگشت مسیح و مشمول عفو خداوند . قسمت دیگر بیاناتی راجع به کافی نبودن شریعت وقوانین برای نجات ، لزوم تسلیم شدن با مسیح وروح خدا وآزادشدن ازقید قوانین وتشریفات است . این قسمت متضمن عدم لزوم ختنه وآزادی درمعاشرت با بت پرستان وخوردن غذای آنها ودعوت ورجحان اعراض ازازدواج وامثال این مطالب است. قسمتی دیگر ازاین رسائل معرفی مسیح است : خدا درمسیح بود وجهان را باخودسازش میداد . همه چیز ازمسیح است وماازاوهستیم، خداوند دروجود عیسی درآمدو پسر باعث معرفی پدر گردید وتصویر کامل پدراست . در مسیح خدا بطرکامل حاضر است نه آنکه قسمتی ازخداوند باشد . خداکلیهٔ هدف ومشیت خودرا درمسیح متمرکز کرده وازهمهٔ پیمبران برتر ویگانه مرجع ست . مردن وفدیهٔ مسیح برای نجات دیگران بوده .

این خلاصه‌ای ازمطالب ومضامین این رساله‌هااست چنانکه معلوم است، لحن ومضامین ومطالب آنها بر حسب اوضاع زمان ومکان و مخاطبین متغیر ومختلف گردیده . دررسالهٔ عبرانیان که گویا از رساله‌های آخرمنسوب بپولس است از آغازمسئلهٔ الوهیت مسیح عنوان وتکرار وتأکیدشده‌است .

پس ازشر تعالیم پولس ورساله‌های او مطالب اناجیل کنونی برطبق آن

تعالیم ومطالب این رسائل تدوین یافت و کلیسا بر مجموع این تعلیمات پایه گرفته‌است .

آنچه مسلم‌است این‌رسائل‌واناجیل سالها پس‌ازمسیح (ع) نوشته‌وتدوین شده‌است زیرا چنانکه درآغاز گفته‌شد : اول درمیان یهود نوشتن کتابی جز عهد عتیق که در زمانهای قبل نوشته شده بود معمول نبود و ضبط مطالب فقط بوسیلهٔ حافظه بوده .

ثانیاً بیشتر پیروان اولی ومعدود آنحضرت ازطبقهٔ پائین مردم بودند وبیقین عموم مردم بخصوص این‌طبقه قدرت نوشتن وخواندن نداشتند با این شواهد ودیگر شواهدتاریخی‌تدوین‌اناجیل‌سالها پس‌ازمسیح بوده . باینصورت که‌نخست‌شاگردان ورسولان آنچه از تعالیم و تاریخ عیسی (ع) بلاواسطه یا بواسطه دردهن‌های‌خود ضبط‌کرده وبدیگران تعلیم میدادند پس‌ازچندی آن تعالیم‌یاد داشته شده است و پس‌از آنکه مسیحیت گسترش یافت و اختلافات درگرفت این‌یادداشتها مدون ومبوب گردید. وگویا درهمان اوائل قرن‌دوم انجیلها ورسائل متعددی ازرسولان درکلیساها منتشر گردیده‌است .

بهرصورت جزدربارهٔ تعالیم مورد اتفاق ضابطه‌ای برای وحدت دیگر مطالب اناجیل در میان نبوده، وپس‌ازنفوذ تعالیم پولس، ضابط همان تعالیم گردید ولی‌هنوزتعالیم‌واناجیل مخالف باآن‌دربعضی‌کلیساها بوده‌وطرفدارانی داشت . پس‌ازآنکه «کنستانتین» امپراطور روم در قرن چهارم به مسیحیت گرائید باقدرت اجرائی اورسائل واناجیل مسیحیت یکسره محدود به‌آنچه مطابق با تعالیم پولس‌بود گردید . سپس در اواخر قرن پنجم بفرمان پاپ «گلاسیوس‌اول» نشروتعلیم‌هررساله ونوشته‌ای ازجمله‌رسالهٔ برنابا ، جزآنچه اکنون موجوداست‌تحریم‌شد «منقول ازدائرةالمعارف انگلیسی» .هاکس‌انجیل یعقوب ونیقودیموس‌را ازاین اناجیل شمرده .

اگر این واقعیت‌را در نظر داشته باشیم که درزمان قدیم معمولا همهٔ وقایع وحوادث تاریخی نخست دهن‌بدهن وزبان بزبان منتقل میشده تاآنکه بدست‌کسانیکه نوشتن میدانستند بصورت یادداشتهای نامنظم درآمده وپس‌از زمانی‌بصورت‌کتاب‌تنظیم وتبویب می‌شده‌است باید بپذیریم‌که‌اناجیل‌هم ازاین مراحل گذشته وبصورت کنونی درآمده وشواهد تاریخی‌هم چنانکه اشاره‌شد این‌مطلب‌را تأیید میکند .

بنابراین راجع بانجیل برنابا اصرار به‌نفی اصل‌کلی‌آن یا اثبات‌آن به‌همین‌صورت فعلی صحیح بنظر نمیرسد بلکه باید گفت این انجیل مانندهمه

یا بیشتر کتب قدیم پس از سالها باین صورت مبوب و منظم در آمده است و پیش از آن مانند دیگر اناجیل بصورت رساله‌ای بوده چنانکه چنین رساله‌ایرا نویسندگان مسیحی یکسره انکار نکرده بلکه تأیید کرده‌اند : پطرس بستانی – در دائرة‌المعارف بستانی – گوید : رسالهٔ برنابا در قرون اول معروف بوده است . وکسانی‌را نام میبرد که‌این رساله‌را داشتند . آنگاه ازنظرها پنهان شده ودراوائل قرن ۱۷ نسخهٔ لاتینی‌آن یافت‌شد ونسخه‌هائی ازروی آن‌منتشر گردید . ومیگوید که‌همهٔ این‌نسخه‌ها ازاصل یونانی ودارای چهارفصل بوده است . آنگاه نسخهٔ دیگری‌رادر سال ۱۸۵۹ سراغ میدهد که ۲۱ فصل‌داشته. دکتر خلیل سعادت در مقدمهٔ خود انجیلی‌رانشان میدهد «اگنستی» که‌دراثر پوسیدگی‌خطوط ومطالب‌آن، بخوبی تشخیص‌داده‌نمیشود ولی آغاز وخاتمهٔ‌آن بدگونه‌ای از پولس است و احتمال دارد اصل همین انجیل باشد : « مقدمهٔ همین کتاب» .

مسترهاکس درکتاب قاموس چنین رسالهٔ منسوب به‌برنابارا در سال ۷۰ نشان‌میدهد آنگاه نسبت آنرا به‌برنابا انکارمیکند .

گذشته ازاین شواهد تاریخی اگر معنای اولی انجیل تعالیم و مسائلی بوده‌که شاگردان مسیح بلاواسطه یا بواسطه یا به عقیدهٔ پولس ازطریق کشف والهام ازمسیح گرفته‌اند بیقین برنابا که ازاسا بقین ایمان به مسیح وناشرین تعالیم اوبوده ومقام‌خاصی درمیان مسیحیان نخستین داشته دارای انجیل باین معنا بوده. گرچه انجیل اومانند دیگر اناجیل پس‌ازمانی نوشته وتدوین گشته واگردر طی این‌مراحل وترجمه‌ها تغییراتی درآن رخ‌داده‌باشد بیقین اصول آن بجای‌مانده‌است بخصوص که‌مطالب ومسائلی که دراین‌انجیل آمده دارای‌لحن وتعبیرات خاص‌ومتضمن‌حقایقی ازحکمت وتربیت وهدفهای‌عالی‌انسانی‌وروشها واستدلالهای فطری ودلنشین واستنتاجهای روشنی‌است وبخوبی معلوم است که ازروحی سراسر ایمان واخلاص ومحبت جوشیده‌است . چنانکه دکتر سعادت باهمهٔ بحثها وتشکیکهای خود در آخر مقدمه‌اش باین‌حقیقت اعتراف‌دارد . این خصائص وامتیازات برای کسانیکه دارای ذوق‌وشعورخاصی هستند بهترین دلیل برصدق وایمان گوینده ونویسنده است وازاین طریق میباید کتب وحی وفروع آنرا شناخت. وجزاین نه‌این‌انجیل ونه‌اناجیل دیگر وکتب پیمبران گذشته سند قطعی ویقین آورندارد . کتب عهدین باآنکه متضمن تربیت‌های عالی وانسانی میباشد چون مطالبی مخالف با عقل فطری و استدلالی و روش عمومی پیمبران در آنها رخنه‌نموده اعتبار آنهارا سست‌کرده . نامفهومتر و

بی پایه تر ازهمهٔمطالب همین‌است که یك‌انسان در معرض حوادث وحوائج و مصائب هرچند عالی‌قدر باشد خدا ومنشأ آفرینش و دارای اختیارات تام در تدبیر یگانه فرزند خدا معرفی شود[1] .

ازنظر ما مسلمانان محکمترین سند پیمبران گذشته وکتابهای‌منسوب به‌آنها قرآن‌است‌که ازجهت تواتر تاریخی سند واعجاز خدشه‌بردار نیست . ازاینجهت آنچه قرآن تصدیق کرده باید پذیرفت در واقع اگر قرآن نبود داستان وحی و نبوت و کتب گذشتگان تکیه‌گاه محکم دینی و تـاریخی نداشت .

آنچه گفته‌شد دلیلها و طرقی است که ازمجموع آنها بخوبی میتوان به‌اصالت اصل انجیل برنابا و تعالیم و مطالبی‌که درفصول آن‌آمـده پی‌برد والله‌اعلم .

نام انجیل برنابا بیش‌ازچهل‌سال گذشته که‌دوران طفولیت‌را گذرانده‌و واردسنین جوانی شده‌بودم بگوشم‌میرسید . درآنزمان تمدن‌غرب وتجددمآبی با سیر طبیعی وجبری در ایران نفوذ مینمود و همراه آداب وافکار جدید و شبهات وتبلیغات ضداسلامی در اذهان جوانها راه می‌یافت ومحافل و مجامعی ازمذاهب ومکاتب مختلف تأسیس میشد . جمعی ازعلمای اسلامی ورجال‌دولتی وتجار متدین وسرشناس‌که خطر تزلزل ایمانی‌واخلاقی نوجوانان‌رادر برابر سیل تبلیغات گوناگون ازنزدیك‌میدیدندومجالس وعظوسخنرانی‌های‌معمولی‌را کافی‌نمیدانستند بفکر تشکیل‌مجالس آزاد بحث‌ومناظره برآمدندوادارهٔ‌سرپرستی این‌مجالس رابعهدهٔ مرحوم پدرم (**آیة‌الله‌حاج‌سیدابوالحسن‌طالقانی**) واگذارکردند وبا موافقت رئیس حکومت وقت ازمبلغین و مؤسسین مذاهب وآراء مختلف برای‌بحث وگفتگودعوت نمودند . یکی ازکارهای این‌جمعیت بدست‌آوردن کتب ونشریات ادیان ومذاهب‌بود . از کتابهائیکه بهروسیله‌ای بود میخواستند بدست آورند ترجمهٔ عربی انجیل برنابا بود زیرا باآنکه از زمان انتشارآن بیش‌ازبیست‌سال‌نگذشته‌بود نسخه‌ای ازآن درکتابخانه‌ها یافت نمیشد تا آنکه نسخه‌ای ازآنرا ازکتابخانهٔ خصوصی یکی از مراجع ساکن عراق (گویا مرحوم‌آیت‌الله صدر) بدست آوردند . این نسخه برای مرحوم پدرم چون گوهرگرانبهائی بودکه همیشه‌آنرا محفوظ میداشت ودرسفروحضر با خود همراه داشت ودرمجالس ومجامع ، قسمتهائی ازآنرا برای اهل‌فضل ومؤمنین میخواند وپیوسته بفکراین‌بود تا بهروسیله‌ای‌که‌باشد بفارسی‌ترجمه

۱ــ این‌اوصاف خدائی در تعلیمات پولس هرچه‌پیش‌رفته پررنك‌ترشده وهمچنین درانجیل یوحنا که‌گویا پس‌ازاناجیل‌دیگراست .

منتشر گردد وخود فصول قسمت اول کتاب را ترجمه نمود . ولی ناملایمات و گرفتاریها آن عالم غیوررا ازاتمام آن بازداشت تاآنکه بهمت علامهٔ ارجمند مرحوم **سردار کابلی** اولین ترجمهٔ آن به اتمام رسید ومنتشر گردید ولی ترجمهٔ فارسی این کتاب هم مانند ترجمهٔ انگلیسی وعربی آن بزودی کمیاب شد .

بهرجهت بسیار مناسب بود که این کتاب بسبك دیگر ترجمه شود ولی فرصتی برای این کار پیش نمی‌آمد تا آنکه پس از گذشت شتابناك ایام و وحوادث روزگار مجالی برای تجدیدنظر و مطالعهٔ آن پیش آمد و در واقع آیات ومواعظ و داستانهای این کتاب وسیله‌ای برای انصراف وتسلی خاطر بود . پس از چندی ازفاضل ارجمند **سیدمحمدمهدی جعفری** درخواست شد که آنرا بفارسی روان ومطابق ترجمه نماید و پس از هجرت ایشان این زحمت بعهدهٔ فاضل گرامی **آقای فهیم** محول شد و بـاهمت والای ایشان و نظارت این خادم مهجور ترجمهٔ آن بادقت بپایان رسید. کثرالله اجرهماوشکرالله سعیهما

سید محمود طالقانی

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شانزده

بسم الله الرحمن الرحیم

سرآغاز :

۱ - گوشه‌ای ازسرگذشت حضرت عیسی ۲ - انجیل چیست ؟ ۳ ــ چند انجیل داریم ؟ ۴ - متی کیست ؟ ۵ ــ انجیل متی در چه تاریخی نوشته شده است ؟ ۶ ــ لوقا کیست ؟ ۷ ــ تاریخ تدوین انجیل لوقا چیست ؟ ۸ ــ مرقس کیست ؟ ۹ - ودرچه‌روزگاری انجیل‌خودرا نوشته است ؟ ۱۰ و ۱۱ - یوحنا و تاریخ انجیلش کدام است؟ ۱۲ - ازچه‌روزگاری انجیل نویسی شروع شد ؟ ۱۳ - آیا اناجیل موجود تعالیم دست‌نخورده‌وتحریف نشدهٔ حضرت عیسی است؟ ۱۴ - سبب انحصاراناجیل‌اربعه چیست ؟ ۱۵ - آیا انجیل‌دیگری هم داریم ؟ ۱۶ - برناباکیست؟ ۱۷ ــ چرا این انجیل را ترجمه‌کردم ؟

۱ - گوشه‌ای از سرگذشت عیسی :

آنطوریکه مورخان حدس میزنند ، عیسی بن‌مسیح‌درسال چهار پیش‌از میلاد درروزگارامپراطورروم‌یعنی‌اگوستوس‌درآواخر «هیرودیس-Herod» بزرگ پادشاه اسرائیل متولد شد .

زادگاه‌عیسی قریه‌ای‌بود بنام بیت‌اللحم که‌درجنوب اورشلیم واقع‌است

ولی شهر اصلی مادرش ـ مریم (ناصره ـ Nasareth) بود، بنابراین شهر اصلی و وطن عیسی همین ناصره است، بهمین جهت اورا عیسای ناصری و پیروان اورا نصرانی میگویند.

ظاهراً حضرت مسیح تاسی سالگی درهمین شهر ناصره بودودرمیان مردم معمولی زندگی میکرد، درسی سالگی بدست یحیای پیمبر در بیت عبره که ماوراء اردن است تعمید یافت[1]، این کار در روح تأثیر بسزائی کرد، و از آن پس دورهٔ سکون و آرامش او در ناصره بپایان رسید، روبصحرا نهاد، و مدت چهل شبانه روز تنهای تنها در بیابان بسر برد، درآنجا که خلوت بود درکار خدا و رابطهٔ خود باخدا و آدمیان میاندیشید. از آن پس این بزرگوار باربرر نج ومشقت پیمبری را بدوش گرفت وجهانیان را تعلیم وتربیت مینمود.

در شهرها میگشت وموعظه میکرد، هرجا نادانی را میدید پندش میداد، هرجا بیماریرا میدید شفایش میداد، بیشتر باگمرکچیان و مردمان دور از دیانت وخلاصه غرق درگناه مجالست ومصاحبت میکرد، تاآنها را هدایت کند واگرکسی باو اشکال میگرفت، میفرمود: طبیب بالای سر بیمار میرود، آدم سالم بهپزشك نیازمندنیست.

عیسای مسیح بازبانی صریح وقلبی آرام همه را مخاطب میساخت ومفاسد اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی آنهارا بیان میکرد، بویژه ملایان و فریسیان[2] یهود را نکوهش میکرد که:

وای برشما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! که درملکوت آسمان را بروی مردم می بندید، زیرا خود داخل آن نمیشوید، وداخل شوندگان را ازدخول مانع میشوید * وای برشما ای کاتبان وفریسیان ریاکار! زیرا خانه های بیوه زنان رامی بلعید، و ازروی ریا نماز را طول میدهید .... وای بر شما ای کاتبان وفریسیان ریاکار! زیرا که برو بحر رامیگردید، تامریدی پیدا کنید، .... وای برشما ... ای رهنمایان کور که پشه را صافی میکنید وشتررا فرو

۱ـ یوحنا ۱ : ۲۸.

۲ـ افرادی بودند، همانند خشکه پارسایان (همانند دو رویان و ریاکاران) امروز ـ ف.

میبرید ،وای برشما ای کاتبان وفریسیان ریاکار!
از آنروکه بیرون پیاله وبشقاب را پاك مینمائید
ودرون آنها مملو از جبر وظلم است * ای فریسی
کور ! اول درون بشقاب وپیاله را طاهر [1] ...

همین صراحت لهجهٔ اوموجب شدکه خشم و کینهٔ اورا بدل گرفتند ، تا اینکه یهودای اسخریوطی راکه از شاگردانش بود با پول فریفتند و او را تسلیم کرد [2] ، و خلاصه سرکاهنان و ملایان پیرو ، اورا به پادشاه آنروزگار تسلیم کردند ودربیرون اورشلیم بدار آویختند [3] .

تاریخ صلیب مسیح برای مورخین روشن نیست ولی میگویند : باحتمال قوی درسال ۲۹ میلادی بوده است .

ولی عقیدهٔ نگارنده براین است که : اگرعیسای مسیح درسی سالگی بدست یحیی تعمید یافته باشد وسه سال هم به تبلیغ مشغول بوده ، وچهار سال هم جلوتر از تاریخ فعلی میلادی متولدشده باشد ، چنین نتیجه میگیریم که : عیسی هنگام بدار آویختنش ۳۷ ساله بوده است ، واگرچنانچه بگوئیم درسی سالگی واقعی تعمید یافته و سه سال هم نبوت میکرده سنش ۳۳ سال بوده که مصلوب گردید .

۲ـ انجیل چیست ؟:

کلمهٔ انجیل از «اوانجلیوم ـ Evangelium» یونانی گرفته شده وبزبان انگلیسی هم «گاسپل ـ Gospel» میگویند ، بمعنی مژده ، بشارت ، وهر خبر نیك و خوشی میآید . ولی در اصطلاح عرف ، مجموعهٔ کتابها و رساله‌هائی است که میگویند ازجانب خدای نور ومحبت برعیسای مسیح نازل شده است . این کتابها در احوال ، اعمال ، اقوال ، معجزات ، تعالیم حضرت مسیح سخن میگویند . دهجا نام انجیل درقرآن مجید بمناسبت برده شده است .

۱ـ متی ـ باب ۲۳ ،آیهٔ ۱۳ تا ۳۹ ـ ف .
۲ـ متی ـ باب ۲۶ : آیهٔ ۱۴ ... ـ ف .
۳ـ عقیدهٔ بدار آویختن عیسی مخالف ظاهر آیهٔ قرآنست ، « و قولهم انا قتلنا المسیح بن مریم رسول الله ، وما قتلوه وماصلبوه ولکن شبه لهم..» نساء آیهٔ ۱۵۶ .

۳ـ چند انجیل داریم ؟:

آنچه فعلا در دسترس همهٔ مردم میباشد چهار انجیل است بنامهای مشهور :

۱ـ انجیل متی — Matthaw
۲ـ انجیل مرقس — Mark
۳ـ انجیل لوقا — Luke
٤ـ انجیل یوحنا — John

همراه باچهارده رساله از «پولس» Paul که باصطلاح بنیانگزار کیش فعلی مسیحیت بشمار میرود . وی به اقرار خود مسیحیان در آغاز، یهودی بسیار متعصب و دشمن پیروان و شاگردان عیسای مسیح بوده است ، تا آنجا که میتوانسته آنها را آزار و شکنجه میداده واز پیشرفت تبلیغات آنها جلوگیری بعمل میآورده است . خود پولس هم از اینکه یهودی بوده ، ابا و امتناعی ندارد . ما برای نمونه یکی دوجا از گفته‌های خودش را برای شما خوانندهٔ محترم بیان میکنیم : در کتاب اعمال رسولان باب ۲۱ آیهٔ ۳۹ مینویسد : «پولس گفت من مرد یهودی هستم ، ازطرسوس قیلقیه» .

در همین کتاب اعمال رسولان باب ۲۲ آیهٔ ۳ خود پولس در ضمن سخنیکه میگوید چنین اقرار میکند :

«من مرد یهودی هستم متولد طرسوس ....»

درهمین کتاب ، باب ۲۲ قسمتی از سوابق سوء و پیشینهٔ کیفری ویرا که چندین بار بزندان افتاده است میخوانید .

پولس در رساله‌ایکه به «غلاطیان» مینویسد ، در باب اول و دوم آن سوابق وآدمکشیهای خود را بیان میکند تا اینکه در باب دوم آیهٔ ۱۵ در حضور پطرس که خود یهودی است اقرار میکند ومیگوید : «ماکه طبعاً یهود هستیم و...». این سخنان را وقتی میگویدکه ظاهراً مسیحی شده است .

و بالجمله چند رسالهٔ دیگر هم بضمیمهٔ اناجیل فعلی موجود است ، بنامهای :

۱ـ نامهٔ اول ودوم پطرس .
۲ـ نامهٔ اول ودوم وسوم یوحنا .
۳ـ مکاشفهٔ یوحنا .
٤ـ نامهٔ یهودا .

۵- نامهٔ یعقوب .
که جمعاً با اناجیل اربعه ۲۷ کتاب ورساله است .

۴- متی کیست ؟:

دانشمند محترم مسیحی « فلوید فیلسون - Floydv Filson » درکتاب عهد جدید صفحهٔ ۴۵ مینویسد :«باید یکی ازمعلمین یهودی مسیحی شدهٔ بسیار برجسته و با ایمان باشد ... قبل از اینکه در زمرهٔ پیروان عیسی درآید شغلش باجگیری یا تحصیل وصول مالیات بود».

مسترهاکس آمریکائی درکتاب خود ، قاموس مقدس ، میگوید :«متی یکی از شاگردان مسیح است که همواره ازشروع بعثت مسیح تازمان صعودش ملازم آنحضرت بوده ، بواسطهٔ قرعه ازبرای خدمت انتخاب شد ،ازآن‌پس ازحیات وخدمت وی اطلاعی نداریم».

۵- انجیل متی درچه تاریخی نوشته شده است ؟:

دانشمند مسیحی«فلویدفیلسون» مزبوردرکتاب کلید عهد جدیدمینویسد: «برای نوشتن انجیل متی تاریخ دقیقی نداریم ، فقط استنباطیکه میشود کرد این استکه ، نویسندهٔ آن از انجیل مرقس استفاده کرده است ،بنابراین باید پس از انجیل مرقس نوشته شده باشد . این موضوع تاریخ تدوین آنرا پس از سال هفتاد میلادی واحتمالا هشتاد یانود میلادی ، قرار میدهد».

مسترهاکس صاحب قاموس‌کتاب مقدس میگوید :«تاریخ تصنیف انجیل متی معلوم نیست ،برخی برآنندکه درسال ۳۸میلادی وبعضی براینکه مابین سال پنجاه و شصت تصنیف شد».

«هورن» مفسر توراة که درسال ۱۸۸۲ میلادی تفسیرش بچاپ رسیده است در فصل دوم از قسمت دوم جلد چهارم تفسیر تورات خود مینویسد : « علی‌الظاهر انجیل متی‌که اقدم اناجیل محسوب است در سال ۳۸ یا۴۱ یا ۴۳ یا ۴۸ یا ۶۱ یا ۶۴ بعداز مسیح نوشته شده است» .

۶- لوقا کیست ؟:

«لوقا- Luke »: فلوید در صفحهٔ ۵۳ کتاب خود (کلید عهد جدید)

مینویسد : « لوقا در مسافرتهای حواریون ، چند بار با پولس همراه بوده است ... اقلا دوبار در زندان مصاحب پولس بوده است».

نویسندهٔ کتاب مزبور از شایعات بین مسیحیان و شیوهٔ نگارش انجیل مزبور استدلال میکند که : «لوقا طبیب حبیب ، که دوست وهمراه پولس بوده یك مسیحی غیریهودی است . ص٥٤».

در همین صفحه مینویسد : « لوقا از دوستان و همراهان عیسی نبوده است ».

مسترهاکس آمریکائی در قاموس مقدس مینویسد : «تاریخ شخصی او نامعلوم استویا مبنی برروایات غیرمعینه ، بعید نیست که این همان لوقا باشد که پولس اورا طبیب محبوب مینامد».

۷ـ تاریخ تدوین انجیل لوقا چیست ؟:

فلوید فیلسون نامبرده مینویسد : «لوقا درنوشتن انجیل خود ازپولس که با وی همسفرو درزندان بوده ، وهمچنین از انجیل مرقس استفاده کرده است » .

دانشمند مزبور در صفحهٔ ٥٦ کتاب کلید عهد جدید اضافه میکند : «چون از انجیل مرقس بعنوان یکی ازمنابع انجیل خود استفاده کرده است، پس بدیهی است که تاریخ آن پس از تاریخ تألیف انجیل مرقس باید باشد . درصورتیکه تاریخ تألیف و تصنیف لوقا را چند سال بعد یعنی در حدود سال ۸۰ میلادی قرار دهیم».

«هورن» در تفسیر تورات خود تاریخ آنرا درسالهای ٥٣ یا ٦٣ و یا ٦٤ حدس میزند ودرباب لوقا اضافه میکند که : «او نه از جملهٔ حواریین بود ، ونه‌مسیح رادید ، بلکه ازشاگردان پولس‌بود . همان پولسیکه اجمالا اورا شناختید .

مسترهاکس میگوید : «لوقا انجیل خود را بهدایت وراهنمائی پولس که اغلب در سفرها همراه او بوده است نوشته ، و چنانکه معلوم است آنرا برای «تیوفلس» که یکی ازاشراف یونان ویا ازاعیان روم بوده است نگاشته وتاریخ بزعم عمومی تخمیناً ٦٣ میلادی است».

خود لوقا هم درآغاز انجیلش مینویسد : «ازآنجهت که سیاری دست خود را درازکردند بسوی تألیف حکایت‌آن اموریکه نزد ما باتمام رسید*

چنانچه آنانکه ازابتدا نظارگان وخادمان کلام بودند ، بما رسانیدند * من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه بتدقیق در پی رفته بترتیب بتو بنویسم ، ای تیوفلس عزیز».

۸ـ مرقس کیست ؟:

«فلوید فیلسون Floydv Filson-» در کتاب کلیدعهد جدیدص۲۶ مینویسد : «مرقس ـ Mark» یك معلم مسیحی بوده ، بسیار مشتاق و تشنهٔ اشاعهٔ مذهب مسیح بود . میخواست مسیحیان بی‌اطلاع راتعلیم دهد ، و برای سایرمسیحیان بطورکلی ، وبرای پیشوایان مسیحیت بطوراخص ، کتاب وسند کتبی تهیه‌کند .... باینجهت ، داستان انجیل راآنچنانکه اززبان پیشوایان مسیحیت غالباً وبکرات شنیده ، وخود درضمن همکاری ، باآنان بکار بسته بود نوشت .

مسترهاکس درقاموس کتاب مقدس میگوید : مصنفین سلف اتفاق دارند که مرقس از حواریان نبوده ، ولی انجیل خود را تحت اثرتوجه «پطرس ـ Petre» درروم نوشته است. مرقس عموزادهٔ برنابا است[1] .

۹ـ مرقس درچه تاریخی انجیل خودرا نوشت ؟:

فلوید در صفحهٔ ۲۶ کلید عهد جدید مینویسد : « انجیل در روم ودر سالهای بین ۶۵ الی ۷۰ میلادی ، نوشته شده است».

هورن مفسرتورات میگوید : «مابین سالهای ۵۶ و ۶۵ نگارش یافته است ».

۱۰ـ یوحنا و تاریخ انجیلش کدام است ؟:

درکتاب کلید عهد جدید صفحهٔ ۷۲ مینویسد : «این مطلب که نویسندهٔ کتاب انجیل «یوحنا ـ John» یك یهودی مسیحی بوده ، موردتصدیق همه است... این یهودی مسیحی شده ، چنانکه شایع قدیمی حاکی است ، یوحنا نام داشت... میدانیم این شایعه درخصوص اینکه یوحنا ، مؤلف انجیل یوحنا است بیمعارضه

---

[1] ـ رسالهٔ پولس به «کولسیان» باب ۴ آیهٔ ۱۰ ـ ف .

ومخالفت نیست . یوحنای دیگری هم غیر از یوحنای رسول ، بنام یوحنای پیر وجود داشته است ».

کوتاه سخن آنکه نویسنده و دانشمند مزبور نمی‌تواند تعیین کندکه نویسندهٔ انجیل یوحنا کیست ؟! ولی درصفحهٔ ۷۵ کتاب مزبور مینویسد : «مسیحیان غالباً برای این کتاب اهمیت بسزائی قائلند».

مسترهاکس آمریکائی مینویسد : «دربارهٔ مؤلف انجیل مزبور اختلاف است که آیا نویسندهٔ آن کیست ؟! عده‌ای میگویند مؤلف انجیل نامبرده همان یوحنای رسول بوده ، وبعد از همهٔ اناجیل دیگر آنرا نوشته است .

دسته‌ای میگویند «انجیل مزبوررا یوحنای رسول ننوشته‌است بلکه یوحنای دیگری بنام یوحنای شیخ آنرا نوشته و سیحیان حقیقی دارای همین عقیده هستند .

علاوه برانجیل مزبور یك مکاشفه و سه رسالهٔ دیگر هم بنام یوحنا وجود داشته که آخرین کتب عهد جدید است».

ولی مضامین انجیل یوحنا و مکاشفهٔ او بقدری از هم دور است که « ویل دورانت » درکتاب تمدن تاریخ خود اظهار تردید میکند که نویسندهٔ این هردو، یوحنای حواری باشد . دانشمند دیگری هم بنام «پوروفریوالد» آن دو را ازیك نویسنده نمیداند .

فلوید در صفحهٔ ۷۱ کتاب کلید عهد جدید مینویسد : «بانجیل یوحنا اضافه‌ای شده است .... حال ، ضمیمه کردن وافزایش یوحنا ۷: ۵۳ الی۸: ۱۱، که مدتهای مدیدی پس از تألیف انجیل فوق صورت گرفته است .... اما چون کلیسا بارزش آن واقف گردید ، نخواست آنرا از دست بدهد ، لذا این داستان دربسیاری ازنسخ دستی اخیرانجیل یوحنا داخل گردید».

۱۱ـ تاریخ انجیل یوحنا :

فلوید و مسترهاکس اسمی ازتاریخ آن نمیبرند ، ولی هاکس در ذیل کلمهٔ انجیل یوحنا مینویسد : « عموماً معتقدند براینکه کتاب مکاشفه و نامه‌های یوحنا در افسس ، تخمیناً درسال ۹۶ـ۹۸ میلادی نگارش یافت».

هورن درتفسیرتورات خود تاریخ آنرا بین سالهای ۶۸ و ۶۹ و۷۰ و ۷۹ و۹۷میلادی حدس میزند .

۱۲ـ از چه روزگاری انجیل‌نویسی شروع شد ؟:

تحقیقات اخیر ثابت کرده انتسابات وتواریخی که گذشت اصلا قابل قبول

نیست ، مثلا «فیلیسین شالـ Felicin Challaye» درصفحهٔ ۲۰۸ تا ۲۴۷ کتاب خود میگوید : «اغلب سرگذشتها وحوادثیکه بحضرت مسیح نسبت داده میشود ، میتوان آنها رادراحوال بزرگان آئین‌های قدیم :مصریان ، بابلیان، یا یهودیان ملاحظه کرد ....»

تناقضات بسیار و بی‌پایه‌ایکه درخود اناجیل وجوددارد اثبات میکند که حواریون مسیح درتدوین اناجیل دخیل نبوده‌اند ، برای اینکه آنها خود گفته‌های مسیح‌راشنیده بودند ، وتااین اندازه بایکدیگر تناقض گوئی نمیکردند، ازقبیل اینکه بعضی ازاناجیل مدت تبلیغ وهدایت عیسی رایکسال میداندولی در انجیل یوحنا سه‌سال قیدشده است، ویااینکه انجیل‌متی در باب دوم آیهٔ اول تولد عیسی‌را درایام هیرودیس دربیت‌اللحم میداند ولی انجیل لوقا باب دوم آیهٔ یك تا هفت ، تولد اورا درایام «اوگستوس» قیصر میداند ، وحال آنکه فاصلهٔ بین هیرودیس و اوگستوس در حدود ده‌یاسیزده سال بوده‌است .

باتوجه بمطالب بالا چنین نتیجه میگیریم که اناجیل اربعهٔ فعلی نباید درروزگار خودمسیح نوشته‌شده باشد، بدلیل اینکه این اناجیل از بدار آویختن عیسی بحث‌میکنند ، مسلماً اگر چنانچه درروزگار خودمسیح نوشته‌شده بودند، دیگر بحث نمیکردکه یهودای‌اسخریوطی اورا تسلیم کرد وسرکاهنان هم بوسیلهٔ هیئت حاکمهٔ وقت اورا بدار آویختند، واگرچنانچه گفته شود اناجیل درروزگار خودمسیح نوشته‌وتدوین شده‌ولی پس‌ازمصلوب ساختن‌مسیح این بابها وجملات‌بآنها اضافه‌شده ، دراینصورت همچون دست‌تحریف درآنهادراز شده سپس‌حجیت ومدرکیت ندارند ،مگرقسمتهائیکه باادلهٔ دیگری‌اثبات‌شود، که تحریف نشده وبحال اصلی خودباقی‌مانده‌اند .

اگر خوانندهٔ محترم بیادداشته‌باشد بیشتردر ذیل‌سؤال «مرقس کیست؟» از فلویدفیلسوف دانشمندمسیحی نقل کردیم که مینویسد : «.... میخواست کتاب وسندکتبی تهیه کند ...باینجهت ، داستان‌انجیل راآنچنانکه‌از زبان پیشوایان مسیحیت‌غالباً وبکرات شنیده بود ، وخوددرضمن همکاری ، باآنان بکار بسته‌بودنوشت». این‌خود مؤیده‌طلب ماست که اناجیل در روزگارعیسی نوشته نشده‌بلکه روزگاری‌بعد یعنی‌درحدود یك‌قرن پس‌از عیسی‌انجیل‌نویسی شروع‌شده، آنهم‌نویسندگان اناجیل‌هرچه راکه ازافواه‌می‌شنیدند، ویاشنیده بودند بنام‌انجیل تدوین کرده‌اند ، دلیل‌تناقضات واختلافات‌فاحش اناجیل‌هم جزاین نبایدباشد .

برخی ازمحققان عقیده دارند : نخستین‌انجیلیکه نوشته‌شد انجیل

«مارکیون-Marcion» است که‌درقرن‌چهارم کنستانتین‌امپراطوروروم، کتاب مزبور ، وچندین‌انجیل دیگررا غیررسمی شناخت. وخواندنشان رابایکوت کرد .

ایـن دستهٔ از محققان معتقدندکه انجیل‌مـرقس با استفادهٔ از انجیل «مارکیون» وانجیل‌متی بااستفادهٔاز انجیل مرقس ومارکیون تألیف و تدوین شده‌است ، پس‌ازاین اناجیل،انجیل یوحنادر حدود سال ۱۴۰ بعدازمیلاد و بعداز آن‌درحدود سال ۱۵۰ میلادی‌یکی‌از منشیان کلیسا درروم کتابی در مدح‌عیسویت ، ومناقب عیسی بنام‌انجیل لوقانوشت ، بدین‌ترتیب اناجیل‌اربعه بوجودآمدند .

درهـر صورت خـوانندهٔ عـزیز توجه‌داردکـه درتـاریخ انجیل‌متی نزدیکترین‌قولیکه درتألیف وتدوین‌آن بروزکارعیسی احتمال‌داده‌شده ،سال ۳۸ میلادی‌است ، وباتوجه باینکـه‌عیسی درسی‌سالگی ویاحـداکثر سی‌وهفت سالگی‌مصلوب‌شده باشدچنین نتیجه‌میگیریم که تألیف‌اناجیل اربعه‌مسلماً بعداز بدارآویختن عیسی‌بوده است، بااین‌تـرتیب مسیحیان چگونـه اناجیل‌فعلی را کتب‌مقدس ؟! ووحی آسمانی میدانند؟! وبزور بمردم میگویند : «کسی حق ندارد دروحی بودن وآسمانی بودن‌آنها تردید وتشکیک‌کند[1] .»

۱۳ـ آیااناجیل موجـود همان‌تعالیم دست ـ نخورده‌وتحریف‌نشدهٔ حضرت عیسی‌است ؟:

صاحب‌کتاب تاریخ‌الادب السریانی‌درصفحهٔ ده‌مینویسد: بحث‌وتحقیق ثابت‌کرده‌که پاره‌ای‌ازاین اناجیل، نخست بزبان‌آرامی غربی‌نوشته شده‌است، وسپس بزبان‌یونانی نقل‌شده . ولی‌آن نسخه‌ها بدست ما نرسیده، آنچه بـدست آمده نسخهٔ یونانی بوده‌که باردیگر بزبان‌آرامی وسریانی‌نقل‌شده است.[2]

ولـی باتوجه‌بتاریخ ، وسختگیریهائیکه کاهنان وملایان‌متعصب یهود نسبت به‌پیروان‌مسیح‌روا میداشتند،واز هرگونه‌رنج وآزاری‌کوتاهی نمیکردند

۱ـ درسال ۱۰۴۶ دربزرگترین انجمنهای مسیحیان کـاتولیك ، چنین حکمی صادر ودستورداده شد .

۲ـ نقل‌از کتاب‌جاهلیت‌واسلام تألیف یحیی‌نوری صفحهٔ ۴۴۷ ـ ف .

که بواسطهٔ همین تضییقات مجبور شدند ازمحیط فلسطین خارج شده و بسایر شهرها ودیگر کشورها ازقبیل یونان، روم ، پراکنده ومتواری شوند چنین بنظر میرسد که اناجیل خود رادر آنجاها (روم، یونان) نوشته اند، ونبایسد بزبان عبری باشد ، بلکه باید آنهارا بزبان یونانی نوشته باشند .

ثانیاً اگر اناجیل مزبور بزبان عبری تحریر شده اند با اینکه علماء و دانشمندان محقق وپیگیر اینهمه تحقیق کرده وجستجو نموده اند حتی یک نسخه هم از آنها که بزبان عبری تحریر شده باشد بر نخورده اند .

ثالثاً خودمحققین مسیحی اگر دلیلی داشتند که اصل اناجیل فعلی عبری بوده ودرروزگار خودمسیح نوشته شده اند درمقابل نقادین ومخالفین اقامه میکردند .

پس، از بیانات گذشته چنین نتیجه میگیریم که :

اولا نویسندگان اناجیل اربعه حتی نزد خودمسیحیان نامعلوم و ناشناسند.

ثانیاً تمام اناجیل پس از صعود عیسی نوشته شده ، ودر روزگار خودعیسی انجیلی تألیف نشده است ، بدلیل اینکه همهٔ آنها تاریخ وفات عیسی را نقل میکنند.

ثالثاً درانا جیل مزبور تحریف شده وکم وزیاد نموده اند چنانکه ازقلوید فیلسون درذیل سؤال «یوحنا و تاریخ انجیلش کدام است؟» نقل کردیم که اعتراف میکند بانجیل یوحنا اضافاتی شده[1] .

رابعاً اناجیل فعلی بزبان عبری نبوده وهمهٔ آنها گفتهٔ مسیح نیست ، تنها قسمتی ازمطالب اناجیل که عرخوانندهٔ سلیم النفسی هنگام خواندن میفهمد باید از گفته های مسیح باشد ، نه همهٔ آنها ، وبقیهٔ آنها را خود نویسندگان، در باب تاریخ مسیح ودیگر موضوعات که میخواسته اند وشرائط محیط وزبانشان اقتضاء میکرده ، چیزهائی نوشته اند .

۱۴ـ سبب انحصار اناجیل اربعه چیست ؟:

پاسخ این پرسش را با استفادهٔ از کتاب جاهلیت و اسلام صفحهٔ ٤٤٤

۱ـ خوانندهٔ عزیز میتواند برای اطلاع بیشتر و یقین بیشتر بر تحریف کتب عهدین باین مدارك مراجعه کند :

کتاب ارمیا، ۲۳ آیهٔ ۳۶ . ارمیا، ۸ آیهٔ ۹ و ۱۰ . کتاب اشعیا، ۲۹ آیهٔ ۵ رسالهٔ دوم پطرس ، باب ۳ آیهٔ ۱۶ غلاطیه، ٦ و ۸ . و همچنین از مفهوم ۱۸ ـ ۱۹ رؤیای یوحنا بخوبی استفاده میشود که کتب عهدین تحریف شده است ـ ف .

مینویسیم : « درقرن چهارم میلادی پس ازآنکه «کنستانتین» اول ،امپراطور روم ، بآئین‌مسیحیت گروید، کلیسای‌مسیحی باتشکیل‌انجمنی به بحث در بارهٔ انتخاب‌کتب معتبر ومقدس مسیحیت پرداخت . وازمیان بیش از یکصدو شصت انجیل ورسائل ، وتواریخ ،که‌درکلیساها ومجامع مذهبی قرائت می شدند ، تنها بیست‌وهفت‌کتاب ورساله را برگزید ،که همگی تحت نام « عهد جدید» New Testanent «درمقابل‌کتب مقدسهٔ آئین یهود که‌آنرا عهد عتیق نامیدند،قرار گرفتند » .

کوتاه سخن‌آنکه : مطابق اعترافات خود مسیحیان وشهادت تاریخ ، اناجیل‌ورساله‌های بسیاری‌بود که درقرن‌چهارم میلادی بوسیلهٔ پادشاه یاد شدهٔ دربالاخواندن همهٔ‌آنها بجزانجیل‌متی، مرقس ،لوقا ،یوحنا واعمال‌رسولان ؛ تحریم و ممنوع‌شد .

اینك ما برخی ازاسامی‌اناجیلیکه‌بدانهادست یافته‌ایم دراینجا یاد آور میشویم :

الف ـ نخست‌کتب‌واناجیلی‌راکه‌بخود عیسای‌مسیح نسبت داده‌اندعبارتنداز:

۱ ـ رسالهٔ عیسی به «ابکرس» پادشاه‌آدیسه .
۲ ـ رسالهٔ عیسی به«پطرس» و «پولس» .
۳ ـ کتاب تمثیلات‌ومواعظ عیسی .
٤ ـ زبوریکه عیسی در پنهانی بخواص حواریان و مریدان خود تعلیم میکرد .
۵ ـ کتاب شعبدات وسحر .
٦ ـ کتاب مسقط‌الرأس مسیح ومریم .
۷ ـ رسالهٔعیسی که‌درسدهٔ ششم میلادی از آسمان فروافتاد .

ب ـ کتب واناجیلیکه بمریم منسوب بوده است عبارتند از :

۱ ـ رسالهٔ مریم به «اکتاشس» .
۲ ـ رسالهٔمریم به «سی‌سیلیان» .
۳ ـ کتاب مسقط‌الرأس مریم .
٤ ـ کتاب : مریم و دایه‌اش .
۵ ـ کتاب : مریم‌و سخنانش .
٦ ـ کتاب : معجزات مسیح .
۷ ـ کتاب : سؤالات‌الصغار .
۸ ـ کتاب : نسل مریم وانگشتر سلیمان ...

ج ـ کتب واناجیل منسوب ببطرس :
۱ ـ انجیل بطرس .
۲ ـ اعمال بطرس .
۳ ـ مشاهدات بطرس .
٤ ـ مشاهدات دوم بطرس .
۵ ـ رسالهٔ بطرس به« کلیمنس» .
۶ ـ مباحثهٔ بطرس و «ای پین» .
۷ ـ تعلیم بطرس .
۸ ـ مواعظ بطرس .
۹ ـ آداب نماز بطرس .
۱۰ ـ کتاب : مسافرت بطرس .
۱۱ ـ کتاب: قیاس بطرس .
د ـ اناجیل منسوب بیوحنا :
۱ ـ اعمال یوحنا .
۲ ـ انجیل دوم یوحنا .
۳ ـ کتاب مسافرت یوحنا .
٤ ـ احادیث وسخنان یوحنا .
۵ ـ رسالهٔ یوحنا به « هیدروپك» .
۶ ـ کتاب وفاة مریم .
۷ ـ تذکرة المسیح و از دار پائین آمدنش .
۸ ـ مشاهدات دوم یوحنا .
۹ ـ آداب نماز یوحنا .
هـ ـ اناجیل منسوب به «اندریا»ی حواری :
۱ ـ انجیل «اندریا» .
۲ ـ اعمال «اندریا» .
و ـ اناجیل منسوب به« متی» :
۱ ـ انجیل طفولیت .
۲ ـ آداب نماز متی .
ز ـ کتب واناجیل منسوب به« فیلیپ » حواری :
۱ ـ انجیل فیلیپ .
۲ ـ اعمال فیلیپ.

ح ـ کتب منسوب به « توما»ی حواری :
۱ ـ انجیل «توما» .
۲ ـ اعمال‌توما .
۳ ـ انجیل طفولیت مسیح .
٤ ـ مشاهدات توما .
٥ ـ کتاب مسافرت توما .
ط ـ کتب منسوب به«یعقوب» حواری :
۱ ـ انجیل یعقوب .
۲ ـ آداب نمازیعقوب .
۳ ـ کتاب وفاة مریم .
ی ـ کتب منسوب به«متیاه » که پس‌ازعروج مسیح بسلك حواریان‌درآمد :
۱ ـ انجیل «متیاه» .
۲ ـ حدیث‌متیاه .
۳ ـ اعمال‌متیاه .
ك ـ کتب منسوب‌به «مرقس » :
۱ ـ انجیل مصریان.
۲ ـ آداب نماز مرقس .
۳ ـ کتاب«بی‌شن برنباز» .
ل ـ کتب منسوب به « تهیودوشن» :
۱ ـ انجیل«تهیودوشن» .
م ـ کتب منسوب به «پولس» :
۱ ـ اعمال‌پولس.
۲ ـ اعمال «تهکله» .
۳ ـ رسالهٔ پولس به «لادوقیان ».
۴ ـ رسالهٔ سوم پولس به‌اهل تسالونیکی.
٥ ـ « « « « کونسیوس .
٦ ـ رسالهٔ اهل کونسیوس باو ، و جوابش ازطرف پولس .
۷ ـ رسالهٔ پولس به «سینکا» و پاسخش از «سینکا » باو .
۸ ـ مشاهدات پولس .
۹ ـ مشاهدات دوم پولس .

۱۰ ـ وزن پولس .
۱۱ ـ اتابی کشن پولس .
۱۲ ـ انجیل پولس .
۱۳ ـ وعظ پولس .
۱۴ ـ کتاب رقیة الحیه .
۱۵ ـ پری سپت پطرس و پولس.

اناجیل دیگری نیز وجود داشته و ما انشاءالله بیاری پروردگار پس از تحقیق کامل درچاپ دوم بنظر خوانندگان خواهیم رساند .

۱۵ـ آیا انجیل دیگری هم داریم؟:

انجیل دیگری بنام انجیل «برنابا ـ Barnabas» ورساله‌ای بنام اومشهور است ، ولی مسیحیان آنرا قبول ندارند و علت آن شاید همان باشد که پیشتر گفتیم : درقرن چهارم میلادی درروزگار کنستانتین اول امپراطورروم، انجمنی تشکیل شد . انجمن مزبور ازمیان بیش از یکصدوشصت انجیل ، تنها اناجیل اربعه وبیست وسه رساله دیگر را که مشهورند برسمیت شناخت وسایر اناجیل را غیر رسمی اعلام کرد و اجازهٔ خواندنشان را نداد ، بنابراین چنین حدس زده میشود که: انجیل برنابا هم از جملهٔ اناجیلی بود که مورد توجه کنستانتین ، و انجمن مزبور قرارنگرفت وکلیسا آنرا مطرود شمرد .

۱۶ـ برنابا کیست ؟:

برنابا از حواریان بزرگ حضرت مسیح بود .

مسترهاکس درکتاب قاموس کتاب مقدس میگوید : «برنابا شخصی لاوی قبرسی بود ، که در زمان رسولان بدین مسیح متدین شد ، وعلاقات دنیوی را قطع نموده به بشارت مژدهٔ نجات مشغول شد ، بحدیکه مردم را بر ایمان بدین مسیح ترغیب می‌نمود ، و در مصائب و زحمات ایشان شریك می‌شد ، وبهمین جهت رسولان اورا باین اسم (برنابا) یعنی پسروعظ ملقب نمودند».

مطلب بالا را کتاب اعمال رسولان[1] هم درباب چهارم آیهٔ ۳۶ چنین

---

۱ ـ مسترهاکس نویسندهٔ کتاب قاموس مقدس در صفحهٔ ۸۰۲ کتاب خود مینویسد: «نویسندهٔ اعمال رسولان لوقا بوده است» ـ ف .

مینویسد : «ویوسف که رسولان اورا برنابا یعنی ابن‌الوعظ لقب دادند مردی از سبط لاوی و از طایفهٔ قبرسی * زمینی را که داشت فروخته قیمت آنرا آورد وپیش قدمهای رسولان گذارد *».

برنابا همان است که پولس‌را بشاگردان عیسی معرفی کرد . این مطلب راهم اززبان نویسندهٔ کتاب اعمال رسولان که کلیساها آنرا بدرستی پذیرفته‌اند بشنوید . کتاب مزبور درباب ۹ آیهٔ ۲۶ چنین میگوید :

«... وچون سولس(پولس) به‌اورشلیم رسید خواست بشاگردان ملحق شود لیکن همه ازاو بترسیدند ، زیرا باور نکردند که او از شاگردانست * اما برنابا اوراگرفته بنزد رسولان برد ....».

برنابا همانست که همیشه و در همه‌جا اورا برای تبلیغ میفرستادند ، زیرا مردی صالح و شایسته بود . شاهد صدق گفتار ما را در باب یازده آیهٔ ۲۲ تا ۲۵ کتاب اعمال رسولان بخوانید ، درآنجا مینویسد :

«.... اما چون خبر ایشان بسمع کلیسای اورشلیم رسید برنابا را به انطاکیه فرستادند * و چون رسید ، و فیض خدا را دید شاد خاطر شده همه را نصیحت نمود که : ازصمیم قلب بخداوند بپیوندند * زیرا که مردی صالح وپرازروح‌القدس وایمان بود ....».

درباب ۱۲و۱۳ اعمال رسولان شرح تبلیغات دامنه‌داریکه برنابا ، با رنج وزحمت متحمل شد بیان میکند ، ودرآخر باب ۱۳ مینویسد : «اما یهودیان چند زن دیندار و متشخص ، و اکابر شهررا بشورانیدند و ایشان را بزحمت رسانیدن بر پولس و برنابا تحریض نموده ، ایشان را ازحدود خود بیرون کردند ....».

برنابا همانست که خود پولس دربارهٔ او میگوید : من انجیلم را باو عرضه میکردم . نامهٔ پولس به غلاطیان باب دوم آیهٔ اول و دوم مینویسد : «... انجیلی را که درمیان امتها بدان موعظه میکنم بایشان (برنابا) عرضه داشتم ».

ازعبارت بالا بخوبی استفاده‌میشود که برنابا حتی‌برپولس که مسیحیت کنونی اورا بنیانگزار آئین‌نصرانیت میداند، ازهرلحاظ برتربود که پولس‌هم باو ، وهم‌بعلم ومعلوماتش اعتراف داشته واحترام میگذاشته، تا آنجا که‌انجیل خودرا هم برای‌تصحیح باونشان‌میداده‌است . ولی آیا برنابا آنرا قبول کرده است یانه ؟ رسالهٔ مزبور ساکت است . البته معلوم است که برنابا ، باخلاف معتقدات مسیح مخالف بوده است .

شخصیت برنابا بر همهٔ مردم آنروزگار روشن بوده است و کسی نمیتواند این حقیقت را انکار نماید . برای صحت این مدعا نمونه‌ای از کتاب اعمال رسولان در باب پانزدهم که با یهود مباحثه میکرده است معلوم میدارد که در نظر مردم از همه دوست داشتنی‌تر ومحبوبتر بوده ، تا آنجا که او را عزیز خود میخواندند ، و دربارهٔ او و سایر همراهانش میگفتند : اینها جانهای خودرا درراه نام خدا (مسیح) تسلیم کرده‌اند . اینك قسمتی ازعین عبارت کتاب مزبور : « .... لهذا ما بیك دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده همراه عزیزان خود: برنابا وپولس . بنزدشما بفرستیم* اشخاصیکه جانهای خودرا درراه نام خداوند ما عیسای مسیح تسلیم کرده‌اند * ».

وجود وشخصیت برنابا چنان زبانزد خاص وعام بود وچنان همه کس اورا میشناختند که درکتابهای مهم مذهبی مسیحیان ، او را بستارهٔ مشتری همانند کرده‌اند ، این خود نمودار این است که ستارهٔ وجودش بر همه میدرخشیده واورا می‌شناختند . ودرتبلیغات وتعالیم ، اورا ازهمه سخنورتر و مقدم‌تر ، و باصطلاح امروز درطراز اول میدانسته‌اند .

اینك درباب ۱٤ از آیهٔ ۱۲ تا ۱۶ اعمال رسولان این مطلب راچنین میخوانیم : « .... پس برنابا را مشتری وپولس را عطارد خواندند زیراکه او درسخن گفتن مقدم بود * پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان وتاجها باگروه‌هائی ازخلق بدروازه‌ها آورده خواست که قربانی گذراند* اما چون آن دورسول یعنی برنابا وپولس شنیدند جامه‌های خودرا دریده درمیان مردم افتادند وندا کرده* گفتند: ایمردمان! چراچنین میکنید ؟! ما نیز انسان وصاحبان علتها مانند شما هستیم ، وبشما بشارت میدهیم که از این اباطیل رجوع کنید بسوی خدای حی که آسمان و زمین و دریا وآنچه راکه در آنها است آفرید * » .

کوتاه سخن آنکه شخصیت برنابا برهمگان روشن وبر هیچکس مخفی نبوده است ، وشخصیت باین بزرگواری که از حواریان بزرگ مسیح بوده و درکتاب مذهبی خود چنانکه قسمتی از آنهارا ملاحظه فرمودی اوراستوده‌اند نمیتوان گفت که دارای انجیل وکتاب نبوده است . چنانکه پاره‌ای از مغرضین گفته‌اند . تنها این اشکال پیش میآید : اگرچنانچه برنابا دارای انجیلی بوده پس چطورشد که تا قرن شانزدهم میلادی کسی از انجیل او خبری نداشت ،و از آن پس راهب «فرامرینو» ادعا کرد که یك نسخهٔ از آنرا در کتابخانهٔ پاپ «اسکوتس» پنجم بدست آورد ؟ ..

پاسخ اشکال بالا ازمطالب گذشته کاملا روشن و معلوم شد. برای اینکه گفتیم درقرن چهارم، کنستانتین اول ، امپراطور روم خواندن همهٔ اناجیل را باستثناء اناجیل مزبور قدغن وتحریم کرد ، وکسی جرأت نمیکرده آنرا بخواند ویا تظاهر کند که چنین انجیلی دارد ، زیرا ممکن بود تحت تعقیب دستگاههای مسیحیت وقت واقع گردد . ازاینرو انجیل مزبور درلابلای کتابها و ته کتابخانه‌ها پنهان بود ، ازآن پس که کتاب مزبور چاپ ومنتشر شد همه فهمیدند. بسیاری از مطالب در آن انجیل بوده که بصلاح مقام پاپ و کلیسا نبوده ، وبلکه طومار زندگی وعوام‌فریبی وبهشت‌فروشی غفران دادن آنهارا که بزرگترین درآمدشان بود بهم‌ریخته‌وهمه‌را منکر شده است. مثلامصلوب‌شدن حضرت عیسی‌راکه مسیحیان معتقدندمنکرشده و آن را به‌یهودای اسخریوطی خائن نسبت میدهد . دراین‌انجیل از آمدن‌پیمبر اسلام صریحاً بشارت داده. گناه‌فروشی را منکراست . عیسی را بنده‌ای‌از بندگان خدا میداند نه‌خدا، یا پسر خدا . وخلاصه بسیاری از مبتدعات ومنابع در آمد پاپها وکشیشان را منکر شده ، از اینرو انجمن کلیسا و پاپها حق‌دارند وباید چنین انجیلی‌را غیرقانونی وغیر رسمی اعلام کنند و خواندنش را تحریم‌نمایند .

علاوه برآن چون برنابا با افکار پولس ومعتقدات‌اومخالف بود، اگر کلیسا انجیل برنابا را می‌پذیرفت درواقع بنیان مسیحیت را متزلزل میکرد زیرا چنانکه گفتیم اساس وبنیان مسیحیت کنونی بدست‌پولس ریخته‌شده است. خوانندهٔ محترم برای اینکه اطمینان‌پیداکندکه افکار پولس با برنابا مخالف بوده میتواند بکتاب اعمال‌رسولان باب پانزده بویژه از آیهٔ ۳۶ تا آیهٔ ۴۰ مراجعه بفرمایند، درآنجا می‌بیندکه بخاطریك حرف‌کوچك با برنابا نزاع شدیدی‌کرد و ازیکدیگر جدا شدند .

بنابراین‌کلیسا حق داشت انجیل برنابا راکه ازحواریان‌بزرگ مسیح بوده مردود قلمدادکند . دربرابر آن ، اناجیل‌دیگر راکه نه‌نویسندگانشان معلومند ونه تاریخ تألیفشان‌روشن‌است، ونه‌مطالبشان مطالب اساسی‌وارزنده‌ای است ، بلکه از بت‌پرستان وافکاریونانیان ورومیان سرچشمه گرفته وآمیخته شده است برگزیند .

آری‌کلیسا حق دارد ، برای اینکه خود تحت تأثیر افکار آنان بوده رساله‌های پولس‌راکه خودشان معترفند دررم ویونان نوشته ومسلم تحت‌تأثیر افکارمحیط وشرائط آنجا بوده است‌می‌پذیرندولی انجیل برنابارا‌راکه‌خودشان

اقرار میکنند از نظر دیانت و عقیده‌اش بمسیح ازهمهٔ حواریان بیشتر بوده و بیدریغ درنشر افکار مسیح ازجان‌و مال خود دست میکشید و برای پیش‌برد هدف‌مسیح شبانه‌روز تبلیغ میکرد طرد میکنند . ولی ...

ولی اناجیل دیگران را با اینکه معلوم نیست از شاگردان مسیح باشد می‌پذیرند وبرفرض محال‌اگراین اناجیل نوشتهٔ خود شاگردان مسیح بودند چون دشمن‌عیسی شده بودندوهمیشه‌با نگاه‌های‌خصمانه‌ودشمنانه باومینگریستند وخود بصورت‌گرگان درنده در آمده بودند وحتی از مسیحیت برگشته‌بودند نمیبایست آنها را بعنوان‌کتاب مقدس؛ وکتاب آسمانی‌قبول‌کرد .

ممکن است کسی بگوید که من این سخنانرا از روی عناد و دشمنی میگویم ، لازم است برای رفع این اتهام عین عبارات انجیل را ذکرنمایم:

اینك درکتاب اعمال رسولان باب بیستم از آیهٔ ۱۸ تا آیهٔ ۳۰ چنین میخوانی :

«وچون بنزدش حاضرشدند ایشانرا گفت برشما معلوم است‌که از روز اول‌که واردآسیا شدم چطور هروقت با شما بسرمیبردم * که باکمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهائی‌که از مکاید یهود برمن عارض میشد بخدمت خداوندمشغول‌میبودم * وچگونه ..... ازاعلام نمودن شمابتمامی ارادهٔ‌خدا کوتاهی نکردم * پس‌نگاه دارید خویشتن ، وتمامی‌آن گله راکه روح‌القدس شما رابرآن اسقف مقررفرمود تاکلیسای خدا را رعایت‌کنیدکه‌آنرا بخون خود خریده است * زیرا من میدانم‌که بعدازرحلت من گرگان درنده بمیان شما درخواهندآمدکه برگله‌ترحم نخواهندنمود * وازمیان خودشما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهندگفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند * لهذا بیدار باشید .....».

رسالهٔ پولس به «فیلیپیان» باب اول درآیات ۱۵-۱۸ چنین یادداشت شده :

«اما بعضی‌ازحسدونزاع بمسیح موعظه میکنند ولی‌بعضی هم‌ازخوشنودی* اما آنان ازتعصب ، نه‌ازاخلاص ، بمسیح اعلام میکنند ...».

ازآیات ۱۷تا۲۵انجیل یوحنادرباب دوم استفاده میشودکه شاگردان ازمسیح برگشتند و مرتد شدند ، و عیسی ازآنان خائف بود ، یعنی ازجان خودش درامان نبود .

درباب ۱۶همین انجیل درآیهٔ ۳۲ میگوید :

«اینك ساعتی میآید ، بلکه الآن آمده است که متفرق خواهید شد ... ومرا تنها خواهید گذاشت».

از عبارت بالا معلوم است که شاگردان از عیسی برگشتند و مرتد شدند .

در انجیل متی باب ۱۷ آیهٔ ۱۷ عیسی شاگردان خودرا بی‌ایمان وکج رفتار میداند ، و در آیهٔ ۲۰ میگوید شما بطورکلی بی‌ایمان هستید و باندازهٔ دانهٔ خردلی ایمان ندارید . واینك عین عبارت :

«عیسی ایشانرا گفت بسبب بی‌ایمانی شما ، زیرا هرآینه بشما میگویم اگرایمان بقدردانهٔ خردلی میداشتید بدین کوه میگفتید ازاینجا بدانجا منتقل شو البته منتقل میشد ، وهیچ امری برشما محال نمیبود».

عیسی تاآنجا از شاگردان خود بری بود که پطرس را با آنهمه زهد وتقربیکه داشت وباصطلاح از خیلی‌ها با دیانت‌تر بود ، بکلمهٔ شیطان خطاب میکند وباو میگوید :

«اما او برگشته پطرس را گفت دور شو ازمن ای شیطان ! زیرا که باعث لغزش من میباشی زیرا ، نه‌امور الهی را ، بلکه امور انسانی را تفکر میکنی» متی باب۱۶ آیات ۲۲و۲۳.

همین پطرس که از دین‌دارترین شاگردان مسیح بود سه‌بار عیسی را منکرشد واورا لعن کرد وگفت من او را نمی‌شناسم ، برای شاهد صدق گفتار ما میتوان بانجیل متی باب ۲۶ ازآیات ۶۹ تا ۷۵ مراجعه‌کرد .

بواسطهٔ‌همین بی‌ایمانی بودکه پولس دررسالهٔ سوم خود به «غلاطیان» درآیات ۱۳و۱۴ عیسی را ملعون میداند ومیگوید :

«عیسی مارا ازلعنت شریعت فداکرد ، چونکه درراه مالعنت شد (!!) چنانکه مکتوب است : ملعونست هرکه بردارآویخته شود».

همین شاگردان ! هستندکه میگویند عیسی‌آمده تادرزمین‌شرارت‌کند، افساد نماید ، و و و ... عین عبارت را درکتاب انجیل متی باب ۱۰ آیات ۳۵ تا ۴۲ چنین میخوانیم :

«گمان مبریدکه‌آمده‌ام تاسلامتی برزمین بگذارم ،نیامده‌ام تاسلامتی بگذارم بلکه شمشیررا * زیراکه‌آمده‌ام تا مرد را ازپدرخود و دختررا از مادرخویش وعروس رااز مادرشوهرش جدا سازم ....».

تازه بعقیدهٔ لوقا عیسی نهایت درجهٔ جبروت و شقاوت را پیموده که

بهیچکس رحم نداشته و آمده است تا در زمین آتش بیفروزد.

درباب ۱۲ آیهٔ ۴۹ میگوید :

«من آمدم تا آتشی درزمین افروزم ....».

با توجه بآنچه دراینجا ذکر کردیم و درباب شاگردان عیسی اناجیل اربعه وبرناباً نوشتیم آیا کدام یك مورد نظرعیسی ومردم متدین بودند و آیا کدامین برای خدا وکدامین برای ریاست دنیا[1] فعالیت مینمودند ؟ این قضاوت را بعهدهٔ شما ومنصفین میگذارم ، وازشما می‌پرسم آیا میشود افرادیکه دارای عویت کذائی بوده‌اند ـ وخود عیسی آنها را بی‌ایمان وشیطان میداند وافرادیکه بارها منکرحضرت عیسی شده‌اند واورا لعنت کرده‌اند ـ دارای انجیل باشند ولی برناباًئیکه درهمیشه و درهمه جا و نزد همه کس دارای سوابق درخشان وایمان کامل بوده انجیل نداشته باشد ؟!!.

و اگر امر دائر بشود بین اینکه اناجیل اربعهٔ معروف را بپذیریم یا انجیل دیگری ، کدامیك مقدمتر وبهترند ؟ شاید خوانندهٔ مطلع براناجیل ، بیدرنگ و بدون شك بگوید : باید انجیل منسوب به برناباً را پذیرفت ، زیرا دارای مطالب علمی وفلسفی ، تاریخی واخلاقی است که سایر اناجیل ندارند.

۱۷ـ چرا این انجیل را بفارسی برگردانده ؟ :

درسال ۱۳۴۶ق. هیعنی ۴۰ سال پیش مرحوم سردار کابلی انجیل «برناباً» رابفارسی برگرداند ، و ازاین رهگذر خدمتی بعالم تاریخ وفلسفه ، و اخلاق نمودکه واقعاً شایستهٔ تقدیس وتقدیراست .

ولی ترجمهٔ مزبور دارای چندین خصوصیت بودکه موجب نقص کتاب می‌شد :

الف : ترجمهٔ سردارکابلی کلمه‌بکلمه بود که خود دارای اشکالاتی بود :

۱ـ روان نبود .

۲ـ جمله‌ها ازنظرادبیات فارسی بیکدیگر ربط کامل نداشت .

۱ـ درکتاب انجیل لوقا باب ۲۲ آیات ۲۲ تا ۳۱ داستان مشاجره ودنیاپرستی شاگردان را نوشته است ـ ف .

۳ـ مراعات تقدم وتأخر فعل وفاعل ، یا مبتدا وخبر نشده بود ، خود این اشکالات موجب شده بود که هر کس نتواند از آن کتاب استفاده کند وچیز بفهمد !!.

ب : ترجمهٔ مزبور در پاره‌ای از جاها هنگام ترجمه دچار اشتباه شده ونتوانسته بعضی ازکلمات یا جمله‌ها را ترجمه کند ، درنتیجه یا عین کلمه و عبارت را در ترجمه ذکر کرده و یا اینکه معنی دیگری برای آن نوشته است :

بعنوان نمونه میتوان جملهٔ : «...فی مکتبة بلاط فینا». را مثال زد . مرحوم مترجم دراینجا فقط کلمهٔ «مکتبه» را ترجمه کرده و جمله را چنین نوشته است : «من دیدم آنرا درکتابخانهٔ بلاط فینا» !! فکر کرده است که کلمهٔ « بلاط فینا » اسم آن کتابخانه بوده است ، و حال آنکه میبایست ترجمه کند :

« من آن کتاب را درکتابخانهٔ دربار سلطنتی وین دیدم ». وهمچنین ازاین گونه اشتباهات کم وبیش درآن ترجمه بچشم میخورد .

از اینرو برادر عزیز و فاضل گرام جناب آقای سید محمد مهدی جعفری تصمیم گرفت آنرا با قلمی جالب و روان برای استفادهٔ همگان ترجمه نماید ، متأسفانه پس از ترجمهٔ مقدمه و پیش نویس آن ، بواسطهٔ پیش آمدها و موانع نتوانست بآن ادامه دهد ؛ درنتیجه نگارنده برای اینکه خدمتی بجامعهٔ ادیان وتاریخ واسلام کرده باشم بیاری خدای توانا دست بترجمهٔ آن زدم .

وآنچه راکه ترجمه میکردم ازنظرحضرت مستطاب آیت‌الله جناب آقای طالقانی دامت برکاته میگذراندم ، وایشان نیز باملاحظهٔ متن عربی بترجمهٔ من گوش فرا میدادند تا هرجا اشتباه یا احیاناً غیر صحیح ترجمه شده بود اصلاح میفرمودند .

بدینوسیله تا روزگاریکه درخدمتشان بودم ترجمه وپاکنویسی آن زیر نظرمعظم‌له پایان یافت ، سعیه مشکور.

از اینرو نیز برخود لازم میدانم از مراحم عالیهٔ آن استاد چه‌درکمک بترجمه و چه در غیر آن تشکر کرده و پیروزی و توفیقات حضرت او و همهٔ مسلمانان را ازخدای توانا بخواهم . والسلام‌علی‌من‌اتبع‌الهدی.

مرتضی فهیم‌کرمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

به ترجمهٔ این کتاب که موسوم به انجیل برناباست اقدام کردم ، با اینکه به‌اهمیت و بزرگی مسؤولیتی که به گردن گرفته‌ام آگاه بودم، این کار را جز برای خدمت بتاریخ و علاقهٔ شدید بلغتی[1] که نقل این کتاب بدان لغت سزاوارتر است نمیکنم ، این نخستین باری‌است که این انجیل بلباس لغت عرب درمیآید، انجیلی‌است که‌مورد برخورد آراء محققان گشته ومورخان بخاطر آن روشهای گوناگونی پیدا کرده‌اند ، درمیان گمراهی و هدایت راههای نابسامانی پیش گرفته‌اند ، وبین‌راه رشد وهواها حقیقتش را جستجو کرده‌اند .در کتابها و تألیفات بررسیها کرده‌اند ، و ازروزگاران وشهرها استفسارها نموده‌اند ، با این‌همه برچیزیکه بیماری‌راشفا دهد یا جگر تشنه‌ودل‌سوخته‌ای راخنک‌سازد دست نیافته‌اند .

یگانه نسخهٔ منحصر بفرد ومعروف در جهان که هم‌اکنون این انجیل از آن نقل‌شده ، نسخهٔ ایتالیائی است که درکتابخانهٔ سلطنتی وین میباشد ، این نسخه ازگرانبهاترین ذخائر و نفیس‌ترین آثار تاریخی آن کتابخانه است . این کتاب در دویست‌وبیست وپنج برگ ضخیم قرار گرفته ، در دو برگ نازك محکم از مقوا مجلد شده‌است وروی‌آن‌جلدمقوائی را دوپوست خاکستری‌مایل به‌زردی (مسگون) می‌پوشاند . دوخط طلاکاری چهارگوشه‌های آنرا احاطه کرده ، و درمرکز جلدنقش برجسته‌ای است بدون تذهیب که دوکنارهٔ منقوش از طلاکاری با اشکال متباین آنرا در برگرفته است که غربیان آنرا نقش عربی مینامند و از این نوع‌جلدسازی استدلال میکنند که این‌نقش‌شرقی‌است .

۱ــ منظور زبان عربی است ــ ف .

ولی پاره‌ای معتقدند که تجلید مذکور بتمامی ساخت دوصحاف پاریسی است که «دوك دوساووی»[۱] آنان را پیش‌خود خوانده برای صحافی و جلد سازی نسخهٔ مذکور که ملکش بود ـ بعداً در این باره بحث خواهد شد ـ ممکن است دوطرف جلد این کتاب تقلید از سبك عربی باشد آنچه این اشخاص را بدین ظن وامیدارد آنست که محفظهٔ خارجی نسخهٔ مذکور (قاب) بدون شك ساخت آن دوجلدساز پاریسی است .

لکن در کنار نسخه‌ایکه دربارهٔ آن گفته شد میگویند نسخهٔ عهدنامه‌ایست درونیز که از هر جهت مانند نسخهٔ ایتالیائی انجیل برنابا جلد شده است بخصوص ازحیث نقوشیکه بدانها اشاره شد . سند (قرار داد) مذکور نسخه‌ای دولتی است بزبان ایتالیائی برای پیمانیکه بین دولت علیه (عثمانی) و ونیز بسته شده است و ذکر آن در مراسلاتیکه زمان آنها باواخر قرن شانزدهم میرسد آمده بدون خلاف قرار دادمذکور در قسطنطنیه صحافی شده است ، دلیل این امر آثار نوشته‌هائی است بلغت ترکی که درآن روزگار شایع بوده که از شکاف پارگی جلد مذکور آشکار شده است .

پاره‌ای از ایشان گمان کرده‌اند که برگهای نسخهٔ ایتالیائی از برگ موسوم به ترکی است ، ولی چیزیکه این گمان را تأیید کند درمیان نیست ، تمام برگهایش از برگ معروف قطنی است که دارای بافت محکمی است که آنرا درشت کرده‌است (یعنی بی‌شکن و بی‌مهره) جزدو برگ آن که مهره کشیده شده و ازنظر قوام ورنگ با دیگر برگها اختلاف دارند . در اینجا یك دلیل استوار در دست داریم که پندارهای قائلین بهاصل ترکی آنرا رد میکند وآن آثار آب ورونقیکه در برگ است واین نشان میدهد که کی آنرا شفاف کرده‌اند . که درهیچ نوع برگ کاغذهای شرقی چنین اثری دیده نمیشود واین اثر در کاغذهائی است که نشانی بشکل لنگر کشتی در داخل دایره‌ای در آنست واین از وجوه تمایز نوع برگ کاغذ ایتالیائی به گفتهٔ پاره‌ای از کارشناسان مشهور است .

نخستین کسیکه از نسخهٔ ایتالیائی آگاه شد از جمله کسانی است که تاریخ اثرشان را محو نمیکند وروزگار یادشان را کهنه نمی‌سازد . «کرمر» یکی از مستشاران پادشاه پروس است که در آنوقت مقیم «آمستردام» بود و در سال ۱۷۰۹ آنرا از کتابخانهٔ یکی از مشاهیر وبزرگان شهر نامبرده گرفت ، وجز این القاب مبهم چیزی زائد براین برای شناسایی صاحبش نگفته است . مگر

۱ـ Eugéne de Savoie

اینکه ضمن گفتار از اویاد میکندکه آن شخص محترم نسخهٔ مذکور راخیلی گران‌قیمت می‌پنداشت ، آنرا «کرمر» به‌طولند نامی‌قرض داد و چهار سال‌بعد آنرا به «اوژن ساووا» [۱] هدیه کرد که با وجود زیادی جنگها و معرکه‌ها وزیادی مشاغل سیاسی خود ولع‌شدیدی به‌علوم و آثارتاریخی داشت ، سپس‌در سال ۱۷۳۸ نسخهٔ‌مذکور با سایر کتابهای کتابخانهٔ پرنس مذکور بکتابخانهٔ دربارسلطنتی دروین منتقل‌شدکه‌تازمان نوشتن‌این‌سطور در آنجاست (چنانکه بیان آن گذشت) .

لکن در اواخر قرن هیجدهم نسخهٔ اسپانیائی دیگری دیده شدکه در دویست وبیست‌ودوفصل وچهارصد وبیست صفحه‌است که روزگار دامن‌پوسیدگی برآن کشیده است ، آثارش نابود و رسمهایش کهنه شده است ، دکتر «هلم»از اهل‌هدلی (ازشهرهای همپشایر) آنرا بمستشرق مشهور سایل قرض داد [۲] ، پس از سایل به دکتر منکهوس یکی از اعضای دانشکدهٔ‌سلطنتی اکسفوردرسید وآنرا به انگلیسی ترجمه کرد ، سپس ترجمه و اصل هر دو را در سال یکهزار وهفتصد وهشتادوچهار بدکتر «وایت» از استادان‌مشهور ردکرد.

دکتروایت مذکور دریکی از سخنرانیهائیکه برای دانشجویان میکرد درجائیکه به‌پاره‌ای ازفقرات‌آن استشهاد میکرد بآن‌نسخه اشاره‌کرده است : «من این فقرات‌را مطالعه‌کرده‌ام وباترجمهٔ انگلیسی منقول ازنسخهٔ ایتالیائی موجود در کتابخانهٔ دربار سلطنتی وین مقابله کردم ، نسخهٔ اسپانیائی را ترجمهٔ حرف بحرف آن دیدم و فرق قابل ذکری در بین آن دو ندیدم جز در دوچیز.»

نسخهٔ ایطالیائی میگوید : که چون یهودای خائن با سربازان رومی آمد تا عیسی را بدانان تسلیم کند عیسی در باغ درکنار اطاقیکه شاگردان در آن خوابیده بودند نماز میخواند ، چون ورود سربازان را احساس کرد ترسید و وارد اطاق شد ، چون خدا خطر احاطه کننده را دید فرشته‌های چهارگانهٔ خود رافرستاد تااورا از دریچهٔ همان اطاق به‌آسمان سوم بردند ، چون یهودای خائن وارد اطاق شد ، خدا با قدرت ناگهانی خود چهره و صدای او را تغییرداد وکاملا شبیه عیسی شد ، چون شاگردان بیدار شدند و اورا دیدند درعیسی بودنش شك نکردند .

۱ـ Eugéne de Savoie

۲ـ جرج‌سایل Sale (۱۶۹۷ـ۱۷۳۶) محام درس العربیه . نقل‌القرآن الی الانکلیزیه (۱۷۳۴) . المنجد .

روایت نسخهٔ اسپانیائی عیناً همین‌ها را نقل کرده است جز اینکه اولی (یعنی نسخهٔ اسپانیائی) میگوید : «مگر پطرس» یعنی آن نسخه ، پطرس را از شمار شاگردانی که در عیسی بودن یهودا شك نکردند استثنا میکند ، آنگاه اسم یکی از ملائکه‌ایکه عیسی را از راه دریچه بردند عزرائیل ذکر میکند «وآن در ایتالیائی اوریل است» پاره‌ای اختلافات خیلی ناچیز دیگری هم دارد که از ذکر آنها صرفنظر کردیم».

از تعلیقات سایل[۱] بر نسخهٔ اسپانیائی که در صدر آن نوشته است چنین برمیآید که این نسخه ، ترجمه از نسخهٔ ایتالیائی بقلم مسلمانی اروغانی بنام مصطفی عربندی است و در ابتدای آن مقدمه‌ای است که از کاشف نسخهٔ ایتالیائی سخن میراند که میگوید راهبی لاتینی بنام «فرامرینو» بوده است و از چگونگی آگاه شدنش سخن میراند و از جمله چیزهائیکه در این باره میگوید این است که آن راهب بر رساله های «ایرناووس» (۲) دست یافت و از جملهٔ آنها نامه‌ای بود که در آن تصریح می‌نماید به قبح اعمال قدیس پولس رسول، و «ایرناووس» این مخالفت را با نجیل قدیس برنابا مستند میداند ، از همان وقت راهب مرینوی مذکور سخت علاقمند شد که بدین انجیل دست یابد چنین اتفاق افتاد که مدتی مقرب پاپ اسکتس پنجم بود ، روزی مردو با هم وارد کتابخانهٔ پاپ شدند و پینکی بر پلکهای مقدس پاپ چیره شد مرینو علاقه پیدا کرد که یکسره وقت خود را بمطالعه بگذراند تا او بیدار گردد ، اولین کتابی را که دست برد و برداشت خود همین انجیل بود ؛ نزدیك بود از این کشف از خوشحالی پرواز کند، این گنج گرانبها را در آستینش پنهان کرد و ماند تا پاپ بیدار شد و در حالیکه آن گنج را باخود داشت اجازه برگشتن گرفت ، چون تنها شد با شوق زیادی آنرا مطالعه کرد و بر اثر آن دین اسلام را برگزید.

این روایت راهب «فرامرینو» است که بقول «سایل» خاورشناس در مقدمهٔ ترجمهٔ قرآنش ، در مقدمهٔ نسخهٔ اسپانیائی تدوین شده است . این مطلب با آنچه که اشاره‌وار از سخنرانی پروفسور «وایت» قبلا گفته شد تنها مدرك ما در خصوص نسخهٔ اسپانیائی است که بر کیفیت فقدانش دست نیافتم جز اینکه او ترجمهٔ آنرا بدکتر «منکهوس» واگذار کرد و او هم آنرا بدکتر «هوایت» رد کرد ، پس از آن خبر و اثرش محو و نابود میشود .

در اینجا برای شخص دانشمند سؤالی مطرح میشود و آن اینکه آیا این

۱ـ Sale

۲ـ Irénée

نسخهٔ ایتالیائی حاضر همان نسخه‌ایست که راهب «مرینو» از کتابخانهٔ پاپ اسکتس پنجم دزدید یا نسخهٔ دیگری غیر از آنست ؟ نمیتوان آنرا ترجیح داد مگر بعد از تعیین زمانیکه در آن زمان نوشته شده است . اگر تحقیق تاریخی شود معلوم میگردد که پاپ اسکتس پنجم مذکور در اواخر قرن شانزدهم بوده است و مطابق آنچه که گذشت دانستیم که نوع برگی که نسخهٔ ایتالیائی روی آن نوشته شده کاغذ ایتالیائی است که از آثار آبی که در آنست میتوان اصل آنرا تعیین کرد و آنچه که میتوان از این گرفت دلیل صادقی است بر اینکه تاریخ نسخهٔ ایتالیائی و تمام تاریخهائی که علماء از بیانات گذشته تخمین میزنند به نیمهٔ قرن پانزدهم و شانزدهم میرسد و ممکن است نسخهٔ ایتالیائی عین همان نسخه‌ای باشد که «فرامرینو» از کتابخانهٔ پاپ نامبرده ربوده است .

و همینکه در آغاز قرن هیجدهم خبر انجیل برنابا شایع شد هنگامهٔ بزرگی در انجمن‌های دینی و علمی بخصوص در انگلستان پدید آورد ، در بارهٔ آن گفتگوی زیادی در گرفت و آتش مناقشات بین علماء شدت یافت که بعضی از آنها به پندار و اوهام نزدیک‌تر بود تا مباحث علمی ، اولین امریکه توجه صاحبنظران را بخود جلب کرد بررسی وخوض در نسخهٔ ایتالیائی بود که آیا این منقول از نسخهٔ دیگری است یا همان نسخهٔ اصلی است که نزد راهب «فرامرینو» بوده و ادعا کرده از کتابخانهٔ پاپ اسکتس پنجم ربوده است ؟!

عجب اینکه دانشمندان در حل این قضیه توجه نکرده‌اند بآن جملات عربی‌ایکه دیده‌اند درحواشی این نسخه نوشته‌شده که ما بخاطر اماناداری‌در نقل و بخاطر اینکه کاملا ازهرجهت مطابق با اصل باشد آنهارا درترجمه ذکر کردیم . راستی چنین است که شخص خردمند دربارهٔ این شروح و حاشیه‌های عربی که درنسخهٔ ایتالیائی است سرگردان میشود. در اینمورد ناچارم آنچه‌را راکه بنظرم رسیده باندك تفصیلی بیان کنم .زیرا تمام اشخاص مورد اعتمادیکه گفتار آنها دربارهٔ نسخهٔ ایتالیائی حجت است نه تنها حق مطلب‌را چنانکه باید وشاید ادا نکردند بلکه اندك توجهی هم بآن ننمودند، حتی خاورشناس بزرگ پروفسور« مرگلیوث»هم جز بعنوان عرضه داشتن یادآوری نکرده ودرآن باره فقط یك کلمه گفته است که : «لامنه» عبارات این حواشی را درست و باترکیبی صحیح پنداشته ، ولی کار آن برپروفسور «دلیس» مخفی نمانده که گفته است : ترکیبات آن نادرست ودارای اغلاط فراوانی است .

وچون این حاشیه‌را خوب بررسی کنی واممان نظر نمائی خواهی یافت که

پاره‌ای ازعبارات آن راصحیح‌ودارای ترکیبی‌محکم‌است ، فقط‌طغیان‌قلم‌نسخه بردار است‌که با عبارات بازی کرده و تا آنجاکه توانسته مطلب را مسخ وتحریف‌نموده است ، وپاره‌ای دیگر نادرست وبدترکیب بقسمیکه جز بازحمت زیاد ذهن چیزی ازمعانی آن مفهوم نمیشود و قسمت دیگر ازعبارات یکسره پوچ وبی‌معنی است ، ونیز خواهی دیدکه هرعبارت رکیك وترکیب نادرستی که درآن هست نویسنده در ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن به‌بدترین شکل و صورتی درآورده چنانکه « مضاف‌الیه » را قبل از مضاف آورده است‌که هیچ‌نویسندهٔ عربی در زیراین خورشید با عظمت چنین نخواهدکرد ، این‌کار نه تنها در حاشیه‌ایکه قسمتی از عبارات انجیل درآن بعربی برگردانده شده میباشد ، بلکه درحاشیه‌هائی هم‌که ازنوشته‌های خود او است اینگونه غلطها وناجوری عبارات دیده میشودکه درنسخهٔ اصلی ایتالیائی نیست .

بد نیست‌که برای توضیح وتأیید این مطلب وبرای آماده‌کردن افکار ونتیجه‌ایکه بآن نظردارم مثالهائی ذکرکنم .

ازجمله‌مثالهای‌نوع‌اول (ترجمهٔ‌عباراتی‌که‌ازاصل‌وصحیح‌است) این‌است:

«جائت طائفهٔ من‌الیهود عیسی‌یسألون عن‌اسم‌النبی‌الذی یبعث فی‌آخر الزمان و وضعه فی‌قندیل من نور وسماه محمداً قال یامحمد اصبرلاجلك‌خلقت خلقاً کثیراً وهبت‌لك‌کله فمن‌رضی‌عنك‌فاناراض‌عنه ومن یبغضك فانا بری‌ء منه»[1] چون در این عبارت خوب بیندیشی و امعان نظرنمائی نویسندهٔ آنرا توانای در عربی خواهی یافت زیرا کسیکه اینطور عبارت سازی‌کند برلغت احاطه دارد وتشویشی‌که درآن راه یافته ازاصل‌آن نبوده است ، بلکه قلم نویسنده‌ای غیر عرب درآن دخالت‌کرده .

ونیز ازآن جمله است : «الله‌خالق»[2]ونیز «اله حی و قدیم »[3]لفظ قدیم

۱ــ گروهی از یهود نزد عیسی آمدند و از اسم پیغمبریکه در آخرالزمان مبعوث‌میشود پرسیدند عیسی گفت : خداوند تعالی خلق کرد پیغمبر را درآخر الزمان واورا درقندیلی ازنورقرارداد واورا محمدنامیدگفت‌ای‌محمد! صبرکن بخاطر تو آفریدگان بسیاری را آفریدم وهمه رابتوبخشیدم ، پس هرکس از تو راضی باشد من‌هم از اوراضی هستم و هرکس ترا دشمن دارد من‌از اوبیزارم. (ص ۱۶۲)

۲ــ ص۲۶۲ .

۳ــ . ص۹ .

که در اینجا بمعنای منطقی و صحیحش بکار برده شده جز از یك نویسنده ایکه بخوبی میتواند تعبیر کند ، ساخته نیست .

و نیز از گفتار اوست : « اذا کان یوم القیامة یحشر جمیع المؤمنین ویکتب علی جبهتهم بالنور : دین رسول الله »[1] . اگر این عبارتهای گذشته را باعبارتهای آینده مقابله کنی بدون شك حکم خواهی کرد که محال است این دو عبارت از یك نویسنده باشد ، از جمله نوشته های (نادرست) او این است « سورة عیسی الم »[2] یعنی سورهٔ آلام عیسی . ونیز : « ذکر ادریس، قصص »[3] یعنی ذکر قصهٔ ادریس . وهمچنین : « منکبر کامیل بیان »[4] یعنی بیان شر انواع الکبریاء . و نیز : « من ای دین عنده ینبغی ان یصدق من الخبائس »[5] تا آخر پرت وپلا گوئیهایش که به عجمی نزدیکتر از عربی است . پس کسیکه سبك عبارتهایش بخوبی عبارتهای نوع اول است مرتکب این چنین غلطهای فاحشی که بریك عرب یا یك مستشرق ارتکاب آن محال است نمیشود .

چون درعبارات گذشته نیك بنگری بخوبی میفهمی که نویسندهٔ حاشیه های عربی بیش از یك نفر بوده است ، حاشیه نویس اولی درست نویس و فصیح بوده بعد از او کسی آمده که او را دگرگون کرده و از جهت کوتاهی در کش در لغت عرب ، عبارات را تا آنجا که توانسته تغییر داده و آنچه را که نویسندهٔ اول نوشته ، در استنساخ خود تغییر داده ودگرگون نموده وازپیش خود تغییرات سخیف وروشهای رکیك ولغات نامفهوم برآن افزوده که هیچ معنی از آن فهمیده نمیشود . مقصودم ازبیان این استدلال این است که نسخهٔ ایتالیائی که اکنون در کتابخانهٔ سلطنتی وین موجود است بدون شك از نسخهٔ دیگری گرفته شده است، در نتیجه نمیتوان آنرا نسخهٔ اصلی اولی شمرد .

بنابر این پس آن نسخهٔ اصلی که نسخهٔ ایتالیائی از آن گرفته شده کدام است ؟ ؛ سؤالی است مشکل ، ولی جواب آن هم محال نیست . آنچه که در بارهٔ حاشیه های نسخهٔ مورد نظر گفته شد میتوان استدلال کرد که نسخهٔ اصلی ایتالیائی از آن نقل شدهٔ عربی نبوده است زیرا کسیکه عربی تا آن حد خوب میداند که بتواند این انجیل را از آن به لغت دیگری ترجمه کند مثل آن غلطهای سخیفی را که در حاشیه دیدی مرتکب نمیشود وکلام را

۱ــ ص ۱۷۱ از انجیل برنابا .

۲ــ ص ۱۷۱ . ۳ ــ ص ۲۲۲ . ۴ــ ص ۲۷۵ . ۵ــ ص ۱۹۲ از انجیل برنابا .

آنقدر دگرگون نمیکند که «مضاف‌الیه» را قبل از مضاف بیاورد ، همچنین است سایر تعابیری که همه دلالت دارد براصل لاتینی یا ایتالیائی قدیم آن و این استنتاج مطابق با گفتهٔ موثقینی است که بعداز دقت و امعان نظر درنوع خط نسخهٔ ایتالیائی موجود درکتابخانهٔ سلطنتی وین گفته‌اند ، و بجزم رسیده‌اند که ناسخ آن از اهالی بندقیه (ونیز) بوده است که در قرن شانزدهم یا اوائل قرن هفدهم از روی آن نسخه برداری کرده است ومرجح این است که آنرا ازنسخه‌ای بزبان «توسکانی»[1] یا «ونیزی» گرفته است که اصطلاحات توسکانی در آن راه یافته است و این گفتهٔ «لونسدال» و «لورا راگ» است که پس از اختیار آراء موثق‌ترین ایتالیائیکه در این مباحث تخصصی قولشان حجت‌است گفته‌اند .

این‌دو نویسندهٔ نامبرده براین عقیده‌اند که استنساخ مذکور در حدود سال ۱۵۷۵ پیش‌آمده ومحتمل‌است‌استنساخ کنندهٔ‌این‌انجیل « راهب فرامینو » باشدکه ذکر اودر مقدمهٔ نسخهٔ ایتالیائی بطریق اشاره آمده است . . آنگاه دراین باره چیزی میگویندکه ترجمه‌اش این‌است :

«درهرصورت‌مامیتوانیم‌بطورجزم بگوئیم که‌کتاب ایتالیائی برنابا کتابی است انشائی ، خواه‌کاهنی‌آنرا نوشته باشد ، خواه دانشمندی ، خواه راهبی یاشخصی‌عامی ، درهرحال بقلم مردی است‌که اطلاع شگرفی به‌تورات لاتینی داشته است‌که نزدیک‌به اطلاعات «دانته» است ، ومانند دانته متخصص ووارد بنوع خاصی از زبور بوده و آن ساختهٔ مردی است که آشنائی او نسبت به اسفار مسیحی خیلی بیش از اطلاعش ازکتابهای دینی اسلامی بوده‌است ، پس چنین برمیآیدکه این شخص مرتد از مسیحیت بوده ».

علت مقایسهٔ بین نویسندهٔ این‌انجیل و «دانته» شاعر مشهور چند پهلو بودن کلام هر دو است ، و شباهتیکه تعبیرات نسخهٔ ایتالیائی بنوشته های شعری دانته داردکه دوزخ وبهشت را در آن وصف میکند ، در این انجیل هفت طبقه برای دوزخ قائل شده است که مراتب‌آن بااختلاف مراتب گناهان کبیرهٔ هفتگانه‌ای که بشر بخاطر آنها معذب میشود مختلف میباشد ، و نه آسمان پدید میآید که در بالای آنها بهشت قرار دارد ، پس مجموعاً ده آسمان میشود ، عده‌ای از این شباهتهائیکه بین این تعبیرات و نوشته‌های «دانته»است چنین نتیجه‌میگیرندکه نویسندهٔ این‌انجیل بعدازدانته‌آمده‌است[2].

۱ــ ازنسخه‌های مهم زبان ایتالیائی .

۲ــ دانته‌درسال ۱۲۶۵ میلادی‌تولدودر ۱۳۲۱ وفات کرده(۶۶۱-۷۲۲)ه

واین شروح را از او گرفته است یا معاصر دانته بوده‌است ومانند دانته آنچه از آراء که در زمان آنها شایع بوده ذکر کرده است . اگر اینطور باشد برنابای مذکور باید در قرن چهاردهم پیدا شده باشد ولی وصف دوزخ را آنطورکه برنابا آورده است باوصف دانته وغیردانته منطبق نیست مگراز لحاظ عدد . نظر صحیح این است که هردو از مصدر قدیمی دیگری اخذ کرده‌اند که‌لازم نیست هردو نویسنده معاصر بوده باشند واین مصدر باید همان اندیشه های کیهان شناس یونان باشد ومیتوان تشابه وتصورات شعری والفاظ مخصوص بین این دونویسنده را از قبیل توارد اذهان‌دانست .

اولین چیزیکه بذهن دانشمندان متبادرشده این‌است که نسخهٔ ایتالیائی مأخوذ ازاصل عربی‌است،واولین کسیکه، باین‌مطلب اشاره کرده است«کریمر» است که ذکرش گذشت، چنانکه درصدر نسخهٔ ایتالیائی که خودبه «دوك‌ساو وآ» اهداءکرده بود چندسطریکه آورده چنین ذکرمیکند: این انجیل‌محمدی از عربی یا زبان دیگری ترجمه شده ، آنگاه « لامنه »[1] هم دربیان این مطلب از او تبعیت‌کرده میگوید : «بارون هوهند ورف» که بین شرافت اصل وتبار و بلند پایگی در ادبیات و وسعت اطلاع را یك‌جامع‌کرده است ، کتابی بمن نشان داد که‌ترکها می‌پندارند ازقدیس برنابااست وظاهراً ازعربی بایتالیائی نقل شده است » . ومقصودش از ترکها عمهٔ مسلمانان واعراب است که در بین نویسندگان ناآگاه فرنگی درعصر حاضر این لفظ شایع است .

آنگاه دکتر « وایت »[2] که بدو اشاره شد در سال یکهزارو هفتصد و هشتاد وچهار میگوید : « اصل عربی آن پیوسته در شرق موجود است » اما اگر بینش خود را بکاربری خواهی دیدکه گفتهٔ دکتر « وایت » مبنی بر نوشته های مستشرق معروف «سایل» است ، آن نوشته هائی که نیم قرن پیش ازاین منتشر کرده بود وآنها را مباحث مقدماتی نامیده بوده است ، درآنجا ضمن گفتارش در بارهٔ قرآن میگوید : « پیش مسلمانان یك انجیل عربی هست که‌آنرا به قدیس برنابا نسبت میدهند ودرآن انجیل تاریخ عیسی مسیح را با اسلوبی میگویندکه کاملا با این اناجیل صحیح مباینت دارد ومنطبق بر آداب و رسومی است که محمد در قرآنش بر آن اسلوب رفته است » .

اما خود او بعداً درضمن مقدمه‌ای که برقرآن نوشته است اعتراف‌میکند

۱ــ Lamennais فیلسوف وعالم دینی‌فرانسوی(۱۸۵۴ـ۱۷۸۲).

۲ــ Gillert White عالم طبیعی و کشیش انگلیسی ۱۷۲۰ـ۱۷۹۳

که: «من هرگز انجیل برنابا را که درمباحث مقدماتی اشاره کرده‌ام ندیده‌ام». بنا بر این اظهار نظر سابقش مبتنی بر شنیدنیها است و در این اظهار نظر همانقسم که بدان اشاره شد از «لامنه» پیروی کرده است . پس این گفتهٔ آخرش هم نیز مبتنی بر شنیدنیها است ، زیرا هرگز بر نسخهٔ عربی انجیل دست نیافته است .

نه تنها هیچ ذکری از این انجیل در نوشته های نویسندگان مشهور مسلمان چه جدید و چه قدیم نیامده است ، و حتی در نوشته های کسانی که یکسره رامباحثات و مجادلات دینی را پیموده اند ، با اینکه انجیل برنابا برای آنان برنده‌ترین سلاحی بوده است ، بلکه از این انجیل درفهرستهای کتب قدیم عربی نزد عربها و غیر عربها یا مستشرقینی که فهرستهائی برای کتب نایاب قدیم و جدید عربی ترتیب داده‌اند نامی برده نشده است .

با همهٔ آنچه گفته شد ناچارم که تصریح کنم که شدیداً میل من به‌اصل عربی آن از میل و اعتقاد به غیر اصل عربی بیشتراست ، زیرا دست نیافتن بر چنین اصلی دلیل قاطعی بر نبودنش نیست و گرنه در اینصورت حتماً باید اعتقاد پیدا کرد که نسخهٔ ایتالیائی نسخهٔ اصلی این است ، زیرا هیچکس بر نسخهٔ دیگری (ایتالیائی) جز نسخهٔ اسپانیائی که بیانش گذشت دست نیافته است و این همان است که در مقدمهٔ آن گفته شده است که : ترجمه شدهٔ نسخهٔ ایتالیائی است ، یك خوانندهٔ شرقی در اولین وهله خواهد دید که نویسندهٔ انجیل برنابا چنان اطلاع به قرآن داشته است که بسیاری از جمله های آن گویا ترجمهٔ تحت‌اللفظی یا معنوی آیات قرآن است ، این را میگویم و میدانم که این گفته‌ام مخالف با بسیاری از نویسندگان غربی‌است که در لجهٔ این بحر خوض کرده اند ، و از جملهٔ آنان « لونسدال » و « لوراراگ » است که گمان میکنند توجه نویسندهٔ این انجیل به اسلام کم بوده است ، و این از جملهٔ عللی است که آنها را وادار کرده که منکر اصل عربی آن شوند ، از این جمله (اطلاعات کامل او برقرآن) داستان ابراهیم با پدرش میباشد و آنچه منطبق با سورهٔ ۲۱ و ۳۷ است و همچنین مانند گفته‌اش از سقوط ابلیس که او ازسجدهٔ به آدم خودداری کرد ، این داستان مطابق آنچیزی‌است‌که درسورهٔ بقره وهمچنین مثل آنچه که درسورهٔ حجر آمده میباشد و اگر در اینجا مجالی بود بسیاری از فقرات وارد در انجیل را با آیاتیکه در قرآن آمده مطابقه میکردم . تنها مطلب این‌نیست بلکه درانجیل برنابا گفته های بسیاری است که با احادیث نبوی و داستانهای علمی که غیر

عرب کسی از آنها آگاه نیست منطبق است تا آنجا که در این روزگار مستشرقین زیادی هستند که مشغول تحقیق در لغت عرب و تاریخ اسلام میباشند کسی از اینها را نمی‌یابی که از علماء حدیث شمرده نشود .

از جملهٔ اسبابیکه ما را باین گمان نزدیك میکند یکی این است که بدون شك طرز صحافی نسخهٔ ایتالیائی بسبك نقش و نگار عربی است همانطور که قبلا بآن اشاره شد ، و قول باینکه این سبك جلد از دو نفر صحافان پاریسی است که « دوك دساووآ » آنان را به پیش خوانده است و آنان هم از سبك عربی تقلید کرده‌اند ، ازحدس و تخمین تجاوز نمیکند .

جز اینکه ادعای عربی الاصل بودن این انجیل مستلزم این نیست که بگوئیم نویسنده اش هم عربی الاصل بوده است. بلکه بنظر من چنین میرسد که نویسندهٔ آن یهودی اندلسی بوده است که پس از مسیحی شدن و اطلاعی که از اناجیل نصاری دریافته بدین اسلام درآمده . و نزد من این راه حل ازدیگر راه حل ها بدرستی نزدیکتر است زیرا چون نیك در این انجیل بنگری خبرویت عمیق نویسنده را نسبت به اسفار عهدقدیم بخوبی در میابی آنچنانکه نظیر او بهیچوجه در بین مسیحیان مگر عدهٔ کمی از متخصصین مانند مفسرین که همهٔ زندگیشان را در تحقیقات امور دینی بکار برده‌اند ، نخواهی یافت ، حتی در این گونه متخصصین هم کمتر کسی هست که باندازهٔ نویسندهٔ انجیل برنابا اطلاع و بررسی در بارهٔ تورات داشته باشد ، و معروف است که عدهٔ زیادی ازیهودیان اندلس بزبان عربی تسلط کامل داشته‌اندودر بین آنان کسانی بوده اندکه در میدان شعر و ادب عربی گوی سبقت ربوده‌اند و اطلاع آنان بقرآن واحادیث نبوی مثل خود عربها بوده است .

آنچه که این نظر را تأیید میکند چیزیست که در این انجیل در بارهٔ وجوب ختنه بحث میکندو کلام نیشداریکه میگوید: «سگها ازختنه ناکرده‌ها بهترند.» زیرا این چنین گفتاری از مسیحی الاصل صادر نمیشود و اگر تو در تاریخ عرب بعد از فتح اسپانیا بررسی کنی خواهی دید که در آغاز کار آنان متعرض دین دیگران نمی‌شده‌اند، وهمین عدم تعرض از جملهٔ عللی است که اهالی اسپانیا را به تن دادن بقدرت مسلمانان و تسلط آنان واداشت. بر همین روش بهمهٔ اءوردینی اسلامی تن دادند مگردر یك چیز وآن ختنه کردن بود ؛ امازمانی آمدکه اهالی آنجا را براین کار مجبور کردند وفرمانی صادر کردند که بمسیحیان حکم میکرد که سنت ختنه کردن را تا آن حد که مسلمانان و یهودیان اجرا میکنند ، تبعیت کنند و این از جملهٔ عللی بود که مسیحیان را

بایستادگی علیه مسلمانان وادار کرد . اما یهودیان اندلسی گروه گروه وارد دین اسلام شدند ونه‌تنها چنین کردند بلکه ازابتدا کمک‌کار بسیارمؤثری برای راه دادن مسلمانان‌در اسپانیا وپا برجاکردنشان در آنجا ودرآن روزگار دراز بودند .

آنچه‌که این نظررا تأیید میکند اینست‌که این انجیل متضمن‌بسیاری تعالیم وتقالید « تلمودی » است‌که شناسائی‌آن برای غیریهودیان مشکل‌است، و همچنین درآن مطالبی ازمعانی احادیث و داستانهای اسلامی شایع درزبان عوام‌است‌کـه سندی برای‌آنهادرکتابهای‌دینی نیست وکسی براین داستانها و روایات نمیتواند اطلاع یابد مگر اینکه در محیط عربی بسر برده باشد ، بنابراین نظریکه من دربارهٔ نویسندهٔ این‌کتاب میتوانم بدهم این است‌که : نویسندهٔ‌اصلی‌آن یك یهودی اندلسی بوده است‌که بدین‌اسلام درآمده وجواب اشکالات را میدهد و مطلب را معلوم میکند .

مگراینکه بعضی براین عقیده‌اند: محیطی‌که این انجیل درآنجاظاهر شده است‌آن محیط ایتالیائی درحدود اوایل قرون وسطی بوده است ونویسندهٔ این انجیل یکنفرایتالیائی بود،که ازهمان محیط برخاسته بدلیل اینکه‌مجمل روح این انجیل و عباراتش نمودار آن محیط است ، چنانکـه‌کلام از درو کشاورزان و آهنگهای خوانندگان‌آنچه راکه میگویند انطباق‌کامل دارد با آنچه راکه امروز دربخشهای« توسکانی » و« تینو »[۱] از کشور ایتالیامعمول است ، و اشاره‌ایکه به استخراج سنگها از معادن سنگ و تراشیدن وساختن خانه ها بوسیلهٔ سنگهای سخت دارد، بیان‌این‌کارها از یك نویسندهٔ آگاه به اینگونه‌کارهای ساختمانی متناسب‌تر است ازیك نویسندهٔ عربی‌که در زیرچادر های بیابان بسرمیبرد و همین قسم قیاس‌کن‌آنچه راکه درآن آمده از حمل کردن بنده نانی را برای کارکنان‌آقایش‌در تاکستان وازکوبیدن و فشردن انگور با پاها درکارگاههای انگورفشاری بهمین مقیاس است اشاراتی‌که در آن آمده .

حقیقت این است‌کـه من در همهٔ اینها چیزیکه بیشتردلالت بر محیط غربی آن‌کند تا شرقی ندیده‌ام مگر اینکه مراد نویسنده از محیط شرقی‌تنها کشورهای عربی‌الاصل باشد زیرا آنچه در انجیل آمده‌کاملا با آنچه‌که در عهد مسیح در سوریه و فلسطین بوده است مطابقت میکند و این وضع تا زمان

۱ــ Tinoo یکی ازجزایر سیکلاد (ایتالیا).

حاضرهم پیوسته ادامه دارد ، دراین بلاد مردان وزنان دروگرچنان سرودها وتصنیفها میخوانندکه ازگوشه وکنارهای دشتها و وادیه ها صدای آنها طنین انداز است و بناها هم سنگها را بهمان طریقیکه « برنابا » گفته است میکنند ومیتراشند و جزعربهای بیابانگردی که اهل شهرها نیستند ودرکوچ میباشند در چادر ها سکونت ندارند . پسر بچه ها و دیگر مردم برای کسانی که در موسقانها بسر می‌برند در هنگام خوشه‌چینی انگور توشه‌می‌برند همچنانکه برای کارگران‌هم در هنگام کشت و پای‌افشاری انگورها هم میبرند و این کارمطابق معمول انگورچینی درفلسطین و سوریه و تمام ممالک شرقی است‌جز اینکه ناچارم از اقراربااینکه بعضی‌دلیلهاهست که تطبیقشان بر آنچه که درآن روزگاردرفلسطین رایج بوده‌مشکل است‌ازآنجمله‌اشاره بچگونگی پاک‌کردن و آماده‌کردن چلیکهای (براميل) شراب‌اندازی برای این‌کار است و از قدیم وزمان حاضر درفلسطین چنین معروف است که شراب را در خمره های بزرگ‌یا درمشکهای شراب میریخته‌اند. ونیز از آنجمله است فرق بین اعدام دزد بوسیلهٔ حلق آویزکردن واعدام قاتل بابریدن سر ، واین از جمله چیز - هائی است‌که باپی جوئی در تاریخ قدیم فلسطین برآن واقف نگشتم ، هرچه هست اوصافیکه بیان‌کرده و براینتالیا منطبق است ازهمه جهت برممالک‌اسپانیا هم قابل انطباق است .

حال‌این نویسنده چه‌اصلا یهودی باشد چه‌نصرانی آنچه‌که شبهه‌ای در آن نیست این است‌که مسلمان بوده است ، آنچه‌که موجب تأسف است فقدان نسخهٔ اسپانیائی است که ذکرش گذشت خصوصاً بدینجهت که دانشمندانی که بدان نسخه دسترسی پیدا کرده‌اند آنچنان بحثی علمی کـه دربارهٔ نسخهٔ ایتالیائی کرده‌اند در آن باره بعمل نیاورده‌اند و خصوصاً بدانجهت که ما چیزی در بارهٔمترجمش «مصطفی العربدی» نمیدانیم ، زیرا شرح زندگی مسلمانی نظیر او که در دو زبان ایتالیائی و اسپانیائی خوب وارد بوده است ـ یعنی دو زبانیکه انجیل‌برنابا بآن بوجود آمده است ـ خالی از اهمیت و بوئش نیست .

از آنچه گذشت معلوم شدکه اشخاص مورد وثوق براین اتفاق کردند که انجیل برنابا درقرون وسطی نوشته شده است ازاین گذشته دلیل مؤکدی دراین مورد هست‌که ممکن است بااین دلیل حکم قطعی دربارهٔ زمانیکه این انجیل‌درآن نوشته‌شده‌شود: مطلبی‌دراین انجیل‌آمده‌که نص آن این است[۱] :

۱ـ ص۱۲۸ و ۱۳۰ انجیل برنابا .

سال یوبیل یهودی جز پنجاه سال یکبار پیش نمیآید و غیر ازکلیسای روم هیچکس درتاریخ نگفته است که یوبیل هرصدسال یکبار واقع میشود ، اولین کسیکه درآنسال جشن گرفت پاپ «بونیفاس» هشتم درسال ۱۳۰۰ بودوبلزوم تکرارش در آغاز هرقرن جدیدی دستور داد ولی اولین یوبیل درسال اول خیلی باشکوه بود و همین جشن ثروت فراوانی را سرازیر خزینهٔ پاپی کرد، ازاین جهت واز لحاظ اجابت ودرخواست ملت پاپ «کلیمینیفوس» ششم فاصلهٔ این عید راکوتاه کرد و آنرا هر پنجاه سال یکبار قرار داد، بنابراین یوبیل دوم درسال ۱۳۵۰ انجام گرفت . سپس پاپ «اربانوس» ششم درسال ۱۳۸۹ دستور داد که هرسی وسه سال یکبار بیادبود عمر مسیح این جشن گرفته شود، آنگاه پاپ پل دوم آنرا هر بیست وپنج سال یکبار قرار داد ، پس از آنچه گفته شد چنین فهمیده می شود تنها زمانیکه می‌شود در آن نویسندهٔ انجیل از وقوع یوبیل درهرصدسال یکبار صحبت کند ، نیمهٔ اول قرن چهاردهم است ، و این مستلزم آنست که نویسندهٔ کتاب معاصر باشاعر شهیر «دانته» که در جای خود بدان اشاره شده بوده جز اینکه چون دروسعت اطلاع نویسنده براسفار عهد قدیم نظر کنی برایت مشکل است که خوب بفهمی چگونه ازکسی مثل او غلطهائی سرمیزند که حتی برعوام ساده لوح هم پوشیده نیست وشایدحق مطلب این باشد که دراستنساخ اشتباهی از ناسخ روی داده که بعضی حروف ازکلمهٔ پنجاه (بزبان ایتالیائی) افتاده باشد ، وطوری شده که آنرا صد خوانده است زیرا درشکل نوشتن این دوکلمه وقوع چنین اشتباهی آسان مینماید .

گفتار بدینکه یکی از نویسندگان قرون وسطی همهٔ این انجیل را ازخود درآورده است نیز خالی از نظر نیست زیرا در حدود نصف یا حداقل ثلث آن متفق بامصادر دیگری غیراز تورات وانجیل وتلمود وقرآن است چون تفاصیل پردامنه‌ای درآنست که ذکری از آنها در انجیل نیامده است مگر بطور پراکنده واز پاره‌ای مطالب آن اصلا در اناجیل ذکر نشده وبسیاری از این اضافات رنگ قدیمی دارد .

در تاریخ چنین آمده که پاپ «ژول» اول در سال ۴۹۲ که برادیکهٔ پاپی نشست فرمانی صادرکرد واسم بسیاری ازکتابهائی راکه خواندنشان نهی شده است در آن فرمان ذکر کرده ، یکی از آنها کتابی بوده موسوم به انجیل برنابا، اگراین مطلب صحیح باشد، این انجیل سالها پیش ازظهور پیغمبر مسلمانان بوده است و این دلیل برآنست که این انجیل در آن زمان باین لباس نوی که اکنون در آمده در نیامده بوده است ، زیرا صرف صادر شدن نهی پاپ مذکور از مطالعهٔ آن اگر نگوئیم که در بین عوام هم مشهور

بوده دلیل بر شیوع و براشتهار امر آن بین خواص دانشمندان میباشد ، از این رو بعید می‌نماید که خبر آن ، گرچه از راه شنیدن به پیغمبر اسلام نرسیده باشد و حال آنکه عباراتی صریح و مکرر و بلکه فصول پردامنه‌ای در این انجیل است که بصراحت و بدون هیچ شك یا تأویلی اسم این پیغمبر در ضمن آنها یادآوری شده است ، مخصوصاً بعداز اینکه این پیغمبر چنان نهضتی برپا کرد که کوههای محکم و استوار را بجنبش آورد و در قوم خود آن چنان روحی دمید که جهان ، با هیبت و خود باختگی برای آن بپاخاست نام او بر سرزبانها میگشت وچنان اوضاع وکارهای بزرگی پیش آورد که گفتگوی آن در مجالس شب مردم زبان زد پیکها بود نه در زمان خودش چیزی شنیده شد ونه نامی از آن بجانشینان بعداز خودش رسید ونه بعربهائیکه اسپانیا را زیر پا گذاشته وسایهٔ مجدخودرا بر آن گستردند. نظر بعضی ازدانشمندان مدقق این است که دستور منسوب بپاپ «ژول» مشارالیه بکلی ساختگی است ،ونظر فرهنگ عمومی (دائرةالمعارف) بریتانیاهم همین است .

جز اینکه انجیلی دردسترس بوده بنام انجیل «اگنستی» که خط وآثارش محو شده است ، مقدمهٔ آن بعیبجوئی و بدگوئی نسبت بـه «پولس» شروع شده و همچنین خاتمهٔ آن به بدگوئی و عیبجوئی پولس مذکور ختم‌شده، در این انجیل چنین آمده که میگوید: ولادت مسیح بدون هیچ درد (الم) بوده‌است، چون عین این مطلب در انجیل برنابا هم یادآوری شده، احتمال داده می‌شود که این انجیل «اگنستی» پدر انجیل برنابا باشد ، و اینکه یکی از یهودیان یا مسیحیانی که بدین اسلام درآمده اند در قرن چهاردهم یا پانزدهم به نسخه‌ای از آن که بزبان یونانی یا لاتینی بوده دست یافته سپس آنرا درحالیکه الان میبینی درآورده است ازاین رو اصل آن پنهان شده .

این انجیل باسفار معهود عهد قدیم در مواردی استناد میکند چنانکه به بیست و دو سفر آن استشهاد کرده است بخصوص : زبور وسفراشعیا واسفار موسی است . و بیشتر روایتهایش با انجیل های چهارگانهٔ موجود منطبق است و نص پاره‌ای از این روایات موافق با آنها میباشد مگر پاره‌ای اختلافاتیکه چندان مهم نیست مثل : گفتگوی مسیح با زن سامری (شمرونیه) جملاتی دارد که درساله ها آمده ولی این اختلافات بسیار اندك است ، ودرداستان «حجی» و «هوشع» همین طور با اندك اختلافی چنین یادآوری کرده که مردم آن داستان را باور ندارند ، با اینکه این داستان در سفر «دانیال» مسطوراست، با اینکه چنین چیزی در سفر دانیال آنطور که درعهد قدیم آمده

نیست ، ونیز درضمن روایات این انجیل چنین آمده که کتابی در کتابخانهٔ رئیس کاهنان دربارهٔ اسماعیل دیده شده ، دراین کتاب یادآوری کرده که فرزند موردتعهد (ابن الموعد) همان اسماعیل است ، ومن بذکری از ایـن کتاب در غیراین مورد برنخورده‌ام .

این انجیل درچند امراصلی بااناجیل چهارگانهٔ مشهور مباینت‌دارد:

نخست گفتاراوکه:عیسی الوهیت و پسر خدابودنش را جلو چشم و گوش ششصد هزار سرباز و ساکنان زن و مرد وکودك یهودی منکرشده است .

دوم اینکه : آن پسریکه ابراهیم عزم کرد برای قربانی خداتقدیم کند اسماعیل است نه‌اسحاق ، و پسرموعود برای نبوت‌اسماعیل بود .

سوم اینکه : مسیا،یامسیح منتظر ، همان عیسی نیست بلکه محمد است و محمد را بلفظ صریح درفصول دامنه داری مکرر یادآوری‌کرده است ، و گوید او رسول خدا است و اینکه چون آدم ازبهشت طرد شد بالای در آن دیدباحروفی‌ازنورنوشته شده است « **لااله‌الاالله‌محمدرسول‌الله** » .

چهارم اینکه : عیسی مصلوب نشد بلکه بآسمان برده شد وکسیکه‌بدار کشیده شد یهودای خائن بودکه ناگهان شبیه او شد، واین مطابق (ظاهر) قرآن است: « و ما قتلوه‌وما صلبوه ولکن شبه لهم » .

و پاره‌ای سبکهای آن با انجیلهای اصلی مباین است زیرا دربسیاری از موارد بمسائل فلسفی و مباحث علمی می‌پردازد چنانکه این گونه مسائل و مباحث‌درهیچ‌جا ازمسیح‌روایت نشده‌چه‌آنکه‌تعالیم درخشان ومباحث دین‌مسیح بطور بی‌نظیری باتمام بلندی مرتبه چنان ساده وبسیط است‌که در اولین وهله کشاورز وصنعتگر و آقـا و نوکر و پیر و جوان بـدون هیچ زحمت ذهنی آنرا می فهمند .

فلسفه‌ایکه درخلال این انجیل آمده نوعی فلسفهٔ « ارسطاطالیس »است که دراوایل قرون وسطی،در اروپا شایع بود وهمین در پیش بعضی ازمحققین ازجملهٔ دلایلی است‌که نویسندهٔ این انجیل مردی است‌که در آن روزگاردر آنجا پیدا شده و برجستگی داشته ، بنا براین نویسنده باید در محیط غربی بارآمده باشد نه عربی ، ولی در حقیقت فلسفهٔ « ارسطو » تنها از راه عربها بسرزمین غربی ها رفته است مخصوصاً عربهای اندلس‌کـه اسپانیا را زیر پا گرفتند و با پرتو افکنهای دانش های خود آن روزگار اروپا را درخشان ساختند ، اروپائیکه جهل یکسره آنراپوشانده و در تاریکی های متراکم‌بسر

میبرد ، بنابراین اگر اعتبار آن فلسفه دلیلی بر شناخت نویسنده باشد همین دلالت بیشتری دارد که اصل آن عربی بوده به غربی .

در هرحال آن حقیقتی که شکی در آن نیست این است که : نویسندهٔ انجیل برنابا تا حد زیادی از فلسفه و درک عالی وقوت حجت و معارضهٔ شدید وبیان برخوردار بوده است ، چنانکه بحثهای فلسفی او در بارهٔ جسد، و نفس وحس ، از وجههٔ نظردینی بلندپایه‌ترین مباحثی است که محققان دینی در این باره نوشته‌اند .

عجب است که این انجیل با اینکه متضمن مطالب عالی و بلاغت تعبیر و برخورداری از فلسفهٔ دینی است ، خالی از مطالب بس کوتاه نیز نیست .

و شکی نیست که نویسندهٔ این انجیل علاوه براینها در اسلوبهای تعبیر و اقامهٔ دلیل و حجت بس ماهر بوده است ، با همهٔ اینها مهارتش بیش از حد لزوم بوده تا آنجاکه بسا از مقصود و هدفیکه داشته تجاوز کرده وهرچه از حد بگذرد بضد برگردد ، و اگر بآمدن « الرسول » پیغمبر مسلمانان اندك اشاره‌ای میکرد و یا این‌طرز از او سخن میگفت ـ بدون تصریح صریح مکرر باسم او و بدون شرحهای دامنه دار و بدون ذکری از شهادتین که میگوید پدرمان آدم آنرا نوشته شدهٔ باحروف نور بالای دربهشت دیده ـ برای هدفی که دنبالش بود شایسته‌تر بود .

بعد از همهٔ آنچه گذشت ، این انجیل دارای نشانه های روشن وروش بیان درخشانی از فلسفهٔ ادبی و اسلوبهائی است که خردهارا با بلاغت بلند پایهٔ خود درعین سادگی وروشنی تعبیر مسحور میکند ، و نظرنهائی این کتاب بالا بردن عواطف بشری به افقی بس بلند وپاك ساختن میلهای آدمی راازشهوات پست بهیمی است درحالیکه امر کنندهٔ بمعروف و نهی کنندهٔ از منکر وتشویق کنندهٔ بفضائل و تقبیح کنندهٔ رذائل ، دعوت کنندهٔ انسان به فداکردن خود در راه نیکی کردن بمردم است تا آنجا است که اثری از خودخواهی و خوداندیشی از نفس انسان زائل شود وبشر برای نفع رساندن به برادرانش زندگی کند .

قبل از پایان این مقدمه ناچارم از اشارهٔ باین حقیقت که ترجمهٔ این انجیل را بایك تمهدی برخود لازم دانستم ، در این ترجمه ساده‌ترین الفاظ و آسان ترین اسلوبها را در پیش گرفتم و از عبارت پردازی و آرایش کلام دوری جستم ، امانت در ترجمه و سادگی در تعبیر را بر فصاحت و بلاغت ترجیح دادم ، ودرهرجاکه اندك عدولی ازاصل پیش آمده ازهر جهت با ترجمهٔ

انگلیسی که از اصل ایتالیائی گرفته شده مطابق است جز شماره گزاری های آن که من خود برای تسهیل اشارهٔ بکلام در هنگام نیازوضع کرده‌ام .

اکنون در این موقعیت بهترین سپاسگزاری و پاکترین ثنای خود را به پیشگاه دانشمند محقق « لونسدال راگ » نایب مطران کلیسای انگلیسی در ونیز و به پیشگاه بانوی دانشمند فاضل خانم « لوراراگ » خانم خردمندش تقدیم میکنم ، که هردو ترجمهٔ این انجیل را از انگلیسی بعربی بمن اجازه دادند ، انگلیسی ایکه اخیراً آنرا با اصل ایتالیائیش منتشر کرده‌اند ، و با این کار خود و بخاطر کوشش و رنجیکه دردقت در ترجمه و محافظت براصل متحمل شده خدمتی بتاریخ کرده‌اند که: دانش برای ایشان پیوسته با عطر آگین‌ترین ثناها را یادآوری میکند ، و این خود عملی بس دشوار است که جز کسانیکه چنین کاری را بعهده گرفته باشند قدر آنرا نمیدانند ، و همچنین سپاسگزاری خود را به پیشگاه فاضل محترم رئیس چاپخانهٔ « کلارندن » در « اکسفرد » تقدیم میکنم که چاپ این انجیل را بعهده گرفتند ودرمقابل خوانندگان چنان کتاب نادری را نهادند که این خود ازبهترین خدمات علمی متعددی است که این چاپخانهٔ مشهور تاکنون بدان اقدام کرده است .

و درپایان می‌بایستی این تذکر را بدهم که درنگارش این مقدمه خود را ملزم دانستم که این انجیل را تنها از دو وجههٔ نظر تاریخی و علمی مورد بحث قرار دهم چون منظور من ازترجمهٔ این کتاب ـ همانطور که در صدر این مقدمه آمد ـ فقط برای خدمت بتاریخ بود و لذا سخت از مناقشات دینی مجتنب پرهیز کردم وآنرا بکسانی واگذارمیکنم که بیش ازمن شایستگی آنرادارند .

قاهره ۱۵ مارس ۱۹۰۸

خلیل سعادت

شنبه ۱۳ر۹ر۴۴ - قصر - فهیم

کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد
۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ ناشر

الحمدلله، والصلوة علی محمد رسول‌الله وعلی عیسی المؤید بروح‌الله ، وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین، و من اهتدی بهدیهم الی یوم‌الدین .

خدای‌را سپاس، ودرودورحمت بر محمد رسول خدا ، و برعیسای‌مؤید بروح خدا، وبرهمهٔ انبیاء و پیامبرانش،وکسانی که بهدایت آنها راه‌پیمودند تا روز قیامت .

اما بعد، ما مسیحیان را می‌بینیم که متفقند براینکه در قرنهای اولیه مسیح دارای انجیلهای زیادی بوده است ، و سران کلیسا ازآنها چهارانجیل را برگزیده و بقیه را طردکرده اند و سپس مقلدین آنها هم بدون چون و چرا این انتخاب آنان‌را پذیرفته‌اند وروش‌اینگونه‌مردم پیوسته چنین بوده و هست الی ماشاءالله .

اماهردانش پژوه وکسانیکه از تقلید اجتناب میکنند ، چون بخواهند براصل این دین و تاریخش اطلاع پیدا کنند باید بر همهٔ آن انجیلهای ترك شده اطلاع یابند و تا آنجاکه ممکن است نسبت بوضع آنها وقوف پیداکنند و پس از مقابله وتشبیه بر اساس دلایل مرجحه‌ای که برایشان‌ظاهر میشود بعضی‌را برپاره‌ای‌دیگر ترجیح‌دهند ، ـ گرچه برای‌سران کلیسا هم آشکار نگشته باشد .

اگر همهٔ آن انجیلها ـ چه آنها که بعنوان اصل دین پذیرفته شده و و آنچه پذیرفته نشده ـ باقی بود همانا پرمایه ترین سرچشمه های تاریخی

در باب خود بودند، و دانشمندان این روزگار ازقضاوت برآنها و استنباط از آنها بطرق علمی جدید بسبکی که بسبب آزادی استقلال دررأی واراده مصون است (از دستبرد و اغراض شخصی) بحقایقی دست مییافتند که سران کلیسا با برگزیدن آن انجیل های چهارگانه و ترك کردن جز آن ها ، بدان نائل نشده اند .

انجیل عیسی بن مریم علیه السلام یکی است و همان عبارت ازهدایت و بشارت او است ، بشارت بکسیکه پس از او میآید تا دین خدا راکامل کند ، دینی که بر زبان او و دیگرانبیاء قبل از اوتشریع کرده است، چه همهٔ انبیاء از آن شریعت چیزهائی را برای مردم بیان کرده‌اند که فراخوراستعدادشان بوده و از این جهت اناجیل زیاد شدند که هرکس سیرت آنحضرت را نوشته است وکتابش مشتمل برچیزهائی بوده که مردم را هدایت کرده و بشارت داده آنرا انجیل [1] نامیده است .

از جملهٔ آن انجیلها انجیل « برنابا » بوده ، برنابا یکی ازحواریانی بوده از یاران مسیح که سران کلیسا آنها را « رسل » میخواندند ؛ برنابا کسی بوده که پولس مدتی مصاحب او بوده است و بلکه « او بود که بعد از هدایت پولس و برگشتنش به‌اورشلیم شاگردان را به‌پولس معرفی کرد »، اگر همین برنابا نبود که پولس را شناخت وباو وثوق یافت واورابشاگردان مسیح معرفی کرد شاید با آن شدت عداوتیکه پولس نسبت بدین مسیح داشته است ، بازهم شاگردان مسیح بدو اطمینان نمیکردند ، و مقدمهٔ این انجیلی که اکنون ترجمه عربی آنرا بخوانندگان تقدیم میکنیم گویا است که پولس یگانه کسی بود که به‌تعلیمات جدیدی پرداخت که‌مخالف بود با آنچه حواریون ازمسیح دریافته بودند . ولی همین تعالیم او بود که غلبه یافت و منتشر شد و شهرت پیداکرد و پایهٔ مسیحیت گردید . **آنطورکه در دائرةالمعارف فرانسه است پاره‌ای ازدانشمندان براین عقیده‌اند که انجیل مرقس و انجیل یوحنا از ساخته های پولس است پس شگفت نیست اگر کلیسا انجیل برنابا را غیر قانونی یا غیر صحیح بشمارآورده باشد .**

قبل ازفرمانیکه پاپ ژول « گلاسیوس » اول ـ دربارهٔ کتابهائی که‌خواندنشان را تحریم کرده و انجیل برنابا هم ضمن آنست ـ صادر کرده درجای دیگری ازکتب تاریخ بذکری ازانجیل برنابا اطلاع نیافتیم ، وگلاسیوس مذکوردر اواخر قرن پنجم میلادی یعنی قبل از بعثت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم ،

---

۱ ـ انجیل لفظ یونانی وبمعنی مژده وبشارت‌میباشد .ـف

بمقام پاپی رسید ، ولی امروز پاره ای از دانشمندان اروپا آنطور که دکتر « سعادت» در مقدمه‌اش ذکر کرده ـ در این فرمان تشکیك میکنند وحال آنکه مدعای اثبات کننده مقدم بر نفی کننده است .

قرنها گذشت و نسلها پشت سر یکدیگر آمدند وحال آنکه هیچکس ذکری از این انجیل نشنید ، تا اینکه در اروپا در حدود دویست سال پیش ، به نسخه‌ای از آن دست یافتند و آنرا گنج گرانبهائی شمردند ، و اگر کسی در قرون وسطی که همان قرنهای تاریك تعصب و نادانی بود آنرا دیده باشد ، آشکار نشده‌است وچگونه‌میشود چیزی درظلمت ظاهرشودبا اینکه نور شرط ظهور است ؟ ! .

این نسخه درنور آزادی که در آن سرزمین پرتو افکنده بود ، آشکار گردید و مورد اهتمام وعنایت علماء و موضوع بحث و اجتهاد شان بود ، و در سال گذشته عده‌ای از دانشمندان انگلستان اقدام به ترجمهٔ آن بانگلیسی کردند و تعمیم نشر آن نمودند ، و در هنگام انتشارش یك نسخه ازآنرا بما هدیه کردند . و لازم دیدیم که بهرهٔ خوانندگان عرب از آن کمتر از بهرهٔ خوانندگان انگلیسی نباشد ، لذا این مطلب را با دوست خود دکتر «خلیل سعادت» در میان گذاشتیم و میلش را موافق با میل خود یافتیم . و آن نسخهٔ انگلیسی راکلمه بکلمه بعربی ترجمه کرده برای دقت درتصحیح آنرا بااصل مطابقه نموده و سپس چاپ آنرا بعهده گرفتیم .

دانشمندان اروپادراین نسخه زیاد بحث کرده‌اندودربارهٔ آن مطالب بسیاری نوشته‌اندکه دکتر خلیل سعادت آنها را بطورخلاصه در مقدمه‌اش آورده‌است، یعنی ازمباحثشان علمی ودقیق است مثل گفتارشان دربارهٔ نوع برگ وتجلید ولفتش و قسمتی دیگراز گفته هاشان حدس و تخمین است مثل قولشان دربارهٔ نویسندهٔ اول آن ،وزمانی که نوشته شده و دو مجلهٔ « المقتطف » و «الهلال» هم در این گونه مباحث ازآنان پیروی کرده‌اند .

در اینجا لازم است خواننده رابیك قاعده از قواعد بحث فلسفی ، و اصلی ازاصول عقلی متنبه کنم ،وآن قاعدهٔ آزادی در بحث، یا بناء بحث براساس آزادی است گرچه ازروی فرض باشد . چه بسیاری ازمحققان بحثهای خود را برپایهٔ فرضی بنا میگذارند که آنرا قاعدهٔ مسلم می‌شمارند ، و چه بسا آن قاعده و بنا باطل باشدکه در اینصورت هرچه هم بر روی آن ساخته شده مانند اصل نادرست خواهد بود ، هرچه بر پایهٔ نا درست بنا شد حتماً نادرست خواهد بود . ومثل اینکار ،مانند کاریکی ازفلاسفه‌ای‌است که‌خواست شاگردان خودرا

امتحان کند : فیلسوف مزبور سبوی آبی را که در آفتاب بود بدون اینکه آنها ببینند وارونه کرد و آنگاه آنان را خواند و گفت : من آنطرف این کوزه را که روبروی آفتاب است سرد می‌بینم ، آنگاه آنرا برگرداند و طرف دیگرش را با آنان لمس کرد ، چون آنرا گرم یافتند علتش را از آنان خواست و اینان شروع کردند به نسبت دادن علل مختلف بدان و استاد آن علتها را رد میکرد ، چون نظر خود او را در این باره پرسیدند ، گفت : اول واجب است درستی چیزی را ثابت کرد آنگاه از علتش جویا شد. سرد بودن آنطرف این کوزه که مقابل آفتاب است و گرم بودن آنطرفش که بسوی زمین است ، اساساً درست نیست ، بلکه من آنرا وارونه کرده‌ام تا زیرکی وهوش شما را بیازمایم.

مانند همین مثل است فرضیاتی که اهل بحث و تحقیق در بارهٔ انجیل برنابا پیش آورده‌اند : فرض کرده‌اند که این انجیل ساخته و پرداختهٔ بعضی از مسلمانان بوده ، بعد از آن ، دربارهٔ تعیین سازنده‌اش دچار تحیر شده‌اند که آیا غربی است یا شرقی ؟ عرب بوده یا عجم؟ از مردم قدیم بوده یا جدید؟ ، هر حدسیکه در بارهٔ نویسندهٔ آن زده شده ، دیگری از اهل بحث آمده و آنرا تخطئه کرده . تا اینکه دکتر سعادت‌هم بعد از اطلاع یافتن بر آن حدسها در نتیجه ، چنین رأی داده که، نزدیکترین تصورات این است که نویسنده‌اش یهودی اندلسی از اهالی قرون وسطی بوده که مسیحی شده و بعد باسلام گرویده و لغت عربی را نیک فرا گرفته است ، بعد از احاطهٔ بکتب عهد عتیق و جدید ، قرآن و سنت را بخوبی در یافته است . و دکتر سعادت اطلاع کامل نویسنده را باسفار عهد عتیق وسازگار بودن آن با تلمود و احاطه‌اش را بعهد جدید ، دلیل برفرض خود آورده (چنانکه ملاحظه شد) و غفلت کرده از مطالبی که در این کتاب بعهدین نسبت داده ـ با آنکه در نسخه های عهدینی که در قرون وسطی بوده و اکنون همانها در دست ما است ـ چنین مطالبی دیده نمیشود ، مانند : نسبت دادن داستان « هوشع » و « حجی » را بکتاب « دانیال » ، و همچنین از مخالفتهائی که گاهگاهی این کتاب با کتاب های عهدین در مسائل دیگر دارد غفلت کرده . بنابراین اگر نویسندهٔ این کتاب از اهالی قرون وسطی یا بعد از آن بود، با آن علم وسیعش بکتب عهدین دچار چنین اشتباهات واضحی نمیگردید .

ونیز دکتر خلیل سعادت بموافقت آن با بعضی از مباحث قرآن وحدیث چنین استدلال میکند : اگر چیزی (کتابی) در بعضی مباحثش موافق با چیز دیگری باشد لازم نمیآید که از آن گرفته باشد ، و گرنه لازم میآید که تورات نیز از

شریعت « حمورابی » گرفته شده باشد ، نه اینکه وحی از جانب خدا بموسی علیه‌السلام باشد. علاوه براین قسمت اعظم مباحث این انجیل پیش مسلمانان شناخته نشده بوده، واسلوب تعبیر آن جداً ازسبکهای عامهٔ مسلمانان وبخصوص عرب‌های مسلمان دوراست . چنانکه این مطلب رایکی از کشیشها دربارهٔ مجلهٔ دینی خود بیان کرده است ، کدام مسلمان است که نام خدارا بیاورد و ثنای او را نگوید ؟ و یا نام انبیاء را بیاورد و برآنها صلوات نفرستد ؟ ! و ملائکه را بجز ازاسمهای واردهٔ در کتاب و سنت بنامد ؟ !.

بنظر من داستان یوبیل قوی ترین شبهه‌ای بوده براینکه : نویسنده‌اش ازمردم قرون وسطی بوده ، نه از قرن معاصر مسیح ، تااینکه « دکترسعادت » با دقت نظر خود ضعف آن را روشن کرده ، بنا براین دیگردراینمقام دلیلی برای اهل بحث در اینمقام باقی نماند ، تا بآن اتکاء کنند. اما توافق بعض مطالب این کتاب با آنچه که در شعر « دانته » است اگر آنرااز نوع توارد خاطرها ندانیم (توارد ذهنین) ممکن است این را چنین تعلیل کرد که « دانته » براین کتاب اطلاع یافته واز آن گرفته است .

اما حاشیه های عربی ایکه در آن نسخه یافت می‌شود ، محتمل است که ازنوشته‌های راهب « فرامرینو » که این انجیل رادر کتابخانهٔ پاپ کشف کرده ، باشد . و از اینجهت که داخل دردین اسلام شده برخود لازم دانسته که عربی رابیاموزد ، وهمین اندازه عربی رایاد گرفت که میتوانست پاره‌ای ازجمله‌هارا با عبارتهای نادرستی که غیرعربی برآن چیرگی دارد. و مقدارعبارات صحیح کمی‌هم که درآن یافت میشود با این ادعا منافات ندارد، زیرا هرکسی که در سن پیری زبان بیگانه‌ای را فراگیرد ، نوشته‌اش در ابتدا ازکلمات درست و غلط زیاد خواهد بود ، علاوه بر اینکه بیشترعبارات صحیح دراین حاشیه‌ها از قرآن[1] نقل شده است یا از بعض کتابهای عربی که ممکن است نویسنده ازآنها اطلاع داشته است . و احتمال دارد که این حاشیه ها از بعض کشیشها یا شخص کشیش مانندی عربی آموخته است ، تا برایش روشن شود که آیا در

۱ــ از شواهدیکه تأیید میکند که نویسندهٔ حاشیه ها از قرآن هم استفاده کرده یکی درصفحهٔ ۲۲ که مینویسد : وبحرون الکلم من بعد مواضعه . که عین عبارت قرآن است ولی پیش وپس این آیه ازخود نویسنده است که مغلوط میباشد. یکی دیگر درصفحهٔ ۵۳ : منه ابلیس تکبر وکان من الکافرین که قسمت اخیر از قرآن و قسمت اول آن ازخود نویسنده است وهمچنین درصفحهٔ ۷۰ و ۷۱ و دیگر موارد ــ ف .

عربی مطالب و مصادری هست که بتواند این انجیل را بدان ارجاع دهد ؟!

آنچه که این احتمال را رجحان میدهد نامگذاری فصول آن به سوره است ، برای مانندکردن آن بقرآن. اما نسبت دادن این حاشیه ها به مسلمان با سابقه و ریشه داری در اسلام ، اشتباهی است که هیچ احتمال درستی در آن نمیرود، زیرا هیچ مسلمان عرب وعجمی پیدا نمیشود که لفظ سوره را برغیر سوره های قرآن اطلاق کند یا بگوید: «الله سبحان» همانطور که پاره ای ازجاهای آن آمده است ازجمله حاشیهٔ صفحهٔ (۱۴۱) و (۱۶) زیرا که کلمهٔ (سبحان الله) از چیزهائی است که هرمسلمانی دراذکاردین خودآنرا حفظ دارد . یا بجای (میکائیل) بگوید « میخائیل » و اسم اسرافیل را نداند و او را « اوریل » بنامد ، یا بگوید آسمان بیش ازهفت تا است ـ گرچه بگفتهٔ عده ای ازعلماء اصول عدد برای آن مفهومی نیست ـ وازاین قبیل مثالها. علاوه براین مطالب وشواهد، چنانکه « دکترمارگلیوث » تحقیق کرده ، دانشمندان مسلمان اندلس و غیر اندلس اصلا از آن اطلاعی نداشتند ، دکتر مزبور تحقیق خود را بر خالی بودن کتابهای مسلمانان از این کتاب که درآنها بر مسیحیان رد نوشته اند ، مؤید مدعای خود آورده و تراهمین بس ،که« ابن حزم اندلسی » و « ابن تیمیهٔ مشرقی» که از بااطلاع ترین دانشمندان مسلمان درشرق وغرب بوده اند ـ همانطور که ازکتابهایشان پیداست ـ درردیه های خود اسمی ازاین انجیل نبرده اند .

چیزیکه محققان در این انجیل . سخت منکرند و دراین باره فقط از نظرعلمی بحث میکنند نه دینی ، تصریح این انجیل بنام « النبی محمد »علیه الصلوة والسلام است ، میگویند : عاقلانه نیست که این اسم قبل از ظهوراسلام نوشته شده باشد ، زیرا معهود در بشارتها این است که باکنایات و اشارات باشد، نه بصراحت.ولی کسانیکه دردین برسیهای عمیق دارند مثل این تصریحات رادرخبرهای مستند بوحی انکارنمیکنند. شیخ « محمد بیرم ازیك »جهانگرد انگلیسی نقل میکندکه او درکتابخانهٔ مخصوص پاپ درواتیکان نسخه ای از انجیل دیده که بخط حمیری قبل ازبعثت پیغمبراسلام نگاشته شده است که در آن مسیح میگوید : « و میشرأ برسول یأتی من بعدی اسمه احمد » و این، کلمه بکلمه موافق نص قرآن است ولی ازهیچ مسلمانی نقل نشده است که از این انجیل که بشارتهای صریحی درآن است چیزی دیده باشد ، این میرساند که درکتابخانهٔ واتیکان بقایائی ازآن انجیل وکتابهائیکه درقرون اولیه ممنوع شد وجود دارد که اگر ظاهر شوند دیگر شبهه ای دربارهٔ انجیل برنابا وغیر آن باقی نمیماند .

علاوه براین بعید نیست آن کسی که انجیل برنابا را بزبان ایتالیائی برگردانده خود اونام «محمد» را درترجمه آورده باشد ،واصلی راکه ازآن ترجمه کرده ، لفظی بوده است که مفید معنای کلمهٔ «محمد» بوده ، مانند لفظ « پارقلیط »، وعسیحیان چنین سهل انگاری‌هائی را درترجمه دارند،همانطور که شیخ « رحمت‌الله » با شواهد بسیاری از کتابهای مسیحیان در امرهفتم از مسلك ششم ازباب ششم ، از کتاب «اظهارالحق» خوداین رابیان کرده‌است ، و بعد ازآن دربشارت هیجدهم تفصیل بیشتری داده است .

خوانندهٔ مسلمان هرگز نباید پندارد که دانشمندان اروپا وعده‌ای‌از دانشمندان کشورما، مانند دکترسعادت و نویسندگان «المقتطف» و«الهلال» [۱] که در این انجیل ازنظرموافق بودن آن بااصول تعالیم اسلام،اظهارکرده‌اند، ازجهت تعصب مسیحیگری باشد، زیرا گذشت ، آن زمانیکه تعصب دانشمندان را وادارمیکردکه حقایق تاریخی وغیرتاریخی را بپوشانند ! .

دانشمندان اروپا اینگونه بحثهارادربارهٔ انجیلهای‌چهارگانه‌هم کرده‌اند و بیان کرده‌اندکه معلوم نیست کی و چه وقت نوشته شده و بچه زبانی تألیف شده‌اند و بعضی ازهمین دانشمندان گفته‌اند : اساساً نویسندگانش هم شناخته نشده‌اند.وعده‌ای هم- آنطورکه‌درداثرةالمعارف فرانسه‌وغیرآن آمده- بیشتر این انجیلها را از جعلیات و ساخته های « پولس » میدانند ، حتی پاره‌ای از آنان اصول تعالیم اورااز دینهای بت پرستی میدانند .

بیشتر دانشمندان این زمان آزادگانی هستند که دربحثها و تحقیقات استقلال نظردارند، مگر کسانیکه تقلید دینی یاساخت‌وساز باددینداران دارند. مگرنه این‌است که دکتره مارگالیوث » انگلیسی شبههٔ کسی را که معتقد است این انجیل دارای اصل عربی بوده و ازساخته های مسلمانان است ، باطل ساخت ؛ ودکتر «سعادت» هم نظر کسانی را که استدلال میکنند : از ساخته های قرون وسطی است بدلیل اینکه سال « بوبیل » که هرصد سال یکباراست در این کتاب آمده تکذیب کرده و نویسندگان «مقتطف» هم میگویند ممکن است دارای اصلی بوده ، که، نسخهٔ ایتالیائی ازآن ترجمه شده و جستجوی ازاصل آنرا ترغیب و تشویق میکنند .

پس احترام رأی این‌دانشمندان واجب است ،گرچه دلیل‌واضح وعلت

۱ــ مجلهٔ الهلال را جرجی زیدان نویسندهٔ معروف ومشهورمسیحی منتشرمیکرد وهم‌اکنون فرزندانش آنرا اداره میکنند ــ ف .

روشنی هم نداشته باشد .

وکسیکه باین حقیقت توجه کند که عده‌ای از کشیشها که پـایهٔ اثبات انجیلهای چهارگانه را تعلیمات عالیهٔ ادبی‌ایکه درآنها است میدانند ، سپس تعلیمات انجیل برنابا رایخواند ، موقعیت عالی اودرتعالیم الهی وادبی‌برایش روشن و آشکاره‌می‌شود . پس اگر ما ازفایدهٔ تاریخی او وازقضاوتش دربارهٔ مسائل سه‌گانهٔ اختلافی (توحید، و اعدام نکردن مسیح، ورسالت‌محمد ص) هم صرفنظر کنیم، همین‌ارزش تاریخی و مواعظ وپندها، وحکومتهاوادبیات و تعلیمات نیکی‌که درآن‌آمده، برای اقدام برچاپش‌مارا بس است ، والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم .

القاهره فی۲۱ صفرسنهٔ ۱۳۲۶

محمدرشید رضا الحسینی ، منشی‌المنار

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین ، انه خیر ناصر ومعین

انجیل صحیح یسوع ، موسوم به مسیح .

پیغمبر تازه‌ایست که : ازطرف خدا بهمهٔ دنیا فرستاده شده ، این ، طبق گفتهٔ «برنابا» رسول خود او است .

۱ـ « برنابا » رسول یسوع ناصری موسوم بمسیح برای تمام ساکنان زمین سلامتی ، امنیت ، وآرامش آرزو میکند .

۲ـ ای عزیزان ! خداوندبزرگ بی شگفت ، سراغ ما آمده ومارا مورد تفقد خود گردانده ، این تفقد بوسیلهٔ پیغمبرش عیسی مسیح ، دراین روزگار واپسین بارحمت عظیمیکه برای تعلیم آورده ، و آیاتی را که شیطان بادعای تقوی وسیلهٔ گمراه کردن عدهٔ بسیاری ازمردم ساخته میباشد .

۳ـ همان مردمیکه با تعلیم خاص ، بشارت دهندگان شدیدترین کفر بودند .

٤ ـ همانهائیکه مسیح راپسرخدا میخواندند ـ۵ـ همان ازبین برندگان حکم ختنه ، ختنه‌ایکه همیشه خدا باو امر کرده ـ۶ـ همان حلال کنندگان هرگوشت ناپاکی ـ۷ـ اینها همان کسانی هستند که پولس ، پولسیکه دربارهٔ او جز با تأسف سخن نمیگویم ، دررديف آنها گمراه شد ـ۸ـ وهمین گمراهی پولس موجب شد آن حقی راکه در معاشرتم بامسیح ، از وی دیده وشنیده‌ام

بنویسم ، تا اینکه نجات یابید و شیطان گمراهتان نکند ، تا مبادا در روز کیفرداد الهی (دینونیت) هلاك شوید ـ۹ـ بنابراین ، از هرکس که شما را به تعلیم تازه‌ایکه مخالف آنچه را من می‌نویسم مژده دهد برحذر باشید ، تا یکسره برای همیشه نجات یابید ـ۱۰ـ خدای بزرگ با شما باد و از شر شیطان واز هرشری نگاهتان دارد ـ آمین .

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل اول

بشارت جبرئیل فرشته ، مریم عذراء را بولادت مسیح

۱ــ خداوند ، جبرئیل فرشته ، را در این روزگار ، نزد دوشیزه‌ای که مریم خوانده می‌شد وازنسل داود فرزند «یهودا» بود برانگیخت ــ۲ــ در هنگامیکه این دوشیزه درزندگی‌ای سراسر باپاکی وبدون کوچکترین گناهی بسر میبرد ، و از هربدی و سرزنشی منزه بود ، و برنماز و روزه مواظبت ومراقبت‌کامل داشت ، روزیکه تنها بود ناگهان جبرئیل فرشته دراطاق او که به‌تنهائی بسرمیبرد ، وارد شد ، سلام‌کرد و گفت : «خداوند باتو باد ای مریم ! » ــ۳ــ مریم از پیدایش این فرشته برخود لرزید . ــ٤ــ اما فرشته ترس اورا فرو نشاند وبدوگفت : «ای مریم ! ترس بخود راه مده ، چون تو ازطرف پروردگارت نعمت یافته‌ای[1] ، همان خدائیکه تورا برگزیده تامادر

۱ــ انجیل لوقا مریم را نامزد مردی بنام یوسف میداند (۱ــ۲۷) : « پس فرشته نزد او داخل شده ، گفت سلام برتوای نعمت رسیده . . . و اینک حامله شده پسری خواهی زائید و او را عیسی خواهی نامید ، او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی مسمی شود ، وخداوند تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود ...» واکنون لازم است که‌آیات مربوط بتولد حضرت عیسی و سخنانش را با حواریون از قرآن نقل‌کنیم تا خوانندهٔ عزیز این داستان شورانگیز را از زبان قرآن نیز بشنود وعیسی راآنطور که‌این‌کتاب آسمانی‌معرفی میکند بشناسد.

←

پیمبری بشوی که اورا بطرف طایفهٔ بنی‌اسرائیل برمیانگیزد ، تا راه شریعت او را با اخلاص بپیمایند . ـ۵ـ مریم بفرشته گفت : « چگونه از من پسری بوجود میآید وحال آنکه مردی را نشناخته‌ام ؟ !» . ـ۶ـ فرشته در پاسخ گفت : «ای مریم ! خدائیکه انسان را بدون انسانی ساخت قدرت دارد در تو، انسانی بیافریند ، زیرانزد خدا هیچ چیزمحال‌نیست. ـ۷ـ مریم درپاسخ فرشته گفت : « من میدانم که خدا تواناست ، پس ، هرچه خواست او است ، باشد » .

۸ـ فرشته گفت : «باردار شو به پیغمبریکه اورا عیسی خواهی نامید ـ ۹ـ واورا ازشراب ومسکرات وازهرگوشت ناپاکی بازدار، زیرا این کودك تقدیس شدهٔ خدا است ».

۱۰ـ مریم با فروتنی تسلیم شد و گفت : «اینك که من کنیز خداوندم ! پس برحسب سخن تو باشد ».

۱۱ـ پس فرشته ازنزد او برگشت .

←

اینك آیاتی که بشارت ملائکه را بمسیح بیان میکند :

ملائکه بمریم گفتند : «ای مریم خداوند تورا بکلمه‌ای ازخودش بشارت میدهد که اسمش مسیح ، عیسی بن مریم است ، در دنیا و آخرت آبرومند (وجیه) وازمقربان است ، درگهواره ودرپیری بامردم سخن گوید واز شایستگان است ، مریم گفت : « پروردگارا ! چگونه من دارای فرزند می‌شوم درحالیکه بشری مرا مس نکرده ؟! گفت (خدایاملك) :اینطوراست خدا آنچه را بخواهد میآفریند هرگاه کاری از مشیتش بگذرد و بگوید باش ، میباشد ، خدا کتاب حکمت ، و تورات ، و انجیل را باو بیاموزد و اورا رسول بسوی بنی‌اسرائیل قرار خواهد داد که من آیتی ازطرف پروردگارشما آورده‌ام : بازن خدا کور مادر زاد و پیس را بهبودی دهم ، و مردگانرا زنده کنم ، شمارا بآنچه که میخورید ودرخانه‌های خود نگه میدارید آگهی دهم ، بعد سخن از تصدیق کردن عیسی تورات و سخن گفتن آنحضرت را با حواریون بیان میکند تا اینکه میگوید : « ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ...» مثل عیسی پیش خدا مانند آدم است که اورا ازخاك آفرید پس گفت باش ، بوجود آمد .»آیهٔ ۴۵ تا آیهٔ ۵۹ سورهٔ آل عمران .

واینك داستان پرشور تولد عیسی از سورهٔ مریم :

و مریم را درکتاب یادکن ،آنگاه که از خاندان خویش کناره گرفت و بجایگاه دوری رفت* ودور ازآنان دربین، پرده‌ای پنهان شد ، پس روح خودرا بسوی او فرستادیم ، و روح بصورت بشری کامل در برابرش نمایان شد* مریم گفت : «از تو بخدای مهربان پناه میبرم » اگر پرهیزکاری * روح گفت همانا

←

۱۲ـ ولی مریم خدایرا به‌بزرگی یادکرد ـ۱۳ـ درحالیکه میگفت : «ای نفس ! عظمت خدا را بشناس ! ـ۱۴ـ وای روح من ! بخدای رهاننده‌ٔ من افتخارکن ! ـ۱۵ـ چون خدا بفروتنی‌کنیزخود ، توجهی‌کرده ـ۱۶ـ و بزودی همهٔ امتهامرا «مبارکه» خوانند ـ۱۷ـ برای اینکه خدای توانا مرا بزرگ گردانید ـ۱۸ـ پس مبارك باد نام مقدس او چون رحمتش از مردم هرزمانی بمردم‌زمان دیگریکه دارای تقوائی‌هستند امتداد میبابد ـ۱۹ـ البته خداوند است‌که قدرت خودرا قوی‌گرداند ، پس متکبران خودبین راپراکنده و نابود کرد ـ۲۰ـ گردنکشان را از تختهاشان بزیرآورد وزیردستان راباالا برد ـ۲۱ـ گرسنگان را از پاکیزه‌ها سیر کرد و توانگران را دست خالی برگرداند ـ۲۲ـ چه او است که ، وعده‌هائیکه به ابراهیم و فرزندش داد ، تا همیشه (ابد) بیاد دارد .

←

من فرستادهٔ پروردگار تو هستم تا پسر پاکی‌بتو ببخشم» مریم گفت : «چگونه مرا پسری میشود درحالیکه هیچ بشری مرا مس نکرده (یعنی حتی دست بشری بمن نرسیده) وبدکار نبوده‌ام » . روح گفت : «همین طوراست ، ولی پروردگارت گفته این‌کار برمن‌آسان است ، این خلقت برای این است که اورا آیه ونشانه‌ای برای‌مردم ورحمتی ازطرف خود قرار دهیم ، واین کارشدنی است » . پس مریم بعیسی باردار شد و با او بجایگاه دوری رفت . درد زائیدن او را بطرف شاخهٔ خرما آورد ، گفت ایکاش پیش ازاین مرده وفراموش می‌شدم !!.

عیسی از زیرش فریاد زد اندوهگین مباش‌که خدا زیر تو نهرآبی قرار داده است ، وشاخهٔ درخت خرما را تکان بده تا ازآن خرمای تازه بریزد . پس بخور و بیاشام وچشم روشن‌دار واگریکی از افراد بشر را دیدی بگو من برای خداوندمهربان نذر روزه‌کرده‌ام وهرگزامروز با انسانی سخن نخواهم گفت . مریم عیسی را برداشت وبطرف قوم خود رفت . قوم گفتند : مریم ! راستی چیزی آوردی‌که افتراآمیزاست !! ای خواهرهرون نه پدرت مرد بدی بود ونه‌مادرت بدکاره * مریم عیسی رانشان داد ، گفتند چگونه باکسیکه درحال کودکی در گهواره است سخن بگوئیم* عیسی گفت : « من بندهٔ خدایم بمن کتاب داده و رسولم‌گرداند * وهرجاکه باشم مرافرخنده قرار داده وتا زنده هستم به نمازو زکوة توصیه وسفارشم‌کرده* وخدا مرا نسبت بمادرم نیکوکارگردانیده و مرا زورگو و تیره‌بخت قرار نداده است* و سلام برمن در آنروزکه زائیده شدم و روزیکه میمیرم وروزیکه زنده برانگیخته‌میشوم* این است عیسی‌بن‌مریم ، سخن حقیکه درآن شك‌میکنند * برای خدا نسزد که فرزند گیرد ، او منزه است ـ هرگاه امری از مشیتش بگذرد فقط این است‌که میگوید باش ! پس میباشد .

فصل دوم

خبردادن جبرئیل فرشته ،یوسف را به آبستن شدن مریم عذراء

۱ـ اما مریم چون بمشیت خدا دانا بود ، وچون باردار بود ،ازاینجهت میترسید که مردم بر او خشم آرند و به تهمت ارتکاب زنا ، او را سنگباران کنند ، از همین جهت ، دوستی برای خود از طایفهاش بنام یوسف که مردی نیك خوی و خوش کردار بود ، انتخاب نمود ـ۲ـ زیرا یوسف، نیکوکار و متقی بود ، و با روزه و نماز بخدا تقرب و نزدیکی میجست ، و از دسترنج خودکه نجار بود ، امرارمعاش میکرد ـ۳ـ یوسف همان مردی است که مریم قبلاً اورا شناخته و اورا دوست وهمراز خود گرفت ، و راز الهام الهی را با او درمیان گذاشت ـ٤ـ و چون یوسف مرد صالح و شایستهای بود وقتیکه دید مریم آبستن شده تصمیم گرفت او را ازخود دور کند ، زیرا از خدا میترسید ـ٥ـ دراین بین که یوسف درخواب بودناگهان فرشتهٔ خدا براونمایان گشت ، سرزنش کرد درحالیکه میگفت : ـ٦ـ چرا تصمیم گرفتهای زن خود را از خود دور کنی ؟! ـ۷ـ پس بدان ! آنچه درمریم پدیدآمده بخواست خدا بوده ، این عذرا بزودی پسری خواهدآورد ـ۸ـ که او را یسوع میخوانی ـ۹ـ واو را ازشراب و مسکر و هرگوشت پلیدی بازمیداری ـ۱۰ـ چون او از همان آغازیکه درشکم مادرش بوده ، تقدیس شدهٔ خدا بوده است ، او پیمبری است که ازجانب خدا بقبیلهٔ بنیاسرائیل فرستاده شده تا «یهودا» (از بزرگترین قبیلههای بنیاسرائیل) را بقلب خدا (رأفت و رحمت) برگرداند . ـ۱۱ـ تا

اسرائیل ، آنطورکه در شریعت[1] موسی نوشته شده ، راه شریعت خدا را پیش گیرد -۱۲- وبزودی قدرت و نیروی بزرگی که خدا باو عطا کرده خواهد آورد ۱۳- با خود آیات بزرگی خواهدآورد که سرانجام موجب استخلاص عدهٔ زیادی میشود .-۱٤- پس ازآن، همینکه یوسفازخواب بیدارشد ، خدا را شکرکرد ، تا آخر عمر بـا مریم بود ، و با اخلاص کامل برای خدا کارمی کرد .

۱- در شریعت موسی چنین آمـده : « و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا (صحرای سین) برموسی وهارون شکایت کردند * و بنی‌اسرائیل بدیشان گفتند کاش که درزمین مصر بدست خداوند مرده بودیم ، وقتیکه نزد دیگ های گوشت می‌نشستیم و نان را سیر میخوردیم ، زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آوردید تا تمامی ایـن جماعت را بگرسنگی بکشید * آنگاه خداوند بموسی گفت همانا من‌نان **از آسمان برای شما بارانم وقوم ، رفته‌کفایت هرروزرادر روزش‌گیرند ، تاایشان را امتحان‌کنم‌که بر شریعت من رفتارمیکنند یا نه ؟!** سفرخروج باب۱۶ آیهٔ ۴- ف.

فصل سوم

تولد شگفت انگیز حضرت مسیح و پدید آمدن فرشتگان ، در حالی که خدا را ثنا میگفتند

۱ ـ « **هیرودیس** »[1] در آنزمان بفرمان « **اوگستس** » پادشاه روم بر یهودان حکومت میکرد ۲ـ و « **پیلاطس** » در زمانیکه « حنا » و «قیافا» رئیس دستگاه کهانت بودند حاکم بود ـ۳ـ برای اجرای فرمان قیصر (اوگستس) ـ ٤ ـ (که بخشنامه کرده بود تمام مردم دنیا نام نویسی کنند) تمام مردم جهان را نام نویسی کرد ، در این وقت هر کس بشهر خویش میرفت و خود را عرضه میداشت تا بحسب طایفه شان نام نویسی کنند . ـ٥ـ یوسف هم از ناصره[2] که یکی از شهرهای جلیل است بازنش که باردار بود برای اجرای فرمان قیصر و نام نویسی، به بیت اللحم که شهر یوسف بود رفت، واوازدودمان

۱ـ هیرودیس (Horod) اسم معدودی از سلاطین یهود است در ایام خراج ـ گزاری ایشان بروم . هیرودیس اعظم ازچهل سال پیش ازمسیح تا چهارسال قبل از تولد مسیح سلطنت میکرد و تاریخ مسیحیان چهارسال از تاریخ اصلی عقب افتاده است

۲ـ ناصره شهریست درجلیل که زمان طفولیت ، حضرت مسیح آنجا بوده و لذا بوطن مسیح مشهور است که ۶۶ میل از اورشلیم دوراست ، وهم درآنجا بود که فرشته برمریم ظاهر گشت ـ ف.

داود بود ـ۶ـ وقتیکه یوسف به «بیت‌اللحم»[1] رسید ، چون شهر کوچك بود و سیل جمعیت به آنجا روی آورده بود منزلگاهی نیافت ـ۷ـ لذا بیرون شهر در جایگاه چوپانان فرود آمد ـ۸ـ در همان هنگام که یوسف آنجا بود ، دوران بار داری مریم بپایان رسید ـ۹ـ نوری بس درخشان مریم را فراگرفت ـ۱۰ـ پسر خود را بدون درد و رنجی به زمین نهاد ـ۱۱ـ واو را بالای دستهایش گرفت ـ۱۲ـ وبعد از آنکه اورا درقنداقه پیچید ، درآخور خوابانید ـ۱۳ـ چون جائی برای گذاردن طفل نیافت ـ۱۴ـ پس گروه زیادی از فرشتگان ، شادی کنان و تسبیح گویان ، بآن جایگاه آمدند و ترسندگان ازخدا رامژدهٔ سلام میدادند ـ۱۵ـ مریم ویوسف ، خدایرا برولادت عیسی سپاسگزاری کردند و باکمال میل و خوشحالی به تربیت او بپا خاستند .

۱ـ بیت اللحم از شهرهای استان بیت المقدس است که صنعت صدف وگلدوزی و رنگ آمیزی پارچهٔ آن معروفیت خاصی دارد ، حضرت مسیح درهمین شهر بدنیا آمده وکنیسهٔ «المهد» دراین شهرروی همان آخوریکه حضرت درآن متولد شده‌اند ساخته شده ـ ف.

فصل چهارم

فرشتگان ، شبانان را بولادت عیسی مژده میدهند ، و آنان‌هم بعد از آنکه عیسی را دیدند مژده دادند .

۱ـ در وقت ولادت عیسی شبانان طبق معمولشان‌پاسبانی گله‌های‌خویش میکردند ـ۲ـ که ناگاه‌نوری درخشان آنها را فراگرفت و ازمیان آن نور، فرشته‌ای بیرون‌آمدکه خدا راتسبیح‌میکرد ـ۳ـ چوپانان با پدیدآمدن‌فرشته و پیدایش نورناگهانی، بخودلرزیدند ـ٤ـ ولی ! فرشتهٔ پروردگار، ترس‌آنان را فرو نشاند ، در حالیکه میگفت :ـ۵ـ « هم‌اکنون شما را بشادی بزرگی مژده میدهم ـ۷ـ و آن اینکه در شهر داود فرزندی متولد شده ، فرزندیکه پیغمبر پروردگار است ، و برای دودمان اسرائیل نجات بزرگی‌میآورد ـ۷ـ آن طفل را درآخور می‌یابی ، که‌مادرش خدایرا تسبیح‌میکند ـ۸ـ درهمان حال‌که فرشته این راگفت، دستهٔ بزرگی ازفرشتگان درحالیکه خدایراتسبیح میگفتندحاضرشدند ـ۹ـ ونیکان‌را بسلامتی مژده‌میدادند ـ۱۰ـ چون‌فرشتگان برگشتند ، شبانان بایکدیگر گفتند :ـ۱۱ـ « باید به « بیت‌اللحم » برویم وکلمه‌ای راکه خدا بواسطهٔ فرشته ، در بارهٔ او سخن گفته بنگریم ،ـ۱۲ـ شبانان بسیاری به « بیت‌اللحم » آمدند وفرزند تازه‌مولود رامیجستند ـ۱۳ـ همانطورکه فرشته گفته بود ، طفل را در بیرون شهر ، درآخور ، خوابیده یافتند ـ۱٤ـ پس ، اورا سجده کردند ، وآنچه همراه خود داشتند، تقدیم آن مادر نمودند ،وآنچه راکه شنیده و دیده‌بودند ، باوخبردادند ـ۱۵ـ مریم ویوسف هم ازاین جریان قلباًشاد وخوشحال شدند ، وخدایرا سپاس گزاردند

۱۶- پس‌ازاین شبانان بطرف گله هاشان بازگشتند، و بهرکس میگفتند: «چه بزرگ شگفت‌آوری دیدند !!!» -۱۷- همهٔ کوهستانهای یهودیه باضطراب درآمدند-۱۸- وهمه‌این کلمه را دردل جای دادندکه : « این چگونه طفلی خواهد بود !! ؟ توچه می‌بینی ؟ ! » .

فصل پنجم

ختنهٔ عیسی

۱ ـ چون روز هشتم بپایان رسید ، طبق شریعت پروردگار ، آنطور که در کتاب موسی (توراة) نوشته شده ، مریم و یوسف طفل را برای ختنه کردن به « **هیکل** » بردند ـ ۲ ـ طفل را ختنه کردند و او را عیسی نامیدند، همانطور که فرشته پیش ازقرار گرفتن اودر رحم گفته بود ـ ۳ ـ مریم و یوسف دانستند که این فرزند موجب نجات وهلاك عدهٔ بسیاری خواهدشد ـ ٤ ـ برای همین (که موجب نجات وهلاك عدهٔ بسیاری خواهد شد) ازخدامیترسیدند، و پرورش ونگهداری طفل را با ترس ازخدا بعهده گرفته بودند .

فصل ششم

ستاره‌ای در آسمان شرق سه نفر از مجوسیان را به محیط یهودیت رهنمون می‌شود ، پس عیسی را می‌بینند ، اورا سجده میکنند ، وباوهدیه‌ها پیش کش می‌نمایند

۱ ـ وقتیکه عیسی درزمان « هیرودیس » [۱] پادشاه یهودیان چشم بدنیا گشود ، دراطراف مشرق زمین سه‌نفر یهودی بودندکه بستارگان آسمان‌چشم دوخته‌بودند ـ۲ـ ناگهان اختری‌بس درخشان وفروزان دربرابرچشمشان ، آشکارگردید ، از همین جهت در میان خود ببحث و گفتگو پرداختند و با راهنمائی ستاره‌ایکه دربالای‌سرشان میدرخشید ، بسرزمین یهودیت آمدند ـ ۳ ـ چون باورشلیم رسیدند پرسیدند : « پادشاه یهودی کجا چشم بدنیا گشوده‌است؟ » ـ۴ـ وقتیکه‌این‌خبر به«هیرودیس» رسید، بهراس افتاد ، سرتاسر شهر باضطراب درآمد ! ، از اینجهت « هیرودیس » همهٔ‌کاهنان و ملایان را جمع کرد وپرسید: «مسیح درکجا متولد میشود ؟ ! » ۵ ـ ایشان گفتند : در بیت‌اللحم متولد میشود ، زیرا در کتاب آسمانی این چنین است : « ای بیت اللحم ! تو، در میان سران یهود کوچك نیستی ، زیرا شخصی کاردان و مدبرازتو بیرون خواهدآمدکه قبایل‌بنی‌اسرائیل را شبانی کند. » ـ۶ـ بعدازآن « هیرودیس » مجوسان را حاضر کرد و ازآمدن‌آنها باین‌شهرجویا شد ـ۷ـ جواب دادندکه : آنها در مشرق زمین ستاره‌ای دیدندکه ایشان را باینجا

۱ـ بپاصفحهٔ ۵۶رجوع‌شود .

راهنمائی کرده است. ۸ـ از اینجهت ، دوست داشتند : ارمغانی تقدیم داشته، واین پادشاه تازه‌ای را که‌ستاره‌اش آشکاراشده سجده کنند ۹ـ سپس،هیرودیس گفت : بروید به بیت‌اللحم وکاملاازحال چنین طفلی تحقیق وتفتیش کنید . ۱۰ـ هروقت‌او رایافتید، پیش من‌آئیدکه : من هم میخواهم او راسجده کنم ۱۱ـ و، او این جمله رااز روی نیرنگ گفت !.

فصل هفتم

زیارت کردن مجوسان عیسی را، و بازگشتشان بشهر خویش، بحسب بیمیکه عیسی در خواب بآنها داده بود

۱ـ مجوسیان از «اورشلیم» برگشتند۲ـ و ستاره‌ایکه درمشرق‌زمین برایشان آشکارشده بود، درجلوجلوآنهامیرفت ۳ـ همینکه‌ستاره را دیدند، غرق‌شادی و خوشی شدند٤ـ وقتیکه پشت دروازهٔ شهر «بیت‌اللحم» رسیدند، دیدندکه ستارهٔ مزبوردربالای جایگاهیکه عیسی‌متولد شده بود،ایستاد ٥ـپس مجوسیان‌بآنجارفتند ٦ـ چون وارد شدندنوزاد رابامادرش‌دیدند۷ـ خم شده‌و اوراسجده کردند ۸ـ و مقداری‌عطر، با طلا و نقره باو پیش‌کش‌کردند ۹ـ و آنچه‌راکه دیده‌بودند، برای‌مریم‌نقل‌نمودند۱۰ـ وقتیکه درخواب بودند آن طفل، آنان را از رفتن نزد «هیرودیس» برحذر داشت ۱۱ـ پس، از راه دیگری بشهر خویش باز گشتند و آنچه را که در شهر «یهودیه»[1] دیده بودند باز گفتند.

۱ـ اسم قسمتی از فلسطین است، که مراجعت کنندگان ازاسیری درآنجاسکونت ورزیدند، ودرعهد قدیم‌بلاد یهودا،و،یهوداخوانده شده، ودرعهد جدیدگاهی‌از اوقات یهودیه بر تمام فلسطین‌بلکه‌بر بعضی‌ازاراضی‌شرقی‌اردن‌اطلاق‌می‌شود ـف.

فصل ششم

گریزاندن عیسی را به «مصر» و کشتن «هیرودیس» نوزادان را

۱ـ چون هیرودیس دید که مجوسان بر نگشتند ، پنداشت که او را مسخره کرده‌اند ۲ـ پس تصمیم گرفت آن نوزادرا بکشد ۳ـ فرشتهٔ پروردگار درخواست به یوسف ظاهر شد و گفت: ٤ـ برخیز و بزودی طفل ومادرش راباخود برگیر و به « مصر » ببر ، چون هیرودیس ارادهٔ کشتن او را دارد ٥ـ پس یوسف با ترس بسیاری بپا خاست، مریم و نوزادرا با خود به « مصر » برد ٦ـ ودر آنجا ماندند تا ، هیرودیس که پنداشت : مجوسیان او را مسخره و استهزاء کرده‌اند ، مرد ! ۷ـ بعد از رفتن آنها بمصرهیرودیس سپاهیانش را میفرستاد تا هر طفل نوزادی راکه در « بیت‌اللحم » بدنیا آمده ، بکشند۸ـ و مأمورین هم طبق فرمانیکه هیرودیس بآنها داده بود همه اطفال نوزادی که در « بیت‌اللحم » بود کشتند ۹ـ اینجا است سخنان آن پیغمبریکه گفته بود : ۱۰ـ «ماتم وگریه در « رامه »[1] است ۱۱ـ راحیل[2] برای فرزندان خود نوحه سرائی میکند، وهیچ وسیلهٔ تسلی ندارد ، زیراکه آنهادیگرموجود نیستند . » صدق کرد .

۱ـ «رامه» قریهٔ کوچکی است که بریکی ازمرتفعات اعلاك سبط بن «یامیز» تأسیس یافته بود ، و بمسافت شش میل ، درطرف شمال اورشلیم برراه «بیت‌ایل» واقع میباشد ـ ف .

۲ـ «راحیل» ، دخترلابان و زوجهٔ یعقوب و مادریوسف بود ـ ف .

فصل نهم

عیسی بعد از آنکه به سرزمین یهودبرگشت درحالیکه دوازده ساله بود باعلماء محاجه میکند

۱ ـ چون هیرودیس مرد ، فرشتهٔ پروردگار در خواب یوسف آمده گفت : ۲ـ « برسرزمین یهود برگرد ، زیراآنانکه قصدکشتن آن طفل را داشتند ، مردند ۳ـ پس یوسف ،کودك و مریم را برداشت و به یهودیه آمد (درحالیکه‌طفل‌هفت‌ساله شده بود) چون شنیدکه : «ارخیلاووس» پسرهیرودیس پادشاه یهودیه[1] است ٤ـ ترسیدآنجا بماند ، ازاینجهت به «جلیل» [2] رفت ٥ـ رفتند تا درشهرناصره بمانند ٦ـ وآن‌کودك درنعمت و حکمت ، نزد خدا و مردم رشد و ترقی‌کرد ۷ـ و چون‌عیسی دوازده ساله شد ، طبق شریعت خدا که در تورات موسی نوشته شده با مریم و یوسف ، برای سجدهٔ در پیشگاه

---

۱ ـ به‌پاصفحهٔ۶۳مراجعه شود.

۲ـ در ایام مسیح فلسطین به‌سه‌قسمت منقسم وحدودش‌ازشمال ، رودقاسمیه، و از مشرق ، رودارد‌ن ودریای جلیل ، و ازجنوب، سامره، وازمغرب‌فینیقیه، بودکه از کرمل تا صورممتد است . جلیل نیز بدو قسمت منقسم شده ، یکبرا فوقانی و دیگری را تحتانی میگفتند .

اما جلیل فوقانی درطرف شمال وسوریان و فینیقیان، وعرب درآن‌ساکن بودند ، و بدانواسطه آن را جلیل قبایل میگفتند .

اما جلیل تحتانی در نزدیکی دریای طبریه واقع ، اراضیش حاصلخیز و پر جمعیت بود . (قاموس مقدس) ـ ف .

خداوند باورشلیم فرا آمدند ۸- وقتیکه نمازشان تمام شد ، چون عیسی را در بین خود نیافتند، چنین پنداشتند که او باخویشانشان بوطن برگشته ،آنها هم برگشتند- ۱۰- و ازاینجهت مریم با یوسف بهاورشلیم برگشتند ، تا در بین خویشان و همسایه ها عیسی را بیابند.۱۱- در روزسوم طفل را میان علماء درحالیکه دربارهٔ حقیقت « ناموس » باآنها محاجه میکرد یافتند ۱۲- هرکس از سؤال وجواب او در شگفت آمدند در حالیکه میگفتند : «چگونه بچنین دانشی رسیده بااینکه کودکی نورس است و درس نخوانده ؟ ! » ۱۳- پس ، مریم بسختی او را سرزنش کرد و گفت : «فرزند!چه بسرما آوردی ؟ من و پدرت سه روز است که تو را میجوئیم و دچار اندوه هستیم ۱۴- عیسی پاسخ داد : مگر نمیدانی که خدمت خدا را باید بر پدر و مادر مقدم داشت ؟! ۱۵- سپس عیسی با مادرش و یوسف ، بناصره منزل گزیدند ۱۶- او بافروتنی و احترام ، فرمانبردار آنها بود .

فصل دهم

عیسی در وقتیکه بسن سی‌سالگی رسیده بود ، درکوه زیتون انجیل را از ، فرشته جبرئیل، دریافت

۱- چون عمرعیسی بسی سالگی رسید ، چنانکه خودش این مطلب را بمن (برنابا) خبرداده بالای‌کوه زیتون رفت تا زیتونی بچیند ۲- در بین اینکه در وسط روز نماز میخواند و باین کلمات رسید که : « پروردگارا برحمت .... » ناگاه نوری درخشان و تعداد بی شماری ازفرشتگان ، اورا فراگرفتند ، درحالیکه میگفتند: « باید خداتمجید شود » ۳- سپس جبرئیل فرشته ، کتابی باو دادکه مانندآئینه‌ای درخشان بود ۴ - پس آن کتاب بر قلب عیسی فرودآمد، آن حقیقتی که بوسیلهٔ آن، آنچه راکه خداکرده و گفته و ارادهٔ آنرا دارد، فهمید بقسمیکه همه چیز برایش روشن وآشکار شد . ۵ - و بمن گفت: « برنابا! تصدیق کن که من‌هر پیمبر وهر رسالتی رامی‌شناسم ، وآنچه راکه میگویم از این کتاب است » .

۶ - چون این حقیقت برای عیسی تجلی کرد ، و دانست او پیمبری است که بخاندان اسرائیل فرستاده شده ، همهٔ اینها را بامادرش مریم درمیان گذاشت ، و باوگفت که : « پس ازاین برای مجد و عظمت خدا تحمل رنج بسیاری پیش میاید، ودیگر بعد ازاین نمیتواند با مادرش باشد و اوراخدمت نماید » ۷- مریم وقتیکه این‌را شنید پاسخ داد: «فرزندم ! پیش ازآنکه تو بدنیا آئی من ، بهمهٔ اینها خبرداده شده بودم ! پس ، باید نام خدای قدوس تمجید شود » ۸- ازآن روزعیسی از نزد مادرش برگشت ، تا پیوسته وظیفهٔ پیمبری خویش‌رادرپیش گیرد .

فصل یازدهم

عیسی پیس را شفا میدهد و به«اورشلیم»میرود

۱ـ وقتیکه عیسی از آن کوه فرود آمد تا به اورشلیم رود ، به پیسی برخورد کرد ، پیس به الهام خدائی دانست که عیسی ، پیغمبر است ۲ـ پس نزد او تضرع وزاری کرد و گریه کنان گفت « ای عیسی پسر داود ! برمن رحم آور» . ۳ـ عیسی پاسخ داد : «ای برادر ! چه میخواهی تا برایت انجام دهم ؟ !» ۴ـ پیس پاسخ داد : «ای آقا ! مرا صحت بخش . » ۵ـ عیسی او را نکوهش کرد و گفت : «راستی که ، تو کودنی! پیش خدائیکه تورا آفریده تضرع کن، او است که بتوصحت میبخشد، زیرا من مردی مانند توهستم.» ۶ـ پیس پاسخ داد : «ای آقا ! میدانم که توانائی ولی تو قدوس پروردگار هم هستی ! پس تو نزد خدا تضرع کن تا او مراصحت بخشد» . ۷ـ عیسی باعجز و لابه دست بدعا برداشت و گفت: «ای خدای پروردگار توانا! بخاطر دوستی ومحبت پیمبران پاکت ، این مریض را بهبودی بخش » . ۸ـ وقتیکه این را گفت ، دست خودرا براو کشید و گفت : «بنام خدا ، ای برادر سالم شو ! » ۹ـ چون این را گفت ، از پیس درمان یافت بقسمیکه بدن پیسش مانند بدن نوزاد گردید ۱۰ـ وقتیکه پیس این را دید ودانست که بهبودی یافت باصدای بلند فریاد کرد: «ای اسرائیل ! اینجا فرا آی ، و پیمبریکه خدا بسوی تو برانگیخته بپذیر !» ۱۱ـ عیسی از او خواهش کرد که : «ای برادر سکوت کن و دم فرو بند ! » ۱۲ـ درخواست عیسی از آنمرد ، تأثیری نکرد ، جرآنکه داد زد : «این همان پیمبر است ، این همان قدوس خدا است . » ۱۳ـ همینکه این کلمات را دستهٔ بسیاریکه به اورشلیم میرفتند شنیدند ، با شتاب برگشتند ۱۴ـ و با عیسی وارد اورشلیم شده و آن کاری را که خداوند بواسطهٔ عیسی برای پیس کرده بود بازگو کردند .

فصل دوازدهم

نخستین پندیکه عیسی به‌قبیله داد وشگفتیهای آن‌پندکه مربوط باسم خـدا است".

۱ـ سراسر شهر دراثر این‌کلمات وگفتگو بجنب وجوش درآمد ۲ـ همهٔ مردم شتابان به‌هیکل روی آوردند ، تاعیسی‌ای را که بآنجا آمده نماز بخواند ببینند ، باندازه‌ای آمدندکه، آنجا (هیکل) گنجایش آنها را نداشت ۳ـ کاهنان بطرف عیسی‌پیش‌رفتند وگفتند : «این قبیله دوست دارد که تو را ببیند و سخن تو را بشنود ، پس براین «سکو» بالارو ، و چنانکه خدا بتو کلمه‌ای عطاکرده بنام پروردگار آنرا بیان کن» ٤ـ عیسی بجائیکه معمولا نویسندگان (گویندگان) مذهبی درآنجاسخن میگفتندبالا رفت. ٥ـ ناگهان با دست خود برای سکوت مردم اشاره کرد ، و دهان گشود و گفت : ٦ـ فرخنده‌باد نام خدای قدوسی که از وجود و رحمت خود اراده‌کرد ، وآفرید آفریدگان را تاتمجید وتعظیمش کنند ۷ـ مبارك است نام خدای قدوسیکه‌پیش از همهٔ موجودات ، نور همهٔ قدسیان و پیمبران را آفرید ، تا آنها را برای نجات جهان بفرستد ، همانطورکه به بنده‌اش داود گفته است :

«پیش از اختر صبح ، در پرتو نور قدسیان تورا آفریدم» .

۸ـ فرخنده‌باد نام خدای قدوسیکه فرشتگان را برای قیام بخدمت خود آفرید ۹ـ وفرخنده‌باد خدائیکه، قصاص وخوارکرد شیطان وپیروانش راکه‌سجده‌نکردندبر کسیکه‌خدادوست‌میداشت‌واسجده‌کنند. ۱۰ـ فرخنده‌باد نام خدای قدوسیکه ، بشر را ازگل زمین آفرید ، و او را مسؤول و مراقب کردارش گرداند ۱۱ـ فرخنده‌بادنام‌خدای قدوسیکه «آدم» رابجرم‌نافرمانی کردن دستورات پاکش ، از بهشت طردکرد . ـ ۱۲ـفرخنده باد نام خدای قدوسیکه باشفقت ورحمت خویش باشکهای چشم آدم و حوا پدر و مادر جنس بشر توجه ونظرکرد ۱۳ـ فرخنده باد نام خدای قدوسیکه قصاص بعدل کرد

«قاین» [1] کشتهٔ برادر خود را ، و طوفان را برزمین فرستاد ، و سه شهر سراسر ، شرخیز را سوزاند ، و ضربه‌ای بمصرزد ؛ و فرعون را در ، دریای سرخ غرق کرد ، واجتماع دشمنان قبیلهٔ خود را پراکنده کرد ؛ وکافران را ادب نمود ، و غیر توبه کاران را قصاص کرد ۱۴ـ فرخنده‌باد نام خدای قدوسیکه برحمت خودش برآفریدگان خود مهرآورد، پس‌پیمبرانش رابسوی آنها فرستاد تابانظارت او راه حق ونیکی راببیمایند ۱۵ـ خدائیکه بندگان خود را از هرشری نجات داد وزمین را تاهمیشه بآنها بخشید ، آنچنانکه به پدرمان ابراهیم و پسرش وعده داده بود ۱۶ـ و شریعت پاك خود را بردست بنده‌اش موسی بما عطافرمود، تاشیطان ما رانفریبد ، ومارا برهمهٔ قبایل برتر آورد ۱۷ـ «ولی ای برادران! امروز چکنیم‌تابرگناهانمان کیفر نبینیم ؟ » ۱۸ـ دراین هنگام عیسی آن قبیلهٔ بزرگ را بسختی توبیخ و نکوهش‌کرد، برای اینکه آنها کلمهٔ خدا را فراموش کرده و نفوس خود را یکسره تسلیم غرور و هواهاکردند . ۱۹ـ وکاهنان را برای سهل انگاری درخدمت خدا وطمع زیادشان سرزنش‌کرد ۲۰ـ وکاتبان وملایان را سرزنش کرد ، زیرا آنان شریعت خدا را ترك‌کرده و تعلیمات تباه وفاسد را تعلیم میدادند ۲۱ـ وعلما را سرزنش‌کرد ، زیرا آنان شریعت خدا را باتقالید خود تباه‌ساختند ۲۲ـ سخن عیسی در قبیله چنان اثری‌کردکه همهٔ آنها از: کوچك وبزرگ، گریه‌کردند ورحمت او را می‌خواستند ، و بانالهٔ و زاری از او میخواستند که برایشان دعاکند ۲۳ـ جز کاهنان و رؤسایشان که دشمنی او را از همان روز بدل‌گرفته وتصمیم‌گرفتند او را بکشند، زیرا عیسی علیه‌کاهنان وملایان وعلمایشان سخن‌گفت !! ۲۴ـ ولی ایشان از ترس قبیله‌ایکه رسالت او را از طرف خدا ، قبول‌کرده بودند بکلمه‌ای هم دم نزدند .

۲۵ـ عیسی دستهای خود را بطرف پروردگار بلند کرد و دعا نمود ۲۶ـ قبیله هم‌گریه کردند و گفتند : «چنین باشد خدایا ! چنین باشد ! » ۲۷ـ و چون دعا تمام شد عیسی از هیکل بزیر آمد وهمان روز ، با گروه بسیاری از همراهانش از اورشلیم بیرون رفت ۲۸ـ و کاهنان بین خودشان دربارهٔ عیسی به‌بدی سخن میگفتند .

۱ـ در باب چهارم سفرپیدایش‌کتاب عهد عتیق داستان قاین ـ که‌همان قابیل است ـ با برادرش هابیل را ، تشریح میکند ـف.

فصل سیزدهم

هراس عیسی و نمازش، و تسلیت شگفتیکه «فرشته جبرئیل» باو داد

۱- همینکه چند روزی گذشت ، وعیسی میل وارادهٔ کاهنان را بوسیلهٔ روح میدانست ، از اینجهت برفراز کوه زیتون آمد تا نماز گزارد ۲- بعداز آنکه تمام شب را درعبادت گذراند ، و بامدادان نماز خواند ، گفت: « ۳- پروردگارا من میدانم که کاتبان (ملایان) با من دشمنند ۴- و میدانم که کاهنان تصمیم دارند مرا بکشند، من بندهٔ توهستم ۵- برای همین ای پروردگار خداوند توانای مهربان ! وبرحمت خود دعای بنده‌ات را بشنو ۶- و مرا از دامهای آنها برهان چه ، فقط توهستی که مرا نجات میدهی ۷- پروردگارا ! تومیدانی که من بندهٔ تو هستم ، پروردگارا ! سخن تو رامیگویم و فقط تو را میجویم ۸- زیرا کلام تو حق است وتاهمیشه میماند» .

۹- چون این کلمات راتمام کرد، یکمرتبه فرشته جبرئیل بسوی او آمد وگفت : ۱۰- « عیسی ! مترس ! تنها هزار هزار نفراز باشندگان عالم بالا جامهٔ تو را پاسداری میکنند ۱۱ - تو ، نمی میری تا اینکه همه چیز کامل گشته و عالم رو به نهایت خود رود » ۱۲- پس عیسی برو بزمین افتاد در حالیکه میگفت : ۱۳ - « خداوندا ! پروردگار بزرگ ! چه بزرگ است رحمتت برای من! ۱۴- پروردگارا ! در برابر آنهمه نیکی که بمن کرده‌ای چه عطائی برایت هدیه آورم ؟ » .

۱۵- فرشته جبرئیل ، پاسخ داد : «ای عیسی ! بپاخیز وباد آر! براهیم

را ، همان ابراهیم را بیاد آر که میخواست تنها پسرش اسماعیل را ، در راه خدا قربانی کند ، تا کلمهٔ او تمام شود ۱۶ ـ چون کارد توانائی بریدن سر فرزندش را نداشت ، برای عمل کرد بفرمان من گوسفندی را تقدیم داشت. ۱۷ـ بنا براین ، ای عیسای خادم خدا! همین کار کن » .

۱۸ـ عیسی پاسخ داد: «اطاعت میکنم ۱۹ـ ولی گوسفند از کجا بیاورم با اینکه پول ندارم ودزدی آن هم که جایز نیست! ۲۰ـ آنوقت جبرئیل گوسفندی را باو نمایاند و عیسی آنرا برای قربانی پیش آورد ، درحالیکه حمد وتسبیح میکرد آن خدائی را که مجدش همیشگی است .

فصل چهاردهم

عیسی پس از چهل روز روزه گرفتن، دوازده شاگرد انتخاب کرد

۱ ـ عیسی از کوه فرود آمد و شبانه بتنهائی از کنارهٔ رود اردن بسوی اقصی رفت ۲ ـ چهل روز وچهل شب روزه گرفت، نه شب و نه روز، چیزی نخورد و دائماً در پیشگاه پروردگار برای قبیلهٔ خود که خداوند او را بسوی آنها فرستاده تضرع وزاری میکرد ۳ ـ وقتیکه چهل روز گذشت گرسنه شد ٤ ـ در اینموقع شیطان آشکار شد و او را با سخنان زیادی آزمایش کرد ٥ ـ ولی عیسی او را بنیروی کلمات خدا از خود براند! ٦ ـ چون شیطان

---

۱ ـ آنگاه عیسی بدست روح به بیابان برده شد تا ابلیس اورا تجربه نماید * و چون چهل شبانه روز روزه داشت آخر گرسنه گردید * پس تجربه کننده نزد او آمده گفت: «اگر پسر خداهستی بگو تا این سنگها نان شود.» * درجواب گفت: «مکتوب است که انسان نه محض نان زیست میکند، بلکه بهر کلمه‌ایکه از دهان خدا صادر گردد». * آنگاه ابلیس او را بشهر مقدس برد و بر کنگرهٔ هیکل برپاداشته* بوی گفت: «اگر پسرخداهستی خودرا بزیرانداز زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را در بارهٔ تو فرمان دهد تا ترا بدستهای خود برگیرند مبادا پایت بسنگی خورد». عیسی ویرا گفت: «ونیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن». پس ابلیس او را بکوهی بسیار بلند برد و همهٔ ممالك جهان وجلال آنها را بدونشان داده * بوی گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی همانا این همه را بتو بخشم» * آنگاه عیسی ویرا گفت: «دور شو ای شیطان! زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن، و اورا فقط عبادت نما * در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینك فرشتگان آمده او را پرستاری مینمودند * متی باب چهارم ـ ف.

برگشت فرشتگان آمدند وآنچه راکه عیسی نیاز داشت باوپیشکش کردند .

۷ـ عیسی بطرف نواحی اورشلیم برگشت ، باردیگر قبیله با خوشحالی بسیار او را دریافتند ۸ ـ و از او خواهش کردندکه با آنها باشد ، از این جهت که سخنان او مانند سخنان کاتبان نبود ، بلکه چنان قوی و نیرومندبود که در دلها اثرمیگذارد .

چون عیسی دید گروهیکه بخود آمده اند تا راه شریعت خدا را پیش گیرند گروه بسیاری هستند ، بر فراز کوه آمد و تمام آنشب را بعبادت خدا گذراند ۱۰ـ چون روز برآمد ، ازکوه بزیر آمد و دوازده نفربنام رسول انتخاب کرد ، یکی ازآنها همان « یهودا » استکه بدار آویخته شد ۱۱ـ اما نامهای آنها : ۱۲ ـ « اندراوس » و برادرش « پطرس » شکارچی ۱۳ـ و«برنابا»که این کتاب را نوشته ، باد متی »ی گمرکچی که برای جمع آوری و حساب مالیات می نشست ۱٤ـ « یوحنا » و « یعقوب » پسران زبدی ۱۵ـ « تداوس» و «یهودا » ۱٦ـ « برتولوماوس » و « فیلبس » ۱۷ـ « یعقوب » و«یهودا»ی اسخریوطی خائن ۱۸ـ اینها بودندکه عیسی دائماً اسرارخدائی را بآنها می نمایاند ۱۹ـ ویهودای اسخریوطی را نماینده وناظر صدقات کرد ولی او ، ده یك ازهرچیز را میدزدید .

فصل پانزدهم

معجزه‌ایکه عیسی درعروسی کرد ، که آب شراب شد

۱ـ چون عید خیمه پیش آمد یکی از اغنیاء، عیسی وشاگردان و مادرش را بعروسی دعوت کرد ۲ـ عیسی رفت ۳ـ وقتیکه مشغول سور چرانی بودند شراب تمام شد ۴ـ مادرش باو گفت : « آنها دیگر شراب ندارند » ۵ـ عیسی درپاسخ گفت : « مادر ! مرا چه کار باین کار ؟ ! » ۶ـ مادرش پیشخدمتان را سفارش کرد که هرچه عیسی دستورشان میدهد اطاعت کنند ۷ـ بنی اسرائیل، طبق معمول ، شش بشکهٔ آب برای تطهیر برای نماز آنجا گذاشته بودند ۸ ـ عیسی فرمود : « این بشکه ها را پر از آب کنید » ـ ۹ ـ خدمتکاران بشکه ها را آب کردند ـ ۱۰ـ سپس عیسی گفت : « بنام خدا ، میهمانان را بنوشانید ! » ـ ۱۱ـ پیشخدمتان اول بکار گردان جشن تقدیم کردند، وی ایشان راسرزنش کرد که : «ای پیشخدمتان پست! چراشراب باین خوبی را تاکنون نگاه داشته‌اید ؟ ! » ازاینجهت سرزنششان کرد که نمیدانست این از معجزات عیسی است .

۱۳ـ پیشخدمتان پاسخ دادند : «اینجامردی است که قدوس خدامیباشد، زیرا او از آب شراب ساخت » ـ ۱۴ـ جز آنکه کار گردان جشن پنداشت که پیشخدمتان مستند . ـ ۱۵ـ اما کسانی که کنار عیسی نشسته بودند چون آن حقیقت را دیدند ازسرسفره بپا خاستند و اورا بمیان گرفتند، گفتند: «براستی که توقدوس خداو پیمبر راستگوئی هستی که ازجانب خدا بسوی ما فرستاده شده‌ای».

۱۶ـ در اینهنگام، شاگردانش باو ایمان آوردند ـ ۱۷ـ وعدهٔ زیادی بخود مراجعه کرده میگفتند : « سپاس برای پروردگاری است که رحمتی را برای بنی اسرائیل آشکار کرد ، و خاندان یهودا را بمحبت خود تفقد کرد . فرخنده باد نام اقدسش .

فصل شانزدهم

تعلیمات شگفتی که عیسی بشاگردانش داد، تاازز ندگی سراسر شریکه دارند برگردند

۱ ـ عیسی روزی شاگردانش را جمع کرد و برفراز کوه رفت ـ۲ ـ وقتیکه درآنجا نشست شاگردان بنزدیك وی آمدند ، پس عیسی دهان گشود وبتعلیم آنها پرداخت : ـ۳ـ « چه بزرگ است نعمتهائیکه خدا بما داده‌است، ازاینجهت برما لازم است که او را ازصمیم دل پرستش کنیم . ـ٤ـ همانطور که شراب نورادرظرفهای نومیگذارند ، همینطوراگربخواهید تعلیمات نوی که بزودی بشما میدهم فراگیرید ، باید مردان نوو تازه‌ای باشید ـ ٥ ـ براستی بشما میگویم : همانطور که انسان نمیتواند دریك آن هم بآسمان بنگرد هم بزمین ، همچنین محال است براوکه هم دوستی خدا را در دل داشته باشد و هم دنیا را ـ٦ـ هیچکس نمیتواند دوآقا راکه با یکدیگردشمنند خدمت کند، زیرا ، اگریکی ازآنها دوستت بدارد ، دیگری دشمنت میدارد ـ۷ـ همچنین براستی بشما میگویم که : شما نمیتوانید هم خدا را خدمت کنید و هم دنیا را ۸ ـ زیراکه وضع دنیا بسرنفاق و حرص و پلیدی نهاده شده است ـ۹ـ از همین جهت هیچوقت در دنیا روی آسایش و خوشی نمی‌یابید ، بلکه بجای راحتی همه‌اش رنج و زیان می‌بینید ـ۱۰ـ بنابراین خدا را پرستش کنید و دنیاراکوچك بشمارید ـ۱۱ـ چون ازجانب من‌می‌توانیدآرامی جانهای خود را بیابید ـ۱۲ـ پس گوش بسخن من فرادهید زیرا براستی وحق باشماسخن میگویم ـ۱۳ـ خوشابحال کسانیکه براین زندگی نوحه سرائی میکنند، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت ـ۱٤ـ خوشابحال بینوایان ! که راستی از خوشیها و لذت های دنیا روی میگردانند ، اینان بزودی از خوشیهای ملکوت خدا بهره‌مند خواهند شد ـ ۱٥ـ خوشابحال آنانکه ازسفرهٔ خدا میخورند ،چون فرشتگان بخدمت اینان بپا میخیزند .

۱۶- شما چون جهان‌گردان مسافرید -۱۷- آیا جهانگرد در بین راه برای خودکاخ میسازد ؟ یا زمین زراعتی و جزآن ازاین قبیل کالاهای دنیائی تهیه میکند ؟! -۱۸- هرگز ، هرگزچنین نیست ، بلکه اینان باخود چیزهای سبک وپرفایدهٔ در راه ، برمیدارند-۱۹- این باید برای شما مثلی باشد -۲۰- واگر بخواهید مثال دیگری برایتان میآورم تا آنچه راکه‌بشما میگویم انجام دهید :

۲۱- «دلهای خود راباامیلهای بسیاردنیائی'سنگین مکنیدکه بگوئید: کی ما را می‌پوشاند ، یاکی ما را غذا میدهد ؟! -۲۲- نگاه‌کنید شکوفه‌ها ودرختان ، وپرندگان هوا راکه خدا همهٔ‌آنها را با شکوه و عظمت پوشانده و غذا داده‌که بمراتب از شکوه و عظمت سلیمان برتر و بزرگتراست -۲۳- وهمان خدائیکه شما را آفریده وبخدمت خود دعوت کرده ، توانا است‌که شما را غذا بدهد -۲۴- همان خدائیکه چهل سال دربیابان برای قبیلهٔ خود بنی‌اسرائیل ازآسمان من [1] میفرستاد ، لباسهای آنها را نگهداری میکردکه کهنه و پوسیده نشود -۲۵- اینان غیراز زنها وبچه‌ها ششصد وچهل هزارمرد بودند -۲۶- براستی با شما سخن میگویم : آسمان و زمین ناتوان می شوند ولی رحمت خدا ، برای کسانی کـه تقوای او را داشته باشند ضعیف نمی شود - ۲۷ - توانگران دنیا با اینکه در نـاز و نعمتند گرسنه انـد وبزودی هلاك خواهند شد- ۲۸- توانگری دارائیش زیاد شد با خود میگفت چکنم؟!- ۲۹-: خانه‌ها وانبارهایم‌که کوچکند خراب میکنم ، آنوقت خانهٔ نو وتازه‌ای بزرگتر از آنها میسازم، پس ازآن ای‌نفس بآرزوی خودمیرسی وپیروز می‌شوی»- ۳۰- او همان زیانکار (یا حسرت‌زده)ایست‌که درآن شب مرد- ۳۱- یا اینکه براو واجب بودکه باینوایان وفقرا مهربانی کند و با صدقه دادن وانفاق‌کردن اموالیکه ازروی ظلم وستم دراین جهان‌جمع‌کرده دوستانی برای خود تهیه نماید ، زیرا این صدقات در جهان بالا گنجهائـی برایش تهیه میکند- ۳۲-لطفاً بمن‌بگوئید اگرپولهای خودرا درمصرف ربا- خواری بگذاریدکه ده‌برابر و بیست برابر بشما بهره‌میدهد، آیا همهٔ اموالتان رابمردی مثل او نمیدهید؟!-۳۳- اکنون حقیقت بشما مگویم، که:هرچه‌در راه محبت ودوستی خدا بدهید ودراین راه صرفنظر کنید، صدچندان با حیات وزندگانی جاودانی، بشما برگردانده میشود-۳۴- اکنون بنگرید تاچه‌اندازه باید مسرور باشیدکه درخدمت خدا هستید .

۱- نوعی‌ازغذاهاست - ف.

فصل هفدهم

بی ایمانی شاگردان و توضیحی از دین صحیح

۱ـ وقتیکه عیسی این سخنان را بیان کرد «فیلپس» درجواب گفت: ما میل داریم که درخدمت خدا باشیم ولی میخواهیم خدا را نیز بشناسیم[1] برای اینکه اشعیای پیغمبر گفت: «یقیناً توخدائی هستی که خودرا پنهان می کنی» وخداوند به‌بندهٔ خود موسی فرمود: «منم آنکه خود هستم» (اناالذی‌هوانا)ـ ٤ـ عیسی پاسخ داد: «فیلپس! خداوند صلاحی است که بدون اوصلاحی نیست ٥ خداوند موجودی است که بدون اووجودی نیست.٦ـخداوند حیاتی‌است که بدون او زنده‌ای‌نیست ـ ۷ـ خداوند بزرگی است که همه‌چیزرا فراگرفته و اودر همه‌جاهست. ۸ـ اویکتائی است که‌همانندی ندارد. ۹ـ اواست که‌نه آغازی دارد ونه انجامی، ولی او است که برای همه‌چیز آغاز وانجامی‌قرارمیدهد. ۱۰ـ نه‌پدری برای اواست ونه‌مادری.۱۱ـفرزندوبرادر ودوست وخویشاوندی

---

۱ ـ انجیل یوحنا باب چهارم آیهٔ ـ ۶ ـ فیلپس بوی گفت ای آقا پدر رابمانشان ده‌که مارا کافی است.۷ـ عیسی بدوگفت: «ای فیلپس در این‌مدت باشما بوده‌ام آیامرا نشناخته‌ای؟ کسیکه مرادید پدر رادیده است، پس‌چگونه تومیگوئی پدررا بمانشان ده.۸ـ آیاباور نمیکنی‌که من پدرهستم وپدر در من است، سخنهائیکه من بشما میگویم ازخود نمیگویم‌لکن پدریکه در من ساکن است‌او، این اعمال رامیکند. ۹ـ مرا تصدیق کنید که‌من‌درپدر هستم وپدردرمن است... خوانندهٔ گرامی خودبین گفتهٔ هردو انجیل که یك داستان‌را باختلاف بازگو کرده‌اند قضاوت خواهد کرد.ـف.

ندارد-۱۲ چون برای خدا جسمی نیست، پس او از این لحاظ، نه میخورد، و نه میمیرد، و نه راه میرود، و نه حرکت دارد-۱۳- تا همیشه هست و بشری همانند او نیست-۱۴- زیرا او نه جسد دارد، و نه ترکیب شده، و نه مادی است و بسیط ترین بسیطها است- ۱۵- او بخشنده‌ای است که جز بخشش را دوست ندارد- ۱۶- او داد گری است که هرگاه کیفر دهد، یا ببخشد، از آن چاره‌ای نیست-۱۷- فیلپس! مختصر بتو میگویم: نمیتوانی در زمین اورا بطوریکه باید و شاید ببینی و بشناسی-۱۸- ولی تو، بزودی اورا در کشور خودش برای همیشه خواهی دید، کشوریکه اساس خوشبختی و عظمت ما آنجا است.» ۱۹- فیلپس پاسخ داد: «سرورا! واقعاً توچه میگوئی با آنکه در کتاب اشعیا نوشته شده است: «خدا پدر ما است» پس چطور فرزند ندارد؟!». ۲۰- عیسی پاسخ داد: «در کتابهای پیمبران مثالهای زیادی نوشته شده، که نباید آنها را بظاهر کلمه گرفت، بلکه باید معنی آنرا فهمید- ۲۱- زیرا پیمبرانیکه بعالم فرستاده وعدهٔ آنان بالغ بر یکصد و چهل و چهار هزار میشود بمعناها و تاریکی سخن گفته‌اند-۲۲- ولی تا بندهٔ همهٔ پیمبران بعداز من میآید، و نوری بر تاریکیهای گفته‌های همهٔ انبیاء می‌تاباند - ۲۳ - چون اورسول خدا است-۲۴- چون این بفرمود ناله‌ای زد و گفت : - ۲۵ - «خداوند پروردگار! باسرائیل نیکی کن، و با براهیم و ـل او بشفقت و مهربانی نگاه کن تا تورا با اخلاص و از صمیم دل عبادت کنند». ۲۶- شاگردان گفتند : «چنین باد ای خداوند پروردگار!». ۲۷- عیسی گفت: « براستی بشما میگویم که کاتبان و علماء ،شریعت خدارا باخبرهای پیغمبرما بانهٔ دروغ خود که مخالف باخبرهای پیمبران راستگوی خدا بود، تباه ساختند ۲۸- برای همین بود که خداوند بر خاندان اسرائیل و براین طایفهٔ کم ایمان خشم آورد». ۲۹ - پس شاگردانش برای این سخنان گریستند و گفتند: «خداوندا برما رحم کن و بر هیکل و شهر مقدس بسیار رحم آر، و آنها را در معرض تحقیر امتها قرار مده، تا پیمان تورا تحقیر نکنند و کوچك نشمارند». ۳۰- عیسی پاسخ داد: چنین باد ای خداوند پروردگار پدران ما!».

فصل هجدهم

در این فصل، جوریکه دنیا بخدمتکاران خدا میکند وحمایت وپشتیبانی خدا از آنان توضیح داده می‌شود

۱ـ بعد از آنکه عیسی این مطالب را فرمود، گفت: «شما مرا برای خود برنگزیده‌اید، بلکه منم که شما را برگزیده‌ام تا شاگردان من باشید. ۲ـ پس اگر دنیا شما را بخشم آورد، براستی شاگردان من میباشید. ۳ـ برای اینکه دنیا همیشه دشمن بندگان خدمتگزار خدا است. ٤ـ بیاد آرید پیمبران پاکیزه‌ایکه همین دنیا آنها را کشته است. ٥ـ آنطور که درروزگاره «ایلیا»[1]ی پیغمبر اتفاق افتاد که «ایزابل»[2] ده‌هزار پیغمبر را کشت، بجوریکه «ایلیا»ی بیچاره با کوشش

۱ـ یکی از پیغمبران جلیل القدر آل اسرائیل بود که ازجانب خدا بآحاب پادشاه اسرائیل فرستاده شد تا قحطی سه ساله را بقوم او تخویف نماید، پس از تبلیغ فرمان خدا، به نهر کریت، رفت و زاغان برایش غذا میآوردند و از آن نهر می‌نوشید، تا زمانیکه قحطی شدت نموده وآن نهر نیز خشکید، بدستور خدا بشهر صارفه رفت در آنجا بیوه‌زنی اورا غذا میدادوچون مدت قحطی سیری شد آنحضرت خودرا بآحاب نمودار گردانیدوآن وقایع عجیبه وکشتار انبیاء بوجود آمد.

۲ـ اوزن آحاب پادشاه اسرائیل و دختر یکی از ملوك صیدونیان بود، وی در میان بت پرستان بزرگ شده است، در زمان آحاب فی‌الحقیقة او حکمران اسرائیل بوده ومردم را بعبادت بتها و بعل فرمان میداد، آحاب چهار صد و پنجاه نفر نبی برای بعل قرار داده بودکه همین ایزابل متحمل مخارجات ایشان می‌شد. نقل از قاموس کتاب مقدس ـ ف.

و رنج، خود وهفتهزار ازفرزندان پیمبران راکه رئیس لشکر «آحاب»[1] پنهان کرده بودنجات داد۶- آه از این دنیای بدکارکه خدا رانمی‌شناسد. ۷- ولی شما نترسید، زیرا موی‌های سرهای شما شمرده شده تاخودبخودهلاك نشوید. ۸- گنجشك‌های خانگی وسایرپرندگان را ببینیدکه بدون ارادهٔ خدا یك پر ازآنها نمی‌افتد. ۹- آیاتوجه‌خدابه‌پرندگان بیشتراست ازعنایتش بانسانیکه‌همه چیزرا برای خاطراوآفریده؟!- ۱۰- آیاچنین انسانی وجوددارد که‌بکفشش بیشتر ازفرزندش اهمیت دهد؟!- ۱۱- نه، هرگز، هرگز! - ۱۲- بنابراین، آیا بطریق اولی بر شما لازم نیست که چنین بیاندیشید: خدائیکه به پرندگان توجه دارد شما راوانمیگذارد؟!- ۱۳- چرامن ازپرندگان سخن گویم؟ حتی یك برگ درخت بدون ارادهٔ او نمی‌افتد!

۱۴- مراتصدیق کنید، زیرابا شما براستی سخن میگویم، اگر سخنان مرا نگه دارید یقین بدانیدکه دنیا از شما می‌ترسد - ۱۵- اگر دنیا نگران رسوائی‌بدکاری‌های خود نبود، هرآینه شما رادشمن نمیداشت، ولی چون‌از رسوائی خودنگران است، از اینجهت‌که شما رادشمن میدارد‌بزحمت و رنج گرفتارتان میکند.- ۱۶- پس اگر دیدید که دنیا بسخنان شما اهانت میکند اندوهناك نشوید، بلکه خوب دقت‌کنید و ببینید چگونه خداکه ازشما بزرگتر است دنیا نیز باو اهانت میکند حتی حکمت اورا جهالت ونادانی می‌شمارد! ۱۷- پس وقتیکه خدا تحمل کرده وصبر میکند، چرا شما ای‌خاك گل‌زمین غمگین واندوهناك می‌شوید؟!- ۱۸- باصبر وشکیبائی‌تان مالك جانهاتان‌شوید.

۱- آحاب هفتمین پادشاه بنی اسرائیل بود که درسال ۸۷۴ قبل ازمسیح بجای پدر خودنشست ومدت بیست ودوسال سلطنت نمود. تاریخ هیچیك‌از سلاطین‌یهود مثل تاریخ آحاب حزن‌انگیز نیست. زنش «ایزابل» دختر «اتباعل» پادشاه بت‌پرست مغرور ومتکبروغیور صوربود. درزمان‌او بودکه قتل‌پیمبران و بت‌پرستی وشرارت، رواج کلی یافت وپرستش خدای حقیقی‌ممنوع شد. این‌پادشاه بیش از پادشاهانیکه پیش ازاو بودند باعث برافروختن غضب‌خداشد ودرائنای همین بی‌ایمانی بودکه خداوند زمین را سه سال بقحطی و خشکی مبتلا نمود. ظلمها وبت‌پرستیها و افعال نکوهیدهٔ وی بطوری ازحدگذشت که مافوق نداشت، از اینجهت‌خداوند الیاس پیغمبررا فرستاد تاعذاب‌هائیرا که براوواولاد واعقابش خواهدرسید اعلام‌نماید.

ولی بواسطهٔ فروتنی وخضوع او، خداوند در اجرای عذابهای موعود تأخیرفرمود، تابالاخره دریکی ازجنگها کشته شد وسگهاخون اورا خوردند.

از: قاموس کتاب‌مقدس-ف.

۱۹- اگر کسی بصورت شما سیلی‌زد طرف دیگر راهم بگردانید تا بزند. ۲۰- هیچ‌یدی را با بدی دیگری‌سزا ندهید، زیرا این کاری است که بدترین حیوانات میکنند. ۲۱- ولی بدیها را با نیکی پاداش دهید و برای کسانیکه باشما کینه‌توزی میکنند پیش خدادعا کنید. ۲۲- آتش با آتش خاموش نمی‌شود بلکه با آب باید خاموش کرد، ازهمین‌جهت بشما میگویم: «باشر بوسیلهٔ شر نستیزید، بلکه باخیر. ۲۳- نیکو بنگرید که خداوند خورشید راجوری قرار داده که بر خوبان و بدان یکسان می‌تابد، و باران نیز چنین است. ۲۴- پس برشما لازم است که بهمه کس و بهمه‌چیز نیکی کنید زیرا که در ناموس (تورات) نوشته‌شده: «مقدس باشید، زیرا منکه خدای شمایم مقدسم، شما پاك باشید، زیرا منکه منم پاکم، وشما کامل باشید زیرا من کاملم.»

۲۵- براستی بشما میگویم که نوکر پیوسته درصدد بدست آوردن خوشنودی آقایش میباشد هرگز لباسی نمی‌پوشد که خوش آیند آقایش نباشد. ۲۶- جامه‌های شما همان ارادت ومحبت شما است. ۲۷- پس بترسید از اینکه چیزی را دوست بدارید یا بخواهید که مورد خوشنودی پروردگارما، خدانباشد. ۲۸- یقین بدانید که خداوند دشمن‌دارد، آرایشها وشهوتهای این‌دنیارا، بنابراین شما هم‌آن را دشمن بدارید.

فصل نوزدهم

عیسی وقت فرودآمدنش از کوه، از گرفتاری خود بدست دشمن وشفادادنش ده نفر پیس را خبرمیدهد

۱ - چون عیسی آن مطالب را بگفت، پطرس پاسخ‌داد: استادا! ما همه چیزرا واگذاشتیم تا ازتو پیروی کنیم، پس نهایت کار ماچه‌خواهدشد؟

۲ - عیسی پاسخ داد: «البته شماروز کیفرداد (دینونت) کنارمن می‌نشینید تا برأسباط دوازده گانهٔ اسرائیل گواهی دهید».

۳ - چون عیسی این مطالب را گفت آهی کشید وفرمود: «پروردگارا چیست این؟ من دوازده‌تن برگزیدم، پس یکی‌ازآنها شیطان بود!-۴- شاگردان ازاین جمله سخت اندوهناك شدند -۵- در اینوقت نویسندهٔ این مطالب در پنهانی درحالیکه اشك میریخت، ازعیسی پرسید: «سرورا! آیا شیطان مرا فریب‌میدهد وآیا من‌دوراندا‌خته شده‌هستم؟!»-۶- عیسی پاسخ داد: «ای برنابا! تو تأسف مخور، زیراکسانی راکه خدابپیش از آفرینش جهان برگزیده، هلاك نمی‌شوند، خوش حال وسپاسگزار باش، چونکه نام تو درسفر حیات ثبت‌شده» ۷- عیسی شاگردان خودرا تسلی‌داد، درحالیکه‌میگفت: «مترسید، زیراکسیکه در آیندهٔ نزدیکی بامن کینه‌توزی میکند، از سخنان من محزون نمی‌شود، زیرا در اوشعور خدائی نیست-۸- پس برگزیدگان، بسخنان اوتسلی‌یافتند- ۹- وعیسی نمازش راانجام داد-۱۰- وشاگردان گفتند: «آمین، چنین بادای پروردگار خداوند توانای مهربان!»- ۱۱- همینکه عیسی عبادتش را بپایان رساند، باشاگردانش ازکوه بزیرآمد-۱۲- بادهنفر پیس برخورد کرد که: ازدور

«فریادزدند:[1] «ای عیسی پسرداود! بمارحم آر!»-۱۳- عیسی ایشان را بنزدیک خود خواندو گفت: «برادران! ازمن چه میخواهید؟»-۱۴-همه فریادبرآوردندکه: «بما صحت ببخش!»- ۱۵- عیسی پاسخ داد: «ای کودنها! تاآنجاعقل وخرد خودرا گم کرده اید که بمن میگوئید: «بماصحت ببخش؟!»-۱۶-آیانمی بینیدکه من هم بشری مانند شمایم؟!-۱۷- از خدایمان که شمارا آفریده بخواهید تاشما را بهبودی دهد، همان خدائیکه توانا ومهربان است - ۱۸ - پیس‌ها اشك ریزان پاسخ دادند: «مابخوبی میدانیم که توانسانی مانند ماهستی- ۱۹-ولی تو قدوس خدا وپیمبرپروردگاری، پس برای خدانمازگزار تامارا شفا دهد»-۲۰-رسولان نزد عیسی تضرع وزاری کردند، درحالیکه میگفتند: «استادا! بآنها رحم کن!» - ۲۱- دراینوقت عیسی ناله‌ای زد ودعاکرد درحالیکه میگفت: « ای پروردگار خداوند توانای مهربان!-۲۲- رحم کن، وبسخنان بنده‌ات گوش فراده، وبامید این مردان رحم آر، وبخاطرمحبت ودوستی پدرمان ابراهیم وعهد مقدست، اینان را بهبودی بخش!- ۲۳- وقتیکه عیسی این را گفت، روبه پیس‌ها کرد وفرمود: «بروید وطبق شریعت خدا، خودرا بکاهنان بنمایانید»-۲۵- پیس‌ها روان شدند ودربین راه بهبودی یافتند- ۲۶-چون یکی ازآنها دیدکه بهبودی یافته برگشت واز عیسی جستجو میکرد- ۲۷- این مرد از اسماعیلیان بود-۲۸-همینکه عیسی رادید برای احترام اوخم شدو گفت: «راستی، که تو قدوس خدائی» - ۲۹ - بسپاسگزاری تضرع وزاری کردکه اورابخدمتکاری بپذیرد-۳۰- عیسی پاسخ داد: «ده نفر بهبودی یافتند، پس نه نفردیگر کجایند؟» -۳۱- و بهمین کسیکه بهبودی یافته بود گفت: «من نیامده‌ام تا برایم خدمت کنند، بلکه آمده‌ام تاخدمت کنم -۳۲- بنابراین هم اکنون بخانهٔ خود برو! - ۳۲ - و کار بزرگ و شگفتی که خدا بتوکرده تذکرده تا مردم بدانند وعده هائیکه خدا با براهیم وفرزندش با عزت و ملکوت خدائی داده، نزدیکیش شروع شده» -۳۴-پس، پیس شفا یافته، برگشت، وقتی که نزدیك همسایگان طایفهٔ خود رسید، آنچه راکه خدا بواسطهٔ عیسی کرده بود بازگو کرد.

۱- همین داستان باانداك اختلافی درعبارات، درباب هفدهم انجیل لوقاازآیهٔ دوازده تاآیهٔ بیست ذکرشده است-ف.

فصل بیستم

معجزه‌ایکه عیسی در دریاکرد وخبرداد نش که‌درکجا ها پیمبر پذیرفته میشود !

۱ــ عیسی بطرف دریای جلیل رفت و درکشتی‌ای فرود آمد ، تابشهر خود ناصره برود ــ۲ــ که طوفانی‌بس عظیم‌در دریا پدیدآمد ، بقسمیکه کشتی مشرف بغرق بود ــ۳ــ عیسی درجلو کشتی خوابیده بود ــ٤ــ که شاگردانش نزد وی آمده و او را بیدار کردند ، درحالیکه میگفتند :«سرورا! خودت را نجات‌ده ، زیراکه الان همه‌ماهلاك میشویم » ــ ٥ ــ بواسطهٔ طوفان شدیدی که ازهرطرف میوزید وبواسطهٔ خروش دریا ، ترس‌بزرگی آنان‌را فراگرفته بود ، ــ ٦ ــ عیسی بپا خاست و چشمانش را به سوی آسمان گشود و گفت: ای « ای الوهیم صبائوت ، بربندگانت رحم‌کن » ــ۷ــ وقتیکه عیسی این‌را گفت، طوفان آرام گرفت ودریاازجوش وخروش فرونشست ــ۸ــ کشتی‌ـ بانان جزع و فزع کردند ومیگفتند : «این کیست که دریا و طوفان درفرمان او هستند ؟! » ــ۹ــ بعد ازآنکه عیسی بشهر ناصره رسید ناخدایان آنچه را که عیسی کرده‌بود در شهر شایع کردند ــ۱۰ــ پس کاتبان وعلماء بحضورش در آمدند و گفتند : « شنیده‌ایم که در دریا و شهر یهودیه چه‌کرده‌ای ! پس معجزه‌ای هم ازمعجزات ، دروطن خودت بنمایان ! »

۱۱ــ عیسی پاسخ داد : « این قبیلهٔ بی‌ایمان از من معجزه میخواهند ولی هرگز بآنها داده نخواهد شد،زیرا هیچ پیمبری دروطن خودش پذیرفته نمی‌شود ، ودرزمان «ایلیاء‌ی‌پیمبردریهودیه بی‌سرپرستان وبیچاره‌های بسیاری

بودند ولی او فرستاده نشد که روزی داده شود مگر به سرپرستان و بیچارگان صیدا.

۱۲- پیس های بسیاری در روزگار (الیشع) در یهودیه بودند ولی جز نعمان سریانی هیچکس بهبود نیافت.

۱۳- اهل شهر خشمناك شده، او را گرفته و به پرتگاهی بردند تا او را پرت کنند ولی عیسی در میان ایشان رفت و از آنها درگذشت.

فصل بیست و یکم

عیسی دیوانه‌ای راشفا میدهد، وانداختن خوکها راددریا، و بهبودی دادن او دختر کنعانیه را

۱ــ عیسی بکفرناحوم[۱] برآمد و بایز شهر نزدیك شد ــ۲ــ ناگاه شخصی که دیو زدگی براوچیره شده بود ، بحدیکه هیچ زنجیری نمی‌توانست او را نگهدارد ، ازبین گورها بیرون آمد و بمردم زیان زیادی رساند ــ۳ــ شیطانها از دهان آن دیو زده فریاد کرده در حالی که میگفتند : « ای قدوس خدا! چرا پیش ازوقت آمده‌ای تامارا معذب و ناراحت کنی؟! » ۴ــ وپیش اوتضرع‌وزاری کردند که بیرون نشان نکند. ۵ــ سپس عیسی ازآنها پرسید که چندنفرند ۶ــ پاسخ دادند : «ششهزار وششصدوشصت‌وشش نفرند» ــ۷ــ وقتیکه شاگردان این را شنیدند جزع و فزع کرده واز عیسی خواستند که برگردد ــ۸ــ در این هنگام عیسی پاسخ داد : ایمان شما کجااست ؟! شیطان باید برگردد ، نه من ! ــ۹ــ در این هنگام شیطانها داد زده درحالیکه میگفتند : ما بیرون میرویم ولی بمااجازه بده که دراین خوکهادرآئیم ــ۱۰ــ ودرآنجا کناردریا حدود ده هزارخوك میچریدند که ازآن کنعانیان بودند ــ۱۱ــ پس عیسی گفت «بیرون روید» ، باین خوکهادرآئید ــ۱۲ــ شیطانهاشیون کنان درخوکهادرآمدند و آنهاراباخود بدریا انداختند ــ ۱۳ ــ دراین هنگام خوك چرانان بطرف شهر

۱ــ دهی است درنهایت اهمیت و بهیچوجه درعهد قدیم و جدید جز در اناجیل اربعه ذکری ازآن نیست ، کفرناحوم محل بعضی ازمعجزات و خوارق عادات و زحمات ومواعظ موثرهٔ آن حضرت بود . نقل ازقاموس مقدس ــ ف .

فرار کرده و آنچه را که بدست مسیح واقع شده بود باز گو کردند ـ ۱۴ ـ از اینجهت مردم شهر بیرون آمده، عیسی و مردشفا یافته را دیدند ـ ۱۵ ـ پس مردم جزع و فزع کرده و از عیسی خواستند که از سرزمین ایشان بر گردد ـ ۱۶ ـ عیسی از همانجا از آنها برگشت و بنواحی صور وصیدا برآمد ـ ۱۷ ـ ناگاه زنی از کنعان با دو فرزندش از شهر شان آمده بودند که عیسی را ببینند ـ ۱۸ ـ همینکه دید عیسی با شاگردانش میآید فریادی برآورد: «ای عیسی، پسر داود! بر دختر م که شیطان آزارش میدهد رحم آر!». ـ ۱۹ ـ عیسی هیچ جوابشان نداد، زیرا مردم کنعان از اهل ختنه نبودند! ـ ۲۰ ـ پس شاگردان ترحم کرده و گفتند: «استاد! بر آنها ترحم آر! ببین ناله و فریادشان چه جانگداز و شدید است؟!» ـ ۲۱ ـ عیسی باسخ داد: «من جز بطایفهٔ اسرائیل فرستاده نشده‌ام» ـ ۲۲ ـ پس آن زن و دو فرزندش گریان و نالان نزد عیسی آمده درحالیکه میگفت: «ای عیسی، فرزند داود! بر من رحم آر!» ـ ۲۳ ـ عیسی باسخ داد: «نان را از دست بچگان ربودن و پیش سگان انداختن نیکو نباشد» ـ ۲۴ ـ این کلام را از آنجهت گفت که آنان نجس بودند، چون آنان از اهل ختنه نبودند ـ ۲۵ ـ پس آن زن پاسخ داد: «پروردگارا! سگان تهمانده‌ها و تیکه‌هائیکه از سفرهٔ صاحبانشان می‌ریزد میخورند» ـ ۲۶ ـ در اینهنگام، عیسی از کلام آن زن بهراس افتاد و گفت: «ای زن! راستی که ایمان تو بزرگ است» ـ ۲۷ ـ سپس دستهایش را بطرف آسمان بلند کرده و خدا را خواند و سپس گفت: «ای زن! دخترت آزاد شد بسلامتی براه خویش برو!» پس آن زن برگشت و چون بخانهٔ خود بازآمد دخترش را دید که تسبیح خدا میگوید ـ ۲۹ ـ ازهمین جهت آن زن گفت: «راستی که خدائی جز خدای اسرائیل نیست» ـ ۳۰ ـ ازاینجهت خویشان او برای عمل کردن طبق شریعتیکه در کتاب موسی نوشته شده بشریعت پیوستند.

فصل بیست و دوم

شقاوت ختنه نشدگان ، وبرتربودن سگ ازآنها

۱ ـ درآن روزشاگردان ازعیسی پرسیدند: «استادا چرا آن زن را اینگونه پاسخ دادی که: ایشان سگانند!»۲ـ عیسی پاسخ داد : « براستی بشما میگویم که سگ از مردیکه ختنه نشده برتراست». ۳ـ شاگردان غمگین شده گفتند:«راستی که این سخن گران است، وکیست که بتواند آنرا بپذیرد؟!»ـ٤ـ عیسی پاسخ داد: «ای نادانان! اگر ببینید سگی که اندیشه ندارد و در خدمت صاحبش چه میکند، میدانید که سخن من راست است ـ٥ـ بمن بگوئید آیا سگ که خانهٔ صاحبش را نگهبانی میکند، خودرا درمعرض خطردزدان میاندازد؟ ٦ـ آری چنین است، ولی جزای آن چیست؟ـ۷ـ کتك وآزار بسیار واندکی نان، باهمهٔ اینها برای صاحبش خوشروئی مینماید، آیا این درست است؟»ـ۸ـ شاگردان پاسخ دادند: «البته که صحیح است ای استاد»ـ ۹ـ دراینهنگام عیسی فرمود: «اکنون تأمل کنید چه موهبتی خدا بانسان بخشیده است، تا ببینید برای وفا نکردن انسان به پیمان خدا بانده اش ابراهیم، چه اندازه ناسپاسگزاراست؛ ـ۱۰ـ یادآرید آنچه راکه «داود» به«شاؤل» پادشاه اسرائیل ، برضد جلیات فلسطین گفت ـ۱۱ـ داود گفت : «ای آقای من ! دربین اینکه بندهٔ تو گلهٔ خود را میچرانید ، گرگی و خرسی وشیری آمده و برگلهٔ بندهات یورش آوردند ـ۱۲ـ بندهٔ تو آمدآنها راکشت وگوسفندان رارهانید ـ ۱۳ـ واین مرد ختنه ناشده نیست مگرمانندیکی ازآن درندگان ـ١٤ـ بهمین جهت ، بندهٔ توبنام پروردگارخدای اسرائیل میرود واین نجسی راکه برملت پاك خدا پیرایه

می‌بندد میکشد».۱۵- در اینهنگام شاگردان گفتند: «استادا! بما بگو بچه‌دلیل ختنه برانسان واجب است؟» ۱۶-عیسی پاسخ داد: «همین کافی است شما راکه خداوند، ابراهیم رابآن دستورداده و گفت: «ای ابراهیم پوستهٔ[1] خود و همهٔ خاندانت را ببر! زیرا این تا همیشه پیمانی بین‌من و توهیباشد».

۱- منظوراز پوسته‌دراینجا وهرجای دیگر که‌ذکرشد، پوستی‌است که هنگام ختنه با تیغ می‌برند-ف.

فصل بیست و سوم

اصل ختنه و پیمان خدا با ابراهیم ونفرین برختنه نشده‌گان

۱- وقتیکه عیسی آن مطلب را گفت نزدیك کوهیکه مشرف بر آن بودند نشست.۲- پس شاگردانش نزدیك او آمدند تا بسخنش گوش فرادهند - ۳- در اینهنگام عیسی گفت: «وقتیکه آدم، انسان نخستین در بهشت با فریب شیطان غذائی را خورد که، خدا از آن نهی کرده بود حسد واز روحش نافرمانی کرد. ۴- پس سوگند یاد کرد و گفت: «بخدا سوگند تورا قطع میکنم» ۵- پس پاره‌ای از سنگ راشکست وجسد خودش را گرفت تا باتیزی پاره سنگ آنرا ببرد - ۶- فرشته جبرئیل، براین کار سرزنشش کرد. ۷- پاسخ داد من باخدا عهد کرده‌ام که آن را قطع کنم' پس عهد خود را نمی‌شکنم. ۸- آنگاه فرشته زیادی جسدش را باو نشان داد، آن را قطع کرد. ۹- پس هما نطور که جسد هر انسانی از جسد آدم می‌باشد، باید هر پیمانی را که آدم سوگند یاد کرده آن را بپای دارد، مراعات نماید. ۱۰- وآدم حفظ این کار را در فرزندانش باقی گذاشت. ۱۱- پس سنت ختنه پیوسته از نسلی به نسلی دیگر ادامه داشت - ۱۲- جزاینکه درزمان ابراهیم ختنه شدگان روی زمین اندك بودند. ۱۳- زیرا که در روی زمین پرستش بتان زیاد شده بود. ۱۴- از این رو خداوند ابراهیم را بحقیقت ختنه خبرداد - ۱۵- واین پیمان را استوار ومحکم کرد و گفت: «کسیکه خود جسد خودرا ختنه نکند، او را تا همیشه از میان قبیلهٔ خود بیرون میکنم - ۱۶ - شاگردان از ترس سخنان عیسی مضطرب شدند، زیرا او باروحی بس آتشین وداغ صحبت کرد - ۱۷- سپس عیسی فرمود: «ترس را برای کسی بگذارید که پوستهٔ خود را قطع نمی‌کند، زیرا که او ازفردوس بی‌بهره است. ۱۸- وقتیکه این را گفت بازهم

صحبت کرد وفرمود: «روح بسیاری ازمردم در خدمت خدا بس با نشاط ولی جسمشان ناتوان است-۱۹-پس بر کسیکه از خدا می ترسد واجب است بیاندیشد که جسم چیست؟ واصلش کجا بوده؟ وسرانجامش کجا است؟ -۲۰- خداوند جسد را از گل زمین آفرید- ۲۱- ونسیم زندگی را بایك دمیدن در آن دمید-۲۲- پس هر گاه جسد در راه خدمت خدا مانع شود، باید گل، خوار وپایمال گردد-۲۳-زیرا هر کس که خود آن را در این جهان دشمن بدارد در حیات جاودانی آن را مییابد.

۲٤- هم اکنون ماهیت جسد از ناحیهٔ آرزوها وخواهشهایش آشکار است که آن دشمن سرسخت هرصلاح ونیکی است، زیرا آنست که بتنهائی شایق ومایل بهر گناه است - ۲۵ - بااین وصف آیا انسان باید برای خوشنودی یکی از دشمنانش خوشنودی آفرینندهٔ خود خدای را واگذارد؟ ! ؟ - ۲٦ - در این مطلب تأمل و دقت کنید که همهٔ پاکان و پیغمبران بخاطر خدمت خدادشمن جسدشان بودند-۲۷- از اینجهت باکمال میل وخوشی خاطر بسوی مرگ خود کشیده شدند- ۲۸- تا بشریعتی که خداوند به بندهٔ خود موسی بخشیده تجاوز نکرده و بخدایان دروغی بی حقیقت، خدمت نکنند- ۲۹- «ایلیای پیمبر را یاد آورید که بکوهستانهای قفر فرار کرد درحالیکه قوت و غذایش از گیاه بیابان ورداء ولباسش از پوست بز بود- ۳۰- آه، چه روزها که غذا نمی خورد!- ۳۱- آه، چه سرمای سختی راکه تحمل میکرد!-۳۲-آه، چه رگبارها که او را خیس کرد-۳۳- ومدت هفت سال مشقت ورنج این زن پلید «ایزابل[1]» را تحمل کرد- ۳٤- یاد آورید «الیشع» راکه نان جو میخورد ودرشت ترین لباسها را می پوشید-۳۵- براستی بشما میگویم که چون ایشان پاك نداشتند ازاینکه جسد رازبون سازند، **شاه وسردمداران** را بهراس انداختند ، ای قوم برای خواری جسدهمین بس است- ۳٦- وچون بگورها نگاه کنید، میدانید که جسد چیست ؟..

۱- به پا صفحهٔ ۸۳، فصل ۱۸ همین کتاب مراجعه شود.-م.

فصل بیست و چهارم

داستان آشکاریکه انسان را متوجه میکند که چگونه ازسور و خوشگذرانی بپرهیزند

۱- چون عیسی این را گفت، گریان شد وبفرمود: «وای برکسانیکه خدمتگزار بدنهای خودشانند» -۲- زیرا اینان راستی بهیچ خیری درآن‌سرای نائل نمیگردند. بلکه بکیفر گناهانشان میرسند-۳- بشما میگویم: شخص توانگر شکم‌خواره‌ای بودکه اندیشه‌ای جزشکمخوارگی درسرنداشت-٤- و هر روز سورهای کلانی میداد-٥- بردرخانهٔ او، بینوائی که «ایلعازر»[1] خوانده می‌شد وبدنی سراسرزخم وجراحت داشت، ایستاده بود، و چشم بخورده‌های نانیکه ازسفرهٔ این شکم خواره میریخت داشت -٦- ولی کسی آن‌خورده نانها راباو نمیداد وهمگان‌اورامسخره میکردند-۷- وجزسگان که زخمهای اورامیلیسیدند هیچکس باو ترحم‌نمیکرد-۸- اتفاقاً آن‌بینوا بمرد ، وفرشتگان او رابآغوش پدرمان ابراهیم بردند-۹- وتوانگرهم نیز بمرد ؛ شیطان‌ها او را برداشته و بآغوش «ابلیس» بردند، چنانکه‌سختترین عذاب بسرش آمد-۱۰- پس توانگر دیدگان خودرا گشودو«ایلعازر»راازدوردرآغوش‌ابراهیم‌دید-۱۱- دراین‌هنگام آن‌توانگرناله‌ای زد: «ای پدر جان ابراهیم! برمن‌رحم کن! و«ایلعازر» را بفرست تا با سرانگشتان خود قطرهٔ آبی بمن برساند وزبان مراکه با شعلهٔ آتش‌می‌سوزد خنك سازد-۱۲- ابراهیم پاسخ داد: «ای فرزندك! بخاطر آور

۱- ایلعازر اسم شخص فقیری است که درانجیل لوقا باب شانزدهم آیهٔ نوزدهم ذکر شده ـف.

که تودرزندگانی خود خوشیهایت راکاملا دریافتی، و برای ایلعازر بلاها و شکنجه‌ها بود-۱۳- برای این است که توهم اکنون درشقاوت وعذاب بسر می‌بری واو درتسلی وآرامی -۱۴- باز هم آن توانگر فریاد زد: «ای پدرجان ابراهیم! من در خانهٔ پدرم سه برادر دارم-۱۵- پس ایلعازر رابفرست که آنها را برنج وعذابیکه من میکشم بیاگاهاند، تاآنان توبه کرده و باینجانیایند-۱۶- ابراهیم پاسخ داد: «موسی وپیمبران دیگر پیش آنهایند، پس آن برادران توبایداز آنان شنوائی داشته باشند.»-۱۷- توانگر پاسخ داد: «نه، ای پدرجان ابراهیم اگر یکی ازمردگان بپاخیزد آنگاه تصدیق خواهند کرد».

۱۸- ابراهیم پاسخ داد: «همانا، کسیکه موسی وپیمبران راتصدیق نکند، مردگان راهم تصدیق نمیکند، گرچه بپاخیزد!

۱۹ - عیسی فرمود: نیك بنگرید آیا بینوایان بردبار و شکیبا مبارك نیستند ؟ بینوایانیکه فقط بچیزهائیکه برایشان ضروری است میل میکنند و دوستداران جسدنیستند.-۲۰- چه بسیارشقی وبدبختند آنانکه دیگران را برداشته، وبرای غذای کرمها بخاکشان می‌سپارند وخودشان حق رانمی آموزند.-۲۱- بلکه ایشان ازآن بسیار دورند ، تا آنجا که چنان در اینجا زیست میکنند که گویا همیشه جاودانند -۲۲- زیرا اینانند که خانه های بزرگ بنا میکنند، وملك‌های بسیاری میخرند ، وباکبریا زندگی می‌نمایند .

فصل بیست و پنجم

چگونه انسان میباید جسد راپست شمرده و در جهان زندگی کند

۱ ــ در اینهنگام نویسنده گفت : «استادا ! راستی که سخنان توصحیح است و بهمین خاطرهمه چیز راترك کرده ، تاتورا پیروی کنیم ــ۲ــ بنا براین بما بگوچگونه بایدجسدمان رادشمن بداریم ؟! ــ۳ــ خودکشی که جایز نیست، و چون زنده‌ایم ، برما واجب است که او را روزی ، داده و بپرورانیم » ــ۴ــ عیسی پاسخ داد : «جسدت رامانند اسبیکه درآسودگی ویژه‌ای زندگی میکند نگهدار ! ــ ۵ ــ زیرا اسب را غذا باندازه و ،کیل ، ولی کار را بی‌نهایت میدهند ــ۶ــ ولگام را در دهان او میگذارند ، تا طبق اراده و خواست تو برود ــ۷ــ واو رامی‌بندند تاکسی‌رانیازارد ــ۸ــ هرگاه‌نافرمانی کندواوراعیب ننند ــ۹ــ پس‌ای‌برنابا ! توهم اینچنین کن تا همیشه با خدا بسر بری ــ۱۰ــ کلام من نباید بهیچ وجه تورا خشمگین کند ! زیرا داود پیمبر خود همین کاررا کرده ، آنطورکه خودش اعتراف نموده و میگوید : « من مانند اسبی هستم در خدمت تو ، و همیشه با تو میباشم » ــ۱۱ــ هان ! بمن بگوئیدکدام یك ازاین دونفرنادارترند ؟: کسیکه باندك سازگار است ؟ یاآنکه میل‌واشتهای زیاد دارد ؟! ــ۱۲ــ براستی بشما میگویم که : اگردنیا عقل و خرد سالمی داشت ، هیچکس هیچ چیز برای خودگرد نمی‌آورد ــ۱۳ــ بلکه همه چیز مال همه‌کس بود ــ۱۴ــ ولی دیوانگیش از اینجا معلوم میشود که‌هرچه‌گرد میاورد ، میل ورغبتش بیشترمیشود ــ ۱۵ــ وآنچه راکه‌گرد میاورد ، برای راحتی بدنهای دیگران انباشته مینماید ــ۱۶ــ پس بنا براین باید یك جامه

شما را کفایت کند ـ۱۷ـ جیبهای خود را دور بیندازید ـ۱۸ـ نه توشه دانی با خود بردارید ، و نه کفشی در پای خود ـ۱۹ـ و نیندیشید که : « پس از این برای ماچه پیش خواهد آمد» ـ۲۰ـ بلکه بیندیشید تا ارادهٔ خدای را بجای آرید ـ۲۱ـ او نیاز شما را باندازه‌ای پیش می آورد که به چیزی نیازمند نمی‌شوید ـ۲۲ـ براستی بشما میگویم که : گرد آوردن اموال بسیار در این دنیا محکمترین شاهد و گواهی است بر بی بهره بودن در زندگانی دیگر ـ۲۳ـ زیرا کسیکه «اورشلیم» وطن او باشد درسامره برای خود خانه هائی نمیسازد ـ۲۴ـ زیرا میان دو شهر عداوت و دشمنی[1] است ـ۲۵ـ آیا میفهمید ؟ » شاگردان پاسخ دادند بلی .

۱ـ سامره در زبان عهد جدید شامل اراضی‌ای میشد که از شمال وجنوب، میان جلیل و یهودیه واقع بود . سامره مقر حکومت اسرائیلیان بوده . پس از آنکه اسرائیلیان بآشور رفتند عده‌ای از آشوریان را آوردند و درسامره سکونت دادند وهمین مهاجرین ، اجداد سامریان میباشند .

چون سامریان میخواستند در بناء هیکل با یهود شرکت کنند و یهودهم باینکار حاضر نمی‌شدند اختلاف بزرگی میانشان بوجود آمد ، و آتش جنگ در دلها وسینه‌ها شعله‌ور می‌شد . ازاینجهت سامریان کارشکنی میکردند تا ساختمان هیکل بتأخیر افتد ، آنگاه خودشان از موقعیت استفاده میکردند وبالای کوه «گرزیم» هیکلی برای خودشان ساختند، چون هیکل سامریان تمام شد، سامره هم رفته رفته موقعیت و اهمیت خود را از دست داد تا بعد از یکصد سال هیکل سامریان را خراب کردند، بازهم آتش اختلاف میان یهود وسامریان شعله‌ور شد، باندازه‌ایکه سامریان هیکل یهود را کشف کرده وتوهین میکردند ، تا دراین جریانات حدود یازده هزار و ششصد نفر از سامریان را با تیغ سر بریدند ، کوتاه سخن آنکه دشمنی میان این دو طایفه باندازه‌ای بالا گرفت که اهالی جلیل حتی‌الامکان از سامره عبور ومرور نمیکردند واگر گاهی هم ناچار می‌شدند ، سامریان آنان را هدف تیر وسنگ و فحش ولعن قرار میدادند، وگاهی هم کار بکشتار میکشید ، از همین جهت است که متی درانجیل خود باب دهم آیهٔ پنج ازقول عیسی علیه‌السلام بازگو میکند که فرمود ، « ازراه امتها مروید و دربلادی از سامریان داخل مشوید ، بلکه نزد گوسفندان گمشدهٔ اسرائیل بروید » .

از خلاصهٔ توضیح فوق معلوم شد که اولا سامرهٔ مذکور ، سامرهٔ مشهور درعراق نیست و ثانیاً عبارت متن که «میان دوشهر عداوت و دشمنی است » یعنی چه ؟! و اگر خوانندهٔ عزیز توضیح بیشتری خواست میتواند بکتاب قاموس مقدس در کلمهٔ سامره مراجعه کند ـ ف

فصل بیست و ششم

چگونه بایدانسان خدایرادوست بدارد ، واین فصل نزاع شگفتی راکه میان ابراهیم وپدرش پیش آمده دربردارد

۱ــ سپس عیسی گفت: «مردی درسفر بود، در بین اینکه میگشت، در کشتزاری که آن را به پنج قطعه از پولهای خودشان در معرض فروش گذاشته بودند ، گنجی یافت ــ۲ــ وقتیکه آن مرد این را فهمید ، یك راست رفت وعبای خود را فروخت تا آن زمین زراعتی را بخرد ، آیا این را باورمیکنید ؟ » ــ۳ــ شاگردان پاسخ دادند : « راستی کسیکه این راباورنکند دیوانه است » ــ٤ــ دراینوقت عیسی فرمود : اگر شما حواستان را بخدا ندهید تا نفوس خودرا که گنج محبت در آن نهاده شده بخرید ، هرآینه دیوانگانید ــ ٥ ــ زیرا محبت گنجی بی‌مانند است ــ٦ــ هرکس خدایرادوست میدارد خدا برای او است ــ۷ــ و هرکس که خدا برای او باشد همه چیز برای او خواهد بود ۸ــ پطرس پاسخ داد :

«استادا ! بمابگوچگونه انسان باید بخدا محبت خالص داشته باشد ؟

۹ــ پس عیسی پاسخ داد :

«براستی بشما میگویم : کسیکه پدر ومادر وزندگی خود و فرزندان، و زنش را، بخاطر محبت خدا دشمن نداشته باشد ، پس مانند چنین شخصی شایستگی ندارد که خداوند اورا دوست بدارد» .

۱۰ــ پطرس پاسخ داد : استادا ! درناموس خدا درکتاب موسی نوشته شده : پدرت را احترام کن تادر زمین زندگیت درازشود ــ۱۱ــ بازمیگوید:

«نفرین باد به فرزندیکه پدرومادرش را فرمان نبرد» -۱۲- بهمین جهت خداوند دستور داده مانند چنین فرزندیکه از دیدهٔ پدر و مادر افتاده، باید جلو دروازهٔ شهر باخشم قبیله سنگسارشود-۱۳- پس چگونه بما دستوره‌یدهی که پدرومادرمان را دشمن بداریم؟!».

۱۴- پاسخ داد: «هر کلمه‌ای ازکلمات من راست ودرست است -۱۵- زیرا آن کلمات از خودمن نیست، بلکه ازخدائی است که مرا بسوی‌خاندان اسرائیل فرستاده -۱۶- بهمین جهت بشما میگویم: «آنچه نعمت دارید خداوند بشما ارزانی داشته -۱۷- پس ارزش کدام یك از دوامر بزرگتر است؟!: بخشش، یابخشنده؟ -۱۸- پس هرگاه پدر یامادرت یادیگری موجب لغزش تودرخدمت خدا شوندآنها را چنان واگذارکه گویا دشمنانند ۱۹- آیا خدا بابراهیم نگفت: «از خانهٔ پدروخاندانت بیرون شو، وبیادر زمینیکه بتو و بفرزندانت میدهم منزل کن!» -۲۰- برای چه خدا این را گفت؟ -۲۱- آیا برای این نبود که پدرابراهیم سازندهٔصورتها و پیکرها بود وخدایان دروغی راپرستش میکرد؟! -۲۲- برای همین، دشمنی بینشان باندازه‌ای رسید که پدر میخواست پسرش را بسوزاند -۲۳- پطرس پاسخ داد: «راستی سخنان تو راست است -۲۴- من التماس و درخواست میکنم که بما بگوئی چگونه ابراهیم پدرش را مسخره و ریشخند کرد؟!» -۲۵- عیسی پاسخ داد: وقتیکه ابراهیم جویای خدا گردید هفت ساله بود -۲۶- روزی پیدرش گفت: «پدر جان! انسان را کی‌ساخته است؟» -۲۷- پدر کودن واحمق پاسخ‌داد: «انسان! -۲۸- زیرامن تو را ساخته و پدرم هم مرا ساخته است» -۲۹- ابراهیم پاسخ داد: «پدرم! مطاب اینطور نیست ۳۰- برای اینکه من شنیدم که پیرمردی گریه و زاری میکرد و میگفت: «خداوندا چرا بمن فرزند نمی‌دهی؟» -۳۱- پدر پاسخ داد: فرزندم! حقیقت این است که خداوند بانسان کمك میکند تا انسانی را بسازد، ولی خودش دستی در این‌کار ندارد. -۳۲- پس برانسان چیزی نیست جزاینکه بیاید و در پیشگاه خدای خود گریه و زاری کند، و بره‌ها و گوسفندانی پیش‌کش نماید تاخدایش کمکش دهد -۳۳- ابراهیم پاسخ داد: «پسرم! آنها شماره‌ای ندارند!» -۳۵- آنگاه ابراهیم پاسخ داد: «پدرم! اگریکی از خدایان را خدمت‌کردم ودیگری بعلت اینکه او را خدمت نمیکنم بخواهد بمن زیان برساند. چکنم؟ -۳۶- کارهرچه باشد بین‌آنها نزاع وخصومت واقع میشود -۳۷- و اگر خدائیکه خواستار زیان

بود ، خدای مرا بکشد ، پس من چکنم ؟ ـ ۳۸ـ مسلم‌است که مراهم خواهد کشت ! ـ۳۹ـ پس آن پیرمرد خندان شد و گفت :

«فرزندم! مترس ، زیرا هیچ‌خدائی باخدائی خصومت ودشمنی نمیکند ۴۰ـ نه،اینطور نیست،زیرا درهیکل بزرگ‌هزاران خدا باخدای بزرگ بعل ، وجود دارد ـ۴۱ـ وهم‌اکنون هفتاد سال از عمرم میگذرد، بااینحال هرگز ندیده‌ام که خدائی خدای دیگر را بزند ! ـ۴۲ـ واین خودمسلم است که همهٔ مردم یك‌خدائی را پرستش نمیکنند ـ۴۳ـ بلکه یکی خدائی را و دیگری ، دیگری را می‌پرستد»

۴۴ـ ابراهیم پاسخ داد : «پس در اینصورت میانشان وفاق و دوستی برقرار است ؟! » .

۴۵ـ پدرش پاسخ داد : «بلی یافت میشود » ـ۴۶ـ آنگاه ابراهیم گفت : «پدرم ! خدایان بچه‌مانند ؟» .

۴۷ـ پیرپاسخ‌داد:«ای‌نابخرد ! من هرروز خدائی میسازم وبدیگران میفروشم تا نانی بدست آرم آنوقت تونمیدانی که خدایان چگونه‌اند ؟ ! » .

۴۸ـ و در همان دقیقه پیکری میساخت ـ ۴۹ ـ پس گفت : «این از چوب درخت خرما و آن از زیتون ، واین پیکرکوچك از عاج است ـ۵۰ ـ ببین چه زیبا و خوش روی است! چنان مینماید که گویا زنده است ـ۵۱ـ هیچ چیز جزجان‌کم‌ندارد .» ـ۵۲ـ ابراهیم پاسخ داد :

«حالاکه خدایان جان ندارند چگونه جان می‌بخشند؟! ـ۵۳ـ وچون خودشان حیات ندارند پس چطور دراینصورت حیات میدهند ؟! ـ۵۴ـ پس پدرم ! مسلم است‌که اینان خدا نیستند ؟!» .

۵۵ـ پس آن پیراز این سخن، سخت بخشم آمد ، درحالیکه میگفت : «اگر عمرت باندازه‌ای رسیده بودکه میتوانستی بفهمی چه‌میگوئی ، هرآینه سرت را باتبرمی‌شکافتم ! ـ۵۶ـ ولی خاموش شو ، چون تو شعور نداری ، ۵۷ ـ ابراهیم پاسخ داد : «پدرم ! اگر خدایان انسان را برساختن انسان کمك میکنند ، پس چطور انسان میتواند خدایانی بسازد ؟ ـ ۵۸ ـ هرگاه خدایان ازچوب ساخته شده‌اند، پس باید سوختن چوب گناهی بزرگ باشد! ۵۹ـ ولی پدرم ! بمن بگو چطور تو خدایان بیشماری ساخته‌ای و آن خدایان تورا کمك نکرده‌اند براینکه فرزندان بسیاری بسازی ! تادر جهان نیرومندترین مرد جهان باشی !» ـ۶۰ـ پدر وقتیکه شنید فرزندش اینچنین سخن میگوید ، باز سخت خشمناك شد ، ـ۶۱ـ فرزند سخنش راکامل‌کرده وگفت: «پدرجان آیاجهان هیچوقت از روزگار ، بدون بشر بوده ؟ ـ۶۲ـ

پیر پاسخ داد: «آری مقصودت چیست ؟» .

۶۳- ابراهیم گفت: «دوست دارم بدانم که خدای نخستین را کی ساخته است ؟» -۶۴- پیر گفت : از خانهٔ من بیرون رو! بگذار زودتر این خدا رابسازم ، بامن اینقدر حرف مزن ! -۶۵- برای اینکه وقتی گرسنه شدی، تو از من نان میخواهی ، نه حرف ! -۶۶- ابراهیم گفت: «راستی که او خدای بزرگی است ! زیرا آنطورکه بخواهی او را پاره پاره و قطعه قطعه میکنی واو از خود دفاع نمیکند!» .

۶۷- پیره-رد بازهم خشمناك شد وگفت : «همهٔ دنیا میگویند اوخدا است وتنها ای بچهٔ نابخرد وکودن توهستی که میگوئی: اوخدا نیست ! -۶۸- به خدایانم سوگند که اگر مرد بودی هرآینه می کشتمت» -۶۹- وقتیکه این کلام را گفت ، بسینهٔ ابراهیم کوبید واو را زد و از خانه بیرون کرد .

فصل بیست و هفتم

در این فصل شایسته نبودن خنده بمردم ، وتیز هوشی ابراهیم بیان میشود

۱- پس شاگردان ازحماقت آن پیرمرد خندیده و ازتیزهوشی ابراهیم مات و متحیر شدند -۲- ولی عیسی آنها را سرزنش کرد و گفت : فراموش کردید سخن آن پیمبر یکه میگفت :

« خندهٔحال، بیم دهندهٔ گریهٔ آینده است » -۳- ونیز: « جائیکه خنده هست مرو، بلکه جائی بنشین که نوحه سرائی میکنند -۴- زیراکه این زندگی بسختی میگذرد » - ۵ - سپس عیسی فرمود : آیا نمیدانید که خداوند در روزگارموسی بسیاری ازمردم رادرمصر بصورت حیوانات وحشتناك مسخ کرد ۶- زیرا آنها میخندیدند و دیگران را ریشخند میکردند -۷- بترسید از اینکه بکسی بخندید زیراشما بسبب همین خنده ، اشکها خواهید ریخت -۸- شاگردان پاسخ دادند : «ما ازحماقت آن پیرمرد خندیدیم » .

۹- عیسی جواب داد : « براستی شما میگویم که هر مانندی ، مانند خود را دوست دارد و درآن احساس خوشحالی میکند -۱۰- بهمین دلیل اگر شما کودن و نابخرد نبودید ازنابخردی او نمیخندیدید» -۱۱- پاسخ دادند: « خدا بما رحم آرد » .

۱۲- عیسی فرمود : « چنین باد».

۱۳- دراینهنگام «فیلیس گفت :«استادا ! چه پیش آمد که پدر ابراهیم دوست داشت پسرش سوزانده شود ؟! » .

۱۴- عیسی پاسخ داد .. وقتیکه عمر ابراهیم بدوازده سال رسید ، یك روز پدرش باو گفت « فردا عید همهٔ خدایان است ! » - ۱۵- بهمین جهت بزودی روانهٔ هیکل بزرگ می‌شویم وهدیه هائی برای خدای خود «بعل» میبریم -۱۶- و تو هم برای خودت خدائی برگزین -۱۷- زیرا تو بسنی رسیده‌ای که شایستگی داری خدائی برگزینی » .

۱۸- ابراهیم بانیرنگ پاسخ داد : « پدرم! «طیع و گوش بفرمانم»

۱۹- پس بامدادان پیش از هرکس به هیکل رفتند -۲۰- ولی ابراهیم در زیر آخرین تن پوشش تبری را پنهان کرده بود -۲۱- آن گاه که وارد هیکل شدند و جمعیت زیاد شد ، ابراهیم خودش راپشت بتی در گوشهٔ تاریکی درهیکل نهان کرد -۲۲- وقتیکه پدرش خواست برگردد، پنداشت که ابراهیم پیش‌ازاو بخانه برگشته ، ازاینرو نماند تاازاوجستجو وتفتیش کند .

فصل بیست و هشتم

۱ـ « چون همـه از هیکل برگشتند ، کاهنان هم در هیکل رابسته و برگشتند ـ۲ـ سپس ابراهیم دراینوقت آن تبررا برداشت و جزخدای بزرگ « بعل » پایه ها و پا های همهٔ بتها را قطع کرد ـ۳ـ بعد ازآن تبررابر پاهای بت بزرگ ودرمیان قطعات خورد شده قرارداد ، چون این پیکره ها از روزگارقدیم از پاره های گوناگونی ترکیب شده بود .

٤ـ چون ابراهیم از هیکل بیرون آمدگروهی ازمردم او را دیدند ، پنداشتندکه او رفته چیزی از هیکل بدزدد ، او را گرفتند ـ ٥ ـ همینکه با او به هیکل رسیدند ، ومشاهده کردندکه خدایانشان شکسته و قطعه قطعه شده‌اند ، گریه‌کنان فریاد برآوردندکه : « ایمردم ! بشتابید تاکسی راکه خدایان ما راکشته بکشیم » .

٦ـ پس سراسیمه درحدود ده هزارنفر ازمردم باکاهنان بآنسوی شتافتند وابراهیم راازانگیزه‌ایکه بخاطرآن خدایانشان را شکسته ، بازجوئی کردند ۷ـ ابراهیم پاسخ داد : « راستی که‌شماکودن‌ونا بخردید ـ ۸ ـ مگر انسان خدا راهیکشد ؟! ـ۹ـ کسیکه آنها راکشته اوفقط خدای بزرگ است ـ۱۰ـ مگرنمینگریدکه تبرش درجلو پاهایش است ؟! ـ۱۱ـ زیرا او نمیخواهدکه برای‌خود مانندی داشته باشد . ـ۱۲ـ دراینهنگام پدرابراهیم‌که داستان او را دربارهٔ خدایانش بیاد داشت ، رسید ـ۱۳ـ و تبری راکه ابراهیم با آن بتها راشکسته بود ، شناخت ـ۱٤ـ پس با صدای بلند فریادکردکه : « فقط این پسرخیانتکارمن‌خدایانمان راکشته ، زیراکه این تبرهمان تبرمن است ۱٥ ـ وهمهٔ داستانی که میان خود و فرزندش واقع شده بود برای آن ها

باز گو کرد .

۱۶- «پس آن گروه، اندازهٔ بسیاری هیزم گرد کرده -۱۷- ودست وپای ابراهیم را بسته -۱۸- اورا بالای هیزمها انداخته وزیرش را آتش افروختند.
۱۹- پس ناگهان خداوند بوسیلهٔ فرشتهٔ خود جبرئیل ، آتش را فرمان داد بندهٔ او ابراهیم را نسوزاند -۲۰- پس آتش بسختی شعله‌ور شد و حدود دو هزار نفر راکه اینگونه حکم مرگ ابراهیم را صادر کرده بودند سوزاند .
۲۱- اما ابراهیم خود را آزاد وسبك یافت ، زیرا فرشتهٔ خدا او را برداشته و تا نزدیك خانهٔ پدرش برد ، بدون اینکه ابراهیم در بردارندهٔ خودش را ببیند -۲۲- ابراهیم این چنین ازمرگ رست .

فصل بیست و نهم

۱ـ آنگاه فیلبس گفت: «چه بزرگ است رحمت خدا نسبت بکسانیکه دوستش میدارند! ـ۲ـ استادا! بما بگو ابراهیم چگونه بمعرفت خدا رسید؟».

۳ـ عیسی پاسخ داد: «وقتیکه ابراهیم نزدیك خانهٔ پدرش رسید، ترسید که بدرون خانه آید ـ۴ـ پس بجای دوری از خانه‌اش جایگزید، و زیر درخت خرمائی بتنهائی درنگ کرد ـ۵ـ در همان حال میگفت: «باید خدائی باشد دارای حیات ونیروئی بیشتر از انسان، زیرا او است که انسان میسازد ـ۶ـ و انسان بدون خدا نمیتواند انسانی بسازد» ـ۷ـ در اینهنگام باطراف خود نگریست ونگاهش رادرستارگان وماه و خورشید گرداند، گمان کرد که اینها همان خدایند ـ۸ـ پس از آنکه در حرکات و دگرگون شدنشان نیك اندیشید، گفت:

«نباید برخدا حرکتی عارض شود، ونباید ابرها اورا بپوشانند وگرنه همهٔ مردم نیست ونابود شوند».

۹ـ و در همان بین که سرگردان بود، شنید کسی نامش را بانگ میزند که: «ای ابراهیم؟» ـ۱۰ـ همینکه نیك نگریست وکسی رادرهیچ جهتی ندید گفت: راستی من یا ابراهیم راشنیدم ـ۱۱ـ سپس شنید نامش را دو مرتبهٔ دیگر بانگ میزند که: «یاابراهیم!».

۱۲ـ پس پاسخ داد: «کی است که نام مرامیخواند؟».

۱۳ـ آنگاه شنید گوینده‌ای که میگفت: «من جبرئیل فرشتهٔ خدا

۱۴ـ ابراهیم هراسان شد ـ۱۵ـ ولی فرشته هراس وترس اورا فرونشاند، وگفت: «ابراهیم! نترس زیرا تو خلیل خدائی ـ۱۵ـ چون تو خدایان مردم

را درهم شکستی خدای فرشتگان وپیمبران ، تو را برگزید بقسمیکه تو در «جریدهٔ حیات ثبت شدی !» ـ۱۶ـ دراینهنگام ابراهیم گفت: «چه‌باید بکنم تاخدای فرشتگان و پیمبران پاکیزه را پرستش کنم ؟!» ـ۱۷ـ فرشته پاسخ داد: «دراین سرچشمه فرورو ، وغسل‌کن ـ۱۸ـ برای اینکه خدا میخواهد باتو سخن گوید» .

۱۹ـ ابراهیم گفت: «چطور باید غسل‌کنم ؟!» .

۲۰ـ فرشته بصورت جوانی بسیار زیبا درآمد و درآن سرچشمه غسل کرد وگفت: «ای ابراهیم بخود اینچنین کن !» ـ۲۱ـ همینکه ابراهیم غسل کرد، فرشته گفت: «برفراز کوه آی! چون خدامیخواهد آنجاباتوسخن گوید ۲۲ـ پس ابراهیم، همانطورکه‌فرشته گفته‌بود برفراز کوه رفت ـ۲۳ـ چون بزانو درآمد، بخویشتن گفت : «چه‌وقت میشود که خدای فرشتگان با من سخن بگوید ؟!» ـ۲۴ـ پس‌صدای لطیفی را شنیدکه ، اورا ندا میداد : «ای ابراهیم ؟» ـ۲۵ـ ابراهیم جواب داد: «کی‌است‌که‌نام مرا میخواند ؟!».

۲۶ـ آن آواز لطیف پاسخ داد : « ابراهیم من خدای توهستم » .

ـ۲۷ـ ابراهیم بخودلرزید ، و رویش‌را بخاك می‌مالید و میگفت: « چگونه بنده‌ات بتوگوش فرادهد وحال آنکه اوخاك وخاکستری است ؟!» .

۲۸ـ در اینهنگام خداوند فرمود: «مترس ، بلکه بپاخیز ! زیرا من تورا ببندگی خود برگزیدم، ومیخواهم تورا مبارك گردانده و ملت بزرگی قرارت دهم ـ۲۹ـ بنابراین از خانهٔ پدر وخاندانت بیرون آی و در زمینی که بتو وذریه‌ات می‌بخشم فراآی !» .

۳۰ـ پس ابراهیم پاسخ داد : « پروردگارا ! من همهٔ این کارها را میکنم،ولی تو مرانگهدارکه خدای دیگری بمن زیانی نرساند » .

۳۱ـ خداوند بسخن‌آمد وگفت: «من خدای یگانه‌ام ـ۳۲ـ وخدایی جزمن نیست ـ۳۳ـ ازپای در میآورم و شفا میدهم ـ۳۴ـ میمیرانم و زنده میکنم ـ ۳۵ـ بآتش فرومیبرم وازآن برمیآورم ـ۳۶ـ کسی نمیتواندخودش را ازدست من برهاند ـ۳۷ـ سپس خداوند پیمان خته را باو داد . پدرما ابراهیم اینچنین خدا را شناخت » .

۳۸ـ چون عیسی این راگفت دستهایش را بلندکرد وفرمود: «خدایا ! احترام و بزرگی توراست ـ۳۹ـ چنین باد » .

فصل سی‌ام

۱ـ وعیسی باورشلیم نزدیك جشن خیمه‌ها که یکی ازعیدهای امت ما است ، رفت ـ۲ـ وقتیکه ملایان وفریسیان ،دانستند ، با هم مشورت کردند که چطور پی‌درپی او رااز سخن گفتنش بیندازند ـ۳ـ برای همین خاطر یکی از فقها پیش اوآمد وگفت :

« استادا ! چکنم تا حیات جاویدان بدست آرم ؟ » .

٤ـ عیسی پاسخ داد : « درناموس (تورات) چگونه نوشته شده است ؟»

۵ـ اوپاسخ داد وگفت :

«پروردگارخدای ، و خویشت را دوست بدار ـ٦ـ خدایت‌را بتمام‌دل و تمام خرد برترازهرچیز ، دوست بدار ـ۷ـ وخویشان ونزدیکانت مانند خودت هستند » .

۸ـ عیسی پاسخ داد : نیکو پاسخ دادی ـ۹ـ من نیزبتو میگویم‌چنین کن ، وارث حیات جاودان خواهی شد .

۱۰ـ پس باوگفت : «خویش و نزدیك من کیست ؟ ».

۱۱ـ عیسی گوشهٔ چشمش را بآنسوی گرداند وگفت :

مردی بودکه ازاورشلیم پائین‌آمد ، تابه«اریحا» شهریکه: ساختمانش براساس نفرین تجدید شده بود ، رهسپار شود ـ۱۲ـ دزدان این مرد را در راه گرفته ، مجروحش ساخته و برهنه‌اش کـردند ـ۱۳ـ سپس او را در حال مرگ واگذارده و رفتند ـ۱٤ـ اتفاقاً کاهنی از آنجامیگذشت ـ۱۵ـ چون مجروح رابدید، بدون اینکه ازاواحوالپرسی کند،ازاودرگذشت ـ۱٦ـ و همچنین مانند اویکی ازلاویان بدون‌اینکه با اویك کلمه سخن گویدازآنجا

گذشت ـ۱۷ـ همچنین یکی از سامریان نیز از آنجا گذشت ـ۱۸ـ او چون زخم خوردهٔ مجروح را بدید براو رحم آورد ، از اسبش پیاده شد ومجروح را بر گرفته زخمهای او را با شراب و روغن شستشو کرد .

۱۹ـ بعد از آنکه زخمهایش را «پانسمان» کرد و او را تسلی داد ، بر است خود سوار کرد ـ۲۰ـ چون شب هنگام بجائی رسید او را بمحبت‌سرای دارسپرد ـ۲۱ـ وچون بامدادان برخاست گفت :

« این مرد را پرستاری کن و من هرچه بخواهی بتومیدهم » . ـ۲۲ـ و بعد از آنکه چهارقطعهٔ طلا بآن بیمارداد ، تا بسرایدار بدهد گفت : «آرام باش ، که من بزودی برمیگردم و تورا بخانهٔ خود میبرم!» .

۲۳ـعیسی گفت: بمن بگو کدام یك ازاین دونفر باو نزدیکتر بودند؟ ـ

۲٤ـآن‌مرد فقیه پاسخ داد :

« آنکه اظهار رحمت و مهربانی کرد » .

۲۵ـآنگاه عیسی گفت :

«درست جواب دادی ـ۲۶ـ پس برو وچنین کن » .

۲۷ـ پس آن فقیه ناامید وشکست خورده بر گشت .

فصل سی و یکم

۱ـ پس دراینهنگام کاهنان به نزدیك عیسی آمده و گفتند :
« استادا ! آیا روا باشد که به قیصر جزیه دهی ؟ » .
۲ـ پس عیسی رو بیهودا کرد و گفت :
«آیا با خود پول داری ؟ »
۳ ـ سپس عیسی پولی بدست گرفت و روی بکاهنان آورد و بآنها گفت:
«روی این پول صورتی است، پس بمن بگوئید این صورت کی است؟»
٤ـ پاسخ دادند: «صورت قیصر».
٥ ـ پس عیسی گفت:
« دراینصورت ، مال قیصر را بقیصر دهید و مال خدا را بخدا ! » .
٦ـ دراینهنگام نا امید وشکست خورده برگشتند .
۷ـ سرکردهٔ صد نفر (سرگرد) نزدیك آمد و گفت :
« سرورا ! فرزندم بیماراست، به پیری من رحم کن ».
۸ـ عیسی پاسخ داد :
« خدای پروردگار اسرائیل بتو رحم خواهد کرد » .
۹ـ چون آن مرد خواست برگردد ، عیسی گفت :
« منتظر من باش ـ ۱۰ـ که بخانهٔ تو میآیم تا برای فرزندت دعا کنم».
۱۱ـ سرکرده (سرگرد) پاسخ داد :
« سرورا با اینکه تو پیمبر خدائی من شایستهٔ آن نیستم که بخانهٔ من درآیی ـ ۱۲ـ همان سخنی که برای شفای فرزندم میگوئی مرا بس است ـ ۱۳ـ زیرا خدای تو ، تورا برهر بیماری‌ای فرمانروا کرده ».

۱۴ـ در اینهنگام عیسی بسیار تعجب کرد ـ ۱۵ـ و در حالیکه توجه بگروه کرد گفت :

«این بیگانه را بنگرید که ایمان دراو ، بیشتر ازهمهٔ کسانی است که در اسرائیل یافت شده اند ـ۱۶ـ سپس رو ، بهسر کرده (سر گرد) کرد و گفت :

« برو بسلامتی ، زیرا خداوند بخاطر آن ایمان بزرگی که بتو بخشیده فرزندت را شفا داد » .

۱۷ـ پس سر کرده براه خود رفت ـ۱۸ـ در راه با خدمتکارانش برخورد کرد ، آنها باو خبر دادند که: فرزندت شفا یافته .

۱۹ـ آن مرد پاسخ داد : « در چه ساعتی تب او را رها کرد ؟ ! » .

۲۰ـ گفتند : « دیشب ساعت شش تب او قطع شد » ـ ۲۱ ـ پس آن مرد دانست آنگاه کـه عیسی گفت : « خدای پروردگار اسرائیل برتو رحم آورد ». فرزندش سلامتی خود را بازیافته ـ۲۲ـ برای همین بود که آن مرد بخدای ما ایمان آورد ـ۲۳ـ و چون بخانه اش درآمد ، همهٔ خدایانش را خورد ، خورد ، میکرد و میگفت :

«خدای برحق وزنده ای جز خدای اسرائیل نیست » ازهمین جهت بود که گفت : «کسیکه خدای اسرائیل را پرستش نکند ، نباید نان مرا بخورد» ..

فصل سی و دوم

۱- یکی از علماء خیلی وارد درشریعت ، عیسی را برای شام دعوت کرد ، تا اورا آزمایش کند -۲- پس عیسی با شاگردانش بآنجا آمد -۳- و دستهٔ بسیاری ازکاتبان درآن خانه منتظرش بودند تا آزمایشش کنند -٤- پس‌شاگردانش‌بدون اینکه دست‌خودرا بشویندبرسرسفره‌نشستند-٥-پس کاتبان عیسی را خوانده و گفتند :

« چرا شاگردان تو تقالید مشایخ ما را نگه نداشته و پیش از نان خوردن دستهای خود را نمی‌شویند ؟! »

٦- عیسی پاسخ داد :

من نیزازشما می‌پرسم : «چرابرای‌نگهداشتن تقالید خودتان شریعت خدا را تباه‌کردید ؟! -۷-: که‌بفرزندان پدران‌بینوامیگوئید : برای هیکل نذرکنید ، و نذرهای خود را به هیکل تقدیم نمائید ؟ -۸- و آنها از مال اندکی که باید پدرانشان را با آن سر پرستی کنند ، نذر میکنند ، -۹- و هرگاه پدران دوست داشته‌که پولی بردارند ، فرزندانشان به روی آنها فریاد میکشند که : این پولهانذربرای خدا است -۱۰- بهمین‌جهت پدران دچارسختی و تنگنائی می‌شدند -۱۱- **ای ملایان دروغگوی ریاکار !** آیا خدا این پول ها را بکار میبرد ؟ ! -۱۲- هرگز ، باز هرگز -۱۳- برای اینکه خداوند نمیخورد ، همانطور که بواسطهٔ بنده‌اش داود پیغمبر گفته است :

«مگرمن گوشت‌گاو میخورم؟ و یا خون‌گوسفند میآشام؟ !-۱٤-بمن قربانی ستایش ، بده و نذرهایت را تنها برای من پیش‌آر -۱٥- من اگر

گرسنه‌شوم از توچیزی نمیخواهم زیرا همه چیزدر دست من‌است،و پیش من است نعمت فراوانی بهشت » .

۱۶ـ ای ریاکاران ، شمافقط برای پرکردن جیبهای خودتان‌اینکار میکنید ، و از همین جهت ، ده یـك از « سداب » و نعناع را می‌گیریـد ۱۷ـ چه بدبختید شما، که دشوارترین راهها رابرای دیگران روشن‌میکنید، ولی خودتان بآن راه نمیروید .

۱۸ـ **ای‌ملایان وفقیهان !** شما بردوش دیگران بارهائی میگذارید که بدوش گرفتن آنها توان فرسا است ـ۱۹ـ ولی شما خود یك‌انگشتتان را هم درحرکت آنها بکارنمیبرید !

۲۰ـ براستی بشمامیگویم‌که : «شری تنها بوسیلهٔ کاهنان وسران دینی (شیوخ) بعالم درآمده ـ۲۱ـ بمن بگوئید غیراز روش‌سران دینی،کی پرستش بتان‌را درعالم واردکرده است ؟ !

۲۲ـ پادشاهی بود پدرش را بسیار دوست میداشت ، نام او «بعل» بود ۲۳ـ وقتیکه پـدر میمرد ، بفرزندش دستورداد که برای تسلی‌خودش‌تمثالی مانند اوبسازد ـ۲۴ـ پس او را دربازارشهرقرار داد ـ ۲۵ ـ و دستور داد هرکس تا پانزده ذراع بآن نزدیك شود ، در چنان امانی است که هیچکس بهیچ وجه حق‌آزاراو راندارد ـ۲۶ـ اشرار واوباش ، بسبب‌آن نتیجه هایی که از این تمثال برگرفتند ، برایش گل و دسته گلها (شکوفه) پیش‌کش میکردند ـ۲۷ـ سپس درمدت‌کوتاهی این هدیه‌ها به پول و طعام برگشت ، تاآنجاکه برای بزرگداشتش اوراخداناميدند ـ۲۸ـ بعداً این‌کار ازخوئی گری بصورت کیش در آمد ، تا آنجاکـه بت بعل در تمام جهان پخش شد ۲۹ـ و خداوند بوسیلهٔ اشعیای پیمبراین‌کار رانکوهش‌کرده است : «راستی که این قبیله مرا بـه‌بیهودگی پرستش میکنند ـ ۳۰ ـ برای اینکه ، کیش مرا که بنده‌ام موسی بآنها داده ، با پیروی‌کردن ازتقالید سران دینی‌شان باطل‌کردند » .

۳۱ ـ « راستی بشما میگویم‌که : با دست ناپاك نان خوردن ، انسان راپلید نمیکند ، برای اینکه آنچه وارد انسان میشودانسان‌را نجس نمیکند ، بلکه‌آنچه ازانسان بیرون میآید انسان را پلید و نجس میکند » .

۳۲ـ دراین هنگام یکی ازملایان گفت : «اگرمن گوشت خوك ، یـا گوشتهای ناپاك دیگری بخورم ، آیا اینها باطن مرا نجس نمیکند ؟!!» .

۳۳ـ عیسی پاسخ داد : « عصیان و نا فرمانی بدرون انسان نمیرود بلکه ازانسان ، ازقلب انسان ، بیرون میآید ـ۳۴ـ وازهمین جهت است‌که

هر وقت غذای حرامی بخورد ناپاك میشود » .

۳۵ـ دراینهنگام یکی از فقیهان گفت : «استادا! دربارهٔ پرستش بتان آنقدر سخن گفتی که گویا قبیلهٔ بنی اسرائیل بت دارند !! ـ۳۶ـ بنابراین بما توهین کردی » .

۳۷ـعیسی پاسخ داد: «خوب بدانید که، هم‌اکنون دراسرائیل بت‌چوبی یافت‌نمیشود، ولی‌بتان گوشتی یافت میشوند.»

۳۸ـ دراین هنگام همهٔ ملایان خشمگین شده و پاسخ دادند . « آیا ما همه ، پرستندگان بتهائیم ؟! »

۳۹ ـ عیسی پاسخ داد : شریعت نمیگوید : « پرستش کن » بلکه : پروردگار، خدایت را بتمامی جان ، وبتمامی دل ، وبتمامی خردت ،دوست بدار » . ـ۴۰ـ سپس فرمود : « آیا این درست نیست ؟ » .

۴۱ـ همگان پاسخ دادند : « راستی که آن درست است » .

فصل سی و سوم

۱ـ سپس عیسی فرمود: حقیقت این است که هرچه انسان دوست‌میدارد و بخاطراو همه چیزرا جز خودش ترك میکند ، او خدایش است ـ ۲ ـ و همچنین،چه، بت زناکار، زن زنادهنده، وبت‌شکمخواره‌وشرابخوار. همان بدنش‌است ـ۳ـ وبت‌آزمند ، طلاونقره است ـ٤ـ و بهمین قیاس بگیر هر خطاکار دیگری را » .

۵ ـ در این هنگام کسیکه او را دعوت کرده بود گفت : استادا ! بزرگترین خطاها چیست ؟ »

۶ـ عیسی پاسخ داد : « بزرگترین ویرانی درخانه چیست؟ » .

۷ ـ همه خاموش شدند .ـ۸ـ سپس با انگشتش به پایه اشاره‌کرد و گفت : آنهنگام که پایه ها بسختی فرو ریزد ، خانه یکسره ویران می شود ـ۹ـ در اینصورت باید ازنو ، بنیادگردد.ـ۱۰ـ ولی هرگاه قسمت دیگری غیرازپایه فروریزد تعمیرآن ممکن است ـ۱۱ـ بهمین دلیل بشما میگویم که پرستش بتها بزرگترین خطا وگناه است ـ۱۲ـ برای اینکه‌آن انسان را یکسره ازایمان برهنه و بیرون میکند ـ۱۳ـ پس چنان او را ازخدادور میکندکه محبت روحانی برای اوباقی نمی‌ماند ـ۱٤ـ ولی‌هرخطای دیگری امید نیل برحمت را برای انسان وامیگذارد ـ ۱۵ ـ برای همین است که میگویم پرستش بتان بزرگترین گناهی است .

ـ۱۶ـ پس همه ازسخن وبیان عیسی حیرت زده شدند، چون دانستند که به هیچگونه نمیتوان اورادکرد .

۱۷ـ سپس عیسی سخن خود را دنبال‌کرد : « آنچه را که خدا تکلم

کرده، و آنچه را که موسی و یوشع در تورات نوشته‌اند، یاد آورید، آنوقت میدانید که این گناه تا چه اندازه بزرگست» -۱۸- خداوند خطاب باسرائیل کرده و گفت: «هیچ تمثالی از آنچه که در آسمان است و نه از آنچه که زیر آسمان است برای خود مساز -۱۹- و نه از آنچه که بالای زمین و نه از آنچه که زیر زمین است مسازید -۲۰- و نه از آنچه که بالای آب و نه از آنچه که زیر آب است -۲۱- زیرا که من آن خدای تو ناو غیور تو هستم- که برای این گناه از پدران و فرزندانشان تا پشت چهارم انتقام میگیرد» -۲۲- پس یاد آرید وقتیکه پدرانمان گوساله‌ای راساخته و پرستش کردند، چگونه «یوشع» و «سبط لاوی» بفرمان خدا شمشیر گرفته و یکصد و بیست هزار نفر از آنان را که از خدا درخواست توبه و رحمت نکردند، کشتند -۲۳- چه سخت و شدید است جزا و سزای خدا بر بت پرستان».

فصل سی و چهارم

۱ـ جلو دروازه کسی بود که دست راستش باندازه‌ای خشك شده بود که نمیتوانست آن را بکار برد ـ۲ـ عیسی دل بسوی خدا کرد ودعا نمود، سپس گفت: «بدانید که سخنان من حق است. میگویم: «ای مرد! بنام خدا دست بیمارت را دراز کن!» .

۳ـ پس دستش را دراز کرد، چنان سالم بود که گویا هیچگونه عیبی باو نرسیده بود ـ۴ـ در اینهنگام با نگرانی ازخدا، شروع بخوردن کردند ـ۵ـ و پس از آنکه اندکی غذا خوردند عیسی دومرتبه فرمود: «راستی بشما میگویم که سوزاندن شهر بهتراست ازواگذاردن عادت پستی در آن ـ۶ـ زیرا بخاطر همین است که خداوند بر سران و پادشاهان زمین که شمشیررا بآنها داده تا گناهان را نابود کنند خشم میکند.

۷ـ سپس عیسی بعد از آن فرمود هر گاه دعوت شدی، بخاطر داشته باش که خود در آن بالا جای ندهی ـ۸ـ مبادا چون برای صاحب خانه، دوستی بزرگتر از تو آید، بتو گوید «برخیز و پائین تر بنشین!» پس موجب خجالت وشرمندگی توشود ـ۹ـ بلکه برووددرپست‌ترین‌جا بنشین، تا آنکه میزبانت بیاید و بگوید «ای دوست! برخیز و در آن جای، تر بنشین». پس این برایت افتخار بزرگی میباشد ـ۱۰ـ زیرا هر که خود را بلند سازد، پست میشود، و هر که خود را پست کند بلند میگردد.

۱۱ـ «براستی بشما میگویم که شیطان زبون‌وخوار نشدمگر بگناه تکبر ـ ۱۲ـ همچنانکه «اشعیا»ی پیمبر او را بااینسخنان نکوهش کرده و میگوید: «ای اختر بامداد! ای کسیکه جمال فرشتگان بوده! وچون صبح روشن در خشیدی!

چگونه از آسمان فرو افتادی!؟» ـ ۱۳ ـ بحقیقت که برتری جوئیت تو را سقوط داد».

۱۴ـ «براستی بشما میگویم که هرگاه انسان، بیچارگی خودش را بداند، پس او همیشه بالای این زمین میگریست ـ ۱۵ـ وخود را کوچکتر ازهر چیز دیگر می‌شمارد ـ ۱۶ـ وهیچ سببی جز این برای گریهٔ انسان نخستین وزنش، نیست، که صدسال پیوسته می گریستند واز خدادرخواست رحمت میکردند ـ ۱۷ـ زیرا آن دوبیقین دانستند، که بواسطهٔ برتری جوئیشان بکجافروافتادند» ـ ۱۸ـ وچون عیسی این بفرمود، سپاسگزاری اکرد ـ ۱۹ـ آن روز چیزهای بزرگیکه عیسی گفته بود، ومعجزه‌ایکه پدید آورده بود، در اورشلیم پخش شد. ۲۰ ـ پس قبیله خدا را سپاسگزاردند، در حالیکه نام مقدسش را خجسته میداشتند.

۲۱ـ **اما ملایان وکاهنان** وقتیکه فهمیدند، عیسی تقالید شیوخشان را تقبیح کرد وازآن عیبجوئی نمود، بسخت‌ترین کینه‌توزی مشتعل شدند ـ ۲۲ـ ودلهایشان رامانند فرعون سخت کردند ـ ۲۳ـ ازهمین جهت فرصت می‌جستند تااورا بکشند، ولی فرصت نیافتند.

فصل سی و پنجم

۱ـ عیسی از اورشلیم برگشت ـ۲ـ و به بیابان وراء اردن رفت ـ ۳ ـ پس شاگردانیکه پیرامونش نشسته بودند، گفتند:

«استادا! بما بگو، چگونه شیطان بسبب سرکشی‌اش فرو افتاد؟! ـ ۴ـ چون ما میدانیم که او بواسطهٔ نافرمانی، سقوط کرد ـ۵ـ و برای اینکه اوهمیشه انسان را میفریفت تا مرتکب شرو بدی شود».

۶ـ عیسی درپاسخ گفت: «چونکه خداوند مشتی از خاك را آفرید ـ۷ـ بدون اینکه کار دیگری بکند آنرا بیست وپنجهزار سال، بحال خود گذارد. ۸ـ شیطانیکه همانند کاهن ورئیس فرشتگان بود، همینکه بادرك بسیار خودش دریافت، که خداوند بزودی از این مشت خاك، یکصد و چهل و چهار هزار نشاندار بنشان پیمبر ورسولخدا، رسولیکه خداوند شصت‌هزار سال پیش ازهر چیز دیگر روانش را آفرید، بزودی گرفته و برمیآرد ـ۹ـ بهمین لحاظ خشمناك شد، پس فرشتگان رافریب دادو گفت: بنگرید که بزودی خداوند اراده میکند که یکروزی ما باین خاك سجده کنیم ـ ۱۰ـ ازهم اکنون بهوش باشید که ما روحیم، واوشایستگی ندارد که ما این کار کنیم.»

۱۱ـ ازاینرو گروه بسیاری خدایرا ترك کردند ـ ۱۲ ـ از اینجهت روزیکه همهٔ فرشتگان بهم پیوسته بودند، خداوند فرمود: «هرکس مرا پروردگار خود گرفته باید با تصمیم قاطع، وبیدرنگ این خاك راسجده کند ـ ۱۳ـ پس هرکس که خدارا دوست میداشت اوراسجده کرد ـ۱۴ـ اما شیطان و آنانکه همانند او بودند، گفتند: «پروردگارا! راستی ما روحیم! از اینجهت عدالت نیست که ما باین گل ناچیز سجده کنیم! ـ ۱۵ـ همینکه شیطان این را

گفت، ناگهان هولناك و بدمنظر شد- ۱۶- وپیروانش هم ناگهان زشتروشدند
-۱۷- زیرا آن زیبائی‌ای که‌خداوند در آغاز آفرینششان بآن آراسته شان
کرده بود، چون گناه کردند از آنها برگرفت-۱۸- وآنگاه که فرشتگان‌پاك
سرهایشان رابرافراشتند، زشتی زیادیکه شیطان‌با تصورت درآمده‌بود دیدند-
۱۹- وپیروانش ترسان برروهای خود بزمین افتادند.

۲۰- در اینهنگام شیطان گفت: «پروردگارا! تواز روی ستم مرازشت
گردانیدی! ولی‌من باین خشنودم، زیراکه من میخواهم هرچه را تو کردی
تباه‌کنم»-۲۱- شیطانهای‌دیگر گفتند: «ای اختر بامداد! اورا بخدائی‌مخوان،
زیرا تنها توپروردگاری!»

۲۲- در اینهنگام خداوند به‌پیروان شیطان گفت:
«توبه‌کرده و اعتراف‌کنیدکه تنهامن خدای آفرینندهٔ شمایم».

۲۳- پاسخ دادند: «ما از اینکه توراسجده‌کردیم توبه میکنیم، چون،
توبیدادگری!-۲۴- ولی‌شیطان، دادگر وپاك است، وهمان‌اوپروردگار ما
میباشد».

۲۵- آنگاه خداوند فرمود: «ای نفرین شدگان از من دور شوید،
زیراپیش من‌هیچگونه رحمتی برای‌شما نیست»-۲۶- وشیطان- هنگام برگشتنش
برآن مشت خاك خدواندا‌خت-۲۷- پس جبرئیل آن آب دهان رابا اندکی
خاك برداشت، که بهمین جهت درشکم‌آدم نافی‌شد».

فصل سی و ششم

۱ـ شاگردان از نافرمانی فرشتگان بسختی هاج رواج شدند ـ ۲ـ در اینهنگام عیسی گفت: «براستی بشما میگویم هر که نماز نخواند، پس او ازشیطان شریرتر است ـ ۳ـ وبزودی عذابی* بس بزرگ براو فروخواهد آمد ـ ۴ـ زیرا شیطان پیش ازفرو افتادنش اندیشه ونگرانی نداشت ـ ۵ـ وخداوند رسولی که اورا بتوبه دعوت کند نفرستاد ـ ۶ـ ولی انسان با اینکه همهٔ پیمبران آمدند، بجز پیمبریکه بزودی پس از من خواهدآمد که خدای خواسته تا من برایش زمینه‌سازی کنم. بامسامحه وبدون کوچکترین ترسی زندگی میکند که گویا خدائی یافت نمیشود، بااینکه برایش نمونه های بیشماری برعدالت وداد خدامیباشد ـ ۷ـ پس بیان حال همین دسته است که داود پیمبر گفت: نادان در دل خود میگوید: «خدائی نیست، بهمین جهت بدون اینکه یکی در آنها کار نیکی انجام دهد، همه فاسدشده وپلید گشتند.»

۱۰ـ «شاگردانم! پیوسته دعا کنید تا بشما داده شود ـ ۱۱ـ زیرا هر کسی بجوید می یابد ـ ۱۲ـ وکسیکه دری رابکوبد برایش بازمیشود ـ ۱۳ـ و هر که سؤال کند داده میشود ـ ۱۴ـ ودرعبادتتان به پر گوئی نظر نداشته باشید ـ ۱۵ـ زیرا چنانکه سلیمان گفته خداوند بقلب نگاه میکند: «بندهٔ من! قلبت را بمن بده!» ـ ۱۶ـ براستی بشما میگویم، وبخدا سوگند که ریاکاران درهرطرف، وگوشه وکنار شهر، زیاد نماز میگذارند تا عامهٔ مردم ایشان را ازمقدسین شمارند ـ ۱۷ـ ولی دلهاشان لبریز ازشرارت ـ ۱۸ـ ودرآنچه میطلبند، جد و واقعیت ندارند ـ ۱۹ـ پس اگر بخواهی خداوند نمازت را بپذیرد، بدیهی است که باید در نمازت با اخلاص باشی ـ ۲۰ـ بمن بگوئید: کی است پیش حاکم روم یا هیرودیس برود

که با او سخن بگوید ولی قصدش یکسره متوجه باو و آنچه از او میخواهد نباشد؟!
۲۱- نه، هرگز چنین کسی نیست- ۲۲- و وقتیکه انسان بایك مردی چنین سخن میگوید، چرا نباید در سخن گفتن با خداهم چنین باشد ؟! - ۲۳- و از او برای گناهانش طلب رحمت کرده و در مقابل آنچه که باو بخشیده ، او را سپاسگزاری نماید.

۲۴- راستی بشما میگویم : «آنانکه نماز بپا میدارند بس اندکند- ۲۵- واز همین جهت شیطان بر آنها چیرگی دارد- ۲۶- برای اینکه خداوند کسانی را که اورا بجنبانند لبهای خویش احترام میکنند دوست ندارد- ۲۷ - آنانکه در هیکل باجنبانند لبهاشان، رحمت میجویند- ۲۸- ولی دلهایشان دادرا به بیداد میکشد- ۲۹- همچنانکه اشعیای پیمبر بسخن درآمد و گفت : « دور بدار این قومیکه برمن گرانند»- ۳۰- برای اینکه اینان باجنبانند لبانشان بمن احترام میکنند، ولی دلهاشان بس ازمن دور است»..- ۳۱- راستی بشما میگویم : کسیکه بدون تدبر واندیشه نماز بخواند خدارا ریشخند میکند.

۳۲- کی هست با هیرودیس سخن بگوید و در همان حال روی از او برگرداند- ۳۳- ودر حضور او از پیلاطس پادشاه که تاسرحد مرگ او را دشمن میدارد تعریف کند؟ - ۳۴- نه، هرگز چنین کسی نیست..- ۳۵- ولی انسانیکه میخواهد نماز بخواند وخودش راآماده نمیکند، کارش کمتر ازاین نیست- ۳۶- زیرا او پشت بخداکرده وروبشیطان میآورد- ۳۷- چون دردلش دوستی گناهیست که از آن توبه نکرده.

۳۸- «پس اگر کسی بتوبدی کرد وبادهانش بگوید : « مرا ببخش و در همان حال تورا با دستهای خودش بزند، چگونه اورا می بخشی؟!- ۳۹- خداوند آنهائی راکه تنها باجنبانند لبهاشان میگویند : «پروردگارا برما رحم کن!» اینطور می بخشد!!- ۴۰- وحال آنکه بدلهایشان گناه را دوست دارند، و بگناهان تازه‌ای هم همت میگمارند» .

فصل سی و هفتم

۱-پس شاگردان در اثر کلام عیسی گریستند-۲-وزاری کنان گفتند : «ای آقا بما بیاموز که چگونه نماز بخوانیم!»

۳- عیسی پاسخ داد : «دقت کنید هر گاه پادشاه رومانی دستور دهد که شمارا دستگیر کرده تا اعدامتان کند، چه کار خواهید کرد؟-٤- پس شما آنگاه که نماز میخوانید اینچنین کنید -٥- و باید کلامتان این باشد -٦- :«ای خداوند پروردگار ما!-۷- پاك باد نام مقدست-۸- ملکوت تو در میان ما بیاید-۹- مشیت و خواست تو همیشه نافذ باشد-۱۰- و ارادهٔ تو چنانکه در آسمان نافذاست در زمین نیز چنین باشد-۱۱- برای هر روز بما نان بده-۱۲- و لغزشهای مارا ببخش-۱۳- همچنانکه ما خطاکاران خود را می بخشیم-۱٤- مارا بآزمایش در نیار -۱٥- بلکه مارا از شریر نجات ده- ۱٦- زیرا تو یگانه خدای مائی- ۱۷ - آن خدائیکه امجد و عظمتش تا همیشه باید».

فصل سی و هشتم

۱ - در اینموقع یوحنا پاسخ‌داد: «استاد! آیاما باید آنطور که خداوند بوسیلهٔ موسی دستور داده ، غسل کنیم؟» ۲- عیسی فرمود : «شما گمان میکنید که من آمده‌ام آئین موسی و پیمبران را باطل کنم؟ ۳- براستی بشما میگویم ، بخدا سوگند من نیامده‌ام آنرا باطل کنم، بلکه آمده‌ام تا آنرا نگهدارم - ٤- زیرا همهٔ پیمبران ، آئین خدا، وهمه آنچه را که خداوند برزبان سایر پیمبران تکلم کرده نگاه داشته‌اند ۵- بخدائیکه جانم در پبشگاهش میایستد سوگند کسیکه کوچکترین وصیت‌های خدارا مخالفت کند مورد رضایت و خوشنودی خدا نخواهد بود ۶- ولی او در ملکوت خدا کوچکترین میباشد ۷- بلکه او در آنجا هیچگونه بهره‌ای ندارد ۸- ونیز بشما میگویم، جز با رتکاب بزرگترین گناهان، یك حرف از آئین خدارا نمیتوان مخالفت کرد ۹- ولی من دوست دارم خوب بفهمید : باید این کلمات یکه خداوند برزبان اشعیای پیمبر گفته بخاطر سپرده و نگه دارید: «شستشو کرده و پاکیزه باشید، واندیشه‌های خودرا ازچشم من دور دارید».

۱۰- «براستی بشما میگویم کسیکه گناهان را با تمام دل دوست بدارد آب دریاهم اورا نمی‌شوید، ۱۱- ونیز بشما میگویم: اگر کسی غسل نکند نماز مورد رضایت خدا را پیش نیاورده است ۱۲- بلکه گناهی مانند پرستش بتها با خود برمیدارد.

۱۳- «براستی مرا تصدیق کنید که هرگاه انسان آنطور که باید برای خدا نماز بگزارد آنچه را میجوید میبابد ۱٤- یاد آرید بندهٔ خدا موسی را که با نماز خود مصر را کوبید ، ودریای سرخ را شکافت ، و فرعون وسپاهش را در آنجا غرق کرد - ۱۵- ویوشع را یاد آرید که خورشید را از حرکت

باز داشت ـ ۱۶ـ وسموئیل [1] راکه در سپاه بی شمار فلسطین ، رعب و ترس انداخت ـ۱۷ـ و « ایلیا» راکه آتشی از آسمان بارانید ـ ۱۸ ـ و الیشع [2] مرده‌ای را برخیزانید ـ۱۹ـ و جزاینان گروه بسیاری از پیمبران پاك که بواسطهٔ نماز آنچه راکه میجستند یافتند ـ۲۰ـ ولی این مردمان در واقع خود برای خودشان چیزی درخواست نداشتند ـ۲۱ـ بلکه خدا و عظمت او راميخواستند » .

۱ـ سموئیل ظاهراً همان طالوت است که قرآن این لقب را باو داده است ـ ف.
۲ـ « الیشع» شاگردوجانشین ایلیای پیمبر بود ، هنگامیکه مشغول زراعت بود ، از همانجا با پدر ومادر وداع کرد وبه همراهی ایلیا رفت ، و پس ازاوجانشین و خلیفه‌اش گردید ـ ف

فصل سی و نهم

۱ ـ در اینموقع یوحنا گفت : « استادا ! چه نیکو سخن گفتی ـ۲ـ ولی فهم ما کوتاه است که بفهمیم چگونه انسان بسبب تکبر دچار لغزش شد؟».

۳ـ عیسی پاسخ داد : « وقتیکه خداوند شیطان را راند ـ ٤ ـ وآن مشت خاکی را که شیطان بر آن خدوانداخته بود ، جبرئیل فرشته پاکش کرد ۵ـ خداوند هر چیز زنده‌ای را آفرید: از قبیل حیوانا تیکه می‌جنبند، وحیوانا تیکه شنا میکنند ـ٦ـ وعالم را با نچه که در آنست آرایش نمود ـ۷ـ پس روزی شیطان ، خودرا بدرهای بهشت نزدیك کرد ـ۸ـ چون دید که اسبها گیاه میخورند با آنها خبرداد : هر گاه این مشت خاك دارای روان گردد، دچار تنگنای خواهند شد ـ۹ـ از اینجهت مصلحتشان این است که این تودهٔ خاك را چنان لگدمال کنند که پس از آن شایستگی برای هیچ چیز نداشته باشد ـ۱۰ـ پس اسبان برانگیخته شده و شروع به تاخت وتاز کردند، وبسختی براین توده خاك که درمیان گلها وزنبقها بود پایکوبی نمودند ـ۱۱ـ از این رهگذر خداوند باین تودهٔ خاك نجسیکه آب دهان شیطان بر آن افتاده بود، وجبرئیل آنرا برگرفته بود، روان بخشید ـ ۱۲ـ وسگ را پدید آورد پس شروع کرد به عوعو کردن، واسبا نرا هراسان کرد، پس گریختند ـ۱۳ـ سپس خداوند روح خودرا بانسان بخشید درحالیکه همهٔ فرشتگان سرود میخواندند که : «خداوندا : پروردگار ما ! خجسته باد نام مقدس تو » .

۱۴ـ همینکه آدم بپای خود راست ایستاد، نوشته‌ای رادرفضا دید که چون خورشید میدرخشید، عبارتش این بود :

« لااله‌الاالله، ومحمدرسول‌الله. »

۱۵- پس در اینهنگام آدم دهان گشود و گفت: «پروردگارا! خدای من! تورا سپاسگزارم، چونکه تفضل کرده ومرا آفریدی-۱۶- ولی بانالهٔ و زاری از تومیخواهم مرا آگاه کنی که معنی این کلمات چیست؟» «محمد رسول‌الله».

۱۷- پس خداوند پاسخ داد: «آفرین بتو ای بندهٔ من آدم!-۱۸- من بتو میگویم که: تونخستین انسانی هستی که آفریده شدی-۱۹- واین کسی را که می‌بینی، او فرزند تو است که سالها پس از این باین جهان خواهد آمد- ۲۰- وبزودی پیمبرمن خواهدشد، که همه چیزرا بخاطر اوآفریدم-۲۱-او کسی است آنگاه که بیاید، بعالم نوروروشنی خواهد بخشید-۲۲- اوکسی‌است که روحش شصت‌هزار سال پیش ازاینکه چیزی رابیافرینم در فروغ آسمانی جای داده شده‌بود».

۲۳- پس آدم پیش خدا زاری کرد و گفت: «پروردگارا! این‌نوشته را بر ناخن انگشتهای دست من‌نقش کن»-۲۴- پس خداوند آن‌نوشته را بر دو شست‌او نقش کرد که بر ناخن‌شست‌راستش چنین‌بود: «لااله‌الاالله»-۲۶-وبر ناخن شست‌چپش چنین بود: «محمدرسول‌الله»-۲۷- پس آدم‌نخستین این کلمات‌را بامهرپدری بوسید-۲۸- وبچشم کشید و گفت: «فرخنده باد آنروزیکه تو بدنیا روی خواهی آورد».

۲۹- چون خداوند انسان را تنها دید، گفت: نیکونباشدکه اوبتنهائی بسر برد-۳۰- پس‌از اینجهت اورا خواب کرد-۳۱-ودنده‌ای‌را ازطرف‌قلبش گرفت-۳۲- وآنجارااز گوشت پر کرد-۳۳- پس، حوارا ازآن دنده آفرید- ۳۴- واورا همسر آدم گردانید،-۳۵-وآنها رادوسرور بهشت قرارداد-۳۶-و بآن‌دو گفت: «نگاه کنیدکه من بجز سیب و گندم همهٔ میوه‌ها را بشما بخشیدم تا ازآن بخورید-۳۷- سپس فرمود: «بترسید ازاینکه چیزی از این دومیوه بخورید-۳۸- زیرا- آلوده وپلید می‌شوید- ۳۹-آنگاه دوست ندارم که دراینجا بمانید، بلکه شما را رانده وبیچارگی بزرگی بشما خواهد رسید».

فصل چهلم

۱- همینکه شیطان این را دانست بسختی خشمناك شد ۲- پس خودرا بدر بهشت رساند، همانجا که نگهبان آن ماری هولناك بود ، پاهائی داشت چون پای شتر، وناخنهای پایش ازهرسومانند تیغ تیز بود ۳- پس دشمن (شیطان) بآن گفت: «لطفاً بمن اجازه ده تا به بهشت درآیم».

٤- آن مار پاسخ داد: «چگونه بتواجازه دهم تادرآئی بااینکه خداوند بمن فرمان داده تاتورا طرد کنم».

۵- شیطان پاسخ داد: «مگر خود نمی بینی که تاچه اندازه خداوند تو را دوست میدارد که بپاسداری بهشت واداشته، تااین مشت گلی راکه انسان است نگهبانی کنی؟

٦- پس هرگاه مرا به بهشت درآری چنان ترس آورت گردانم که همه از تو بگریزند.

۷- پس از آن بمیل خودهرجا که بخواهی میروی وجای میگیری».

۸- پس آن مار گفت: «بچه طریق تورا به بهشت درآرم ؟».

۹- شیطان پاسخ داد: «توبزرگی، دهانت رابگشا من واردشکمت میشوم-

۱۰- پس آنگاه که به بهشت درآمدی مرا کنار آن دومشت خاکی که بتازگی روی زمین افتاده اند، واگذار».

۱۱- پس آن مار چنین کرد - ۱۲- وچون آدم خواب بود ، شیطان راکنار حوا گذارد- ۱۳- پس شیطان برای آن زن بصورت فرشتهٔ زیبائی درآمد وباو گفت: «چرا از این سیب و این گندم نمیخوری؟».

۱٤- «حوا پاسخ داد: خدایمان بما گفته است که هرگاه از اینها بخوریم

ناپاك شده و بهمین‌جهت از بهشتمان میرانند» .

۱۵- شیطان درپاسخ گفت: «حتماً اوراست نگفته است - ۱۶ - پس باید بدانی که خداشریرورشك بر، است-۱۷- و ازهمین است که مانندهائی برای خود تحمل نمیکند-۱۸- ولی اوهمه کس را به‌بندگی میگیرد- ۱۹- و او این مطلب را برای‌همین بشما گفته‌تاهمانند او نگردید-۲۰- ولی هرگاه‌توو‌همسرت اندرزهای مرابکار برید، پس حتماً از این‌میوه‌ها خواهید خورد، همچنانکه ازدیگر میوه‌ها میخورید.-۲۱- وتاهمیشه زیردست دیگران نخواهیدماند-۲۲- بلکه مانند خداخیروشر،ونیك‌بدراشناخته وآنچه‌را که بخواهیدانجام‌میدهید، ۲۳- زیرا هردوی شما همانند خدا میشوید! ».

۲۴- پس در اینهنگام حوا شروع کرد و از این میوه‌هاخورد - ۲۵- همینکه همسرش از خواب‌بیدارشد، آنچه‌را که شیطان گفته‌بود باوگزاره‌کرد- ۲۶- پس آنچه راکه حواپیشش‌آورده بود بر گرفت وخورد-۲۷- همینکه غذا خواست‌پائین رود، بیاد سخن خدا افتاد-۲۸- ازهمین‌لحاظ خواست که غذا رانگهدارد، دست‌خودرا برگلویش گذاشت ، همانجائیکه برای همهٔ انسانها نشانی است.

فصل چهل و یکم

۱- دراینهنگام هردو آگاه شدند که برهنه‌اند -۲- از اینروشرم کردند وچندبرگ انجیر گرفته وبرای عورت خودشان پوششی‌ساختند- ۳- پس چون ظهر نزدیك‌شد ناگاه خداوند برایشان آشکارشد. وآدم رابانگ‌زد و گفت: «آدم! کجاهستی؟!».

۴- پاسخ داد: «خود را ازحضرتت‌نهان کرده‌ام، چون من‌وزنم برهنه هستیم، از اینروشرم داریم که درحضورت پیش آئیم».

۵- خداوند فرمود: «پاکیزگیتان را کی ازشما بستم‌بوده؟! جزاینکه خودتان ازآن میوه خوردید وبهمان سبب‌آلوده گشتید -۶- وپس‌ازاین دیگر شما نمیتوانید دربهشت درنگ کنید».

۷-آدم پاسخ داد: «پروردگارا، همان زنیکه‌توبمن‌دادی ازمن‌خواست که بخورم، پس‌خوردم».

۸- در اینهنگام خداوند بآن زن گفت: «چرا چنین خوراکی بهمسرت دادی؟».

۹- حوا پاسخ داد: «همان شیطان مرا فریب دادکه خوردم.»

۱۰- خداوند فرمود: «چگونه آن رانده شده باینجا آمد؟»

۱۱- حوا پاسخ داد: «آن ماریکه بردرشمالی بهشت ایستاده است، اورابکنارمن‌آورد».

۱۲- پس خداوند بآدم گفت: «بخاطرکردار تو، باید زمین نفرین شود، زیراتوبآوای زشت‌گوش فرا داده و آن میوه را خوردی.

۱۳- باید برایت خار و خسك بروید -۱۴- و باید با عرق پیشانیت

نان بخوری ـ ۱۵ـ یادآرتو که‌تو خاك بودی و بخاك باز میگردی!»

۱۶ـ وبا « حوا » بسخن درآمد و گفت : « وتوهستی که بشیطان گوش فرادادی ـ۱۷ـ وآن خوراك را بهمسرت دادی ، زیر تسلط و فرمان درنگ میکنی ، آنچنانکه با تو معاملهٔ کنیزمیکند ـ۱۸ـ وبار فرزندرابارنج ودرد برمیداری » .

۱۹ـوچون‌خداوندماررا‌خواند، میکائیل‌را نیز، که شمشیردارخداوند است خواند ، وگفت : « نخست این مار پلید را ازبهشت بران ! ـ۲۰ـ و همینکه بیرون رفت پاهایش راقطع‌کن‌ـ۲۱ـ تاآنگاه‌که خواست‌برودناچار بخزد» ـ۲۲ـ سپس‌خداوند شیطان را بانگ زد ، پس او خنده کنان آمد ۲۳ـ بـاوگفت : « ای رانده شده ! چون تو ایندو را فریفته و آلوده شان کردی! میخواهم‌هرپلیدیکه دراینان ودرفرزندانشان هست بدهانت درآری ، هرگاه ازآن پلیدی‌توبه‌کرده وبراستی مراپرستیدند ، پلیدی ازایشان‌بیرون آمده ، پس تو سراسرپلید گردی » .

۲۴ـ آنگاه شیطان فریادی بس هراس انگیز کشید ـ۲۵ـ وگفت : « چون‌تومیخواهی مراپست‌تر از آنچه هستم بگردانی ، پس منهم باندازه‌ای که میتوانم باشم ، حودم را همان جور قرار میدهم » .

۲۶ـآنگاه خداوند فرمود : «ای رانده شده ! ازپیشگاه من‌برگرد!»

۲۷ـ پس شیطان‌برگشت ـ۲۸ـ سپس خداوند بآدم وحواکه زاری میکردند فرمود : «**ازبهشت‌بیرون‌روید!**»

۲۹ـ بدنهاتان را بکوشش وادارید،وامیدتان سست نشود ـ۳۰ـزیرا من فرزند شما رابکیفیتی میفرستم‌که دودمان توبآنوسیله‌میتوانند تسلط شیطان راازجنس بشربردارند ـ۳۱ـ برای اینکه من به پیمبرم که بزودی خواهد آمدهمه چیز میدهم » .

۳۲ـپس خداوند نهان شد ، وفرشته میکائیل،آن دوراازبهشت بیرون راند ـ۲۳ـ همینکه‌آدم بخود آمد و توجه‌کرد ، بالای‌آن درنوشته‌ای دید: « لااله الاالله ، محمد رسول الله » .

۳۴ـ پس در این موقع گریه‌کرد وگفت : « فرزندم ! امید است‌که خداوند اراده‌کند بزودی بیائی و ما را ازاین بیچارگی برهانی » .

۳۵ـعیسی فرمود :«اینچنین ، شیطان و آدم بواسطهٔ سرکشی‌لغزیدند

۳۶ـ امایکی ازآنها ، چون انسان راناچیز شمرد ـ۳۷ـ اما دیگری‌چون خواست خود را همانند خداگرداند » .

فصل چهل ودوم

۱- پس شاگردان ، بعد ازاین بیان گریستند -۲- و عیسی هم گریان بود، چون گروه بسیاری ازکسانی را دیدکه آمده اند بزیان عیسی جاسوسی کنند. -۳- زیراسران کهانت ، بین خودشان مشورت کرده بودندکه او را در سخنش گرفتارکنند -٤- بهمین جهت لاویان و پاره‌ای ازملایان را فرستاده بودند ، ازاو میپرسیدند و میگفتند : « توکی هستی ؟ » .

٥- عیسی اقرارکرد و گفت: « براستی من « مسیا» نیستم » .

٦- پس ازآن گفتند : « آیا تو «ایلیا» یا «ارمیا» یا یکی ازپیمبران پیشین هستی ؟ » .

۷- عیسی گفت : «هرگز».

۸ -آنگاه گفتند : « پس توکی هستی ؟ -۹- بگو تاما پیش آنانکه ما را فرستاده‌اند گواهی دهیم. »

۱۰- دراینهنگام عیسی فرمود : « منم بانگ فریاد در سراسرسرزمین یهود هستم -۱۱- آن بانگ فریاد میگندکه : راه پیمبرپروردگاررا آماده کنید ، چنانکه دراشعیا نوشته شده است » .

۱۲- گفتند : «هرگاه تومسیح ، و ایلیا ، یا هیچگونه پیمبری نیستی پس چرا بتعلیمات تازه ای مژده میدهی و شأن خودت را از « مسیا » بزرگترمیدانی ؟ ».

۱۳- عیسی پاسخ داد : «راستی معجزاتیکه خداوندبدست من انجام میدهد آشکارمیکندکه من بارادهٔ خدا سخن میگویم -۱٤- و خودم را همانندکسی که ازاو سخن میگوئید نمی‌شمارم -۱٥- برای اینکه من خود را شایستهٔ آن

نمیدانم که بند های چکمه ، یا نخهای نعلین پیغمبر خدا که او را « مسیا » می‌نامید ، بازکنم » .

۱۶ـ که پیش از این آفریده شده و بزودی پس از من خواهد آمد ،

۱۷ـ و بزودی سخن حق را خواهد آورد ، و برای آئینش پایانی نیست .

۱۸ـ پس لاویان ، و ملایان شکست خورده و ناامید برگشتند ـ۱۹ـ و تمام داستان را برسران کهانت بازگو کردند ، همان کاهنانیکه گفته بودند: « شیطان درپشت او است ، وشیطان است که همه چیزرا برای او میخواند » .

۲۰ـ سپس عیسی بشاگردانش فرمود : « راستی بشما میگویم که سران وپیران قبیلهٔ مادر کمین وبزیان من نقشهٔ حوادث سوئی دارند » .

۲۱ـ پطرس گفت : «پس ازاین باورشلیم مرو » .

۲۲ ـ پس عیسی باو گفت : « راستی که‌تو کودنی‌ونمیدانی‌چه میگوئی

۲۳ ـ زیرا من باید رنجها و ستمهای بسیاری را متحمل شوم ـ ۲۴ ـ زیرا همینگونه همهٔ پیمبران و پاکان خدا رنجهاکشیده‌اند ـ۲۵ـ ولی تو مترس زیرا گروهی باما و دسته‌ای برما یافت میشوند » .

۲۶ ـ وقتیکه عیسی این راگفت ، برگشت و بکوه تابور رفت ـ۲۷ـ وپطرس و یعقوب ، و برادرش یوحنا بانویسندهٔ این کتاب با او برفرازآن کوه رفتند ـ۲۸ـ پس‌درآنجا بالای‌سرشان نور بزرگی‌درخشید ـ۲۹ـ وجامه‌هایش چون برف سفید و درخشان شد ـ ۳۰ ـ وصورتش چون خورشید میدرخشید

۳۱ـ که ناگاه موسی و ایلیا آمدند و با عیسی دربارهٔ آنچه بقبیلهٔ ما وبشهر مقدس وارد خواهد شد ، سخن گفتند .

۳۲ـ پس پطرس بسخن درآمد وگفت : « پروردگارا ! چه نیکواست که‌باهم‌اینجا باشیم ـ۳۳ـ پس هرگاه بخواهی سه خیمه بر پا میکنیم ، یکی برای تو ، و یکی هم برای موسی ، و دیگری هم برای «ایلیا» ـ۳۴ـ و در همین بین که سخن میگفت،ابرسفیدی‌اورا فراگرفت ـ۳۵ـ آوازی راشنیدند که میگفت : « بخدمتگزاری‌که باو خورسندم نیکو بنگرید ـ ۲۶ ـ و باو گوش فرا دهید » .

۳۷ـ پس شاگردان هراسناك شده و برو بزمین افتادند چنانکه گوئی مرده گانند ـ ۳۸ ـ پس عیسی فرود آمد و شاگردانش را بلند کرد وگفت : « نترسید زیرا خداوند شما رادوست میدارد ، و این کار را بدانجهت کردکه بسخن من بگرائید » .

فصل چهل و سوم

۱ـ وعیسی بطرف هشت نفر شاگردکه درپائین کوه منتظرش بودند، فرود آمد.

۲ـ آن چهار نفر آنچه راکه دیده بودند برای این هشت نفر بازگو کردند ۳ـاز این‌رهگذر، درآنروز هرگونه‌شکی دربارهٔ عیسی ازدلهایشان زدوده شد. بجز یهودای اسخریوطی که بهیچ چیز ایمان نیاورد ٤ـعیسی در دامنهٔ کوه نشست و چون نان نداشتند، از میوه های بیابانی خوردند.

٥ـدراینهنگام اندراوس گفت:

«از مسیاچیزهای بسیاری بما گفتی، پس منت گزارده و همه چیز را برای ما بصراحت بگو».

٦ـعیسی پاسخ داد: «هرکس که هرکار میکندتنها برای غایتی است، که درآن‌نوعی توانگری است ۷ـ بهمین جهت‌شما میگویم که چون‌خداوند بحقیقت کامل است، نیازی بتوانگری ندارد ۸ـزیرا که توانگری نزداو، خود او است (اوغنی بالذات است) ۹ـ همچنین، آنگاه‌که خواست کاری بکند، پیش از هرچیز، روان رسولش را آفرید، همان رسولیکه بخاطر او ارادهٔ آفرینش همه چیز راکرد ۱۰ـ تاآفریدگان بواسطهٔ او سرور وبرکت یابند ۱۱ـ وپیمبرش رانیز بهمهٔ آفریدگانش خشنودکند، همان آفریدگانی که مقدرکرد تابندگان او باشند.

۱۲ـوچرا؟ آیا مطلب جز این است که خداوند آن را میخواست؟

۱۳ـبراستی بشما میگویم: «هر پیمبری هرگاه بیاید تنها برای یك امت، آورندهٔ نشانهٔ رحمت خداست ۱۴ـ وبهمین جهت است که سخنشان

از آن قبیله‌ایکه بسوی آن فرستاده شده تجاوز نمیکند ۱۵- ولی رسول خدا آنگاه‌که بیاید خداوند چیزی باومی‌بخشد که بمنزلهٔ انگشترین دستش میباشد۱۶- برای همهٔ امتهای روی زمین که تعلیمش را می‌پذیرند آورندهٔ خلاص ورحمت است ۱۷- و بزودی نیروئی علیه ستمکاران باخود میآورد ۱۸- وپرستش بتها راچنان براندازد که شیطان زبون گردد -۱۹- زیراکه خداوند بابراهیم چنین وعده فرموده‌است ، آنگاه که میگوید : «نیکوبنگر که من بآیندگان توهمهٔ دودمان زمین را خجسته میکنم ، و ای ابراهیم ! چنانکه تو بتها را شکستی ، دودهٔ تو ، نیز چنین خواهدکرد» .

۲۰- یعقوب پاسخ داد : استادا ! بمابگو این پیمان راباکی بست!؟

۲۱ - زیرا یهود میگویند : «با اسحق» -۱۲- و اسماعیلیها میگویند : «با اسماعیل» .

۲۳- عیسی پاسخ داد : «داود پسر کی وازچه دودمانی‌است ؟»

۲۴- یعقوب پاسخ داد: «از دودمان اسحق است ، زیراکه اسحق‌پدر یعقوب ، ویعقوب پدریهودائی‌است‌که ازدودمان‌داود است».

۲۵- آنگاه عیسی فرمود : «آنگاه‌که رسول‌الله بیاید از دودمان‌کی خواهد بود ؟» .

۲۶- شاگردان پاسخ دادند: «از دودمان داود» .

۲۷- عیسی پاسخ داد: «خودتان را نفریبید -۲۸- زیرا داود درعالم روحانی اورا پروردگار میخواند، واینچنین میگوید : «خداوندبه‌پروردگار من گفت : بنشین درطرف راست‌من ! تا دشمنانت را زیرپایت لگدمال کنم ۲۹- وخداوند عصایت راکه درمیان دشمنانت بزودی دارای قدرت میشود ، میفرستد» .

۳۰- پس هرگاه‌آن رسول‌الله‌که او را «مسیا» مینامید پسرداوداست، چطور داود او را پروردگار مینامد؟! -۳۱- مراتصدیق کنیدزیرا براستی باشما سخن میگویم که : پیمان بااسماعیل بسته شد ، نه با اسحق» .

فصل چهل و چهارم

۱ـ در اینهنگام شاگردان گفتند: «استادا! درکتاب موسی اینچنین نوشته شده‌که: آن پیمان با اسحاق بسته شده».

۲ـ عیسی آهی‌کشید وپاسخ داد: «این نوشته همان است ـ۳ـ ولی‌نه موسی آنرا نوشته و نه یوشع ـ٤ـ بلکه احبارما، که از خدا نمیترسیدند آنرا نوشتند ـ٥ـ راستی بشما میگویم هرگاه نظرتان را در سخن فرشته جبرئیل، بکار برید، خباثت وبد ذاتی ملایان وفقیهان مارا میدانی ـ٦ـ برای اینکه فرشته گفت: «ای ابراهیم! دنیا بزودی میداند که خداوند چگونه تورا دوست میدارد ـ۷ـ ولی دنیا چگونه باید دوستی تورا بخداوند بداند؟! ۸ـ راستی برتو واجب است که چیزی رابخاطر دوستی و محبت خدا بجای آری».

۹ـ ابراهیم پاسخ داد: «اینك این بندهٔ خدا آماده است که، هرچه راخدا بخواهد انجام دهد».

۱۰ـ دراینهنگام خداوند باابراهیم سخن گفت و فرمود: «نخستین فرزندت اسماعیل را برگیر و برفرازکوه شو! تااو را بقربانی پیش‌آری».

۱۱ـ پس چطور اسحق نخستین فرزند است وحال آنکه آنگاه‌که او بدنیا آمد اسماعیل هفت ساله بود؟!».

۱۲ـ پس دراینهنگام شاگردان گفتند: «راستی که نیرنگ فقیهان آشکار است ـ۱۳ـ بهمین جهت توحق را بمابگو، چون میدانیم که تو از طرف خدا فرستاده شده‌ای».

۱٤ـ پس دراینوقت عیسی پاسخ داد: «براستی بشما میگویم‌که شیطان

پیوسته برای باطل کردن آئین خدا راهجوئی میکند ـ ۱۵ـ ازهمین جهت او وپیروانش ، و ریاکاران و شرسازان ، تا بامروز همه چیزرا پلید وناپاك کردند ـ۱۶ـ پیشینیان باتعلیمات دروغ ، وپسینیان هم با زندگی خوشگذران و بی بند وباری ـ۱۷ـ باندازه ایکه نزدیك است حق یافت نشود ـ۱۸ـ وای برریاکاران ، برای اینکه تعریف وتمجیدیکه این دنیا از آنها میکند بصورت توهین و شکنجهٔ در دوزخ برآنها میگردد .

۱۹ـ از این رواست که بشما میگویم: رسول الله فروغی است که تقریباً همهٔ آنچه راکه خدا ساخته است ، خوشنود میکند ـ۲۰ـ زیرا او کسی است که بروح فهم و مشورت پیوسته ـ۲۱ـ روح حکمت و توانائی ـ۲۲ـ روح ترس و محبت ـ ۲۳ ـ روح بینش ومیانه روی ـ۲٤ـ همان کسی است که بروح محبت و رحمت ۲۵ ـ و روح داد و تقوا ۲۶ ـ روح لطف و شکیبائی پیوسته است ، چنان روحیکه خداوند سه برابر آنچه را که بدیگر آفریدگانش بخشیده باوداده است ـ۲۷ـ چه فرخنده است آنروزگاری که بزودی درآن روزگار بعالم میآید ـ۲۸ـ مرا تصدیق کنید که من خوداو را دیده و احترامش تقدیم نموده‌ام ، چنانکه هر پیمبری او را دیده است ۲۹ـ بـرای اینکه خداوند روح او را برای پیمبری بهرکدام ازآنها داده ۳۰ـ وچون او را دیدم از تسلی پرشده گفتم : « ای محمد (ص) خداوند با تو باشد ، و بمن آن لیاقت دهد بندکفش تورا بگشایم ـ ۳۱ ـ زیرا آنگاه که من باینمقام برسم ، پیمبر بزرگ وقدوس خدامیگردم ـ۳۲ـ چون عیسی این گفت ، خدا را سپاسگزاری کرد .

فصل چهل و پنجم

۱- سپس فرشته جبرئیل، پیش عیسی آمد و با او آشکارا سخن گفت باندازه‌ایکه‌ماهم آوازش راشنیدیم که میگفت: «برخیز و باورشلیم برو»

۲- پس عیسی برگشت وباورشلیم برآمد۳- وروزشنبه بهیکل درآمدو درآغاز، قبیله راتعلیم داد۴- پس‌قبیله بارئیس کاهنان‌وکاهنانیکه نزدیك بعیسی بودند بطرف هیکل شتافتند، درحالیکه میگفتند: «استادا! بما گفته شده‌که‌تو دربارهٔ مابدگفته‌ای، از اینجهت بترس از اینکه بتوبدی برسد».

۵- عیسی‌پاسخ‌داد: «حق بشما میگویم که من بریاکاران بدمیگویم، پس اگرشما ریاکارید منهم از شما سخن میگویم».

۶- گفتند: «بصراحت بما بگوکه ریاکار کی است؟»

۷- عیسی گفت: براستی بشما میگویم: هرکس کار نیکی بکند برای اینکه مردم اورا ببینند او ریاکار است۸- برای اینکه‌کار او بقلبی که‌مردم آن را نمی‌بینند نمی‌نشیند، پس هراندیشهٔ ناپاك و هر شهوت آلوده‌ای‌درآن قلب بجای میماند۹- آیامیدانید ریاکارکیست؟ ۱۰- اوکسی است که‌بازبانش خدارامی‌پرستد. وبادلش مردم‌را۱۱- راستی اونابکاری است، زیراآندم‌که بمیردهرپاداشی‌را ازدست‌میدهد۱۲- چه، درهمین‌مورداست که‌داودپیغمبر گفت: «بسران، وبفرزندان‌مردمیکه‌برایشان‌نجاتی نیست اطمینان نکنید، زیرا هنگام مرگ اندیشه هایشان نابود میشود» ۱۳- بلکه پیش از مرگ خود را از پاداش‌محرومی‌بهره‌می‌بینند۱۴- برای اینکه آنطورکه ایوب پیغمبرخدا گفته: «انسان تا پایداراست پس بریك حال استقرارنمی‌یابد» ۱۵- پس هرگاه امروز ستایشت کنند، فردا نکوهشت نماید ۱۶ - و هرگاه بخواهد

امروز پاداشت دهد ، فردا ازتومیگیرد ـ۱۷ـ بنابراین ، وای بر ریاکاران زیرا پاداششان باطل است ـ۱۸ـ سوگند بخدائیکه درپیشگاهش میایستم هر آینه ریاکار دزدی است ـ۱۹ـ مرتکب نیرنگ میشود ، زیرا بچهرهٔ آئین درمیآید تا خود راشایسته بنمایاند ـ۲۰ـ وهجد وبزرگی خدا را می‌یابدکه تنها او را است سپاس و مجد جاوید .

۲۱ـ « پس بازهم بشما میگویم‌که ریاکار ایمان ندارد ـ۲۲ـ زیرا، اگر باینکه خداوند همه چیزرامی‌بیندایمان داشت ، وایمان داشت‌که خداوند اورا بکیفر ترسناك قصاص میکند ، هرآینه قلبش را که پیوسته پر از گناه میدارد پاك میکرد ، چه ، در آن ایمانی نیست ـ۲۳ـ براستی بشما میگویم که ریاکارمانندگوری است‌که ازبیرون سفیدکاری شده باشد ـ۲۴ـ و حال آنکه‌آن گورپرازگندوکرم است .

۲۵ـ پس ای‌کاهنان اگرشما خدا را پرستش میکنیدکه چون شما را آفریده و ازشماعبادت خود را میخواهد ، پس من عیوب شمارا آشکارنمیکنم چون شما خدمتگزارخدائید ـ۲۶ـ ولی هرگاه شما همه چیزرا بخاطر سود انجام دهید ـ۲۷ـ و در هیکل چنانکه در بازارید ، خرید و فروش نمائید ۲۸ـ وبپندارید‌کـه هیکل خدا خانه‌ای است برای نماز ، نه برای‌تجارت، و شما او را بصورت نمازدزدان درآرید ـ۲۹ـوهرگاه شما همه چیزرا بجا میآوریدکه مردم را خشمگین‌کنید ـ۳۰ـ و خدارااز اندیشه وذهن خود بیرون برانید ـ۳۱ـ من فریاد میزنم که‌شما فرزندان شیطانید ـ ۳۲ ـ نه‌فرزندان ابراهیم‌که خانهٔ پدرش را برای دوستی درراه خدا ترك‌کرد ـ۳۳ـ وخشنود بود از اینکه فرزند خود را قربانی میکند ـ۳۴ـ وای بر شما ای‌کاهنان و فقیهان ! هرگاه این چنین باشید ، زیرا خداوند ایـن منصب کهانت را از شما میگیرد » .

فصل چهل و ششم

۱ - بازهم عیسی بسخن درآمد ، درحالیکه میگفت : « برای شما مثلی میزنم - ۲ - صاحبخانه‌ای تاکی نشاند و برای آن دیواری قرارداد تا حیوانات پایمالش نکنند - ۳- ودرمیان آن دستگاه فشاری برای شراب ساخت -٤- وآن را باجارهٔ باغبانان داد -٥- همینکه هنگام جمع کردن شراب رسید ، غلامان را فرستاد تا مال‌الاجاره بگیرند -٦- وقتیکه باغبانان آنها را دیدند ، بعضی را سنگسار کردند و بعضی را سوزاندند و شکم بعضی را هم با کارد پاره کردند -۷- چندین بار این کار را تکرار کردند -۸- پس بمن بگوئید : خداوند تاك با اینگونه باغبانان چه‌خواهد کرد ؟ » .

۹ - پس هر یك از ایشان پاسخ دادند : « البته ایشان را به بدترین صورتی نابود میکند ، وتاك را هم بباغبانان دیگری وامیگذارد » .

۱۰ - بهمین جهت عیسی گفت: «مگر نمیدانید که تاك همان خانهٔ اسرائیل وباغبانان هم قبیلهٔ یهود ، یااورشلیم است؟ - ۱۱ - وای برشما ، زیرا خداوند برشما خشمگین است -۱۲- برای اینکه شما عدهٔ بسیاری از پیمبران خدا راشکم دریدید ، حتی در روزگار « آحاب » یکنفر یافت نمی شد که قدوسان خدا را بخاك بسپارد ! » .

۱۳ - همینکه عیسی این را گفت سران کهانت خواستند او را دستگیر کنند ولی ازهمهٔ مردم که اورا بزرگ میداشتند ترسیدند.

۱۴ - سپس عیسی زنی را دید که ازمادر زادی سرش بسوی زمین خم بود

۱۵ - بوی گفت : « ای زن! بنام خدای ماسرت رابلندکن تا ایشان بفهمند که من حق میگویم و بفهمند که خدامیخواهد من ناعش را همه‌جا برسانم ».

۱۶ ـ پس بیدرنگ آن زن راست شد در حالیکه سالم بود و خدا را تعظیم میکرد .

۱۷ ـ پس سران کهانت فریاد کشیدند در حالیکه میگفتند : «این انسان ازطرف خدافرستاده نشده است ـ۱۸ـ زیرا او احترام شنبه‌را نگاه‌نمیدارد ، برای اینکه در امروز بیماری را شفاداد » .

۱۹ ـ عیسی پاسخ داد : « بهوش باشید وبمن بگوئید آیا سخن گفتن در روز شنبه وپیش داشتن نمازبرای‌دیگران ، روانیست ؟! ـ۳ـ کی از شما هست که هرگاه‌الاغش روزشنبه در گودالی بیفتدوهمان‌روزشنبه بیرونش‌نیاورد؟

۲۱ ـ نه ، هرگز چنین کسی‌نیست ـ۲۲ـ پس آیامن به‌بهبودی دادن دختری از اسرائیل شنبه‌را شکسته‌ام ؟! ـ۲۳ـراستی‌که ریاکاری‌شمادراینجا بهمه‌مردم آشکار شد ـ۲۴ـ چقدر ازحاضرین‌دراینجا کسانی‌هستند اندیشناکند که بچشم دیگری خاری بخلد وحال آنکه تنهٔ درخت نزدیکست که سرخودش‌را بشکافد

۲۵ ـ چه اندازه بسیارند آنانکه‌از مورچه‌ای می ترسند ولی از پیل باکی ندارند ؟! » .

۲۶ ـ چون این را گفت ازآن‌میکل بیرون‌رفت ـ۲۷ـ ولی کاهنان در میان خودشان ازکثرت خشم برافروخته‌بودند ـ۳۱ـ چون‌نمی‌توانستند اورا دستگیر کنند وباگزندرساندن‌باو بآرزوی‌پلیدشان برسند ، آنچنانکه‌پدرانشان دربارهٔ پاکان خداکردند .

فصل چهل و هفتم

۱ـ عیسی درسال دوم پیمبریش ازاورشلیم فرود آمد ـ۲ـ و بسوی نائین[1] رفت ـ۳ـ همینکه نزدیك بدروازهٔ شهر رسید، دید مردم آن شهر یگانه فرزند بیوه زنی را بسوی گور میبردند ـ٤ـ وهرفردی براو نوحه سرائی میکند ـ٥ـ چون عیسی رسید ، مردم دانستند آن کس که آمده ، البته همان عیسی پیمبر جلیلی[2] است ـ ٦ـ بهمین جهت مردم پیش آمدند و برای آن مرده، پیشش زاری کردند درحالیکه میخواستند چون او پیمبر است آن مرده را بپا دارد ۷ـ وشاگردانش هم بامردم همراهی کردند ـ۸ـ پس عیسی بس هراسناك شد ۹ـ و خود رامتوجه خداکرد و گفت : « پروردگارا ! مراازاینجهان برگیر ۱۰ ـ زیرا که مردم دنیا دیوانه اند و نزدیك است مرا خدا بخوانند » . ۱۱ـ وچون این بگفت گریست.

۱۳ـ در اینهنگام فرشته جبرئیل ، آمد ـ۱۳ـ و گفت . « ای عیسی مترس زیرا که خداوند بتونیروی تسلط برهر بیماری داده است ـ۱٤ـ حتی هرچه راکه بنام خداتوجه کنی یکسره پایان می‌پذیرد ـ۱٥ـ درآن دم عیسی ناله‌ای کرد و گفت: «ای خدای توانای مهربان ! مشیت وخواست تونافذباد»

۱ـ نائین شهری است درجلیل که فعلاآنرا نین میگویند وآنطورکه مسترهاکس آمریکائی صاحب کتاب قاموس کتاب مقدس میگوید : « ازوسعت و عظمت خرابه معلوم میشودکه نین شهرعمده و عظیمی و حصار دار بوده است ، لیکن فعلا ده کوچکی است ... و این ده ازکوه طوربه خوبی‌دیده میشود» ـ ف.

۲ ـ مسیح را از آن جهت عیسای جلیلی می‌نامیدندکه درشهر جلیل بزرگ شده بود ـ ف

۱۶- وچون این‌را بفرمود بنزد مادر آن مرده‌آمد و با مهربانی باو گفت: « ای زن گریه مکن ! » .

۱۷- سپس دست مرده را گرفت و گفت : « ای جوان ! بتو میگویم که بنام خدا سالم بایست ! » .

۱۸ - پس آن جنبشی کرد و بپا خاست -۱۹- در حالیکه ترس همه را فراگرفته بود میگفتند : « راستی که خداوند پیمبر بزرگی را میان ما بپا داشت و قبیلهٔ خود را تفقد فرمود » .

فصل چهل و هشتم

۱ـ سپاه روم آن روزگار درسرزمین یهود بود ـ۲ـ برای اینکه کشور بواسطهٔ اشتباهات پیشینیانمان تحت نفوذ آنها درآمده بود ـ۳ـ و از عادات رومیان این بود : هرکس کار تازه‌ای میکرد که در آن بهره و سودی برای ملت بود ، او را خدا خوانده و پرستش میکردند ـ ٤ ـ چون پاره‌ای از اشکریان درنائین [1] بودند یکدیگر را تکوهش میکردند و میگفتند : « یکی از خدایانتان شما را زیارت کرده ولی شما بـاو اهمیت نمیدهید ! ـ ۵ ـ راستی اگر خدایان ما ، ما را زیارت کنند همه دارائیمان را بآنها می‌بخشیم ٦ ـ و شما می‌بینید که ما چه اندازه از خدایانمان می‌ترسیم ، برای اینکه ما بهترین دارائیمان را به پیکرهای آنها تقدیم میداریم » ـ۷ـ پس شیطان با چنین گفتار ها چنان وسوسه کرد تا اینکه میان قبیلهٔ نائین فتنه و آشوب برانگیخت ـ ۸ ـ ولی عیسی در نائین درنگی نکرد بلکه برگشت تا به کفرناحوم [2] برود ـ۹ـ واختلاف وچند دستگی در نائین باندازه‌ای رسید که گروهی گفتند : « راستی آنکس که ما رازیارت کرد او همان خدای ماست» ۱۰ ـ دیگران گفتند : « خدا دیده نمیشود ، و هیچکس حتی بنده‌اش موسی هم او را ندیده ، بنابراین او خدا نیست بلکه او سزاوار است که پسر خدا باشد » ـ۱۱ـ و دیگران گفتند : « اونه خدا ، ونه پسرخداست ، زیرا خدا جسم ندارد تا بزاید ، بلکه او پیمبربزرگی است ازجانب خدا».

۱ـ به پا صفحهٔ ۱۴۱ همین کتاب مراجعه شود ـف.

۲ـ توضیح آن در پا صفحهٔ ۱۴۱ همین کتاب گذشت ـ ف.

۱۲- ازوسوسه شیطان کار بجائی رسید که نزدیك بود درسال سوم نبوت عیسی ، یك تباهی بقبیلهٔ ما برسد .

۱۳- عیسی بکفرناحوم رفت -۱٤- همینکه مردم شهر او را شناختند تمام بیماران خود راگرد آورده در جلو ایوانیکه عیسی و شاگردانش فرود آمده بودند گذاشتند -۱۵- پس عیسی را خوانده وبرای بهبودی بیمارانشان درپیشگاه او زاری کردند -۱٦- عیسی دستش را برهریك از آنان میگذاشت ومیگفت : « ای خدای اسرائیل ! بنام پاك خودت باین بیمار بهبودی عطا کن» ۱۷- پس همه شان بهبودی یافتند .

۱۸- عیسی روزشنبه به مجمع درآمد پس تمام قبیله شتابان بآنجارفتند تا سخنان اورا بشنوند .

فصل چهل و نهم

۱ ــ در آنروز ملایان مشغول خواندن مزمور داود بودند ، آنجا که داود میگوید : « هنگامیکه فرصتی بدست آرم بداد داوری خواهم کرد » .
۲ــ پس از آنکه نام پیمبران خوانده شد عیسی بپا خاست و با دو دست خود اشارهٔ سکوت کرد ــ۳ــ و دهان گشود وچنین سخن گفت : ای برادران ! سخنی که پدرمان داود گفته بود : « هنگامیکه فرصتی بدست آرم بداد داوری خواهم کرد» شنیدید ــ۴ــ من براستی بشمامیگویم که خیلی ها داوری میکنند ولی بخطا داوری میکنند ــ ۵ ــ و تنها در چیزهائی خطا میکنند که مطابق هوا و هوسشان نیست ــ۶ــ اما آنچه راکه مطابق هوا و هوسشان باشد پیش از وقت بآن داوری میکنند ــ۷ــ خدای پدران ما اینچنین برزبان داود بانگ میزند و میگوید : «ای فرزندان بشر ! بداد داوری کنید » ــ۸ــ پس چه نابکارند آنانکه در پیچ وخم راههای همگانی می‌نشینند وجزفرمانفرمائی برگذرندگان کاری ندارند ــ ۹ ــ « درحالیکه میگویند : « این زیبا و آن زشت ، این نیکو وجور ، و آن دیگری ناجور است » ــ۱۰ــ ای وای برآنان که عصای کیفر را از دست خدائیکه میگوید : « من گواه و داورم ، و مجد و عظمت خودم را بکسی نمیدهم » برمیگیرند ــ۱۱ــ راستی بشمامیگویم که اینان بچیزی گواهی میدهند که هرگز خود ندیده و نشنیده‌اند ۱۲ ــ و داوری میکنند بدون اینکه برای داوری گماشته شده باشند ــ۱۳ــ بهمین جهت اینان روی زمین در دیدگاه خدائیکه بزودی آنها را در روز بازپسین کیفری سهمگین خواهد داد ، ناخوش‌آیندند ــ۱۴ــ وای بر شما ، ای برشما ، شمائیدکه بدی را ستایش میکنید و شر را خیرمیخوانید ۱۵ــ

زیرا شما بر خداوند می‌بندید که او گناهکار است ، یا اینکه او پدید آورندهٔ هر صلاحی است ـ ۱۶ـ وشیطان راچنان پاك می‌شمارید که گویا صالح و نیکوکار است ، با اینکه او منشأ هر شری است ـ ۱۷ـ پس نیك بیاندیشید که چه نوع کیفری برای شما روا و سزاوار است ، و نیك بیندیشید که واقع شدن در دینونت خدا بس ترسناك است ، در آنهنگام بزودی به آنانکه گناهکاران را بخاطر پول تبرئه میکنند روی خواهد آورد ـ ۱۸ـ ودردعوای بی‌پدران و بیوه زنان بحق داوری نمیکنند ـ ۱۹ـ راستی بشما میگویم که شیطانها از کیفر وجزائیکه در آنروز بآنان میدهند بخود میلرزند ـ ۲۰ـ زیرا آن کیفر براستی ترسناك است ـ ۲۱ـ ای انسانیکه برای داوری گماشته شده‌ای ، بهیچ چیز دیگر نگاه مکن ۲۲ـ نه بنزدیکان ، و نه بدوستان ، و نه بموقعیت و احترام ، و نه بسود ۲۳ـ بلکه با ترس از خدا تنها بحقی نظر داشته باش که تو باید آنرا با رنج و کوشش بسیار دریابی ـ ۲۴ـ چون همان است که تو را از کیفر خدائی نگاه میدارد ۲۵ـ ولی من بتو اعلان خطر میکنم هر کس بیرحمانه کیفر داده میشود.

فصل پنجاهم

۱ ـ ای انسانیکه غیر خودت‌را کیفر میدهی ! بمن بگو :ـ۲ـ « آیا نمیدانی که آغاز ومنشأ همهٔ بشر ازیك نوع گلی است ۳ ـ آیا نمیدانی جز خدای یگانه هیچ فرد شایسته‌ای یافت نمیشود؟ـ ٤ ـ ازاینرو است که همهٔ انسانها دروغگو وخطاکار بوده‌اند ـ٥ـ ای انسان! مراتصدیق کن که هر گاه دیگری‌را بر گناهی کیفر دهی پس دردل توهم چیزی از آن گناه هست که بر آن کیفر داده خواهی شد! ۶ ـ چه اندازه داوری (قضاوت) سخت وخطرناك است !ـ۷ـ چه بسیارند آنانکه بواسطهٔ داوریهای ستمکارانهٔ خود هلاك شدند !ـ۸ـ شیطان علیه انسان داوری کرد که : وی پلیدتر از شیطان است ـ۹ـ از اینجهت خدای آفرینندهٔ خودش را نافرمانی کرد ـ۱۰ـ این همان گناهی است که از آن برنگشت ، دانائی من باین حقیقت از گفتگوئی است که با خود شیطان نمودم .

۱۱ ـ پدرومادر نخستین ما فریب خوردند وبشیرین زبانی شیطان حکم قطعی کردند ـ۱۲ـ پس بهمین جهت از بهشت رانده شدند ـ۱۳ـ وبزیان همهٔ دودمان خود سر نوشتی تعیین کردند ـ۱٤ـ براستی بشما میگویم وبخدائیکه در پیشگاهش میایستم سوگند که حکم بباطل پدر همهٔ لغزشها است ـ۱۴ـ زیرا هیچکس بدون خواستن خطا نمیکند ـ۱٥ـ وکسی هم که چیزی رانشناسد نمیخواهد ـ۱۶ـ وای برخطاکاریکه درقضاوتش حکم میکند باینکه گناهکاری نیکو ، وصلاح تباهی است ـ۱۷ـ این همان کس استکه باینجهت صلاح‌را دور میاندازد و گناهکاریرا برمیگزیند ـ۱۸ـ آنگاه که خداوند برای کیفر دادن اینجهان بیاید ، چنان کیفری باو برسد که توان فرسا باشد ـ۱۹ـ چه بسیارند آنانکه بسبب داوری ستمکارانه هلاك شدند ـ۲۰ـ وچه بسیارند آنانکه نزدیك بهلاکند ـ۲۱ـ فرعون برموسی و

برقبیلهٔ اسرائیل بکفر داوری کرد-۲۲- و « شاؤل[1] » برداود داوری کرد که اوسز اوارمرگ است-۲۳-و آحاب علیه ایلیا داوری کرد ۲۴- ونبوکد[2] نصر برسه جوانیکه خدایان دروغی آنان را نپرستیدند -۲۵- وپیران کلیسا برقتل سوسن[3] داوری کردند ۲۶- وهمهٔ سران بت‌پرست بزیان پیمبران داوری کردند ۲۷-چه بسیار ترسناك است داوری خدا! -۲۸- داور هلاك ، و محکوم نجات می‌یابد ۲۹- ای انسان این برای چیست ؟ آیا جز برای این است که آنان بر بیگناه بستم وسرکشی حکم میکنند؟! -۳۰- چه بسیار سخت است که نیکوکاران نزدیك بهلاکتند -۳۱- زیرا اینان بناحق حکم کردند -۳۲ - این ازداستان برادران یوسف که اورا بمصریان فروختند روشن میشود-۳۳- و از داستان هارون ومریم خواهر موسی که هردو علیه برادرشان حکم کردند[4] ۳۴ - وسه نفر از دوستان ایوب بردوست خدا، ایوب بیگناه حکم کردند -۳۵- وداود بر «مغیبوشت[5]»

---

۱ ــ « شاؤل » اولین پادشاه بنی اسرائیل پسرقیس، از سبط ابن‌یامین است: شخص خوش‌منظر ونیکواندام بود، پیش از آنکه بسلطنت برسد بسیار نجیب بود، ولی همینکه بسلطنت رسید باد نخوت وغرور چنان بر او چیره شد که از اوامر خداسرپیچی کرد ودارای حسادت وخباثت نفس گردید ، باداود پیمبر بشدت دشمنی میورزید بطوریکه ازرفتار و کردارش معلوم بود از سلسلهٔ انسانیت خارج شده وخوی بهائم گرفته .

کوتاه سخن آنکه ، داود از حسادت او ناچار شد که در بیابانهای یهودیه متواری گردد .واو پیش ازمرگ شاؤل با دومین دختر وی بنام « میکال» ازدواج کرده بود ، وپس ازاوهم پادشاه اسرائیل شد ــ ف .

۲ــ نبوکد نصر ــ بتقدیم نون‌برباء ، همان بخت‌النصر مشهور است که پادشاه بابل بودمدت ۴۴ سال سلطنت کرد ودرسال ۵۶۱ پیش‌از میلاد مسیح بدرودجهان گفت ــ ف.

۳ــ سوسن یکی‌از زنانی است که حضرت مسیح را خدمت میکرد ــ لوقاباب هشتم آیهٔ ۳ ــ ف .

۴ــ مریم و هارون در بارهٔ زن حبشی‌ایکه موسی گرفته بود براو شکایت آوردند زیرا زن حبشی گرفته‌بود * وگفتند آیا خداوند با موسی بتنهائی تکلم نموده؟ مگر بمانیز تکلم ننموده؟ ــ سفراعداد باب ۱۲ آیهٔ ۱ و ۲ ــ ف .

۵ ــ مغیبوشت پسر یوناتان و نـوهٔ شاؤل است . چـون داود بن اورنگ پادشاهی‌نشست اورا خواست ، پس مغیبوشت نزد داود آمده‌خودرا بروی بزمین انداخت وتعظیم کرد.... داودگفت مترس من بخاطر پدرت یوناتان بتو احسان خواهم کرد وهمهٔ زمین پدرت شاؤل را بتو برمیگردانم وخودت هم همیشه برسر سفرهٔ من نان‌خواهی خورد(نقل ازکتاب دوم‌سموئیل باب ۹ ــ آیهٔ ۶ـ۸)ولی ←

و « اوریا» داوری کرد -۳۶- و کورش حکم کرد که دانیال غذای شیران[1] شود-۳۷- و بسیاری دیگر بهمین سبب مشرف بر هلاك شدند-۳۸- از اینرو بشما میگویم که ،کیفر ندهید ، تا کیفرداده نشوید » .

۳۹ - چون کلام بریده شد گروه بسیاری درحالیکه بر گناهان خود ناله میزدند ، توبه کردند ، ودوست داشتند که همه چیزرا واگذارده واز او پیروی کنند- ٤٠- ولی عیسی فرمود: «درخانه های خویش بمانید -٤١- و گناه را واگذارید ٤٢ - و خدارا با ترس عبادت کنید ، پس بااینوسیله نجات میابید-٤٣- زیرا من نیامده ام تاخدمت شوم، بلکه تاخدمت کنم» .

٤٤ - چون این را گفت ازمجمع وشهر بیرون شد-٤٥- و بتنهائی در بیابان رفت تا نماز گزارد، زیرا او تنهائی را خیلی دوست میداشت .

۱- داستان گرفتار کردن دانیال پیمبررا درچاه شیران درعهدقدیم کتاب دانیال باب ششم بیان کرده چز آنکه عوض کورش در آنجا نام داریوش را می نویسد وکوتاه سخن آنکه «جاسوسان دربار داریوش هرچه کردند درکاراو که وزیر داریوش بود خورده ای بگیرند نتوانستند چه، اوامین و درستکاربود، ازاین رودر پیشگاه داریوش سعایت کردند که اوخدایی جز تو میپرستد وروزی سه مرتبه در پیشگاه او زانوزده ودعا میکند .از اینروخواستار شدند که فرمانی صادر کند هر کس تاسی روز سر از فرمان وی برداشت وخدا یا انسانی جز اورا بپرستد درچاه شیران افکنده شود . همین کار کردند وحکم هم اجراشد ولی دانیال، بامداد روز بعد پادشاه فوری بچاه شیران رفت دید خدایش اورا نجات داده است وشیران کوچکترین آزاری باو نرسانده اند - ف .

→

چون داود ازوی خیانت دید ازاینجهت هرچه را باو داده بود پس گرفت و بصیبا غلام اوداد (دوم سموئیل باب ١٦) وپس ازمدتی براو ترحم کرده نیمی ازاموالش را دوباره باو بازگرداند ، اما داستان ساختگی داود و اوریا که در کتاب دوم سموئیل باب ١١ - نوشته که مرتکب شرب خمر وزنا شده خود مشهوراست !! .

فصل پنجاه ویکم

۱ - پس‌از آنکه‌برای‌پروردگار نماز گزارد ، شاگردانش پیش‌او آمده و گفتند : « استادا! مادوست‌داریم دوچیزرا بشناسیم -۲- یکی‌ازآنها اینکه‌تو چگونه باشیطان سخن گفتی ؟ با اینکه‌تو دربارهٔ او میگوئی : بااینحال توبه کننده‌نیست ! -۳- دیگر اینکه : خدا درروزکیفر داد چگونه میآید تا کیفر دهد ؟ » -٤ - عیسی پاسخ‌داد: « براستی بشما میگویم : آنگاه که از سقوط شیطان‌آگاه‌شدم باو رحم آوردم -٥- وبرجنس‌بشری‌هم که‌شیطان اورامیفریبد تا گناه‌کند ،رحم‌آوردم-٦-" باینجهت‌نماز گزارده‌وروزه گرفتم برای‌خدایمان که بواسطهٔ فرشته‌اش جبرئیل با من سخن گفت : «ای‌عیسی ! چه میخواهی و پرسشت‌چیست ؟»-۷-۸- پاسخ‌دادم : « پروردگارا ! توخودمیدانی‌چه‌شری‌پیش آمده که شیطان سبب آن بوده ، و بواسطهٔ فریب او بسیاری هلاك میشوند ۹-پروردگارا ! اوآفریده‌ایست‌که تو اورا آفریدی-۱۰- پروردگارا ! پس باورحم‌آر »-۱۱- خداوندپاسخ داد : «ای‌عیسی‌بنگر که من از اودرمیگذرم ۱۲ - فقط اورا وادارکن‌که بگوید : « ای پروردگارا خدای من ! راستی من گناه‌کردم ، پس بمن‌رحم‌آر » -۱۳ - من از او در خواهم گذشت و بحال اولش بازمیگردانم ». -۱۴- عیسی گفت :

« همینکه این راشنیدم چنان خوشحال‌شدم که یقین‌داشتم من این‌آشتی را انجام‌خواهم داد -۱٥- از اینرو شیطان‌را خواندم ، پس آمد در حالیکه میگفت : « ای‌عیسی! چه‌کاری‌باید برایت انجام‌دهم ؟ ».

۱٦ - پاسخ دادم : « ای شیطان ! تو برای خودت کاری انجام ده ! ۱۷ - زیرا من‌خدمت‌را دوست ندارم -۱۸- وتنها تورا برای‌چیزی‌خواندم که

صلاح خودت در آنست».

۱۹ ـ شیطان پاسخ داد : «هرگاه تو خدمت مرا دوست نداری منهم خدمت تورا دوست ندارم ، برای اینکه من از تو برترم ـ ۲۰ ـ توشایستهٔ خدمت من نیستی ! ای کسیکه تو از گلی و من روح ! ».

۲۱ ـ پس گفتم : «واگذاریم این را ، بمن بگو آیا خوب نیست که بجمال وحال نخستین خویش باز گردی؟ ـ ۲۲ ـ با اینکه تو میدانی، که فرشته میکائیل بزودی در روز کیفرداد باشمشیر خداصدهزار ضربه بتو خواهدزد ـ ۲۳ ـ و از هر ضربه شکنجهٔ ده دوزخ بتو خواهد رسید .

۲۴ ـ شیطان پاسخ داد : « در آنروز خواهیم دید که کدام یك از ما کارش بیشتر است ـ ۲۵ ـ برای من (یاران) بسیاری از فرشتگان و نیرومند ترین بت پرستان که خدای را مضطرب میکنند خواهد بود ـ ۲۶ ـ و بزودی خواهد دانست بخاطر گل ناپاکی چه اشتباه بزرگی مرتکب شد که مرا راند ! .

۲۷ ـ آنگاه گفتم : « ای شیطان ! راستی که تو پست خردی و نمیدانی چه میگوئی » .

۲۸ ـ آنگاه شیطان ازروی ریشخندسرش را تکان داد و گفت: «بیا اکنون این سازشی را که میان من و خدا پیش آوردی بپایان رسانیم ـ ۲۹ ـ تو که خردت سالم است بگوچه باید کرد ؟ » .

۳۰ ـ پاسخ دادم: « تنها دو کلمه باید بگوئی » .

۳۱ ـ شیطان پاسخ داد : « آن دو کلمه کدام است ؟ » .

۳۲ ـ پاسخ دادم: « آن دو : خطا کردم ، پس بمن رحم آر » .

شیطان گفت : « من با خوشحالی از این آشتی استقبال میکنم، بشرطی که خدا هم همین دو کلمه را بمن بگوید » .

۳۴ ـ پس گفتم اکنون ازمن دورشو ! ای رانده شده !

۳۵ ـ زیرا تو خود سراسر گناهی که هرستم و گناهی را پدید میآوری

۳۶ ـ ولی خدا دادگری است که از هر گناهی پاك است .

۳۷ ـ شیطان غرغرکنان برگشت و گفت: « ای عیسی ! مطلب نه اینگونه است ، ولی تو دروغ میگوئی تا خدا را خشنود کنی » .

۳۸ ـ عیسی بشاگردانش گفت: «اکنون نیك بنگرید کجا رحمتی میبابد!»

۳۹ ـ پاسخ دادند: «خدایا! هرگز ، چه او توبه کننده نیست ۴۰ ـ ولی هم اکنون ما را از کیفرداد خدا خبر بده » .

فصل پنجاه و دوم

۱ ـ براستی بشما میگویم که :«روز کیفرداد خدا باندازه‌ای هراس انگیز خواهد بود که مطرودان ده دوزخ را ترجیح میدهند ازاینکه بروند و بشنوند که خداوند با خشمی بزرگ با آنها سخن گوید. ۲ ـ هما نها که بزودی همهٔ آفریدگان علیه‌شان گواهی خواهند داد ـ ۳ ـ راستی بشما میگویم: تنها آن مطرودان نیستند که هراسناکند ، بلکه پاکان و برگزیدگان هم اینچنینند ـ ٤ ـ تا آنجا که ابراهیم هم به نیکی خودش نمیتواند دلگرم و مطمئن باشد ـ ۵ ـ ایوب هم بپاکی خود اطمینانی ندارد ـ ۶ ـ وچه بگویم ؟! ـ ۷ ـ بلکه رسولخدا هم خواهد ترسید ۸ ـ زیرا خدا برای نمایاندن جلال وعظمت خود پیمبرش را فراموشی میدهد ۹ ـ تا اینکه یادنیارد : چگونه خدا همه‌چیز را باو بخشیده بود ـ ۱۰ ـ راستی بشما میگویم: وازصمیم‌قلب میگویم که من سخت بخوده‌میلرزم ،زیرادنیا بزودی مرا خدا خواهدخواند ـ ۱۱ ـ ومن باید برای این حسابی پیش آرم ـ ۱۲ ـ سوگند بخدائیکه جان من در پیشگاهش ایستاده، منهم مانندهمهٔ مردم مردی ناپودشدنی هستم ـ ۱۳ ـ پیش از آنچه که خداوند مرا برخاندان اسرائیل بخاطر بهبودی دادن ناتوانان واصلاح گناهکاران فرستاده ، خدمتگزار خدایم ـ ۱٤ ـ وشما براین مطلب گواهید که من چگونه براین اشرار نکوهش وانکار میکنم ، همان اشراریکه پس ازدر گذشت من از دنیا ، باکار ووسوسهٔ شیطان حق انجیل مرا باطل خواهند کرد ـ ۱۵ ـ ولی من اندکی پیش ازپایان بازمیگردم ـ ۱۶ ـ وداخنوخ،وداپلیا» هم بامن خواهند آمد ـ ۱۷ ـ وبر اشراریکه آخر تشان بزودی نفرین خواهدشد گواهی میدهم » ـ ۱۸ ـ پس از آنکه عیسی این چنین سخن گفت اشکها فروریخت ۱۹ ـ پس شاگردانش هم باصدای بلند گریستند ، وآواز خودرا بلند کرده در حالیکه میگفتند : «در گدرای خدای پروردگار! وبر خدمتگزار بیگناهت رحم آر » ـ ۲۰ ـ عیسی پاسخ داد : «آمین آمین» .

فصل پنجاه و سوم

۱ ـ عیسی فرمود : « پیش از اینکه آنروز بیاید ، و یرانی بس بزرگی باینجهان روی‌میآورد ـ۲ـ جنگی کوبنده وخورد کننده درخواهد گرفت ـ۳ـ پس پدرفرزندش‌را میکشد ـ۴ـ وفرزندهم بواسطهٔ حربهای قبیله‌ای پدرش را میکشد ـ۵ـ ازاینروتمدنها وشهرها منقرض میشود و کشورها بصورت بیابانهای خشك وتهی درمیآید ـ۶ـ وبیماریهای ناگهانی رخ دهد، باندازه‌ایکه کسی یافت‌نشودتامردگان‌را بگورستان‌ها ببرد ، بلکه برای‌غذای‌حیوانات‌واگذارده میشوند ـ۷ـ و خداوندبرآنانکه روی‌زمین باقیمانده‌اند گرسنگی‌ای میفرستد که ارزش نان بسی بیشتراز ارزش زر خواهدشد ـ۸ـ پس هر چیز پلیدی را خواهندخورد ـ۹ـ چه‌بیچاره‌اند مردم آنروزگار که‌در آنگاه ازهیچکس‌امیدی نیست شنیده‌شود : «ای‌خدا گناه کردم، برمن رحم آر!» ـ۱۰ـ بلکه‌باصداهای سهمناك خود برخدای بزرگ فرخنده کفرمیورزند ـ۱۱ـ پس‌از این، هرگاه آغاز آنروز نزدیك شود، تاپانزده روزهر روزی‌یك‌علامت سهمناکی برساکنان زمین‌روی میآورد ـ۱۲ـ: پس درروز نخست خورشید درآسمان بدون‌نور در مدارخود میگردد ـ۱۳ـ بلکه مانند رنگ جامه سیاه‌میشود ـ ۱۴ـ و چنان ناله‌ای خواهدکرد که‌پدر بربالین پسرمشرف بموتش مینالد ـ۱۵ ـ ودر روز دوم ماه خونین‌میگردد ـ۱۶ـ وپس ازآن روی‌زمین خونی چون شبنم میآید ۱۷ـودر روز سوم ستارگان مانندسپاه دشمنان که درحال‌جنگ است‌دیده‌شوند ۱۸ـ ودر روز چهارم سنگها و صخره‌ها چون دشمنان سر سخت بهم میخورند ۱۹ـ ودر روزپنجم همهٔ روئیدنیها وگیاهها خون میگریند ـ۲۰ـ و در روز ششم دریا بدون اینکه از جایش تجاوزکند تابلندی یکصدوپنجاه‌ذراع طغیان

میکند ـ۲۱ـ ودر تمام روزمانند دیواری‌میایستد ـ۲۲ـ ودرروز هفتم این کار بعکس‌شود ، پس چنان فروکش‌میکند که گویا دیده نمیشود ـ۲۳ـ و در روز هشتم ، پرندگان‌وحیوانات خشکی‌ودریائی درحالیکه‌بانگ وناله دارند گرد میآیند ـ ۲٤ـ ودر روزنهم تگرگ تند وهراس‌انگیزی فرو میریزد ، وچنان ضربهٔ نابودکننده‌ای میزند که‌جزیك‌دهم‌ازندگان نجات نمییابند ـ۲۵ـ ودر روز دهم رعدوبرق وحشتناکی میآیدکه یك‌سوم کوهها شکافته وشعله‌ور میشود ۲۶ـ ودر روز یازدهم ، همهٔ‌جویها واپس‌جاری شده وخون‌ازآنها روان‌شود، نه آب ـ۲۷ـ ودر روز دوازدهم همهٔ‌آفریدگان ناله‌وفریادکنند ـ۲۸ـ و در روز سیزدهم آسمان بهم‌پیچیده‌شود آنچنانکه نامه‌پیچیده گردد ـ۲۹ـ وآتشی ببارد که هرزنده‌ای میمیرد ـ۳۰ـ و در روز چهاردهم چنان زلزلهٔ هراس‌انگیزی پدیدآید که قله‌های کوه مانند پرندگان‌بهوا پرواز کنند ـ۳۱ـ وهمهٔ زمین بیابانی‌صاف و نرم گردد ـ۳۲ـ ودر روزپانزدهم فرشتگان‌پاك ، بمیرند ۳۳ـ وجزخدای یکتا که دارای کرامت ومجداست زنده‌ای باقی‌نمیماند».

۳۴ ـ چون‌عیسی این‌را گفت‌باهردودست‌بروی‌خود نواخت ـ۳۵ـ سپس باسرخود بزمین میزد، وچون سرش‌را برداشت گفت: «نفرین بادبهرکس‌که درگفته‌های من بگنجاندکه : من‌پسرخدایم !» ـ۳۶ـ شاگردان‌درهنگام‌این سخنان چون‌مردگان فروافتادند ـ۳۷ـ پس عیسی‌آنان‌را برداشت و گفت : «اگر بخواهیم درآنروزوحشت نکنیم باید هم‌اکنون ازخدا بترسیم».

فصل پنجاه و چهارم

۱ ـ پس از آنکه این پیش آمدها آمد و گذشت ، چهل سال جهان را تاریکی فرا میگیرد . و هیچ زنده‌ای در زمین نمیماند ، جز آن خدای یگانه‌ایکه اکرام و مجد تا همیشه برای او است ـ۲ـ و چون چهل سال بگذرد خداوند پیمبرش را که بزودی چون خورشید طلوع خواهد کرد ، زنده میکند ، بلکه او همانند هزار خورشید درخشندگی دارد ـ۳ـ پس می نشیند و سخن نمیگوید ، زیرا او چون بهت‌زده‌ای خواهد بود ـ ٤ـ و نیز خداوند بزودی چهار فرشتهٔ مقرب خود را که جویای پیمبر خدایند بیامیدارد ـ۵ـ پس همینکه اورا بیابند بر چهار طرف آن جایگاه ایستاده تا اورا پاسداری کنند ـ۶ـ پس از آن همهٔ فرشتگان را زنده میکند ، که چون زنبور عسل روی میآورند ، و پیرامون پیمبر خدا قرار میگیرند ۷ ـ سپس دیگر از پیمبران خودرا زنده میکند ، همانهائیکه باید در پیرو آدم بیایند ـ۸ـ پس دست پیمبر خدا را می بوسند در حالیکه خودرا در سایهٔ حمایت او قرار داده‌اند ـ۹ـ سپس همهٔ بر گزیدگان را زنده میکند که فریاد میزنند : « ای محمد ! مارا یاد آر ! » ـ۱۰ـ پس بخاطر ناله و فریادشان رحمت در پیمبر خدا برانگیخته میشود ـ۱۱ـ و در آنچه باید انجام دهد میاندیشد ، در حالیکه برای نجات آنها خود اندیشناك است ـ۱۲ـ پس از آن همهٔ آفریدگان را زنده میکند که بهستی نخستین خود بر گردند ـ۱۳ـ در آنروز برای هریك از آفریدگان نیروی بینائی بیش از آنچه دارند خواهد بود ـ۱۴ـ پس از آن خداوند همهٔ رانده‌شدگان را زنده میکند ، که خلق‌الله هنگام بپاخاستنشان از منظرهٔ زشت آنها میهراسند ـ۱۵ـ و فریاد میکنند : پروردگارا ! خدای ما ! ما را از رحمتت بی نصیب مگردان ـ۱۶ـ پس از این خداوند شیطان را بیامیدارد

چنانکه همهٔ آفریدگان درهنگام نگریستن باو ، ازترس ریخت هراس انگیزش، چون مرده‌ای میگردند ـ۱۷ـ سپس عیسی فرمود : از خداوند امیدوارم که در آنروز، این ترس وهراس را نبینم ـ۱۸ـ ولی تنها پیمبر خدا است که ازاین مناظر نمی‌هراسد ، زیرا او ، جزازخدای یگانه نمیترسد.

۱۸ ـ آنگاه یکباردیگر فرشته در بوق میدمد ، پس همگان از آوای بوق او بپامیخیزند، وفرشته میگوید : «ای آفریدگان! برای جزای خودفرا آئید، زیرا آفریدگارت میخواهد توراخبردهد » ـ۱۹ـ دراینهنگام درمیان آسمان بالای وادی «یهوشافاط[1]» تختی بس درخشان دیده میشودکه ابری سفیدبراو سایه میافکند ـ۲۰ـ دراینهگام فرشتگان فریاد میکنند :

«فرخنده باد خدای ما ، توئی که ما را آفریدی و از پرتگاه شیطان نجاتمان دادی » .

۲۱ ـ آنگاه است که پیمبر خداهم میترسد ، زیرا میفهمدکه هیچکس آنطورکه بایدخدارا دوست بدارد نداشته‌است ـ۲۲ـ زیرا کسیکه میخواهد قطعهٔ زری راصرافی کند باید شصت فلس همراه داشته‌باشد ـ۲۳ـ پس هرگاه پیش اویك فلس‌باشد نمیتواند آنرا صرافی کند ـ۲۴ـ بنابراین هرگاه پیمبر خدا بترسد پس گناهکارانیکه پراز شرند چه‌خواهندکرد ؟!».

۲۵ ـ پس فرشته برمیگردد وگواهان مزبور را با صدای بلند میخواند، وآنها هراسناك بآنجاروی میآورند ـ۲۶ـ آنگاه که‌حاضر شدند خداوند بآنها میگوید :

« آیا بیاد میآورید که پیمبر من چه‌چیزرا ثابت کرده ؟ »

۲۷ ـ پاسخ میدهند : « چه‌چیزاست پروردگارا ؟! » ۲۸ ـ خداوند میگوید : «من‌همه چیزرا بخاطر دوستی اوآفریدم ، تا همهٔ آفریدگان بواسطهٔ او مراستایش کنند »ـ۲۹ـ همهٔ آنها پاسخ میدهند: «پروردگارا ! ما سه‌گواه برتر از خودمان داریم ». ـ ۳۰ ـ خداوند پاسخ میدهد : « آن سه گواه کدامند ؟! » ـ ۳۱ـ موسی میگوید : «نخست همان کتابیکه آنرا بمن‌دادی» ۳۲ـ داود میگوید : «دوم آن کتابیکه بمن‌دادی » ـ ۳۳ـ گویندهٔ باشماهم

۱ـ درخصوص وادی یهوشافاط سه‌عقیده است : ۱ ـ وادی‌ایست که «یهوشافاط» با «آدومیان» و«موآبیان»جنگیدوبرآنها غلبه‌کرد،

۲ـ همان‌وادی قدرون‌است که‌درشرق‌اورشلیم‌میباشد،

۳ ـ اشاره است بجائیکه خداوندازقوم‌خود انتقام‌خواهدکشیدیعنی روز بازپسین . برای اطلاع بیشتر در بارهٔ «یهوشافاط» بپاصفحهٔ فصل صدوشصت مراجعه شود ـ ف .

میگوید : « پروردگارا ! راستی که شیطان همهٔجهان را فریفت ، پس گفت : «من پسروشریك توام ـ۳٤ ـ ولی کتابیکه آن را بمن دادی گفته است: راستی من بندهٔ توهستم ـ۳۵ـ واین کتاب با نچه که پیمبر تو اثبات کرده اعتراف میکند».

۳۶ ـ دراینهنگام پیمبر خدا میگوید :« پروردگارا ! کتابی راهم که بمن دادی اینچنین میگوید » . ـ۳۷ ـ پس آنگاه که پیمبر خدا سخن میگوید خداوند تکلم کرده ومیفرماید :

« راستی آنچه را که هم اکنون کردم تنها برای این کردم تا همه کس اندازهٔ دوستی مرا نسبت بتو بداند ». ـ۳۸ـ پس از آنکه اینچنین سخن گفت، خداوند کتابی را به پیمبرش میدهد که در آن کتاب ، نامهای همهٔ برگزیدگان او ثبت شده است ـ۳۹ـ بهمین جهت همهٔ آفریدگان برای خدا سجده میکنند ومیگویند:

« خداوندا ! تنها برای تو مجد واکرام است ، زیرا توئی که ما را به پیمبرت بخشیدی ».

فصل پنجاه و پنجم

۱ ـ « و پیمبر خدا میرود برای اینکه همهٔ پیمبران را گرد آورد ، و با اشتیاق ورغبت با آنها سخن میگوید تا برای نجات مؤمنان پیش خدا زاری کنند ۲ـ پس همه از ترس ، گذشت میطلبند ـ۳ـ و بخداسوگند که متهم نیز بآنجا نمیروم ، زیرا میدانم آنچه را که میدانم ـ۴ـ و آنگاه که خدا این را ببیند پیمبرش را یادآوری میکند که چگونه همه چیز را بخاطر دوستی او آفرید ۵ـ پس ترسش میریزد ، و با محبت و احترامی بسوی عرش پیش میرود ، و فرشتگان زمزمه میکنند : «فرخنده باد نام پاکت ای خدا ، خدای ما ».

۷ ـ همینکه بنزدیکی عرش رسد ، خداوند مانند دوستی که بادوستش پس از مدتی که ملاقات کرده با پیمبرش گفتگو میکند ـ۸ـ نخست پیمبر خدا آغاز سخن میکند و میگوید :

« خداوندا ! من تنها تو را پرستش کرده و تو را دوست میدارم » . ۹ ـ و باتمام جان ودل تورا سپاس میگزارم ـ۱۰ـ زیرا تو اراده کردی و مرا آفریدی تا بندهٔ خودت باشم ـ۱۱ـ وهمه چیز را بخاطر دوستی من آفریدی ، تا بخاطر همه چیز ، ودرهمه چیز ، و بر تراز هر چیز دوستت بدارم ـ۱۲ـ خداوندا ! پس همهٔ آفریدگانت باید توراسپاس کنند ».

۱۳ ـ آنگاه همهٔ آفریدگان خدا میگویند : « پروردگارا ! توراسپاس میگزاریم ، ونام پاك توفرخنده باد » ـ۱۴ـ راستی بشما میگویم که در اینهنگام شیطانها ودورافتادگان باشیطان باندازه‌ای گریه می کنند که ازپك چشم آنها بیشتر از آبهائیکه در اردن است آب روان میشود ـ ۱۵ ـ با اینهمه ، خدا را نمی بینند.

۱۶ ـ وخداوند به پیمبر خود میگوید : « آفرین بتو ای بندهٔ امین من
۱۷ـ پس هر چه میخواهی بخواه که بهمه چیز خواهی رسید» .
۱۸ ـ پیمبر خدا پاسخ میدهد : « بیاددارم آنگاه که مرا آفریدی گفتی :
میخواهی بهشت ، وفرشتگان ، وهمهٔ مردم را بخاطر دوستی من بیافرینی ، تا
بواسطهٔ من تورا بستایند ،وحال آنکه من بندهٔ توام ـ۱۹ـ از اینرو ،ای خدای
مهربان دادگستر! بتوزاری میکنم که پیمان خودرا با بنده‌ات یادآری» .
۲۰ ـ پس خداوند همانند دوستیکه بادوستش شوخی کند پاسخ میدهد ،
ومیگوید : «ای دوست عزیزم محمد ! آیا گواهی براین کارداری؟!» ـ۲۱ـ با
احترام پاسخ میدهد : «آری پروردگارم !» ـ۲۲ـ خداوند میگوید : « ای
جبرئیل برو و آنان را بخوان » .
۲۳ ـ جبرئیل نزد پیمبر خدا میآید ومیگوید :
« سرورا! کیانند آن گواهانت؟!» ـ۲۴ـ پیمبر خدا پاسخ میدهد : «آنها
آدم ، وابراهیم ، و اسماعیل ، ومعسی . وداود ، وعیسی پسر مریم ».

فصل پنجاه و ششم

۱ ـ «خداوند آن کتابی را که در دست پیمبرش هست میگشاید ـ۲ـ پس در آن کتاب نام پیمبرش را میخواند، و همهٔ فرشتگان و پیمبران ، و همهٔ برگزیدگان را ندا میکند ـ۳ـ درحالیکه در پیشانی هریك علامت و نشانهٔ پیمبر خدا نقش بسته ، و در آن کتاب نیز شکوه بهشت ثبت گردیده‌است » .

٤ـ دراینهنگام هرکس که نزدیك پیمبر خدا باشد بجانب راست خدا میرود ـ٥ـ و پیمبران کنار او می‌نشینند ـ٦ـ و پاکان هم کنار پیمبران می‌نشینند ۷ـ و برکت‌یافته‌گان هم کنار پاکان ـ۸ـ آنگاه فرشته در بوق میدمد و شیطان را « ای محاکمه و کیفر میخواند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل پنجاه و هفتم

۱ ـ پس آن تیره روز میآید ، وهر آفریده‌ای با اهانت شدیدی از او شکایت میکند ـ۲ـ آنگاه خداوند ، فرشته میکائیل را باصدای بلندمیخواند پس شیطان‌را باشمشیر خداصدهزار ضربه میزند ـ۳ـ وهر ضربه‌ای‌که با آن شمشیر بشیطان میزند بگرانی ده‌دوزخ است ـ۴ـ ونخستین‌کسیکه در هاویه (پست‌ترین طبقات دوزخ) انداخته‌شود اواست ـ۵ـ سپس آن فرشته پیروان شیطان را بانگ زند ، آنها هم خواروزبون‌شوند وهمانند خودشیطان ازآنها شکایت میشود .

۶ ـ دراینهنگام‌فرشته میکائیل ، بدستور خدا، ببعضی‌صد ، وبه‌پاره‌ای ینجاه ، و بیرخی بیست ، وبگروهی ده ، وبدسته‌ای پنج ضربه میزند ۷ـ پس بهاویه فرو ریزند ، زیرا خداوند بآنهامیگوید : « ای‌نفرین‌شده‌گان راستی که تنها جایگاه شما دوزخ است ».

۸ ـ پس از آن همهٔ‌کافران و مطرودان برای‌کیفردادخوانده‌میشوند ۹ ـ نخست همهٔ‌آفریدگانیکه ازانسان‌پست‌ترند ، در پیشگاه خدابرای‌گواهی دادن‌بر آنان بپاخیزندکه : آنهاچگونه‌باین مردم‌خدمت‌کردند ۱۰ـ وچگونه اینان باخدا و آفریدگان اوگردنکشی کرده‌ودر افتادند۱۱ ـ وهمهٔ پیمبران هم بگواهی دادن برایشان‌بپاخیزند ۱۲ ـ پس خداوند بشعله‌های دوزخی‌بر آنان فرمان‌کیفردهد ۱۳ـ راستی بشمامیگویم که‌هیچ‌سخن وهیچ‌اندیشهٔ‌نا بجائی نیست‌که درآنروز هراس‌انگیز بر آن‌کیفردادنشود ۱۴ـ راستی بشما میگویم که : پیراهن موئین مانند خورشید میدرخشد،وهمهٔ‌جانورانیکه دربدن‌انسان است بخاطر دوستی‌ایکه در راه خدا داشته بصورت مروارید میگردد ۱۵ ـ

بینوایانیکه باکمال فروتنی‌وراستی از صمیم‌دل خداراخدمت کرده‌اند ،هرآینه سه‌چندان وچهار چندان برکت‌خواهندیافت ۱۶ - زیرا چون در اینجهان از کارهای دنیائی نهی‌دست بودند ، بهمین جهت از آنها گناهان بسیاری محو خواهدشد ۱۷ - ودرآنروز نیازی ندارند حسابی پیش‌آرند که‌چگونه‌سودهای دنیائی‌را صرف‌کردند ۱۸ - بلکه‌بخاطرشکیبائی وبینوائی‌شان ، پاداش داده میشوند -۱۹- راستی بشما میگویم که اگر چنانچه عالم این را میدانست هرآینه پیراهن موئین‌را برپیراهن ارغوانی‌و شیش‌را برزر، وروزه‌را برسور ترجیح‌میداد » .

۲ - « و آنگاه که حساب همگان پایان یافت ، خداوند به پیمبرش میگوید : « ای‌دوست من نیك‌بنگر که چه‌بزرگ‌بوده است شرآنها ۲۱- منکه براستی‌آفریننده‌آنها میباشم همهٔ آفریدگان را بفرمان‌آنها در آوردم ، پس دربارهٔ هرچیز مراتوهین‌نموده وخوارکردند ۲۲- پس راستی که‌همهٔ‌دادگری این‌است که منهم بآنها رحم‌نکنم » ۲۳- پیمبر خدا پاسخ میدهد :

«پروردگارا ! خدای‌بزرگ ما ! راستی که‌هیچکس از دوستان صمیمی وبندگانت نمیتواند از توبرای اینان درخواست رحمت کند -۲۴- ولی منکه بندهٔ توهستم‌پیش‌از همه ، برای‌آنها دادخواهی‌میکنم ».

۲۵ - پس از آنکه این‌سخن‌رابگوید فرشتگان ، وهمهٔ پیمبران‌باهمهٔ برگزیدگان خدای ، برضدآنها فریاد برآرند .

چرا برگزیدگان رامیگویم ؟! - ۲۶ - من براستی بشما میگویم که رتیل‌ها ومگس، وسنگ، وریگ ، ازاین نابکاران فریاد میکشند وبپا داشتن داد را میخواهند .

۲۷ - دراینهنگام خداوند ، هرجاندار پست‌تر از انسان‌را بخاك‌بر- میگرداند -۲۸- ونابکاران راهم بدوزخ میفرستدو آنان یکباردیگر درمیان راه خاکی‌را میبنگرند که سگها، وچهارپایان ودیگرازجانوران نا پاك وپلید را بآن برمیگردانند -۲۹- آنگاه میگویند : «پروردگارا ! خداوندا ! ما راهم باین‌خاك برگردان ! ولی‌خواسته‌های ایشان برآورده‌نمیشود » .

فصل پنجاه و هشتم

۱ ـ در همان هنگام که عیسی سخن میگفت شاگردان با سوز و گداز میگریستند ـ۲ـ و عیسی اشك فراوان ریخت .

۳ ـ پس از آنکه گریست ، یوحنا گفت :

« استادا ! ما دوست داریم دوچیزرا بدانیم ـ٤ـ یکی از آنها چگونه ممکن است که پیمبر خدا با اینکه سراسر رحمت است براین مطرودان در آنروز رحمت نیاورد ؟ با اینکه آنها هم ازهمین گلی هستند که اوهم از آنست ؟! ٥ـ و دیگر اینکه : منظور از گرانی شمشیر میخائیل مانند ده دوزخ است ، چیست ؟ » .

٦ـ عیسی پاسخ داد : « آیا نشنیده اید که داود پیمبر چه میگوید: «چگونه نیکوکار ازهلاك شدن گناهکاران میخندد ، وبا این سخنان بآنها ریشخند میزنند : انسانی را دیدم که برقدرت و توانگری خود تکیه کرده و خدا را فراموش نموده بود ! » ـ۷ـ راستی بشما میگویم که ابراهیم پیدرش ، وآدم بهمهٔ مطرودان ریشخند خواهند کرد ـ۸ـ واین از آنجهت است که بر گزیدگان در حالی بپامیخیزند که کامل وباخداوند متحدند ـ۹ـ باندازه ایکه خردشان بکوچکترین اندیشه ای برخلاف داد خدا نمی اندیشد ـ۱۰ـ ازاینرواست که، همه میخواهند داد بپا داشته شود ، بویژه پیمبر خدا ـ۱۱ـ بخدائی که در حضورش میایستم سوگند ، با اینکه من هم اکنون از روی مهر بر جنس بشر میگریم ـ هر آینه در آنروز ـ بدون اینکه بر آنان که سخن مرا کوچك می شمارند رحمی آورم ـ درخواست داد میکنم ـ۱۲ـ و بویژه آنانکه انجیل مرا آلوده میکنند » .

فصل پنجاه و نهم

۱ ـ « ای شاگردان من ! دوزخ یکی است ، ورانده شدگان تا همیشه در آن شکنجه‌میشوند ـ۲ـ جز آنکه برای آن ، هفت طبقه یا «درک » هست ، هر یك از آنها ژرف‌تر از دیگری است ـ۳ـ و کسیکه به‌ژرف‌ترین آنها برود عقاب سخت‌تری باومیرسد ـ٤ـ و با این حال سخن من در بارهٔ شمشیر فرشته میخائیل ، راست است ، زیرا کسیکه‌جزیك گناه‌مرتکب نشده سزاوار یك‌دوزخ است ـ٥ـ بهمین‌جهت مطرودان با اینکه دریك دوزخند کیفری احساس میکنند که گویا درده یاصد ویاهزاردوزخند ـ٦ـ و خداوند توانای برهرچیز بقدرت و دادخود با شیطان جنان رفتار کند که رنج شکنجه‌ای مانند اینکه در هزار هزار دوزخ است بکشد ، ودیگران‌هریك باندازهٔ گناهانشان ».

۸ـ در اینهنگام پطرس پاسخ داد : «راستی که دادخدا بزرگ است و امروز این سخن ، تورا اندوهناك کرد ـ۹ـ از اینجهت ما به‌پیشگاه‌تو زاری میکنیم که بیاسای ، و فردا بماخبرده : دوزخ بچه مانند است ؟ ».

۱۰ ـ عیسی پاسخ داد : « ای‌پطرس! تو بمن میگوئی که بیاسایم‌ولی خودت نمیدانی که چه‌میگوئی و گرنه‌چنین‌سخن نمیگفتی ـ۱۱ـ راستی بشما میگویم که آسایش ، دراین‌دنیایگانه زهر تقواست ، وآتشی است که‌هرشایست و شایسته‌ای‌را میخورد ـ۱۲ـ آیافراموش کرده‌اید که سلیمان‌پیمبرخدا ، وهمهٔ پیمبران چگونه تنبلی‌را نکوهش کرده‌اند ؟ـ۱۳ـحق‌است آنچه راکه‌میگوید: « تنبل از ترس سرما زراعت نمیکند از اینجهت در تابستان گدائی میکند » ۱٤ـ از اینرو گفته‌است : « هرچه راکه‌دستت‌برانجامش‌توانا است پس‌بی‌هیچ آسایشی انجامش ده » ـ۱٥ـ و ایوب ، نیکترین دوستان خدا چه میگوید : « همانطورکه مرغ برای پرواز زائیده شده ، انسان هم برای‌کار بدنیا آمده! » ۱٦ ـ راستی بشما میگویم که من آسایش را بیشتر از هر چیزی ناخوش میدارم.

فصل ششم

۱ ــ دوزخ یکی است ، وآن ضد بهشت میباشد ، همانطور که زمستان ضد تابستان وسرماضد گرماست ــ۲ــ ازاینرو کسیکه بخواهد سختی‌هاورنجهای دوزخ را وصف کند باید بهشت سراسر نعمت خدا راهم ببیند ــ۳ــ وای بر آن جایگاه نفرین‌شده ، که بسبب دادخواهی خدا برای کافران ومطرودان نفرین شده است ــ٤ــ همانان که ایوب دوست خدا از آنها باز گوکرده :

« در آنجایگاه (دوزخ) هیچگونه نظم‌وقراری‌نیست ، بلکه هراس‌وترس همیشگی هست ».

٥ــ واشعیای پیمبر دربارهٔ مطرودان میفرماید :

« زبانهٔ آتششان‌فرونشیند ، وکرمهایشان نمیمیرد».

٦ ــ وپدرمان داود گریان گفت : « دراینهنگام برایشان برق ، وصاعقه‌ها وگوگرد ، وتندباد بسیارسختی برسرشان میبارد ».

۷ــ نابودی بادآنهارا ، چه‌خطاکاران تیره‌روزی؟! وچه‌سخت‌ناخوش دارند گوشتهای پاکیزه ، وجامه‌های گرانبها ، و تختهای مجلل ، وآوازهای دلربارا ــ۸ــ وچه اندازه گرسنگی ، وزبانه‌های گدازنده،و اخگر برافروخته وشکنجهٔ دردناك ، باگریهٔسوزان ، آنها رارنج میدهد ــ۹ــ پس عیسی‌نالید نالهٔ تأسف ! ومیگفت : «راستی اگر اینها بوجودنیامده بودند برایشان‌بهتر بود ازاینکه این‌شکنجهٔ دردناك را ببینند ــ۱۰ــ مردی‌را تصور کنیدکه در تمام اعضاء بدنش‌شکنجه‌ای دارد که همی رنج میکشد ، ودر آنجاکسی نیست که بحالش دلسوزی کند ، بلکه همه اورا ریشخند کنند ــ۱۱ ــ بمن" بگوئید آیااین رنجی بی‌دردناك نیست؟ »

۱۲ ـ شاگردان پاسخ دادند : «سخت رنج‌آور است».
۱۳ ـ پس‌عیسی فرمود : «این ازخوشیهای دوزخ است !
۱۴ـ من براستی بشما میگویم‌که اگرخداوند همهٔ رنجهائی‌را که همهٔ مردم دراین‌دنیا کشیده‌اند وتاروزقیامت‌خواهندکشید دریك کفهٔ ترازو بگذارد، بطور قطع ، آن مطرودان ، رنج وآزار این‌دنیا را برمیگزینند ـ۱۵ـزیرا رنجهای دنیائی بدست انسانهااست ،ولی‌شکنجه‌های اخروی بدست‌شیطانهائی است‌که بطورکلی هیچ رحم ندارند ـ۱۶ـ پس سخت است آن رنجیکه‌گناه‌کاران تیره‌روزگرفتارش خواهندشد ! ـ۱۷ـ و چه سخت است آن‌سرمای سوزانیکه زبانهٔ آتشفشان‌را سبك‌نمیکند ـ۱۸ـ وچه‌سخت است صدای دندانها وگریه وزاری ـ۱۹ـآب اردن از اشکهائیکه هردقیقه ازچشمهایشان‌جاری میشودکمتر است ـ۲۰ـ ودر آنجا زبانشان بهمهٔ آفریدگان ، وپدر ومادر و آفریدگار خودشان‌که تا همیشه خجسته است نفرین‌میکند».

فصل شصت و یکم

۱ -- چون عیسی این بفرمود ، خود و شاگردانش طبق آئین خداکه در کتاب موسی ثبت شده غسل کردند -۲- سپس نماز گزاردند ، وچون شاگردان اورا باین اندازه غمگین دیدند در آنروز ، اصلا با اوسخن نگفتند ، بلکه همه ازسخن او درحال جزع بس بردند .

۳- عیسی پس از نماز شامگاهان دهان گشود و گفت :

«کدام رئیس خانواده است که بداند دزدی تصمیم دارد خانه اش رانقب بزند و او بخواید ؟ -۴- البته هیچکس -۵- بلکه بیدار وهوشیار میماند و برای کشتن دزدآماده میایستد -۶- آیا با این وصف نمیدانید که شیطان شیری است غران ، تاخت وتاز میکند و کسی را میجوید تا پاره اش کند ؟ -۷- پس او تصمیم دارد که انسان رادرگناه بیندازد -۸- راستی بشما میگویم که انسان هرگاه ازسوداگر پیروی کند درآنروز نمیترسد ، زیرا او خوب آماده میشود ۹ - مردی بود که پولهائی بهمسایگان خود داد ، تا باآنها سوداگری کنندو سود را بانسبت عادلانه ای تقسیم نمایند - ۱۰- پس پاره ای از ایشان نیکو سوداگری کردند ، باندازه ایکه آن پولهارا چندبرابر افزودند ، ولی برخی از آنها پولها را درخدمت دشمنان صاحب پول بکار بردند ودرباره او ببدی سخن گفتند -۱۱- بمن بگوئید آنگاه که بدهکاران را محاسبه نماید ،وضع چه خواهد شد ؟ -۱۲- البته وبی هیچ شك آنان راکه نیکوسوداگری کردند پاداش میدهد -۱۳- ولی با نکوهش خشم خودرا ازدیگران تسکین میدهد -۱۴- پس طبق آئین آنها را بکیفر میرساند -۱۵- بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستد سوگند که آن همسایه همان خدائی است که هرچه راکه انسان دارد با خودحیات

باو بخشیده ـ۱۶ ـ حتی اینکه اگر در این جهان خوب زندگی کند برای خداوند مجد و برای انسان شکوه بهشت میباشد ـ۱۷ ـ زیرا آنانکه خوب زندگی میکنند با اینکه مردان نمونه و خوبی هستند پولهای خود را میافزایند ـ۱۸ ـ زیرا آنگاه که گناهکاران ، آنها را نمونهٔ پیروی دیدند بسوی توبه میگرایند ـ۱۹ ـ و بهمین جهت است آنانکه نیکو زندگی میکنند بپاداش بزرگی نیز پاداش داده میشوند ـ ۲۰ ـ ولی بمن بگوئید کیفر پیشوایان گناهکار چه خواهد بود ؟ آنانکه بسبب خطاهای خود آنچه را که خدا بآنها داده نصف نصف کرده ، از اینرو زندگی خود را درخدمت شیطان دشمن خدا مصرف میکنند ، در حالیکه برخدا سرکشی کرده و بدیگران بدی میرسانند ـ۲۱ ـ شاگردان گفتند: «کیفرشان بی‌حساب خواهد بود »،

فصل شصت و دوم

۱ ـ سپس عیسی فرمود : «کسیکه بخواهد خوب زندگی کند ، باید از سوداگری پیروی کند که فروشگاه خودرا قفل کرده و باکوشش فراوان، شب و روز آنرا نگهبانی میکند ـ ۲ ـ وکالائی را که خریده برای دریافت سود میفروشد ۳ ـ زیرا اگر بداند که دراین کالازیان می برد هر آینه اندکی از آنرا هم نمیفروشد ـ ٤ ـ پس برشما است که این چنین باشید زیرا درحقیقت جانهای شما سوداگر است ـ ۵ ـ وتن همان فروشگاه ـ ٦ ـ از اینروهرچه ازبیرون بواسطهٔ حواس بآن راه یابد ، وسیلهٔ خرید وفروش است ـ ۷ ـ وپولها هم همان محبت است ۸ ـ پس ، نیك بیندیشید با محبت خود کمترین اندیشه‌ای را که نتوانید از آن سودی ببرید ، خرید و فروش نکنید ـ ۹ ـ بلکه باید اندیشه و گفتار و کردار یکسره بخاطر محبت خدا باشد ـ ۱۰ ـ زیرا شما تنها بااین وسیله در آنروز امان می‌یابید ـ ۱۱ ـ راستی بشما میگویم که بسیاری غسل میکنند ، وبنماز میروند ۱۲ ـ وبسیاری روزه میگیرند ، وصدقه میدهند ـ ۱۳ ـ وبسیاری مطالعه میکنند ودیگران را بشارت میدهند ، ولی سرانجامشان درپیشگاه خدا مورد خشم خواهد بود ـ ۱٤ ـ زیرا اینان تنها جسدرا پاك میکنند ، نه دل را ـ ۱۵ ـ وتنها بادعان ناله میکنند ، نه بادل ـ ۱٦ ـ ازخوردن گوشت خودداری میکنند ولی جانهای خود را باگناه پرمیکنند ـ ۱۷ ـ وبدیگران ، چیزهای ناسودمند بخودشان را می‌بخشند تا اینکه بمظهر صلاح آشکار شوند ـ ۱۸ ـ مطالعه میکنند که بدانند چگونه سخن پراکنی کنند ، نه برای اینکه عمل نمایند ـ ۱۹ ـ دیگران را ازچیزهائی بازمیدارند که خودشان آن را بجا میآورند ـ ۲۰ ـ و این چنین با زبانهای خودشان کیفر داده میشوند ـ ۲۱ ـ بخدا سوگند که اینان خدا را بدلهاشان نمی‌شناسند ـ ۲۲ ـ برای اینکه اگر اورا می‌شناختند هرآینه دوستش میداشتند ـ ۲۳ ـ وچون هرچه را که انسان دارد خداوند باو بخشیده ، پس باید همه چیزرا درراه محبت خدا بکاربرد .

فصل شصت و سوم

۱ـ پس از چند روز عیسی بطرف شهری از سامریان رفت ، ولی باو اجازه ندادند که بآنشهر درآید و بشاگردانش نانی نفروختند ـ ۲ـ آنگاه یعقوب ویوحنا گفتند : «استادا! آیا نمیخواهی درپیشگاه خدا زاری کنیم تا از آسمان براین مردم آتشی بفرستد؟» ـ ۳ـ عیسی پاسخ داد : « شما نمیدانید که چه روحی وادارتان میکند تا چنین سخن بگوئید ـ ٤ـ یادآرید که خداوند تصمیم گرفت تا نینوا راهلاك کند ، زیرا درآنشهر هیچکس را نیافت که ازخدا بترسد ، همان شریکه بدیهایش باندازه‌ای رسید که خداوند «یونان»[1] پیمبر را خواند

۱ـ یونان همان یونس ، وپدرش «امتای» است . در شهر «جت حاقر» که یکی ازشهرهای زبولون است بدنیا آمد ، در روزگار یربعام دوم که از سال ۷۹۰ تاسال ۷۴۹ پیش از مسیح سلطنت میکرد از طرف خدا رسالت داشت تا به «نینوا» رفته و در آنجا وظیفهٔ نبوت را انجام دهد ، کوتاه سخن آنکه ، ازبندر یافا (یکی ازبزرگترین بنادرفلسطین است که هم اکنون اسرائیل آنراغصب کرده) سوار کشتی شد وچون میخواست از زیر فرمان خدا شانه خالی کند بقصد ترشیش حرکت کرد تا بجای دیگر فرارکند . بواسطهٔ طوفان بزرگیکه پیش آمد او را بدریا انداختند (شاید درهمین خلیج فارس وحدود کارون بوده) درهمان دم ماهی بزرگی اورا ببلعید و پس از چندشبانه‌روز اورابساحل صیدون انداخت . یونس از نخستین پیمبران قانونی بوده است . هم اکنون درکلده و آشور الواحی بدست آمده که قدیمی‌ترین قوانین تمدن درآنها ثبت شده است واحتمال میدهند که این همان قوانین تورات باشد . چون یهود تورات و قوانین آنرا منحصر بخودشان میدانستند نمیگذاشتند این قوانین در کشورها و شهرهای غیریهودراه یابد . چنین بنظر میرسد که چون یونس بنبوت رسید این قوانین را همگانی و دنیایی کرد ، بنابراین قوانین ثبت شدهٔ بر الواح مذکور بعید نیست که همان قوانین تورات باشد که بوسیلهٔ یونس منتشر گردید ـ ف .

تـا بآنجا بفرستد ـ۵ـ پس ، از ترس آن ملت بسوی طرسوس فـرار کـرد ۶ـ پس ، خداوند اورا بدریا انداخت ـ۷ـ ماهی اورا بلعید وبنزدیکی نینوا انداخت ـ۸ـ چون آنجا بشارت داده بود ملت بتوبه بازگشتند ـ۹ـ وخداوند هم بآنها مهربانی کرد .

۱۰ـ «وای بر کسانیکه جویای خشم وغضبند ، زیرا حتماً برایشان فرود میآید ـ۱۱ـ زیرا همهٔ انسانها سزاوارخشم خدایند ـ۱۲ـ هان! بمن بگوئید: مگر این شهررا با مردمش شما ساخته‌اید ؟ راستی شما دیوانگانید ـ۱۳ـ نه، هرگز، هرگز ، ـ۱۴ـ هرگاه همهٔ آفریدگان گرد آیند نمی‌توانند از نو، مگسی را از نیستی بیافرینند ، ومقصود از «آفرینش» این است ـ۱۵ـ چون خدای فرخنده‌ایکه خود این شهر را آفریده و سرپرستی میکند ، پس شما چرا نابودی آنرا میخواهید ؟ ـ۱۶ـ چرا نمیگوئید : «استادا ! آیامیخواهی درپیشگاه پروردگارخدایمان زاری کنیم که این توده را بتوبه بازگرداند؟» ۱۷ـ راستی این کار ، شایستهٔ شاگرد من است که : در پیشگاه خدا بخاطر آنانکه شری انجام میدهند زاری کند ـ۱۸ـ هابیل هم آنگاه که برادر دوراز خدایش قابیل ، اوراکشت اینچنین کرد ـ۱۹ـ وابراهیم هم برای فرعونیکه زنش را از او گرفت چنین کرد ـ۲۰ـ بهمین جهت هم ، فرشتهٔ پروردگار اورا نکشت ، بلکه اورا به بیماری دچار کرد ـ۲۱ـ و زکریا هم آنگاه که بفرمان پادشاه نابکار در هیکل کشته شد چنین کرد ـ۲۲ـ وارمیا ، واشعیا ، وحزقیال ، و دانیال ، و داود ، و همهٔ دوستان خدا و پیمبران پاك اینچنین کردند ـ۲۳ـ بمن بگوئید : هرگاه برادری بدیوانگی دچار شد آیا چون ببدی سخن میگوید ، یاکسی راکه باو نزدیك شود میزند ، اورا میکشید ؟! ۲۴ـ راستی کـه شما اینکار نمیکنید ، بلکه شایسته است بهبودی اورا بوسیلهٔ داروهای موافق بابیماریش بر گردانید .

فصل شصت و چهارم

۱ـ بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستد سوگند ، که گناهکار هرگاه مردم‌آزاری‌کند دچار بیماری خرد شده ـ۲ـ بمن بگوئید آیا هیچکس سر خود را برای پاره‌کردن عبای دشمنش ، میشکافد ؟ ـ۳ـ پس‌کسیکه سر خود را ازخدا دورمیدارد تا به‌تن دشمنش زیان برساند چگونه عقل سالمی‌دارد؟ ۴ـ ای انسان ! بمن بگو دشمن تو کی است ؟ ـ۵ـ آن دشمن تنها تنست وهرکسی است که ازتو ستایش میکند ـ۶ـ بهمین جهت اگرعقل سالمی داشتی دست آنان را که نکوهشت میکنند میبوسیدی ـ۷ـ و بآنانکه آزارت میدهند و از هرسو تو را میزنند هدیه‌ها پیشکش میکردی ـ۸ـ ای انسان ! این برای‌آنستکه هرچه دراین زندگی بخاطرگناهانت نکوهش و رنج ببینی دربرابرآن نکوهش ورنجهائیکه روز جزا بتومیرسدکم خواهد بود ـ۹ـ ولی ای انسان ! بمن بگوهرگاه این جهان ستم‌کند ، ودرآوازهٔ پاکان وپیمبران خدا که نیکوکارانند رخنه ایجاد نماید ، پس بتوکه گناهکاری چه خواهد کرد ؟! ـ۱۰ـ هرگاه‌آنان همه چیز را با شکیبائی تحمل‌کرده و دعاگوی ستمکارانشان بودند ، پس تو ، ای انسانیکه سزاواردوزخی چه خواهی‌کرد؟ ۱۱ـ شاگردانم بمن بگوئید : آیا نمیدانیدکه «شمعیا» به‌بندهٔ خدا داودپیمبر نفرین کرد ، و اورا سنگباران نمود ـ۱۲ـ پس داود بآنانکه دوست داشتند «شمعیا» را بکشند چه‌گفت ؟:»

۱۳ـ «ای « یوآب »[1] تو چه سودی میبری که دوست داری «شمعیا»

۱ـ « یوآب » خواهرزادهٔ داود و سپهسالار لشکر او بود ، وی شخص شجاع و دلاور ، وناجوی، وشدیدالانتقام بود . پس‌ازوفات داود وخیانتی‌که‌کرد، سلیمان دستور داد اوراکشتند ـ ف .

را بکشی ؟ ـ۱۴ـ بگذار مرا نفرین کند ، زیرا این بخواست خدا است که همین نفرین را بصورت برکت برمیگرداند » ـ۱۵ـ اینچنین بود ، چون خداوند شکیبائی داود را دید او را از ستم فرزندش «آبشالوم» نجات داد .

۱۶ـ «راستی که یك برگ هم بدون ارادهٔ خدانمی‌جنبد ـ۱۷ـ هرگاه در تنگنای دچار شدی در اندازهٔ آنچه تحمل کردی و در آنکس که تو را ناخوشی انداخته نیندیش ـ۱۸ـ بلکه در این بیندیش چه اندازه شایسته‌ای در دوزخ بسبب گناهانت از دست شیطان بتو برسد ـ۱۹ـ شما از این شهر خشمناکیدکه : چرا مارا نپذیرفته وبما نان نفروخته ، بمن بگوئید مگراین مردم بنده و غلام شمایند ؟ ـ۲۰ـ مگر این شهر را شما بآنها بخشیده‌اید ؟ ۲۱ـ وآیا گندمشان را شما بآنها بخشیده‌اید ؟ ـ۲۲ـ یا مگرشما دردرویدن آن کمکشان کردید ؟ ـ۲۳ـ نه ، هرگز ، هرگز ، ـ۲۴ـ چه ، شما دراین شهرها بیگانه وبیچیزید ـ۲۵ـ پس این چیست که میگوئید ؟».

۲۶ـ شاگردان پاسخ دادند : «سرورا ! ما گناه کردیم ، پس خدا مارا ببخشد».

۲۷ـ عیسی پاسخ داد : «اینچنین باد».

فصل شصت و پنجم

۱- عید فصح نزدیك شد ، بهمین مناسبت عیسی و شاگردانش بسوی اورشلیم برآمدند ۲- بطرف استخریکه « بیت‌حسدا »[1] خوانده میشد رفتند ۳- و حمام هم خوانده شده ، برای اینکه فرشتهٔ خدا هرروز آب را بجنبش درمیآورد و هرکس پس ازجنبش آن بآب درمیآمد از هرنوع بیماری بهبودی مییافت ۴- از اینرو گروه بسیاری از بیماران کنارآن استخریکه پنج ایوان داشت ، همیشه درنگ میکردند ۵- عیسی درآنجا زمینگیرسی‌ودو ساله‌ای را دیدکه به بیماری سختی دچاربود ۶- چون عیسی با الهام‌خدائی بحال‌این شخص دانا بود ، برآن بیمار رحم‌آورد و گفت : «میخواهی‌بهبودی یابی؟».

۷- زمینگیرپاسخداد : سرورا ! کسی‌را ندارم آنگاه که فرشته آب‌را میجنباند مرا درآب بگذارد ، آنگاه‌هم که‌خودم‌میآیم پیش‌ازمن دیگری‌فرود میآید ودرآب میرود» .

۸- در اینهنگام عیسی چشمانش را بسوی آسمان گرداند و فرمود : «ای‌برادر! بنام‌خدا بپاخیز وبستر خودرا بردار» .

۱۰- پس‌زمینگیر برخاست درحالیکه خدایرا سپاسگزار بود -۱۱- و بسترخودرا بردوش گرفت ، خدایرا سپاسگزاران بخانه‌اش‌رفت .

۱۲- آنانکه اورا دیدند فریاد زدند : «امروز ، شنبه‌است وجایز نیست

---

۱ - بیت حسدا در اورشلیم است بواسطهٔ خواص طبیعی که دارد مردم از هرطرف آنجا میرفتند ودر اطراف آن ایوانهائی ساخته‌بودند که‌مردم درآنها بانتظاربحرکت آمدن‌آب‌می‌نشستند ــ ف .

بسترت‌را برداری » ۱۳- پاسخ‌داد : « آنکس که بهبودیم داد بمن گفت . «بسترت‌را برداروازراه‌خودبخانه‌ات برو» ۱۴- پس آنگاه ازاو پرسش کردند: «اوکیست ؟» ۱۵- پاسخ‌داد: «من‌نامش‌را نمیدانم» .

۱۶- آنگاه بین‌خودشان میگفتند : «بطور یقین باید عیسی ناصری باشد».

۱۷- دیگران‌میگفتند : «هرگز ، زیرا اوقدوس خدا است اما کسیکه این کارراکرده اوگناهکاراست، چه اواحترام شنبه‌را شکسته‌است».

۱۸- وعیسی بهیکل رفت ، گروه بسیاری باونزدیك شدند تاسخنانش‌را بشنوند ۱۹- پس کاهنان ازفرط رشك آتش گرفتند .

فصل شصت و ششم

۱ـ یکنفر نزد او آمد و میگفت : «ای استاد شایسته ! راستی که تو خوب وراست میدانی ۲ـ ازهمین جهت بمن بگو : آن پاداشیکه خدا در بهشت بما میدهد چیست ؟» .

۳ـ عیسی پاسخ داد : «راستی تو مرا شایسته میخوانی ؟ بااینکه نمیدانی جز خدای یگانه شایسته‌ای نیست، همانطور که دوست خدا «ایوب» گفته است کودکیکه سنش یکروز باشد پاك نیست ، بلکه فرشتگان هم در پیشگاه خدا از لغزش پاك نیستند» ۴ـ ونیز فرموده است : «تن آنچنان گناه را بخود جذب میکند ومیمکد چنانکه «اسفنج» آب را» ۵ـ سپس آن کاهن ازاینجهت وبخاطر شکست خوردنش ساکت شد ۶ـ وعیسی فرمود : «راستی بشما میگویم که هیچ چیز خطرناك تر ازسخن نیست» ۷ـ زیرا سلیمان اینچنین گفته است : « زندگی و مرگ هردو زیر قدرت زبانند».

۸ـ روبشاگردانش کرد وگفت : « از آنانکه شمارا برکت میدهند بپرهیزید، زیرا آنها شمارا فریب میدهند ۹ـ وشیطان هم بازبانش پدرومادر نخستین مارا برکت داد ، ولی سرانجام سخنش بدبختی بود ۱۰ـ و حکماء مصر هم اینچنین فرعون را برکت دادند ۱۱ـ همچنین «جلیات[1]» فلسطینیان را برکت داد ۱۲ـ وهمچنین چهارصد پیغامبر دروغی ، آحاب را برکت میدادند ۱۳ـ ولی ستایشان جز باطل نبود ، درنتیجه ستایش شدگان وستایشگران تباه

۱ـ «جلیات» همانست که قرآن اورا جالوت مینامد. یکی از پهلوانان ودلاوران فلسطینیان وخیلی رشید وبلندبالا بود ـ ف .

شدند ۱۴- ازاینرواست که خداوند بیجهت برزبان «اشعیا»ی پیغمبر نگفته است:
«ای قبیلهٔ من ! راستی آنانکه تورا برکت میدهند ، فریبت میدهند .»
۱۵- وای برشما ای ملایان ، و فریسیان ! ۱۶- وای برشما ای کاهنان
ولاویان! زیرا شمائید که قربانیهای پروردگاررا تباه کردید ۱۷- تا آنجا که،
آنانکه میآیند تا قربانیهارا پیش کش کنند اعتقاد میورزند که خداوندهم مانند
انسان گوشت پخته میخورد» .

فصل شصت و هفتم

۱ـ زیرا شما بآنها میگوئید : «از گوسپندان و گاوان ، و بره‌های خود به‌پیشگاه هیکل خدایتان بیاورید ، و همه‌را مخورید ، بلکه از آنچه خدایشما بخشیده بهره‌ای‌هم بخدایتان بدهید» ـ۲ـ ولی شما آنهارا از اصل این قربانی نمی‌آگاهانید ، که: آن گواه آن‌زندگی‌ایست که‌خداوند بفرزند پدرمان‌ابراهیم انعام‌داد ـ۳ـ تا اینکه‌ایمان ، وفرمان ، وبرکتی‌که بپدرمان ابراهیم بخشیده شده ، و پیمانهای استواریکه از طرف خدا با او بسته شده فراموش نگردد .

۴ـ ولی‌خداوند برزبان «حزقیال» پیمبرمیفرماید : «قربانیهای‌خودرا ازمن‌دورکنید، زیراقربانیهای شمانزدمن ناخوش‌آیندست ـ۵ـ زیرا آنوقتیکه خداوند برزبان هوشع‌پیمبر ازآن‌سخن گفته نزدیك بکمال‌است : « من قبیلهٔ نابرگزیده را برگزیده میخوانم » ـ۶ـ و چنانکه خداوند در حزقیال‌پیمبر میفرماید : « بزودی خداوند با قبیلهٔ خود پیمان تازه‌ای می‌بندد که همانند پیمانیکه باپدران شما بست نیست، که بآن‌وفانکردند، و بزودی دلی‌ازسنگ، ازآنها میگیردودلی تازه بآنها میدهد» . ـ۷ـ و همهٔ اینها بزودی خواهدشد ، زیرا شما هم‌اکنون بحسب‌آئین اورفتار نمیکنید ، وبا اینکه کلید پیش شما است بازنمیکنید ، بلکه شایسته وسزاوار میدانید : راه‌دیگران‌راهم‌که‌میروند بمنعید» .

۸ـ آن‌کاهن اندیشهٔ برگشتن کرد تاهمه چیز را برئیس کاهنان‌که نزدیکی هیکل ایستاده بود خبردهد ـ۹ـ ولی عیسی فرمود :

«بایست تاپاسخ پرسشت‌را بدهم» .

فصل شصت و هشتم

۱ـ ازمن پرسیدی تورا خبر دهم که خداوند در بهشت بما چه خواهد داد ؟

۲ ـ راستی بشما میگویم : آنانکه یکسره چشمداشت بمزد دارند، صاحب کار را دوست ندارند ـ ۳ـ چوپانیکه دارای گلهٔ گوسفندی است هرگاه ببیند گرگ روی آورده ، خودرا برای دفاع ازگله آماده میکند ـ ۴ـ و بعکس او مزدور ، همینکه گرگ را ببیند گله را واگذارده و میگریزد ـ ۵ـ بخدائیکه درپیشگاهش میایستم سوگند، که اگرخدای پدران ما همان خدای شما بود ، هرگز بخاطرتان نمیگذشت که بگوئید : « خدا بما چه میدهد ؟» ـ ۶ـ بلکه آنچه را که داود گفته است میگفتید : « پاداش آنچه خدا بمن بخشنده است ، چه بدهم ؟ ».

۷ ـ من برای شما مثالی میزنم تا خوب دریابید ـ ۸ـ پادشاهی در راه بمردی برخورد که دژدان اورا برهنه کرده و تاسرحد مرگ او را زخمی کرده بودند ۹ـ براو رحم آورد و به بندگانش فرمان داد که آن مرد را بشهر برده و ازاو پذیرائی کنند ، پس آنها با کمال شوق اینچنین کردند ـ ۱۰ـ پادشاه زخم خورده را بسیار دوست میداشت ، باندازه ایکه دختر خودش را باوداد واو را وارث خود گرداند ـ ۱۱ـ پس شکی نیست که این پادشاه راستی مهربان بود ـ ۱۲ـ ولی آن مرد ، بندگان رازد ، دارو دهندگان را بی ارزش شمرد ، وبزنش توهین کرد ، ودربارهٔ پادشاه به تبلیغات سوء پرداخت ، کارگران او را بنافرمانیش واداشت ـ ۱۳ ـ هرگاه پادشاه از او کاری درخواست میکرد ، میگفت : پاداشیکه پادشاه بمن میدهد چیست ؟» ـ ۱۴ـ پس آنگاه که پادشاه اینرا بشنود،

باچنین شخص ناسپاسگزاری چه خواهد کرد ؟!».

۱۵ ـ همه پاسخ دادند : «وای براو ، زیرا پادشاه همه‌چیز را ازدست او خواهد گرفت واورا بسختی شکنجه خواهد کرد».

۱۶ـ آنگاه عیسی فرمود : « ای کاهنان ! و ملایان! وفریسیان ! وتوای رئیس کاهنان که صدای مرا میشنوی ! من آنچه‌را که خداوند برزبان پیمبرش اشعیا فرموده اعلان میکنم :

« بندگان پروردم ومقامشان بر افراشتم ، اما ایشان مرا کوچك و ناچیز شمردند !»

۱۷ـ بدانید که آن پادشاه، همان خدای ما است که اسرائیل رادراینجهان سراسر رنج و بیچارگی ، دریافت ـ۱۸ـ پس آن اسرائیل‌را به‌بندگان خود : یوسف ، و موسی وهرون که از آن سرپرستی میکردند بخشید ـ۱۹ ـ خدای ما آنرا بسیار دوست میداشت ، باندازه‌ایکه بخاطر قبیلهٔ اسرائیل مصر را کوبید ، وفرعون‌راغرق کرد ، ویکصدوبیست پادشاه ـ ازکنعانیان ومدینیان‌را شکست داد ـ۲۰ـ شرایع‌خودش را باو داد ، واورا وارث همهٔ این شهرها که قبیلهٔما درآن اقامت دارند گرداند .

۲۱ ـ « ولی اسرائیل چه‌کرد ؟ ـ۲۲ـ چه‌اندازه از پیمبران راکشت؟ ۲۳ـ چه‌اندازه نبوت را آلوده‌کرد ؟ ـ۲۴ ـ چگونه آئین خدا را نافرمانی کرد ؟ ـ۲۵ـ ای کاهنان ! چه اندازه و چه اندازه بهمین جهت مردم از خدا برگشتند ، وبخاطر گناهان شما رفتند بت‌پرست شدند ؟ ـ ۲۶ ـ پس تا چه اندازه با رفتار خود خدا راکوچك میکنید ، واکنون ازمن می‌پرسید : «خدا در بهشت بما چه‌خواهدداد ؟!» ـ۲۷ـ شما باید ازمن بپرسید که :

خداوند در دوزخ چه کیفری بشما خواهد داد؟ وشما برای‌توبهٔ راستی که خداوند شما را رحمت کند ، چه‌باید بکنید ؟ ـ۲۸ـ این است آنچه را که من بشما میگویم ، و بهمین مقصود نهائی هم بسوی شما ـ فرستاده شده‌ام » .

فصل شصت و نهم

۱ ـ بخدائیکه درپیشگاهش میایستم سوگند،شما جزحق، نمیتوانید از من هیچگونه مسامحه،ودورنگ‌ودوروئی‌دریافت کنید ـ۲ـ از اینرو بشما اعلان میکنم که توبه کرده و بدانسان بسوی خدا بازگشت کنیدکه پدرانمان پس از ارتکاب گناه توبه کردند .

۳ـ کاهنان بواسطهٔ این‌سخنان ازفرط خشم شعله‌ور شدند ولی از ترس مردم لب بکلمه‌ای نگشودند .

۴ ـ عیسی بسخن خود ادامه‌داد و گفت :

« ای فقیهان!وملایان !وفریسیان!وشما ای کاهنان بمن‌بگوئید ـ۵ـ شما مانند اسب سواران ، اسبرا دوست دارید ولی‌خواهان جنگ نیستید ـ۶ـ شما چون زنان بجامه‌های زیبا میل دارید ولی هیچگونه تمایلی برشتن و تربیت کودکان‌ندارید ـ۷ـ شما بمیوه‌های کشتزارها میل دارید ولی درکشت زمین میل ندارید ـ۸ـ شما درماهی‌های دریا میل دارید ، ولی درصید وشکارشان میل ندارید ـ۹ـ شما مانند همهٔ جمهوریان میل به بزرگواری دارید ولی در تحمل‌زحمت‌وسنگینی آن میل‌ندارید ـ ۱۰ـ شماچون‌کاهنان‌دردهیك‌ها ونوبرها میل‌دارید ، ولی خدمت خدا را بحق‌کردن میل ندارید ـ۱۱ـ در اینصورت خداوند باشما چه‌خواهدکرد وحال آنکه دراینجهان بهر خیر وخوشی بدون کوچکترین شریمیل دارید ؟!

۱۲ ـ راستی بشما میگویم : «خداوندبشما چنان‌جائی خواهدداد که درآنجا هرشری بدون‌کمترین خیری برایتان‌وجود داشته باشد ».

۱۳ـ چون عیسی‌این‌را کامل‌کرد، مردی‌راکه دیوزدگی داشت‌وگنگ،

وگورو کربود نزد او آوردند - ۱۴-همینکه عیسی ایمانشان‌را دید ،چشمانش را بطرف آسمان گشود ، وگفت :

« پروردگارا ! خدای‌پدران ما! براین بیماررحم آر ، واو رابهبودی بخش تا این قبیله بدانندکه تومرا فرستادی» .

۱۵ - وچون عیسی‌این راگفت ، بآن‌روح فرمان داد که برگردد ، و میگفت : « به نیروی نام خداوند ، پروردگـار ما ، ای شرور از این مرد برگرد» .

۱۶ - پس آن‌روح برگشت ، و آن گنگ بسخن درآمد وبا هردوچشم خود دید - ۱۷- از این کار همه‌هراسان شدند ، ولی ملایان گفتند : « اوتنها به‌نیروی« **بعلزبوب** » رئیس شیطانها ، این شیطانها را بیرون میکند».

۱۸- آنگاه عیسی فرمود :

« هر کشوریکه در میان خود و بزیان خود تقسیم شود ، ویران میشود ویك‌خانه‌ها بهم فرو میریزد -۱۹- پس هرگاه شیطان ، با نیروی شیطان بیرون میرود ، چگونه کشورش‌پابرجامیماند؟-۲۰- وهرگاه فرزندانشان‌شیطان را باکتابیکه سلیمان پیمبر بآنها داده بیرون میکنند ، پس آنان گواهی‌میدهند که من هم با نیروی خدائی شیطان را بیرون میکنم- ۲۱ - بخدا سوگند که بروح‌القدس ناروا گفتن‌وکفرورزیدن ، نه‌در این‌جهان ونه‌درسرای‌دیگرهیچ آمرزش ندارد .

۲۲- برای اینکه شریرخودرا با علم واختیار طردمیکند ».

۲۳- همینکه عیسی این‌راگفت ازهیکل‌بیرون‌رفت-۲۴- مردم اوراتعظیم کرده وهمهٔ‌بیمارانی‌راکه ممکن بود گرد آورند ، حاضرکردند، عیسی دعا کرد وبهمهٔ آنها بهبودی بخشید -۲۵ - از اینرو لشکریان رومی در اورشلیم شروع کردند بوسوسهٔ شیطانی، ومردم‌را در آنروزتهییج‌میکردند،ومیگفتند: « براستی‌که عیسی خدای اسرائیل است ، آمده تا قبیلهٔ خود را تفقد کند».

فصل هفتادم

۱ ـ عیسی پس ازجشن « فصح » از اورشلیم برگشت ، و بحدود شهر قیصریهٔ فیلیس در آمد ـ۲ـ پس‌از آنکه فرشته جبرئیل اورااز‌هیجانی‌که میان عامهٔ مردم پدید آمده‌بود بیم داد ، از شاگردانش بپرسید و گفت : « مردم دربارهٔ من‌چه میگویند ؟!».

۳ ـ پاسخ دادند : « گروهی میگویند : تو « ایلیا » هستی ،و دیگران «ارمیا» ودسته‌ای دیگر میگویند : یکی از پیمبران میباشی» .

٤ـ پاسخ داد: « خودشما دربارهٔ من‌چه میگوئید ؟!» .

٥ـ پطرس پاسخ داد : « تومسیح ، پسر خدائی ».

٦ـ آنگاه عیسی‌خشمگین شد ، وبا خشم اورا از خود راند و میگفت : «برو ، واز من دورشو ، زیراراستی توشیطانی ومیخواهی بمن‌بدی‌برسانی».

۷ ـ سپس آن‌یازده نفررا تهدیدکرد ومیگفت :

« وای برشما ، هرگاه این را تصدیق کنید ، زیرا من‌ازطرف خدابهر کس‌که این‌را تصدیق کند بنفرین بزرگی دست یافته‌ام ».

۸ـ و میخواست پطرس را طردکند ـ۹ـ ولی آن‌یازده نفر در پیشگاه عیسی‌زاری وشفاعت‌کردند ، پس طردش‌نکرد ـ۱۰ـ ولی عیسی دوباره او را بسختی نکوهش‌کرد ومیگفت : « پترس از اینکه بار دیگر مثل این سخن‌را بگوئی زیرا خدا تورا نفرین خواهدکرد».

۱۱ ـ پطرس گریست و گفت :

« سرورا ! ازگودنی این حرف را گفتم، پس‌درپیشگاه خدا زاری‌میکنم تا مرا بیامرزی ».

۱۲- سپس عیسی فرمود:
« وقتیکه خدای ما نمیخواهد خودش‌را برای بنده‌اش‌موسی آشکار کند، ونه‌برای «ایلیا» که اورا بسیار دوست میداشت ، ونه برای‌هیچ پیمبری ،شما اینچنین میاندیشیدکه او خودش‌را برای این گروه بی‌ایمان آشکار میکند ؟!
۱۳ ـ آیا نمیدانیدکه خداوند همه چیزرا بایك‌کلمه از نیست ، هست‌کرد، وپدیدگاه همهٔ بشراز تودهٔ گلی‌است ؟!ـ۱۴ـ پس‌در اینصورت چگونه‌خداوند بانسان مانند است ؟! ـ۱۵ـ وای‌برآنانکه شیطان‌را ، راه میدهند تا فریبشان دهد » .
۱۶- چون عیسی این‌راگفت بخاطر پطرس درپیشگاه خدازاری‌کرد، آن یازده‌نفر و پطرس میگریستندو میگفتند :
« ای‌پروردگار خجسته!خدای‌ما ! اینچنین باد !».
۱۷- پس ازآن عیسی‌برگشت‌وبرای خاموش‌کردن این‌عقیدهٔ باطلیکه در بارهٔ او رواج شده بود ، بسوی جلیل رفت .

فصل هفتاد و یکم

۱ ـ وچون عیسی بسرزمین خودرسید ، در اطراف جلیل پخش‌شدکه عیسای پیمبر بناصره آمده ـ۲ـ پس آنگاه مردم باکوشش ازبیماران‌جستجو کرده و آنها را پیش‌عیسی میآوردند ، واز او درخواست میکردندکه‌دستش‌را بآنها بکشد ـ۳ـ وراستی انبوه بسیاری روی آوردند تا آنجاکه توانگری‌فلج شده بود ، چون نمیتوانستند اورا از در درآورند ، اورا ببام خانه‌ایکه‌عیسی درآنجا بودبردند، عیسی‌بمردم فرمود :«که بالای بام‌رفته ،واورا باپارچه‌ای به پیشگاهش سرازیر کنند ـ٤ـ عیسی اندکی تأمل کرد ، آنگاه گفت : « ای برادر ! نترس! زیراگناهانت‌آمرزیده شد ».

٥ ـ همه از شنیدن این سخن بدین شدند ، وگفتند : « این کیست‌که گناهان‌را میآمرزد ؟!» .

٦ ـ آنگاه‌عیسی گفت :

« بخدا سوگندکه :نه‌من ونه‌دیگری نمیتوانیم‌گناهانرا بیامرزیم،ولی تنها خدا است‌که میآمرزد ـ۷ـ ولی‌من‌مانند خدمتگزاری برای خدا ،میتوانم برای‌آمرزش گناهان دیگران باو متوسل‌شوم ـ۸ـ واز اینرو برای‌این‌بیمار، باو متوسل شدم ویقین‌دارم‌که خدا دعایم‌را مستجاب‌کرد ـ۹ـ و برای اینکه حق‌را بدانید ، باین انسان میگویم : «بنام خدای پدران ماخدای ابراهیم و فرزندانش ، شفا یافته برخیز ».

۱۰ـ همینکه عیسی این‌را گفت،آن بیمار شفایافته برخاست وخدارا تمجیدکرد .

۱۱ ـ در اینهنگام همهٔ مردم ،عیسی متوسل شده تا بخاطر بیمارانیکه بیرون خانه بودند بخدا توسل جوید ـ۱۲ـ پس عیسی بسوی آنها بیرون‌رفت ، دستهایش‌را بلند کرد و گفت:ـ۱۳ـ«پروردگارا! خداوندلشکرها! خداوندزنده! خداوندحقیقی! خداوند پاك ومنزهیکه نمی‌میری!خداوندا! برایشان‌رحم‌آر!» ۱۴ـ همهٔ آنها پاسخ دادند : «آمین» ـ۱۵ـ پس از گفتن این کلمه ، عیسی دستش‌را بر بیماران گذاشت ، همه بهبودیشان را دریافتند .

۱۶ـ در اینهنگام‌خدارا ستایش‌کرده و میگفتند :

« راستی‌که خدا مارا بواسطهٔ پیمبرش تفقدکرد ،زیرا خداوند برای‌ما پیمبر بزرگی‌فرستاد ».

فصل هفتاد و دوم

۱ - عیسی شبانه وپنهانی با شاگردانش بسخن درآمد و گفت :

۲ - «راستی بشما میگویم که شیطان میخواهد مانند گندم شما راغربال کند-۳- ولی‌من بخاطرشما بخدا متوسل‌شدم پس‌هیچکس ازشما جزآنکه‌برای من دامها میافکند ، هلاك نمی‌شود» -٤- عیسی تنها این‌را در بارهٔ « یهودا» گفت ، برای اینکه فرشته جبرئیل باو گفته بود که یهودا چگونه با کاهنان « دست » دارد، و هر چه را که‌عیسی‌باو گفته‌بودیکاهنان بازگو کرده‌است ».

۵- پس نویسنده اشکریزان بعیسی نزدیك شد و گفت :

« استادا! کیست آنکس که توراتسلیم خواهدکرد؟ ».

٦- عیسی پاسخ داد ، ومیگفت : «ای‌برنابا ! اکنون گاه‌آن نیست که تو اورا بشناسی ، ولی آن‌شریر خودش را بزودی آشکارا میکند ، زیرا من بزودی از اینجهان روی میگردانم» .

۷ - در اینهنگام رسولان گریستند و میگفتند : « استادا ! چرا ما را وامیگذاری ؟ زیرا سزاوارتراست ما بمیریم از اینکه مارا واگذاری»!

۸ - عیسی پاسخ‌داد :

« دلهای شما مضطرب وهراسان‌نباشد، ونترسید - ۹- من آنکس که‌شما راآفریده نیستم، بلکه خدائیکه شمارا آفریده حمایتتان میکند -۱۰- امامن بویژه آمده‌ام تاراه را برای‌رسول‌الله که‌بزودی برای‌نجات عالم میآید، آماده کنم -۱۱ - ولی بپرهیزید از اینکه فریب بخورید ، زیرا پیمبران دروغی بسیاری‌خواهندآمد که سخنان مرا میگیرند و انجیل مرا آلوده‌میکنند ».

۱۲ ـ در اینهنگام «اندراوس» گفت: «استادا! برای ما نشانه‌ای بیان کن تا آن‌رسول‌الله‌را بشناسیم».

۱۳ـ عیسی پاسخ داد:

«او درروزگار شما نمیآید بلکه سالها بعد از شما میآید، آنگاه که انجیل‌من باطل‌شده وچنان‌شود که گویاسی مؤمن هم یافت نشود ـ۱۴ـ آنگاه است که خداوند برعالم رحم‌آورده پیمبرش‌راکه قطعهٔ ابرسفیدی بالای سرش قرار دارد برهمهٔ‌جهان پیروزی میدهد ـ۱۵ـ وبزودی‌نیروی‌بزرگی‌راخواهد آورد، وپرستش بتهارا از جهان برمیاندازد ـ۱۶ـ ومن‌بسی خوشحال میشوم باین، زیرا بواسطهٔ اواست‌که خدا آشکار وستایش‌شده، و راستی من روشن میگردد ـ۱۷ـ و از آنانکه‌میگویند: «من بزرگتر از یك انسانم، انتقام خواهدگرفت ـ۱۸ـ راستی بشما میگویم‌که ماه درهنگام‌کودکی آرامشی‌باو میدهد، ولی آنگاه‌که او بزرگ شد ماه‌را بادستهای خود خواهد گرفت. ۱۹ـ جهان باید ازطردکردن او بهراسد، زیرا اوناگهان بت‌پرستان‌را با ضربه‌ای ازپا درمیآورد ـ۲۰ـ چه، بندهٔ خدا: موسی‌هم بیشتراز اینها کشت، و «یوشع»هم برشهرها چیزی باقی‌نگذارد، همان‌شهرهائیکه سوزاند وبچه‌ها راکشتند ـ۲۱ـ زیرا برای‌زخم ریشه‌دار داغ بکاربرده میشود».

۲۲ـ وحقی روشن‌تراز آنچه‌راکه‌همهٔ‌پیمبران آورده‌اند خواهدآورد، کسی‌راکه درجهان نیکرفتار نباشد نکوهش وسرزنش میکند ـ۲۳ـ وبرجهای شهر پدران ما بخوشی‌آمده و بیکدیگر درود میفرستند ـ۲۴ـ براستی بشما میگویم که پیمبرخداآنگاه‌خواهدآمدکه دیده شود بت‌پرستی اززمین برافتادم واعتراف شودکه‌من مانندهمهٔ مردم بشری هستم.

فصل هفتاد و سوم

۱ ـ راستی بشما میگویم : هر گاه شیطان بخواهد بفهمد که آیا شما دوستان خدائید ، و بتواند بآرزوئیکه از شما دارد برسد ، راه‌را برای شما هموار میکند که طبق هواو هوس خودتان بروید ، زیرا کسی بشهر خود یورش نمی‌برد ۲ـ ولی چون میداند که شما دشمن اوهستید هر نا روائی را برای هلاکت شما بکار میبرد ـ۳ـ ولی نترسید زیرا او مانند سگ بسته باشما در میافتد ، برای اینکه خداوند دعای مرا شنیده است .

۴ ـ یوحنا پاسخ داد : « استادا ! آن آزمودهٔ قدیم (شیطان) چگونه در کمینگاه انسان میایستد؟ او تنها برای ما نیست ، بلکه برای آنان هم که بانجیل ایمان خواهند آورد نیز می‌باشد!! »

۵ـ عیسی پاسخ داد : « این بدکردار از چهار ، راه میآزماید :

۶ـ نخست آنگاه که خودش را با اندیشه‌ها میآزماید .

۷ ـ دوم ، آنگاه که بواسطهٔ خدمتگزارانش ، با گفتار و کردار میآزماید .

۸ ـ سوم ، آنگاه که با تعلیمات دروغ میآزماید .

۹ ـ چهارم ، آنگاه که با ایجاد پندار دروغ میآزماید .

۱۰ ـ در اینصورت بشر باید خیلی از او بترسد ، بویژه که او از تن خود انسان کمک کار دارد ، تنی که گناه را مانند تبداریکه آب را دوست میدارد ، دوست دارد ـ۱۱ـ راستی بشما میگویم که هر گاه انسان ازخدا بترسد ، بر هرچیزی یاری میابد ، چنانکه داود ، پیمبر خدا میگوید :

«بزودی خداوند تورا بعنایت فرشتگانی میسپارد که راههایت رانگه‌
میدارند ، تا شیطان تورا نلغزاند -۱۳- هزارتا از چپ وده‌هزار از راستت
فرومیریزند تا شیطانها بتونزدیك نشوند» .

۱٤- خدای مانیز برزبان داود مزبور محبت بزرگی را وعده داده :
که مارانگه‌دارد ، وگفته :

«من‌بتو فهمی میدهم که برومندت کند ، و در راههای خود بهرجور
سلوك کنی‌چشم برتومیباشد» .

۱۵- من چه‌بگویم؟ -۱٦- خداوند برزبان اشعیا فرموده :

«آیا مادربچهٔ درون خودرا فراموش میکند ؟ولی بتومیگویم : اگراو
فراموش کند من‌تورا فراموش نمیکنم» .

۱۷- «دراینصورت بمن‌بگوئید هر گاه فرشتگان نگهبان ، وخدای‌زنده
پشتیبان باشدکیست که‌ازشیطان‌بترسد ؟ -۱۸- وباهمهٔ اینها ناچارهمانطورکه
سلیمان پیمبر میگوید : «ای فرزندم‌که از خدا میترسی باید آمادهٔ آزمایشها
باشی !» .

۱۹- راستی بشما میگویم: برانسان است مانندصرافیکه پولهای خودرا
میآزماید ، اندیشه‌هایش را چنان بیازماید که بآخر بیننده‌ٔ خود گناه
نورزد .

فصل هفتاد و چهارم

۱ـ«مردمی همیشه درجهان بوده وهستند که‌از گناه پروا ندارند وراستی که اینان دچار گمراهی بزرگی‌هستند ـ۲ـ بمن‌بگوئید که : شیطان چگونه لغزید؟ ـ۳ـ اوتنها برای این‌اندیشه که‌مقامش ازانسان بالاتراست لغزید ـ۴ـ وسلیمان‌هم‌چون اندیشیدهمهٔ آفریدگان‌خدارا برای مهمانی دعوت کندلغزید، ولی آنگاه که‌ماهی ، همهٔ آنچه‌را که آماده کرده بود خورد ، لغزش او را اصلاح کرد ـ۵ـ ازاینرو بی‌جهت نیست که پدرمان داود میگوید :

«برترشمردن انسان خودش را در پندار خود سرانجام اورا برود گاه اشکها میافکند» .

۶ـ وبهمین‌جهت خداوند برزبان «اشعیاء»ی پیمبرش بانگ میزند:

«اندیشه‌های پلیدتان‌را ازچشم من‌دوردارید» .

۷ـ وسلیمان چه‌منظوری دارد آنگاه که میگوید :

«دلت‌را کاملا نگهدار».

۸ـ بخدائیکه‌جانم در پیشگاهش‌میایستد سوگند، همه‌چیز دراندیشه‌های ناپاکی که‌برانگیزندهٔ ارتکاب گناه است گفته‌میشود ، زیرا بدون‌هیچ‌اندیشه‌ای ارتکاب گناه انجام نمیگیرد ـ۹ـ هان بمن‌بگوئید آنگاه که برزگر درخت رزرا میکارد آیا آن‌رادرته‌چاله‌ای‌نمیکارد ؟ ـ۱۰ـ آری ، شیطان‌هم‌هرگاه بخواهد گناه‌را بکارد تنها درحد چشم وگوش نمیایستد ، بلکه ازآن‌حدود بسوی دل که جایگاه خدا هست تجاوز میکند ـ۱۱ـ همانطور که خداوند برزبان بنده‌اش موسی فرموده :

«من در آنان جای میگزینم ، تا درراه آئین‌من سیر کنند».
۱۲ـ هان‌بمن‌بگوئیدهرگاه «هیرودیس» پادشاه باشما پیمان‌ببندد خانه‌ای راکه خود دوست دارددر آن بنشیند نگهداری کنید ، آیا روا میدارید که «پیلاطوس» دشمن اودرآن‌خانه‌درآید و یا کالای خودش را آنجا بگذارد ؟!
۱۳ـ هرگز ، هرگز ، ـ۱۴ـ پس‌سزاوارتر است‌که نگذارید شیطان بدلهای شما درآید ، یا اندیشه‌هایش‌را درآنجا بگذارد ـ۱۵ـ زیرا خداوندلتان‌را ـ که جایگاه اواست ـ بشما داده تـا نگهداریش کنید ـ۱۶ـ در اینصورت نیك بیندیشیدکه صراف چگونه در پولها نگاه میکند ، تا ببیند آیا صورت قیصر درست هست ؟ وآیا آن‌نقره تقلبی‌است؟ وآیا این ازعیار معروف‌هست؟!
۱۷ ـ از اینرو ، آنرا در دست خود بسیار زیرورو میکند ـ۱۸ـ ای‌دنیای دیوانه ! چه‌اندازه در کارخودت محکم‌کاری ، تا آنجاکه توروز بازپسین برخدمتگزاران خدا بسبب سستی واهمالشان نکوهش و تحکم میکنی ، برای اینکه خدمتگزاران توبدون‌شك از خدمتگزاران خدا محکمکارترند[1] ـ۱۹ـ دراینصورت بمن بگوئید کیست که اندیشه‌ای‌را آنطور که صراف قطعه‌ای از پول‌نقره‌را میآزماید ، آزمایش‌کند ؟ ـ۲۰ـ مسلم هیچکس نیست » .

۱ـ زیرا ابنای‌اینجهان‌درطبقهٔ‌خود ازابنای‌نورعاقلترند، لوقاباب۱۶ـ آیهٔ۸ـف .

فصل هشتادو پنجم

۱ـ دراینهنگام یعقوب گفت :
«استادا ! چگونه آزمایش اندیشه‌مانند آزمایش قطعهٔ پول است؟» .
۲ـ عیسی پاسخ‌داد : «راستی نقرهٔ خوب دراندیشه‌همانا «تقوا» است ، زیرا هراندیشهٔ‌خالی ازتقوا ازجانب شیطان میآید ـ۳ـ و آن نقش درستی که روی پولها است ، همان رهنمون پاکان وپیمبرانی است که‌باید ازآنها پیروی کنیم ـ۴ـ وسنجش اندیشه همان دوستی خدا است که باید هرچیز بموجب آن بجای آورده‌شود ـ۵ـ ازاینرواست که آن‌دشمن ، اندیشه‌هائیکه مخالف باتقوای دربارهٔ همسایگانتان و مطابق با دنیا است بآنجا میآورد ، تا تن‌را تباه کند وافکار مطابق بامحبت دنیارا میآورد تا محبت ودوستی خدارا تباه‌کند .
۶ـ «برتولومایوس» پاسخ داد : «استادا ! چگونه اندکی‌بیندیشیم تادر بوتهٔ آزمایش نیفتیم؟» .
۷ـ عیسی پاسخ‌داد : «شمارا دوچیز میباید :
۸ـ نخست آنکه بسیار تمرین‌کنید .
۹ـ دوم آنکه خیلی کم‌سخن‌بگوئید .
۱۰ـ زیرا تنبلی وکسالت گودال متعفنی‌است که‌هرچیز نامعلوم‌وپلیدی در آن گرد آورده‌میشود ـ۱۱ـ وپر گوئی اسفنج‌است که گناهان را بخودمیکشد ۱۲ـ پس‌نباید کردار شماتنها منحصر بسر گرم کردن‌تن‌باشد ، بلکه‌بایدروان شما نیز مشغول بنماز باشد ـ۱۳ـ زیرا روان‌شماهیچگاه نباید ازنماز جداشود ۱۴ـ من‌برای شما مثلی میزنم ـ۱۵ـ :
«مردبدبدهی‌بود، ازهمین کسانیکه‌اورا می‌شناختند هیچکس نمی‌پذیرفت

که‌زمینهای‌اورا بکارد-۱۶-پس‌همانندبدنهادان‌زشتگوئی کرد: «من‌بیازارمیروم تامردم‌بیکارهٔ تنبلی‌را بیابم‌که بیایندتاکستان مرا بکارند -۱۷- این مرد از خانه‌اش بیرون آمد وبسیاری ازغریبهای ولگردبی‌چیزرا یافت -۱۸- باآنها سخن گفت وبتاکستانشان‌برد -۱۹- اما آنانکه اورا شناخته‌بودند وبیشتر بااو بودند ، هیچیك بآنجا نرفتند» .

۲۰- «پس، آنکس‌که بدبده‌است اوشیطان‌است -۲۱- زیراکاری بدست انسان میدهد که پاداش انسان در خدمت او آتش همیشگی‌است -۲۲- برای همین است‌که او ازبهشت بیرون آمده ، و پیوسته در پی کارگران میگردد ۲۳- اوبرای کارخودش تنبلهارا میگیرد - هرکه‌باشند - بویژه آنانکه اورا نمی‌شناسند -۲۴- وتنها برای نجات یافتن ازبدی ، شناختن آن‌کافی نیست ، بلکه باید برای چیره‌شدن براوکارهای شایسته کرد .

فصل هفتاد و ششم

۱- «من برای شما مثلی میزنم ۲- مردی دارای سه تاکستان بود که آنهارا به سه نفر باغبان اجاره داد ۳- چون باغبان نخستین ، نمیدانست که چگونه رزراکشت و کار میکنند ، آن تاکستان جز برگ چیزی بار نیاورد ۴- اما دومی چگونگی کشتکار موهارا بسومی آموخت ۵- سومی بسخنان او گوش فراداد وبدانسان که اورا راهنمائی کرده بود ، موراکشت و کار کرد ، ورزش میوهٔ بسیار آورد ۶- ولی دومی در کشت و کاری رزخود سهل انگاری کرد وتنها وقتش را بحرف گذراند ۷- آنگاه که گام پرداختن اجرت بصاحب موشد اولی گفت:

«سرورا ! من چگونگی کشت و کار تاکستان تورا نمیدانستم ، از اینرو من امسال میوه‌ای ندارم!» .

۸- آن آقا پاسخ داد : «ای کودن ! مگر تو در دنیا بتنهائی زیست میکنی؟ ازدومی که خوب میدانست چگونگی شخم زدن و کاشتن زمین را مشورت نکردی!! پس برتو واجب است حق مرا بپردازی».

۹- چون این را گفت دستور داد اورا بزندان افکنند تاحق آن آقائی را که برنادانی او رحم کرده بپردازد ، سپس اورا آزاد کرد ومیگفت : « برو ، پس ازاین نمیخواهم در تاکستان من کار کنی! وتورا همین بس است که من وامت را بپردازم» .

۱۰- دومی که آقا باو گفته بود : «آفرین بمثل تو باغبان ! آن موهائیکه بمن بدهکاری کجایند ؟ -۱۱- چون تو خوب میدانستی که چگونه باید موها تربیت شوند ، پس آن موهایکه باجارهٔ تو داده‌ام باید حتماً میوهٔ زیادی آورده باشد».

۱۲- دومی پاسخ داد : «سرورا ! رزتو رشد نکرده ، زیرا من نه درخت را پرتال کرده و نه زمین را شخم زده ام بنابراین مو بیار نیامده و نمیتوانم چیزی بپردازم» .

۱۳- سپس آن آقا سومی را خواندند و متحیرانه باو گفت : «تو بمن چنین گفتی : آنکس که مودوم را باجاره اش داده ام برای سرپرستی موایکه باجارهٔ تو داده ام تعلیمات کاملی بتو آموخته است ۱۴- پس چگونه میشود آن موایکه باجارهٔ خودش داده ام میوه نیاورده باشد ؟! بااینکه خاك همه یکی است !» .

۱۵- سومی پاسخ داد : «سرورا! موتنها باحرف کشت و کار نمیشود، بلکه، آنکس که بخواهد آن را اجاره کند باید هر روز باندازهٔ یك پیراهن عرق بریزد

۱۶- پس، سرورا! چگونه مو رزبان تو میوه میدهد ؟ بااینکه او جز پرگوئی و تباه کردن وقت کاری نکرده است ؟! ۱۷- سرورا ! بدون شك اگر بآنچه میگفت عمل میکرد هر آینه مزد پنج سال « مو » را بتو میداد ، زیرا منکه در اینباره نمیتوانم زیادحرف بزنم مزد دوسال تورا دادم» .

۱۸- آن آقا خشمگین شد و باکمال خشونت واهانت بآن رزبان دوم گفت: «دراینصورت ، که تو با پرورش ندادن درختان، وآماده نکردن موها ، بس کار بزرگی کرده اید ، پس ، ازطرف من بسزای بزرگی خواهی رسید !» .

۱۹- سپس خدمتگزاران را خواند ودستور داد : با هرچه بیرحمانه تر اورا بزنند ۲۰- پس از آن او را تحت سیطره و خشم خدمتگزار ستم پیشه ای بزندان انداخت که هر روز اورا میزد ۲۱- وهرگز نمیخواست اورا بواسطه شدن دوستانش آزاد کند .

فصل هفتاد و هفتم

۱ ـ راستی بشما میگویم که بسیاری در روز کیفرداد خواهند گفت : «پروردگارا ! ما آئین تورا بشارت وتعلیم دادیم ـ۲ـ ولی خود سنگها بمخالفت. آنها بفریاد آمده و خواهند گفت :

« ای گناهکاران ! چون دیگران را بشارت داده اید ، پس بزبان. نفوس خودرا پست کردید ».

۳ـ عیسی فرمود : « بخدا سوگند کسیکه حق را بشناسد وعکس رفتار کند چنان بعقاب دردناکی گرفتار شود که شیطان برایش زاری کند ـ۴ـ هان! بمن بگوئید آیا خداوند شریعت را برای دانستن بما داده یا برای عمل کردن ؟!

۵ ـ راستی بشما میگویم : منظور نهائی هر دانستن همین حکمت است که بآنچه میدانی عمل کنی».

۶ ـ بمن بگوئید هر گاه کسی برسفره‌ای نشسته وبادو چشم خود غذای اشتها انگیزی را می بیند ، ولی بادست خود چیزهای پلید وکثیف را برمیگزیند ومیخورد آیا چنین کسی دیوانه نیست ؟».

۷ـ شاگردان گفتند : «آری البته دیوانه است».

۸ـ آنگاه عیسی فرمود : « ای انسانیکه آسمان را بادرك خود شناخته ولی زمین را باهمهٔ نیروی دودست خود برمیگزینی راستی که تو از هر دیوانه‌ای دیوانه‌تری ـ۹ـ که خدا را بادرك خودمی‌شناسی ولی باهواوهوس با تمام میل بدنیا روی میآوری ـ۱۰ـ وتو ای آنکه خوشیهای بهشت را می‌شناسی وباکردار خود بیچارگی دوزخ را برمیگزینی ـ۱۱ـ راستی که تو سرباز دلاوری هستی! که شمشیر تیز را انداخته وجلد آن را برای جنگ برداشته‌ای !ـ۱۲ـ آیا نمیدانی

کسیکه درمیان تاریکی‌ها میرود بینهایت بنورعلاقه‌دارد نه‌تنها برای‌دیدن‌نور، بلکه برای این‌است که راه راست را ببیند ، تا باامنیت به منزلگاه برسد ۱۳- چه بیچاره‌ای، ای‌روزگاریکه باید هزار بار کوچك ودشمن شمرده‌شوی زیرا خدای‌ما برای‌همیشه خواسته باآن‌شناسائی راه را بواسطهٔ پیمبران پاك خود ببخشد تا بوطن وآسایشگاه خود رهسپار شود -۱٤- ولی تو ای‌بدنهاد توتنها از رفتن، روی‌گردان نشدی بلکه کاری بدتراز این‌کردی : نور را ناچیز شمردی-۱۵- راستی مثل آن‌اشتر درست است : او نمیخواهد از آب زلال و صاف بیاشامد ، برای اینکه نمیخواهد روی زشت خود را ببیند ۱۶- اینچنین میکندآن خوش‌نمائیکه‌کاربد میکند -۱۷- چه اونور را ناچیز میدارد تاکردار خودرانشناسد-۱۸- اما بکسیکه حکمت داده‌شود وتنها بکار خوب‌نکردن قناعت نمیکند ، بلکه بدترازآن‌را مرتکب‌میشود، که: آن‌حکمت را درشر بکار میبرد ، این‌مانند کسی‌است که‌بخشیدنیها را وسیله و آلت‌کشتن بخشنده بکار برد .

فصل هفتاد و هشتم

۱ـ «راستی بشما میگویم : خداوند برفرو افتادن شیطان رحم نکرد، ولی برسقوط آدم رحم آورد ـ ۲ـ شمارا همین بس که بدی حال کسی را که خیررا می‌شناسد ولی شر انجام میدهد بشناسید .

۳ـ دراینهنگام « اندراوس» گفت : «استادا ! آیا مانند اینگونه موارد نیکو است که ازترس سقوط علم را دور انداخت ؟!»

٤ـ عیسی پاسخ داد : «هرگاه جهان بی‌خورشید ، و انسان بی‌چشم، و روان بی‌درك خوب باشد دراینصورت، بی‌معرفتی هم خوب خواهد بود ـ ٥ـ راستی بشما میگویم: آنطور که دانش بحیات جاویدان فایده دارد، نان بزندگی این روزگار سودمند نیست ـ ٦ـ مگر نمیدانید که خداوند فرمان بدانش داده است؟!

۷ـ چه ، خداوند اینچنین میفرماید : «سفارش مرا همیشه پیش چشمت قراربده وهنگام نشستن ورفتنت ودرهمه وقت ، نیك درآن بیندیش».

۹ـ هم اکنون میتوانید بدانید که نادانی خوب است ؟! ـ ۱۰ـ کسیکه حکمت را کوچك بشمارد هرآینه بدبخت است ، زیرا ناچار درآن زندگی همیشگی زیان میکند».

۱۱ـ پس یعقوب پاسخ داد : «استادا ! ما بخوبی میدانیم که نه ایوب از آموزنده‌ای آموخت و نه ابراهیم ، و با این حال دو پیمبر و پاکیزه بودند » .

۱۲ ـ عیسی پاسخ داد : «راستی بشما میگویم: کسیکه از خاندان عروس است، بعروسی دعوت نمیشود ، زیرا او در همان خانه‌ایست که عروسی درآنجا است ، بلکه مردمان دور از آن خاندان دعوت میشوند ـ ۱۳ ـ مگر نمیدانید

که پیمبران خدا در خانهٔ نعمت ورحمت خدایند-۱۴- پس شریعت خدا درمیان آنها آشکار است ، همانطور که پدرمان داود در این باره میگوید : « شریعت خدای او ، دردلش است پس دیگر راهش گشوده نمیشود »-۱۵- راستی بشما میگویم :

آنگاه که خدای ما انسان را آفرید ، تنها اورا نیکوکار نیافرید، بلکه دردلش نوری نهاد تا باو بفهماند که تنها خدمت خدا باومی‌سزد-۱۶- پس اگر بعداز گناه این نور را فرونشاند و تاریك کند... ولی خاموش نمیشود-۱۷- زیرا انگیزهٔ درخدمت خدا ، برای هرملتی است ، گرچه آنها خدا را گم کرده و خدایان باطل دروغی را بپرستند-۱۸- از اینرو انسان باید از پیمبران خدا دانش بیاموزد ، زیرا این نوریکه پیمبران خدا را بسبب خدمت خدا ،درطریق رهسپاری بوطنمان بهشت می‌آموزد بس روشن است-۱۹-چنانچه کسیکه چشمش رنج و بیماری دارد باید کشانده شده تا مداوایش کنند .

فصل هشتاد و نهم

۱- یعقوب پاسخ داد : « پیمبران چگونه بما چیز میآموزند با اینکه آنان مردگانند ؟ ! و چگونه کسی را میآموزند که بهیچگونه پیمبران را نمی‌شناسد ؟».

۲- عیسی پاسخ داد : «تعلیمات پیمبران نوشته شده باید آنرا مطالعه کرد ، زیرا آن نوشته‌ها چون پیمبریست برای تو ۳- راستی بتومیگویم کسیکه نبوت را ناچیز می‌شمارد تنها بپیمبر توهین نکرده بلکه بخدائی هم که پیمبر را فرستاده توهین کرده است .

٤- اما دربارهٔ وظیفهٔ ویژهٔ امتهائی که پیمبر را نمی‌شناسند بشما میگویم : هرگاه کسی در اطراف و اقطار جهان بسر میبرد و آنچنان زندگی میکند که دلش باو وحی میرساند ، و آنچه را که دوست نمیدارد از دیگران باو برسد بدیگران روا ندارد ، و آنچه را که دوست میدارد ازدیگران بگیرد بنزدیکان خود بدهد ، پس چنین کسی از رحمت خدا بی‌بهره نخواهد بود ۵- از اینرو خداوند برای او آشکار شده و اگرچنانچه بیشتر نداشته هنگام مرگ بارحمت خود شریعتش را باو می‌نمایاند ٦- شاید در خاطر شما چنین بگذرد که : خداوند شریعت را بخاطر دوستی خود شریعت باو میدهد ۷- راستی این باطل است ، زیرا خداوند شریعت را از اینرو می‌بخشد که انسان برای دوستی در راه خدا نیکی کند ۸- پس هرگاه خداوند انسانی را ببیند که بخاطر دوستی با او ، نیکی میکند ، آیا شما چنین می‌پندارید که خداوند او را خوار و ناچیز می‌دارد ؟ ! ۹- هرگز ، هرگز ، بلکه او را بیشتر از کسانی دوست میدارد که شریعت را بآنان داده ۱۰- من برای شما مثالی میزنم :

مردی ملك ودارائی فراوانی داشت ، ازجملهٔ دارائی او زمین خشکی بود که جز چیزهای بی‌بهره ازآن نمیروئید ـ ۱۱ـ همانطورکه روزی درمیان آن زمین خشك میگشت ، درمیان بوته‌های بی‌میوه بگیاه میوه‌دار خوشگواری برخورد ـ ۱۲ـ در همین هنگام آن مرد گفت : « این گیاه چگونه دراینجا میوهٔ خوشگواری ببار آورده ؟ ! ـ ۱۳ـ من نمیخواهم این درخت با دیگر درختان قطع شده ودرآتش نهاده شود » . ـ ۱٤ـ سپس خدمتگذارانش‌را خوانده و دستور داد آنرا از ریشه‌کنده و در باغش بکارند ـ ۱۵ـ من بشما میگویم : خداوند ماکسانی راکه نیکی‌کنند اینچنین از زیانه‌های دوزخ نگه میدارد ، هرجاکه باشند .

فصل هشتادم

۱ــ «بمن بگوئید : آیا ایوب جز در سرزمین «عوص»[۱] و در میان بت‌پرستان مسکن گزید ؟ ۲ـ وموسی از روزگار طوفان چه مینویسد؟ ۳ـ بمن بگوئید ـ ٤ـ اومیگوید : «نوح درپیشگاه خدائعمتی دید» ـ٥ـ پدرمان ابراهیم پدری بی‌ایمان داشت که بتهای باطل میساخت و می‌پرستید ـ٦ـ ولوط درمیان بدترین مردم روی زمین مسکن گزید ـ۷ـ و بخت‌النصر دانیال را درحالیکه کودکی بود با «حنینا» و «عزریا» و «میشائیل» آنگاه که اسیرشدند ، عمرشان بیش از دوسال نبود باسیری گرفت ، و میان خدانگزاران بت‌پرستان پرورش یافتند ـ۸ـ بخدا سوگند همان طور که آتش چیزهای خشك را میسوزاند ، و آنهارا تبدیل بآتش میکند وفرقی‌بین زیتون ، وسرو ودرخت خرما نمیگذارد ، همچنین خدای ما بهرکس که نیکی کند رحم میآورد و فرقی میان یهودی و «سکیتی»[۲] و یونانی ، یا اسماعیلی نمیگذارد ـ ۹ ـ ولی ای یعقوب ! دل تو نباید بهمین حد آرام بگیرد ، زیرا هرجاکه خداوند پیمبر فرستاده ، برتو لازم و واجب است که داوری شخصی خود را گذاشته وازآن پیمبر پیروی کنی ۱۰ــ نه اینکه بگوئی :

---

۱ ــ زمین « عوص » همان وطن حضرت ایوب بود که در نجد واقع بوده است ــ ف .

۲ ــ سکیتی گروهی بودند که در زمینهای دریای سیاه و آن حدود زندگی میکردند ، و همیشه در گردش بودند و روزگارشان با وحشیگری و دوره‌گردی میگذشت ــ ف .

«آن پیمبر چرا چنین میگوید ؟ وچرا امر ونهی میکند ؟».
۱۱ـ بلکه بگو: «خدا اینچنین میخواهد و اینچنین فرمان میدهد».
۱۲ـ هان ! آنگاه که اسرائیل بموسی جسارت کرد ، خداوند بموسی چه گفت ؟ : « اینان بتو جسارت نکرده بلکه بمن ، خود من ، جسارت کرده‌اند ».
۱۳ـ «راستی بشما میگویم : انسان نباید روزگار زندگی خود را در آموختن سخنوری یا خواندن بگذراند ، بلکه باید در فراگرفتن اینکه بچه کاری خوب مشغول شود بگذراند ـ ۱٤ ـ بمن بگوئید : کدام خدمتگزار «هیرودیس» است که خوشنودی اورا بسبب خدمت کردن باتمام کوشش نخواهد؟ ۱۵ـ وای بر روزگاریکه میخواهد بدنی را خوشنود کند که جز گل وسرگین نیست ، و نمیخواهد ، بلکه فراموش میکند خدمت خداوندیکه همه چیز را آفریده وفرخنده گیش همیشگی است .

فصل هشتاد و یکم

۱ــ « بمن بگوئید : آیا بر کاهنان آنگاه که تابوت شهادت خدا را بدوش میگیرند ، اگر آنرا بزمین بیندازند گناه بزرگی شمرده می‌شود ؟».
۲ــ شاگردان چون این‌را شنیدند بخود لرزیدند ، چون میدانستند که خداوند «عزه» راکشت ،زیرااو تابوت خدارا ازروی گناه دست کرده ـ۳ـپس گفتند : «راستی آن گناه بس بزرگی است».
٤ــ عیسی فرمود: «بخدا سوگند ، فراموش کردن آن کلمه‌ایکه خداوند بسبب آن همه چیزرا آفرید وآن کلمه‌ایکه بسبب آن حیات همیشگی را برای تو پیش میآورد ، هرآینه گناه بزرگی است».
۵ــ چون عیسی این بفرمود ، نمازگزارد وپس‌ازنمازگفت : «ما نباید فردا باورشلیم برویم ، زیرا فرشتهٔ خدای پاك بمن اینچنین خبرداد».
٦ــ عیسی در اول بامداد صبح روزی بچاهی رسید که یعقوب آنرا ساخته ، و بفرزندش یوسف بخشیده بود ـ۷ــ چون از رنج سفر خسته شد ، شاگردانش را برای خریدن غذا بآن شهر فرستاد ــ ۸ ــ پس کنار چاه و بر بالای سنگ آن نشست که ناگاه زنی ازاهل سامره برای آب‌کشیدن بآنسوی آمد .
۹ــ عیسی بآن زن گفت : «بمن هم بده تا بیاشامم».
۱۰ــ آن زن پاسخ داد :«شرم نمیکنی ! تومردی‌عبری از من که زنی سامری هستم‌آب میخواهی ؟»
۱۱ــ عیسی پاسخ داد : «ای زن اگرمیدانستی‌کی از تو یك شربت‌آب

میخواهد ، هر آینه تو از او شربتی میخواستی !».

۱۲ـ زن پاسخ داد : « با اینکه چاه ژرف است وتوهم ظرف وریسمانی برای کشیدن آب نداری ، پس چگونه بمن آب میدهی تا بیاشامم ؟».

۱۳ـ عیسی پاسخ داد : «ای زن ! کسیکه ازآب اینچاه بیاشامد تشنگی او برمیگردد ، اما کسیکه ازآن آب که من باو میدهم بیاشامد ، هرگز تشنه نخواهد شد ، بلکه آن آب به تشنگانی داده می‌شود تاچون بیاشامند بزندگی جاویدان خواهند رسید».

۱۴ـ آن زن گفت : « سرورا ! از اینچنین آبیکه داری بمن هم بده » .

۱۵ـ عیسی پاسخ داد : « برو شویت را هم بخوان تا بهر دوی شما بدهم » .

۱۶ـ آن زن گفت : «من شوهری ندارم».

۱۷ـ عیسی پاسخ داد : «خوب راست گفتی برای اینکه تو پنج شوهر داشته‌ای ، وآنکس که هم اکنون باتواست ، شوی تو نیست».

۱۸ـ همینکه زن این‌را شنید ناراحت ومضطرب شد، وگفت : «سرورا! بااین سخن چنان می‌بینم که تو پیمبر باشی. ـ۱۹ـ ازاینرو درپیشگاه توزاری میکنم تا مرا ازآنچه پیش میآید بیاگاهانی : عبرانیان بالای کوه صهیون ، در هیکلی که سلیمان در اورشلیم ساخته نماز میگزارند ، ومیگویند : « نعمت و رحمت خدا تنها درآنجا یافت میشود نه در جای دیگر ـ۲۰ـ اما قبیلهٔ ما ، براین کوهها سجده میکنند ، ومیگویند : سجده باید تنها برکوههای سامره باشد ، پس کدام یك سجده کنندگان حقیقی هستند ؟».

فصل هشتاد و دوم

۱ـ آنگاه ، عیسی آهی کشید و گریست درحالیکه میگفت :

۲ـ «وای برتو ای سرزمین یهود ! زیرا تو مبالی ومیگوئی : «هیکل پروردگار، هیکل پروردگار» وچنان میزیی ودرخوشیها وکارهای دنیا فرو رفته‌ای که گویا خدائی نیست ـ۳ـ براستی که همین زن ، در روز جزا بر تو حکم بدوزخ میدهد ـ۴ـ چون‌این‌زن درجستجوی آنست که بشناسد درپیشگاه خدا چگونه نعمت ورحمت دیده میشود ؟».

۵ـ پس روی بآن زن کرد و گفت : «ای زن ! شما سامریها بچیزی سجده میکنید که‌آن را نمی‌شناسید ، ولی ما عبرانیها بکسی سجده میکنیم که اورا می‌شناسیم ـ۶ـ براستی بتو میگویم : که خداوند روح است و حق ، پس باید اورا هم با روح وحق سجده‌کرد ـ۷ـ زیرا پیمان خدا تنها دراورشلیم در هیکل سلیمان گرفته شد ، نه در جای دیگر ـ۸ـ ولی مرا تصدیق کن ، روزگاری خواهد آمد که خداوند درآن روزگار، رحمتش را بشهردیگری میدهد ، آنگاه میتوان اورا درهرجا بحق سجده‌کرد ، و خداوند هم برحمت خود نماز حقیقی را درهرجا که باشد می‌پذیرد».

۹ـ آن زن پاسخ داد : «ما منتظر«مسیا» هستیم ، آنگاه که بیاید ما را میآموزد».

۱۰ـ عیسی پاسخ داد : «ای زن! مگرتومیدانی که «مسیا» حتماً خواهد آمد ؟!».

۱۱ـ پاسخ داد : «آری سرورا !».

۱۲ـ دراینهنگام عیسی ازخوشحالی درخشنده رخسار شد وگفت :

«ای زن! بمن چنین مینماید که توزن باایمانی هستی -۱۳- پس بدان، که باگرویدن به «مسیا» میشود همهٔ برگزیدگان خدا رهایی یابند -۱٤- در اینصورت بایدآمدن «مسیا» را بشناسی !».

۱۵- آن زن گفت : «سرورا ! شاید توخود ، مسیا هستی !»

۱٦- عیسی پاسخ داد : « راستی که من پیمبری نجات دهنده، بسوی خاندان اسرائیل فرستاده شده‌ام -۱۷- ولی آن « مسیا » ایکه خداوند همهٔ جهان را بخاطراو آفریده ، پس ازمن ، برای همهٔ آفریدگان روزگارخواهد آمد -۱۸- آنگاه است که خداوند در همهٔ عالم سجده شده و رحمت خواهد رسید ، تاآنجاکه سال یوبیل ، که اکنون هرصد سال یك‌بار میآید «مسیا» در هرسال ودرهمه‌جا قرار خواهد داد».

۱۹- دراینهنگام زن کوزهٔ خودرا گذاشت وشتابان بشهررفت تاآنچه‌را که ازعیسی شنیده گزاره کند .

فصل هشتاد و سوم

۱ـ در همان بین که آن زن با عیسی سخن میگفت ، شاگردانش آمدند واز اینکه عیسی اینگونه بازنی سخن میگفت درشگفت شدند ـ۲ـ وبا اینحال هیچکس باو نگفت : « چرا این جور با یك زن سامری گفتگو میکنی ؟».

۳ـ آندم که زن برگشت ، گفتند : «استادا ! بفرما وبخور».

٤ـ عیسی پاسخ داد : «باید غذای دیگری بخورم».

٥ـ شاگردان بیکدیگر میگفتند « شاید سامری با عیسی سخن گفته و رفته برایش غذائی پیدا کند » . ـ٦ـ پس ، از نویسندهٔ این کتاب پرسیده و گفتند : «ای برنابا ! آیا اینجا کسی بوده که بتواند برای استاد غذا آماده کند ؟».

۷ـ نویسنده پاسخ داد : «در اینجا جز آن زنیکه او را دیدید ، واین ظرف خالی را اینجا گذاشت تا آنرا پر از آب کند، کسی نبود» ـ۸ـ پس شاگردان حیرت زده ایستاده ومنتظر نتیجهٔ سخن عیسی بودند ـ۹ـ دراینموقع عیسی گفت : «شما نمیدانید که غذای حقیقی کار اراده و خواست خدا است ۱۰ـ زیرا آن نانیکه انسان را غذا میدهد و باو زندگی میبخشد نان نیست ، بلکه درحقیقت آنچه روزی میدهد آن کلمهٔ خدا است که بخواست خود او است ۱۱ـ ازاینرو ، فرشتگان پاك نمیخورند بلکه باراده خدا میزیندوروزی میخورند ـ ۱۲ـ وهمینطور ما ، وموسی ، وایلیا ، ویکی دیگر ، چهل شبانه روزی بی هیچ غذائی بسر بردیم ».

۱۳ـ سپس عیسی چشمان خود را بالا گشود وفرمود : «کی هنگام درو میشود؟».

۱۴ـ شاگردان پاسخ دادند : «سه ماه دیگر».

۱۵ـ عیسی فرمود : «اکنون نیك بنگرید که کوهها چگونه با دانه‌های تگرگ و برف سفید شده ـ ۱۶ ـ راستی بشما میگویم : [در آنروز[1] درو بزرگی برای چیدن و بهره گرفتن پیش خواهد آمد ـ۱۷ـ آنگاه بآن گروه بسیاریکه آمده بودند او را ببینند اشاره کرد ـ۱۸ـ زیرا آن زن چون بشهر درآمد سراسر شهر را برانگیخت ، ومیگفت :

«ایمردم : فرا آئید و ببینید که ازطرف خدا پیمبر تازه‌ای بخاندان اسرائیل فرستاده شده».

۱۹ـ وآنچه راکه ازعیسی شنیده بود ، بازگوکرد ـ۲۰ـ چون بآنجا آمدند از عیسی خواهش کردند که نزد آنها درنگ نماید ـ۲۱ـ پس عیسی بآنشهردرآمد ودوروز درآنجا درنگ کرد ومشغول بهبودی دادن به بیماران، وتعلیم دادن چیزهائی بودکه ویژهٔ ملکوت خداوند است .

۲۲ـ دراینهنگام مردم شهر بآن زن گفتند : «ما بسخن و نشانه‌های او بیشتر ازآنچه تو گفتی ایمان داریم ـ۲۳ـ زیرا او راستی قدوس خدا و پیمبری است ، برای نجات کسانیکه باومیگروند ، فرستاده شده» .

۲۴ـ وپس‌از نماز نیمه‌شب ، شاگردان نزدیك عیسی آمدند ،ـ۲۵ـپس عیسی بآنها گفت : «این شب در روزگار «مسیا» پیمبر خدا همان یوبیل‌سالیانه است که اکنون هرصد سال یکبار پیش میآید ـ۲۶ـ بهمین جهت دوست‌ندارم کـه امشب بخوابیم بلکه باید نماز بخوانیم و سرهای خود را برای سجدهٔ خدای توانای مهربانمان که تاهمیشه خجسته است ، صدبار خم‌کنیم ـ۲۷ـ و در هرمرتبه بگوئیم :

« بتو ای خدای یگانه‌ایکه برای تو آغازی نیست و انجامی برای تو نمیباشد اعتراف میکنم ـ۲۸ـ چه تو بوسیلهٔ رحمت خود بهرچیز آغازش را دادی ، وسپس بوسیلهٔ داد خود بهمه چیز انجامش را میبخشی ـ۲۹ـ برای‌تو در میان مردم هیچ مانندی نیست ـ۳۰ـ زیرا تو با بخشش بی پایان خودت درمعرض هیچگونه حرکت وعارضی‌نیستی ـ۳۱ـ برما رحم‌آر ، چه ، تومارا آفریده ، وماساختهٔ دست تو هستیم».

۱ـ منظور از «آنروز» روز قیامت است ، که حافظ میگوید :

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو
یادم‌ازکشتهٔ خویش‌آمد وهنگام درو ـ ف ـ

فصل هشتاد و چهارم

۱- چون عیسی نماز گزارد فرمود : « بایدخدا را سپاس گزاریم ،چه اوامشب رحمت بزرگی بماارزانی‌داشته است -۲- زیرا اوروزگاری‌راکه باید بگذرد درامشب برگرداند، برای اینکه ما با پیوستگی ، با پیمبر خدا نماز خواندیم -۳- وراستیکه من آواز اورا شنیدم » .

٤- همینکه‌شاگردان‌آنرا شنیدند بسیارخوشحال‌شده وگفتند: « استادا! امشب چیزی از اندرزها بما بیاموز !».

۵- عیسی فرمود : « آیا یکبارهم روغن خوشبو (بلسان) را با مدفوع آمیخته دیده‌اید ؟!.»

۶- پاسخ دادند : « نه ، سرورا ! نه ، هیچ دیوانه‌ای پیدا نمیشود که چنین کند ».

۷- پس عیسی فرمود : « هم اکنون شما را خبرمیدهم که در روزگار، کسانی پیدا می‌شوندکه از این هم سخت دیوانه‌تر باشند ، زیرا آنان‌خدمت خدا رابخدمت دنیا مخلوط‌میکنند -۸- حتی گروه بسیاریکه بی‌هیچ آلودگی بسر میبرند همانها از شیطان فریب خورده‌اند -۹- و در همان بین‌که نماز میگزارندسر گرمیهای دنیائی را بنمازشان در میآمیزند ، پس درپیشگاه خدا مورد خشم قرارمیگیرند -۱۰-بمن بگوئیدآنگاه‌که برای نماز غسل میکنید آیا دل واپس نیستیدکه چیز پلیدی ببدنتان برسد ؟ آری‌آری ، -۱۱- ولی آنگاه‌که نماز میخوانید چه میکنید ؟ -۱۲- روان‌های خودرا با رحمت خدا ازگناه میشوئید -۱۳-آیا آنگاه‌که نماز میخوانید ، میخواهید از چیزهای

دنیایی سخن بگوئید؟! ـ۱۴ـ بترسید از اینکه چنین کنید ـ۱۵ـ زیرا هر کلمهٔ دنیایی بر نفس سخنگو بصورت فضلهٔ شیطان میشود».

۱۶ـ شاگردان بسختی بخود لرزیدند، زیرا عیسی با تند روحی، و سوز و گداز برایشان سخن گفت ـ۱۷ـ و گفتند: «استادا! آنگاه که دوستی بیاید و با ما سخن بگوید ودرحال نماز باشیم چه کنیم؟».

۱۸ـ عیسی پاسخ داد: «اورا واگذاشته ونماز را تکمیل کنید».

۱۹ـ «پرتولوماوس» گفت: «گرچه آنگاه که ببیند با او سخن نمیگوئیم خشمگین شده و برگردد؟!»

۲۰ـ عیسی پاسخ داد: «هرگاه خشمگین شود، پس مرا تصدیق کنید که اونه دوست شمااست، ونه مؤمن، بلکه کافروهمدم شیطان‌است ـ۲۱ـ بمن بگوئید: هرگاه رفتیدکه با یکی از غلامان اصطبل هیرودیس صحبت کنید، و ببینیدکه آنها با هیرودیس درگوشی صحبت میکنند، هرگاه شمارا منتظر قرار دهند خشمگین میشوید؟ ـ۲۲ـ هرگز، هرگز، بلکه خورسند میشوی که دوستتان را نزدیك پادشاه می‌بینی ـ۲۳ـ عیسی گفت: «آیا این درست است؟».

۲۴ـ شاگردان پاسخ دادند: «راستی که عین حق است».

۲۵ـ عیسی فرمود: «راستی بشما میگویم هرکس که نماز میگزارد همانا با خدا سخن میگوید ـ۲۶ـ آیا این روا است که سخن گفتن باخدارا واـ گذاشته برای اینکه با مردم سخن بگوئید؟ ـ۲۷ـ آیا برای دوستتان شایسته است که از اینجهت خشمگین شود: چون شما خدا را بیشتر از او احترام میکنید؟ ـ۲۸ـ هرگاه او از اینجهت خشمگین شود چون شما او را منتظر کرده‌اید پس مرا تصدیق کنید که او راستی برای شیطان خدمتگزار خوبی خواهد بود ـ۲۹ـ زیرا این همان چیزیست که شیطان میخواهد بخاطراوخدا واگذارده‌شود ـ۳۰ـ بخدا سوگند هرکه ازخدامیترسد بایدخودرا ازکارهای دنیائی برکنار دارد تاکردار نیك تباه نگردد».

فصل هشتاد و پنجم

۱ ـ عیسی فرمود : «هرگاه انسان کاربدی کرد ، یا سخن بدی گفت و کسی رفت اورا اصلاح کند واوراازچنین کاری باز دارد ، این چگونه کاری است که او انجام میدهد؟».

۲ ـ شاگردان پاسخ دادند: «اوکارخوبی انجام میدهد ، زیرا خدائی را خدمت میکند که همیشه جلوگیری از شررا میخواهد ، همانطور که آفتاب پیوسته نابودی و طرد تاریکی‌را میخواهد ».

۳ ـ عیسی فرمود : «من عکس این‌را بشما میگویم: هرگاه کسی کار نیکی کرد یاسخن نیکی گفت ، هرکس بهروسیله‌ای که بالاتر ازآن نباشد بخواهد او را بازدارد همانا او شیطان‌را خدمت میکند، بلکه دوست وهمدم او میشود ٤ـ زیرا شیطان جز بازداشتن و جلوگیری ازهر چیز نیکی همت نمیگمارد .

۵ ـ ولی‌هم اکنون بشماچه بگویم ؟ ۶ـ من آنچه‌را که قدوس ودوست خدا سلیمان پیمبر گفته‌است بشما میگویم :

« ازهر هزار نفریکه می‌شناسید یکنفر دوست شما است» پس‌متی گفت :

« بنابراین ما نمیتوانیم کسی‌را دوست بداریم ».

۷ ـ عیسی پاسخ داد : «راستی بشما میگویم : برای شما روا نیست جز گناه چیزی را دشمن بدارید ـ۸ـ تاآنجا که نمیتوانید شیطان را ازاینجهت که آفریدهٔ خدا است دشمن بدارید، بلکه از اینجهت دشمن بدارید که او دشمن خدا است ـ۹ـ آیا میدانید چرا ؟ ـ۱۰ـ من بشمامیفهمانم ـ۱۱ـ زیرا او آفریدهٔ خدا است و هرچه‌را که خدا آفریده آن نیکو و کامل است ـ۱۲ـ

از اینرو هر کس آفریده را ناخوش بدارد آفریدگار را ناخوش داشته ۱۳- ولی دوست ، چیز ویژه‌ایست که بدست آوردنش آسان نیست ، اما ازدست دادنش آسان است -۱٤- زیرا که دوست ازاعتراض بر کسیکه اورا بسیاردوست میدارد چشم نمی‌پوشد -۱۵- برحذروهوشیار باشید ، وکسی‌راکه‌دوست‌شمارا دوست نمیدارد بدوستی برنگزینید -۱۶- بدانید ! مقصود از دوست چیست ؟ ۱۷ - مقصود از دوست جز پزشك روحانی نیست - ۱۸ - همانقسم که انسان کمتر میتواند پزشك ماهری بدست‌آورد که بیماریها رابشناسد وطرزاستعمال داروها را دربیماریها خوب بداند، همین‌طور، کمندآن‌دوستانیکه لغزشها را شناخته وبدانند چگونه دیگران رابصلاح رهنمون‌شوند -۱۹- ولی در اینجا یك‌شری هست، وآن این‌است که بسیاری ازدوستان از لغزشهای دوستشان‌چشم پوشی میکنند -۲۰- ودیگردوستان آنها را معذور میدارند -۲۱- و دوستان دیگر بواسطهٔ چیزهای دنیائی از آنها پشتیبانی‌میکنند -۲۲- ودوستانی‌یافت میشوند-اینهابدتر از آنهاهستند که گذشت - دوستان خودرا در ارتکاب گناه دعوت‌کرده وآنها راهم کمك‌میکنند ، آخرت اینان همانند پستی و آلودگی آنها است -۲۳- بپرهیزید از اینکه مانند اینگونه مردمی را دوست بگیرید ۲٤- زیرا اینان راستی دشمنان وکشندگان روانند »..

فصل هشتادوششم

۱ ـ «دوست تو باید دوستی باشد چنان اصلاح‌را بپذیرد که او میخواهد تو را اصلاح کند ـ۲ـ همانطور که‌او میخواهد برای دوستی درراه خداهمه‌چیز را واگذاری ، پس او هم باید خوشنود باشد که بخاطر خـدمت خدا او را واگذاری ».

۳ـ « بمن‌بگوئید هرگاه انسان نداند که چگونه خدا را دوست‌بدارد پس‌چگونه بداند که‌خودش‌راچگونه‌دوست بدارد ـ٤ـ وچگونه بداند که‌دیگران را چگونه دوست بدارد وقتیکه نداندخودش‌راچگونه دوست‌بدارد؟ ـ٥ـ راستی که این ناشدنی است ـ۶ـ پس هرگاه خواستی‌دوستی برگزینی‌ـچـون‌کسیکه هیچ دوستی نداشته باشد براستی بی‌نوا است ـ نخست‌خوب بینـدیش، ونه بنسب ارجمند او، ونه‌بخاندان والای‌او، ونه بخانهٔ زیبای او، ونه‌بجامه‌های خوب او ، ونه به‌نیکی‌خوداو ، و همینطور ، نه بسخنان‌شیرین او ، چه ، در اینصورت بآسانی فریب خواهی خورد ـ ۷ـ بلکه نیك بیندیش چگونه از خدا میترسد ، وچگونه‌چیزهای دنیایی‌راکوچك وپست میشمارد ، وچگونه‌کردار نیك‌را دوست میدارد ، وبویژه، چگونه بدن خـویش را دشمن میدارد ، در اینصورت پیداکردن دوست راست ، برتوآسان میگردد .

۸ـ بویژه نیك‌بیندیش‌که هرگاه از خدا میترسد واباطیل روزگار را کوچك میشمارد وپیوسته برکارهای نیك آزمندانست و بدنش‌را همانند‌دشمن سرکشی دشمن میدارد ـ۹ـ با اینهمه‌نباید دوست اینچنینی‌را هم‌جوری دوست بداری‌که دوستت در اومنحصرشود ،چه در اینصورت پرستندهٔ بتی‌خواهی‌بود

۱۰ ـ بلکه اورا همانند بخششی‌دوست بدار که خداوند بتو بخشیده پس او را بفضلی‌برتر میآراید ـ۱۱ـ راستی‌بشما میگویم :هرکس دوستی نیابد یکی از خوشیهای بهشت را پیدا کرده ،بلکه او خودکلید فردوس برین است ».

۱۲ـ «تدایوس » پاسخ داد : « استادا ! هر گاه برای انسان دوستی پیداشد که با آنچه‌فرمودی برابری‌نکند ، پس چه‌باید کرد؟ آیا باید اوراکنار بگذارد ؟».

۱۳ـ عیسی پاسخ داد :« او بایدآن‌کندکه ناخدا باکشتی میکند:مادام که‌ازاوسودمیبردآنرامیراند، آنگاه که‌زیان ببیندآنراوامیگذارد.۱۴ـبدوستی که‌بدتر ازخودت است بایداینچنین کنی؟ ـ۱۵ـ هر گاه دوست نداری که‌تورا از رحمت خدا بازدارد ، پس اورا درهمان‌چیزهائیکه موجب لغزش تومیشود باز گذار» .

فصل هشتاد و هفتم

۱ ـ وای بر جهان از لغزشهایش -۲- لغزشها ناچار پیش میآیند زیرا این جهان در گناه استوار است -۳- ولی وای باین انسانیکه او موجب لغزشها میشود -٤- برای انسان بهتر است که سنگ آسیا بگردنش آویخته ودر ژرفنای دریا غرق شود از اینکه همسایه‌اش بلغزد -٥- هر گاه چشم تو موجب لغزش و گناهت شود، آنرا ازجا برکن ، زیرا بایك چشم به بهشت درآمدن بهتر است از اینکه با دوچشم بدوزخ درآیی -٦- واگردست وپایت تو رابگناه بکشانند آنهارا هم اینچنین کن- زیرا لنگ ، یا بی‌دست بملکوت آسمان درآمدن بهتر است از اینکه بادودست ودوپا بدوزخ درآیی».

۷ - پس سمعان موسوم به پطرس گفت : «سرورا ! چطور باید اینکار کنم؟ چه، دراندك زمانی ناقص میشوم !».

۸ ـ عیسی پاسخ داد: «ای پطرس حکمت بدنی را از خود دور کن تا اینکه تنها حق‌را دریابی -۹- زیرا آنکه تورا میآموزد آن چشم تو ، و آنکه در کارها کمکت میکند آن بای ، وکسیکه درهرکاری بتو خدمت میکند آن دست تو است -۱۰ ـ پس آنگاه که مانند اینها موجب گناه بشوند ، ترکشان کن ! ۱۱ـ زیرا نادان ومستمند ودارای کرداری کم به بهشت درآیی، بهتر است از اینکه بدوزخ شوی با کرداری بزرگ، ولی فرزانه و توانگر باشی -۱۲- پس آنچه را که از خدمت خدا بازت دارد از خود دور کن، چنانچه انسان آنچه را که جلو چشمش را میگیرد دور میکند».

۱۳ـ آنگاه که عیسی این‌را فرمود ، پطرس را کنار خود خواند و باو

گفت : «اگر برادرت نسبت بتو گناهی کرد، برو و اصلاحش کن-۱۴-هر گاه اصلاح‌شد خوشنود باش که به‌برادرت سود رساندی -۱۵- واگر اصلاح نشد برو ودونفر گواه را بخوان بازهم اصلاحش کن -۱۶- اگر بازهم اصلاح پذیر نشد بکلیسا خبر بده -۱۷- و اگر باز هم اصلاح را نپذیرفت ، کافرش شمار ۱۸- و از اینرو زیرسقف خانه‌ایکه اومی‌نشیند، منشین - ۱۹- وبر سفره‌ایکه او می‌نشیند چیز نخور -۲۰- وبا اوسخن مگو -۲۱- حتی‌اگرمیدانی‌هنگام راه رفتن پایش راکجا میگذارد ، توپایت آنجا مگذار ».

فصل هشتادوهشتم

۱ ـ ولی زنهار که خودرا برتر ازاو بشماری ـ ۲ـ بلکه باید اینچنین بگوئی: «پطرس ! پطرس! راستی اگر خداوند توراکمك نکند هر آینه بدتر از او خواهی بود».

۳ـ پطرس پاسخ داد : «من چگونه بایداورا اصلاح کنم ؟».

٤ـ عیسی پاسخ داد : « بهمان روشیکه خودت میخواهی اصلاح شوی

۵ـ پس همانطور که میخواهی باتو ببردباری رفتار شود بادیگران چنین رفتار کن ۶ـ ای پطرس ! مراتصدیق کن! زیرامن بتو حق میگویم که هربار ازروی مهربانی برادرت را اصلاح میکنی از خدا هم بتو مهربانی خواهد رسید ، و سخنانت بثمرمیرسد ـ ۷ـ ولی اگر این کار را بسختی و درشتی انجام دهی ، دادخداهم باسختی ودرشتی از تو قصاص میکند ، و میوه‌ای هم بار نمی‌آورد ۸ـ ای پطرس بمن بگو ! مثلا بینوایان ، این دیگهای سفالی‌راکه غذایشان را در آنها میپزندمگر با سنگ و یا چکش‌های آهنی میشویند؟! ۹ـ نه هرگز نه، بلکه با آب گـرم ـ ۱۰ـ پس : دیگها با آهن میشکنند ، و چیزهای چوبـی را آتش میسوزاند، ولی ، انسان تنها با مهربانی اصلاح میشود ۱۱ ـ سپس هرگاه برادرت رااصلاح کردی، بخودت بگو : «هرگاه‌خداوند مرا یاری نکند هرآینه فردا گناهی مرتکب میشوم که از همهٔ آنچه راکه او امروز کرده بدتر باشد».

۱۲ـ پطرس پاسخ داد : «استادا ! چندبار برادرم را ببخشم ؟».

۱۳ـ عیسی پاسخ‌داد : «بهمان اندازه که خودت‌میخواهی بخشیده‌شوی».

۱۴- پطرس گفت : «آیا در روز هفت‌بار؟».

۱۵- عیسی پاسخ داد : «من نمیگویم تنها هفت بار ، بلکه در هرروز هفتاد ، هفت ، بار اورا ببخش ۱۶- زیرا کسیکه ببخشد ، بخشیده میشود و کسیکه کیفردهد ، کیفرداده میشود ».

۱۷- دراینهنگام نویسندهٔ این کتاب گفت : «وای برسران وسروران ! برای اینکه آنها بزودی روانهٔ دوزخ خواهند شد !».

۱۸- پس عیسی اورا نکوهش کرد و گفت : « ای برنابا ! چون این سخن گفتی کودن شدی ! ۱۹- راستی بتو میگویم : آنچنانکه رئیس برای کشورضروری است ، گرمابه برای بدن و لگام برای اسب ، ودستهٔپارو برای کشتی ضروری نیست ۲۰- وبچه سبب خداوند بموسی و «یوشع» و «صموئیل» و «داود» و «سلیمان» وبه بسیاری دیگر اجازه داده که احکامی صادرکنند ؟ ۲۱- تنها برای ریشه‌کن کردن گناه است که خداوند شمشیر را باینگونه اشخاص داده».

۲۲- آنگاه نویسنده‌گفت : «چگونه باید حکم قصاص و بخشودگی را صادر کرد ؟».

۲۳- عیسی پاسخ داد : «ای برنابا ! همه‌کس داور نیست ، زیرا تنها حق کیفردادن دیگران برای داور میباشد ۲۴- داور باید از گناهکارقصاص بگیرد ، همانطورکه پدر دستور میدهد : عضو تباه شدهٔ پسرش را ببرند ، تا اینکه همهٔ بدن تباه نشود».

فصل هشتاد و نهم

۱- پطرس گفت: «من چه اندازه باید برادرم را مهلت بدهم تا از گناه توبه کند؟».

۲- عیسی پاسخ داد: «بهمان اندازه که میخواهی بخودت مهلت داده شود».

۳- پطرس پاسخ داد: «همه کس این را نمیفهمد، با ما روشن‌تر سخن بگو».

٤- پس عیسی پاسخ داد: «برادرت را آن اندازه مهلت بده که خدا مهلتش داده است».

۵- پطرس گفت: «این را هم نمیفهمند!».

۶- عیسی پاسخ داد: «تا گاه توبه دارد اورا مهلت بده!».

۷- پس پطرس ودیگران غمگین شدند، زیرا مقصود را نفهمیدند.

۸- آنگاه عیسی گفت: «اگر شما درك دوستی داشتید و میدانستید که خودتان بزهکارید، هرگز بدلتان نمیگذشت که مهربانی به بزهکار را از دلتان برکنید. ۹- از اینرو صریحاً بشما میگویم: مادام که بزهکار از پشت دندانهایش نفس میکشد باید اورا مهلت داد تا باز گراید. ۱۰- زیرا خدای ما، همان توانای مهربان هم اینچنین مهلتش داده است. ۱۱- راستی که خداوند نگفته است: «من گناهکار را در ساعتی میبخشم که روزه میگیرد، و صدقه میدهد، ونماز میگزارد، وقصد عبادت میکند!». ۱۲- بسیاری این کارها را انجام داده‌اند وحال آنکه همین‌ها بنفرین همیشگی گرفتارند. ۱۳- ولی خداوند

فرموده است : «آن ساعتیکه بزهکار بربزهٔ خود ندبه و گریه کند گناه خودرا فراموش کرده ، منهم پس از آن آنرا بیاد نمیآورم» سپس عیسی فرمود: «آیا فهمیدید ؟».

۱۴ـ شاگردان پاسخ دادند : «پاره‌ای را فهمیدیم».

۱۵ـ عیسی پاسخ داد : «آنچه راکه نفهمیدید ، چیست ؟».

۱۶ـ پاسخ دادند: «اینکه بسیاری ازکسانیکه نماز گزار وروزه گیرند، نفرین‌شدگانند».

۱۷ـ آنگاه عیسی فرمود : «راستی بشما میگویم: ریاکاران، وامتها، بیش از دوستان خدا نماز گزارده وصدقه میدهند ، وروزه میگیرند ـ۱۸ـ ولی تا آنگاه که ایمان نداشته باشند نمیتوانند توبه کنند ، از اینرو نفرین ـ شدگانند ».

۱۹ـ پس در اینهنگام یوحنا گفت : « ما را بیاموز که ایمان در راه دوستی خدا چیست ؟».

۲۰ـ عیسی پاسخ داد : «هم اکنون گاه آن رسیده است که نماز بامدادان بخوانیم »:

۲۱ـ «پس بپا خاسته و غسل کرده و برای خدای خجستهٔ پاینده‌مان نماز گزاردند ».

فصل نوزدهم

۱- چون نماز بپایان رسید، شاگردان عیسی باو نزدیك شدند، پس عیسی دهان گشود و گفت :

۲- «ای یوحنا! نزدیك آی ، زیرا امروز از هر چه پرسیدی پاسخ خواهم داد -۳- ایمان مهری است که خداوند با آن بر گزیدگانش مهر میکند و نشان میزند، و آن انگشتریست که خداوند به پیمبرش داد، پیمبر یکه هر گزیده‌ای ایمان را از دستان او گرفته ، پس ایمان یکیست، چنانکه خدا یکی است -٤- از اینرو چون خداوند پیمبرش پیش از همه چیز آفرید ، و پیش از هر چیز ایمانی باو داد که مانند صورت خدا و آنچه خدا ساخته و گفته است بود -٥- پس مؤمن با ایمان خود ، همه چیز را آشکار اوروشن تر از آنچه را که با چشمش می بیند، خواهد دید - ٦- زیرا چشمان چه بسا اشتباه کرده بلکه پیوسته در اشتباهند ۷- اما ایمان هرگز باشتباه نمیرود زیرا بنیادش خدا و سخن خدا است -۸- مرا تصدیق کنید که بوسیلهٔ ایمان همهٔ برگزیدگان خدا رهایی میابند -۹- و راستی که بدون ایمان هیچکس نمیتواند خدا را خشنود کند -۱۰- از اینرو است که شیطان درصدد باطل کردن روزه، و نماز ، وصدقات، و حج ، نیست، بلکه کافران را نیز بر اینها تشویق میکند، زیرا او خوشحال میشود انسان را بکاری وا دارد که بمزدش دست نمیابد -۱۱- ولی او تمام کوشش را بکار میبرد که ایمان را باطل سازد ، از اینرو باید بویژه کوشا و آزمند بر ایمان بود -۱۲- و ایمن ترین راهی برای این، آنست که کلمهٔ «چرا چنین است» را واگذاری، زیرا «چرا چنین است» بود که بشر را از فردوس برین بیرون کرد ، و آدم را از فرشتهٔ زیبای دلربا بسوی شیطان زشت و هول انگیز بر گرداند .

۱۳- پس یوحنا گفت: «ماچگونه «چرا چنین‌است» را واگذاریم با اینکه آن «در دانش است؟» .

۱٤ ـ عیسی پاسخ داد : «بلکه«چرا چنین است» در ، دوزخ است».

۱۵ ـ پس‌یوحنا سکوت‌کرد، ولی‌عیسی افزود :

«آنگاه‌که دانستی‌خدا،چیزی‌را گفته‌است ، پس ای‌انسان! توکی‌هستی که‌بکنه آن‌فرو روی‌که : «ای خدا چرا چنین گفتی ، چرا چنین‌کردی؟»

۱٦ـ آیامثلا ظرفهای سفالین‌بسازندهٔ خود میگویند : چرا مارا جوری‌ساختی که آب‌دربرگیریم نه‌روغن خوشبورا (بلسم)؟» ـ۱۷ـ راستی بشما میگویم که باید درهر آزمایشی‌از این‌کلمه‌نیروبگیرید وبگوئید : «آن‌خدا است که‌چنین گفته ، همانا خدا است‌که چنین کرده ، تنها خدا است که چنین میخواهد»

۱۸ـ زیرا اگرچنین‌کردی در ایمنی زیست‌خواهی‌کرد».

فصل نود و یکم

۱ـ در این روزگار شور بزرگی که همه‌اش بخاطر عیسی بود درسرزمین یهود پدید آمد ـ۲ـ زیرا لشکریان رومی با کارو دسیسهٔ شیطان عبرانیان‌را بشوروهیجان در آوردند ومیگفتند :

« عیسی همان خدا است که آمده آنهاراتفقد کند» ـ۳ـ بدین‌سبب آشوب بزرگی پدید آمد تاآنجاکه تمام سرزمین یهود چهل روز زیر اسلحه بود ، چنانکه پسرعلیه پدر، وبرادر،علیه‌برادر بپاخاست ـ٤ـزیرا گروهی‌میگفتند: « براستی عیسی‌همان خدا است که باین جهان آمده » ـ٥ـ و گروهی دیگر میگفتند:«هرگز ، بلکه پسر خدااست ». ـ٦ـ و دیگران میگفتند : «هرگز ، زیرا خداوند مانند بشری ندارد ، و ازهمین روفرزند نمیآورد ، بلکه‌عیسی فاسری پیمبر خدا است ».

۷ ـ واین اختلاف ازنشانه‌های بزرگیکه عیسی انجام داد ، پدیدآمد.

۸ـ پس از آن برسرکاهنان واجب‌شدکه بخاطر آرام کردن قبیله بر مرکبی سوار شده و جامه‌های ویژهٔ کـهانت را بپوشد ، و نام خدای پاك « تتغراماتن » هم برپیشانیش باشد ـ۹ـ وهمچنین پیلاطس‌حاکم وهیرودیس‌هم سوار شدند .

۱۰ـ در اثرهمین درآن میدان‌وسیع ، سه‌لشکر که‌هریك ازآنها دویست هزار نفر درحالیکه همه‌آنها شمشیر آویخته بودند، گرد آمدند ـ۱۱ـ نخست هیرودیس با آنها سخن گفت ولی‌آرام‌نشدند ـ۱۲ـ پس‌از اوحاکم وسرکاهنان بسخن درآمده وگفتند :

«ای برادران! کارشیطانست که این آشوب‌را برانگیخته ، زیرا عیسی خود ، زنده‌است ، ما بایدنزد او رفته وازخودش بپرسیم که از خودش گواهی پیش آرد ، تاطبق گفتهٔ خودش باو بگرویم».

۱۳ ـ پس بهمین‌سخن شورو هیجان فرونشست ، و اسلحه‌های خود را کنار گذاشتند ، وبا یکدیگر معانقه کردند و بیکدیگر میگفتند :

« ای برادر ! مرا ببخش!».

۱٤ـ درهمان روز تصمیم گرفتند که : طبق آنچه‌خود عیسی خواهد گفت باو بگروند ـ ۱۵ـ حاکم وسرکاهنان ، برای کسیکه بآنها خبردهد عیسی کجا است ، جایزه‌های بزرگی پیشنهادکردند .

فصل نود و دوم

۱ - در این روزها بود که ما وعیسی طبق گفتهٔ فرشته پاك بکوه سینا رفتیم ۲- عیسی یك چهل روز را ، باشاگردانش در آنجا نگهداشت ۳- چون مدت بپایان رسید عیسی نزدیك نهر اردن آمد تا باورشلیم برود ۴ - پس یکی از کسانیکه ایمان داشت که عیسی همان خدااست اورا دید ۵- ازهمانجا باخوشحالی فراوانی فریادکشید : «خدای ما آمده‌است» ۶- وچون بشهر رسید در سراسر شهر غوغائی بپاکرد و میگفت : «ای اورشلیم ! خدای ما آمده ، برای پذیرش او آماده باش» ۷- وگواهی میداد که اورا نزدیکی اردن دیده‌است .

۸- پس همه ازبزرگ وکوچك برای دیدن عیسی ازشهر بیرون آمدند ، ۹- تا آنجاکه شهر یکسره خالی شد ، زیرا زنان هم کودکان خود را بآغوش گرفته و فراموش کردند با خود توشه‌ای برای خوردن بردارند .

۱۰ - همینکه حاکم وسرکاهنان باین وضع آگاه شدند ، سواره بیرون آمده وپیکی هم بسوی هیرودیس فرستادند ۱۱- پس اوهم سواره برای آرام کردن شورش ملت بیرون آمد ۱۲- پس دو روز در بیابان اطراف اردن همگی درجستجوی او بودند .

۱۳- تا اینکه درروز سوم هنگام ظهر ، آنگاه که او و شاگردانش بدستور کتاب موسی برای نمازشستو میکرد ، اورا یافتند ۱۴- عیسی ازاین گروه انبوهیکه زمین را درزیر پای خود پوشانده بودند حیرت زده شد ۱۵- و بشاگردان خود گفت :

«گویا شیطان درسرزمین یهود آشوبی پدید آورده ۱۶- خداوند آن

خرمانروائی ایکه شیطان بر گناهکاران دارد ، یکسره براندازد !».

۱۷- وهمانگاه که این را میگفت ، مردم نزدیك شده بودند - ۱۸- همینکه اوراشناختند، شروع کردند بفریاد کشیدن : « مرحبا بتوای خدای ما ! » و همچنانکه برای خدا سجده میکنند باو سجده کردند - ۱۹- پس عیسی آهی اندوهناك کشیدو گفت :

« ای دیوانگان ! از من دورشوید ، چه ، میترسم که زمین دهان گشوده بواسطهٔ این سخن خشمینتان من وشما را بخود فروبرد ! ».

۲۰- بهمین جهت مردم بهراس آمده وشروع بگریستن کردند .

فصل نود و سوم

۱ ـ در اینهنگام عیسی دستش را بلند کرد و اشارهٔ بسکوت نمود و گفت :

۲ـ «ای اسرائیلیان ! شما بگمراهی بزرگی دچارشدید ، زیرا مراکه یك انسانم خدای خودمیخوانید ـ۳ـ و من از اینمیترسم که خداوند باین شهر مقدس بلای سختی بفرستد که آنرا تسلیم بندگی بیگانگان کند ـ۴ـ ای هزاران نفرین برشبطان که شما رافریفته است !».

۵ـ وهمینکه عیسی اینسخنان را گفت ، با دو دست بروی خود نواخت ۶ـ که درپی آن شیون سختی پدید آمد باندازه ایکه هیچکس نمی شنید عیسی چه میگوید ـ۷ـ بهمین جهت باردیگر دستش را برای سکوت بلند کرد ـ۸ـ چون گریهٔ مردم آرام گرفت ، باردیگر فرمود :

۹ـ « من درپیشگاه آسمان گواهی میدهم ، و آنچه راکه بالای زمین است گواهی میگیریم ، که من از آنچه شما میگوئید بیزارم ـ۱۰ـ زیرا من انسان متولدشدهٔ از زنی هستم که خود بشری است فناپذیر ، ودرمعرض حکم خدا ، مانند همهٔ بشر گرفتار رنج خوردن وخوابیدن ، ورنج سرما و گرما هستم ـ۱۱ ـ از اینرو آنگاه که خداوند برای کیفردادن میآید سخنان من مانند شمشیری است ، هر که را که ایمان داشته باشد : من بزرگتر از یك انسانم ، او را در هم میشکافد ».

۱۲ ـ آنگاه که عیسی اینرا فرمود ، گروه سواره ای را دید ، ودانست که آن حاکم ما هیرودیس وسرکاهنانند که میآید .

۱۳- پس عیسی گفت : «شاید آنها هم‌دیوانه شده‌اند» !.
۱۴ - همینکه والی باهیرودیس وسرکاهنان بآنجا رسیدند ، همه پیاده شدند -۱۵- وگرداگرد عیسی‌را گرفتند ، باندازه‌ایکه لشکریان نمیتوانستند مردمی‌راکه‌میخواستند مکالمهٔ عیسی باکاهن را بشنوند ، دور کنند.
۱۶ - عیسی با احترام نزدکاهن آمد ،ولی‌کاهن میخواست برای‌عیسی سجده کند -۱۷- عیسی‌بانگ زد :
« ای‌کاهن چه‌میخواهی بکنی ؟! از خدای زنده بترس ، و در پیشگاه او گناه مکن ».
۱۸ - کاهن‌پاسخ داد : « بخاطر آیات‌وتعلیمات توسراسر سرزمین‌یهود بجنبش در آمده، تا آنجاکه آشکارا میگویند :
تو خدائی. »من‌بواسطهٔ این‌ملت‌ناچار شدم‌که با والی روم و هیرودیس پادشاه ، باینجا بیآیم - ۱۹- ما ازصمیم‌دل از تو انتظار داریم این آشوبیکه بخاطر تو برپاشده ازبین ببری - ۲۰ - زیرا گروهی میگویند : توخدا ، و پاره‌ای پسرخدا،ودیگران میگویند تو پیمبرهستی».
۲۱- عیسی‌پاسخ داد : « ای رئیس‌کاهنان خدا ! توچراآشوب‌راخاموش نمیکنی؟ -۲۲- مگر توهم دیوانه‌شدی؟ - ۲۳- ای‌سرزمین یهود بدبخت ، که شیطان گمراهت کرده ، مگر رسالتها و شریعت خدا را یکسره بفراموشی سپردی ؟! » .

فصل نود و چهارم

۱ ـ چون عیسی این را گفت برگشت و فرمود : «من در پیشگاه آسمان گواهی میدهم و همهٔ ساکنان زمین را گواه میگیرم که من از آنچه مردم در بارهٔ من میگویند که : « من بزرگتر از یک بشرهستم » بیزارم ـ۲ـ زیرا من بشری هستم که از زنی متولد شده و در معرض حکم خدا هستم، و مانند همهٔ بشر در معرض رنج همگانی هستم ـ۳ـ ای کاهن! بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند، هر آینه تو با این مطلبیکه گفتی بزه بزرگی مرتکب شدی ـ٤ـ خدا با این شهر مقدس رحم کند تا اینکه با این گناه عذاب بزرگی را بآن نفرستد ».

۵ـ در اینهنگام کاهن گفت : « پس تو برای ما نماز کن تا خداوند ما را ببخشد ».

٦ـ سپس والی و هیرودیس گفتند : « سرورا ! محال است آنچه را که تو میکنی بشری انجام دهد ، از اینرو ما نمی فهمیم تو چه میگوئی ».

۷ ـ عیسی پاسخ داد : « حرف شما راست است ، زیرا خداوند بوسیلهٔ انسان صلاح و خیری را بجا میآورد ، همانطور که شیطان شررا انجام میدهد ۸ـ چه، انسان مانند مغازه ایست ، کسیکه با میل و رضای خود بآن در آید ، سرگرم کار شده و خرید و فروش می نماید ـ۹ـ ولی ای والی و توای پادشاه ! بمن بگوئید، شما که این را میگوئید برای این است که از شریعت ما بیگانه ای، اگر چنانچه عهد و پیمان خدای ما را میخواندی میدیدی که : موسی با عصای خود دریا را بخون ، و گردرا به کپک ، وشبنم را به گرد باد ، و روشنی را بتاریکی ، برگرداند ۱۰ـ غوکها و موشها را بمصر فرستاد چنانکه زمین را پوشاندند ، و

نخستین فرزندان‌را کشت ، ودریا راشکافت وفرعون‌را درآن‌غرق کرد-۱۱- با اینکه‌من هیچیك ازاین کارها را نکرده‌ام-۱۲- وهمگان معترفند که موسی‌هم اکنون مردی است مرده -۱۳- و یوشع آفتاب را ایستاند ، واردن‌را شکافت، با اینکه اینهـاهم ازچیزهائی است که تاکنون‌هم نکرده‌ام-۱٤- با اینکه همه معترفند که یوشع هم اکنون‌مرده است -۱۵ - وایلیاهم آشکارا ازآسمان آتش وباران فرو آورد ، بااینکه‌اینهاهم‌ازکارهائی است که من نکرده‌ام-۱۶-وهمه هم اعتراف دارندکه ایلیا جز بشری‌نبوده -۱۷- وبسیاری دیگر از پیمبران وپاکان ، ودوستان خدا بانیروی الهی‌کارهائی کرده‌اندکه خرد آنانکه‌خدای توانای خجستهٔ جاوید مارانمی‌شناسند ، بکنه‌آن‌نمیرسند» .

فصل نود و پنجم

۱ - از اینروواالی وکاهن از پیشگاه عیسی درخواست کردندکه بجای بلندی‌رفته وبرای آرامش ملت باآنهاسخن گوید -۲- آنگاه عیسی‌بریکی از دوازده بالارفت ، این‌ازهمان سنگهائی بودکه یوشع هنگام عبور اسرائیل از آنجا ، بدوازده سبط دستورداده بود از اردن برگیرند تاکفشهایشان‌تر نشود ۳- وباصدای بلندگفت : «کاهن‌ما ، بایدبرجای‌بلندی بیاید تا بتواندسخنان مرا بخوبی استواردارند».

۴- پس‌کاهن هم بآنجا رفت -۵- عیسی‌جوری با اوآشکارا سخن‌میگفت که‌هرکس میتوانست بشنود: «در عهد وپیمان خدای زنده نوشته شده : برای خدای ما نه‌آغاز ونه انجامی‌است».

۶- کاهن‌پاسخ‌داد: «راستی‌آنجاچنین نوشته شده است».

۷- پس‌عیسی گفت : «درآنجا نوشته شده: راستی خدای ما تنهاهمه‌چیز را باکلمهٔ‌خود پدیدآورده است».

۸- کاهن پاسخ‌داد : «البته اینچنین است».

۹- پس‌عیسی گفت : «آنجا نوشته شده : راستی‌که خدا دیده نمیشود ، واو ازخرد بشر پنهان است ، زیرا او نه‌درجسم درمیآید و نه مرکب است و نه تغییرپذیر».

۱۰ - کاهن گفت : «راستی‌اینچنین است».

۱۱- پس‌عیسی گفت : «در آنجا نوشته‌شده است : که‌چگونه آسمانهااو را فرانمیگیرند ، برای اینکه خدای‌ما نا محدود وبی‌نهایت است».

۱۲- پس کاهن گفت : «ای عیسی ! سلیمان پیمبر اینچنین گفته است».
۱۳- عیسی گفت: « در آنجا نوشته شده است خداوند نیازی ندارد زیرا او نمیخورد ، ونمیخوابد ، ونه بر او نقصی درمیآید» .
۱۴- کاهن گفت : «راستی اینچنین است ».
۱۵- عیسی گفت : « در آنجا نوشته شده است که خدای ما درهمه جا است وجز او خدائی نیست ، خدائیکه ازپادر میآورد وشفامیدهد ، وهرچه بخواهد میکند » .
۱۶- کاهن گفت : « همین جور نوشته شده است ».
۱۷- دراینهنگام عیسی دستهای خود را بلند کرد و گفت: « پروردگارا! خدای ما ! این است آن ایمان من ، که آن را روز کیفرداد تو بر کسانیکه خلاف آن ایمان داشته باشند گواه میآورم ».
۱۸- سپس روی بملت کرد و گفت : « توبه کنید ، زیرا شما از آنچه کاهن گفت که : درسفر موسی ، پیمان خدا تا همیشه نوشته شده است گناه خود را شناختید ۱۹- زیرا من بشری هستم که بر زمین راه میرود و فانی میشود ۲۰- و من دارای آغاز بوده و بزودی انجام هم خواهم داشت ، ومن نمیتوانم خود مگسی از تو بیافرینم ۲۱- دراینهنگام ملت صدایشان را بگریه بلند کرده و گفتند : «پروردگار خدای ما ! راستی ما درپیشگاه تو گناه کردیم ، پس بر ما رحم کن ! ».
۲۲- همه درپیشگاه عیسی زاری کردند که برای آن شهر مقدس دعا کند تا خدا آن را درخشم خود نراند تا پایمال ملتها نشود ۲۳- پس عیسی دستهایش را بلند کرده ، بخاطر آن شهر مقدس و بخاطر خدا دعا کرد ، وهمه با صدای بلند میگفتند : « اینچنین باد ، آمین » .

فصل نود و ششم

۱ ـ آنگاه که نماز بپایان رسید کاهن با صدای بلند گفت : « ای عیسی! بایست ، چه، برای آرام کردن امت ، واجب است ماتورا بخوبی بشناسیم».

۲ـ عیسی پاسخ داد : «من عیسی پسر مریم از نسل داود، بشری هستم در معرض مرگ ، وازخدا میترسد ، ومیخواهم که اکرام و مجد جز بخدا داده نشود » .

۳ـ کاهن پاسخ داد : «در کتاب موسی نوشته شده که خدای ما بزودی «مسیا»را برای ما میفرستد ، آن مسیا ایکه بزودی میآید تا آنچه راکه خدا میخواهد خبردهد ، ورحمت خدا را برای جهان خواهد آورد .

٤ـ از اینرو درخواست میکنیم آنچه حق است بمابگو ! آیا تو همان «مسیا»ی خدا هستی که ما اورا انتظار میکشیم ؟».

٥ـ عیسی پاسخ داد : « راستی خداوند اینچنین وعده داده ، ولی من او نیستم ، زیرا او پیش از من آفریده شده وپس از من خواهد آمد».

٦ـ کاهن پاسخ داد: «درهرحال ما ازسخنان ونشانه‌های تو باورمیکنیم که پیمبر وقدوس خدائی ـ۷ـ از اینرو بنام همه سرزمین یهود و اسرائیل ازتو میخواهیم بخاطر دوستی در راه خدا بما بفرمائی که « مسیا » چگونه خواهد آمد ؟ » .

۸ ـ عیسی پاسخ داد : « بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستد سوگند، من آن «مسیا» ایکه همه ملل روی زمین انتظارش رامیکشند، نیستم، چنانچه خداوند بپدرمان ابراهیم وعده داده وگفته است :

« بواسطهٔ نسل‌تو همهٔ ملل‌زمین‌را فرخنده خواهم‌کرد -۹- ولی‌آنگاه که‌خداوند مرا از اینجهان‌بگیرد ، باردیگر شیطان آن آشوب لعنتی‌را باین‌نحو برپا خواهدکرد: ناپرهیزکار را وادارمیکندکه معتقد شود من خدا یا پسر خدایم -۱۰- بدینوسیله سخنان وتعلیمات‌من‌پلیدشده تا آنجاکه سی‌مؤمن باقی نخواهد ماند -۱۱- آنگاه است که خداوند بر جهانیان رحم میآورد و پیمبری راکه همه‌چیزرا بخاطر او آفریده میفرستد -۱۲- همان پیمبریکه از طرف جنوب با نیروئی‌میآید ، بتها و بت‌پرستان‌را از میان‌میبرد -۱۳- وریشهٔ تسلط شیطان‌را برمردم برمیاندازد -۱۴- ورحمت خدا را برای نجات کسانیکه باو میگروند خواهدآورد -۱۵- وکسیکه باو گرود ، خجسته خواهدشد.

فصل نوزدهم

۱ ـ « با اینکه من شایستگی ندارم که بند نعلین اورا باز کنم از طرف خدا جمعت ورحمتی رسیده‌ام تا اورا ببینم» .

۲- پس کاهن با والی و پادشاه گفتند: «ای عیسای قدوس خدا ! دل خوش دار که این آشوب برای باردیگر در روزگار ما تکرار نخواهد شد -۳- زیرا بمجلس مقدس شیوخ روم می نویسم که فرمان شاهانه‌ای صادر کند، تا پس از این هیچکس تو را خدا و پسر خدا نخواند» .

۴- آنگاه عیسی گفت: «سخن شما موجب تسلی من نخواهد شد ، زیرا از همان جاکه نور میجوئید تاریکی روی میآورد -۵- ولی تسلی من در آمدن آن پیمبری است که هر عقیدهٔ دروغی را که در بارهٔ من است براندازد ، و دین او گسترش پیدا کرده وهمهٔ جهان را فراخواهد گرفت ، چه ، خداوند پدر مان ابراهیم را اینچنین وعده داده است-٦- وچیزیکه مرا تسلی میدهد این است که دینش پایان ندارد ، زیرا خداوند آن را درست نگهداری خواهد کرد .

۷- کاهن گفت : «آیا پس از آمدن پیمبر خدا ، پیمبران دیگری هم خواهند آمد ؟ » .

۸- عیسی پاسخ داد : «پس ازاو پیمبران راستگوئی که از طرف خدا باشند نخواهند آمد -۹- ولی گروهی از پیمبران خواهند آمد ، که همین است مرا غمگین میکنند-۱۰- زیرا شیطان بوسیلهٔ حکم خدای عادل آنها رامیشوراند، بسبب دعوی انجیل من چهرهٔ خود را می پوشانند» .

۱۱- هیرودیس گفت : «چگونه آمدن این کافران بحکم خدای عادل است؟» .

۱۲ - عیسی پاسخ داد :«کسیکه برای نجات خود بحق نگراید ، برای نفرین خود بدروغ میگراید - ۱۳- از اینرو بشما میگویم: که جهان پیوسته پیمبران راستگو را خوارمیدارد و دروغگویان را دوست میدارد ،همانطور که در روزگار «میشع» و « ارمیا» دیده می‌شود ، زیرا هرمانندی مانند خود را دوست میدارد ».

۱٤- در اینهنگام کاهن گفت : «نام «مسیا» چیست ؟و نشانه‌ایکه آمدن اورا اعلان میکند کدام است ؟».

۱۵ - عیسی پاسخ داد: «نام اوشگفت است ، زیرا خود خداوند آنگاه که روانش‌را آفرید ، اورا در فروغی آسمانی گذاشت -۱۶- خداوند فرمود : «ای محمد(ص) شکیبائی پیشه گیر! زیرا من‌میخواهم بهشت و گروه زیادی‌از آفریدگان که‌آنهارا بتو می‌بخشم، بخاطر تو بیافرینم ،تاکسانیکه تورا خجسته دانند ، خجسته باشند ، وکسانیکه‌نفرینت کنند ، نفرین شوند ۱۷- وآنگاه که تورا بجهان میفرستم ، تورا برای نجات ، پیمبر خود میگردانم و سخن تو راست خواهدبود تا آنجاکه‌آسمان وزمین‌سست میشود ولی‌ایمان توهیچگاه سست نخواهد شد »-۱۸- ونام خجستهٔ اومحمد است'.

۱۹ - دراینهنگام ملت‌صدای‌خودرا بلندکرده و میگفتند:

« خداوندا ! پیمبرت را برای‌ما بفرست ، ای‌محمد ! زود برای‌نجات جهان شتابان روی‌آر! ».

فصل نود و هشتم

۱ـ آنگاه که این‌را گفت . مردم باکاهن، ووالی‌هم باهیرودیس برگشته، ودر بارهٔ عیسی وتعلیماتش با یکدیگر بحث و گفتگو میکردند ـ۲ـ از اینرو کاهن بوالی پیشنهادکردکه تمام داستان‌را بمجلس شیوخ روم‌بنویسد ، والی هم‌همین‌کار راکرد ـ۳ـ از این‌رومجلس شیوخ باسرائیل دلسوزی کرد وقدغن نمودکه : «هیچکس‌نبایدعیسی‌ناصری پیمبر یهود را، خدا ویاپسرخدابخواند، وگرنه کشته خواهدشد» ـ٤ـ پس‌آن فرمان‌را برصفحهٔ مس‌نقش بستند و در هیکل آویختند .

۵ـ پس ازآنکه گروه بسیاری‌ازآن‌مجتمع برگشت، بجززنان وکودکان حدود پنجهزار مردمانده بود ـ۶ـ که نتوانستند مانند دیگران‌برگردند،زیرا سفرآنهارا خسته‌کرده‌بود وعلاوه دو روزبی‌نان بسر برده بودند ،برای‌اینکه ازبس شوق داشتند عیسی را ببینند ،فراموششان‌شد اندکی‌نان باخودبردارند پس باگیاهان سبزتغذی میکردند .

۷ـ چون‌عیسی فهمید برآنها شفقت‌کرد و به «فیلبس» گفت : «ازکجا برایشان نانی‌پیدا کنیم‌تا ازگرسنگی هلاك‌نشوند ؟».

۸ ـ فیلبس‌پاسخ داد : « سرورا ! دویست قطعهٔ‌طلاهم برای خریدآنقدر نان بخریم تا توشهٔ‌راهشان باشد کافی‌نیست »

۹ـ در اینهنگام «اندراوس» گفت. «درا‌اینجا پسری‌هست‌که پنج گردهٔ نان و دو ماهی‌دارد ، ولی‌میان این گروه بسیارچه‌میشود؟ »

۱۰ـ عیسی پاسخ داد:« همه‌رابنشان!»ـ۱۱ـپس مردم، پنجاه‌تاپنجاه‌تا

وچهل‌تا چهل‌تا ، نشستند ـ۱۲ـ آنگاه‌عیسی فرمود :
« بنام خدا » . ـ۱۳ـ نان‌را گرفت و برای خدا نماز گزارد ، سپس‌نان را شکسته و بشاگردان‌داد ، شاگردان‌هم‌آنرا بآن گروه میدادند ـ۱۴ـ وباآن دوماهی‌هم همین‌کار کردند ـ۱۵ـ پس‌همه‌خورده و سیرشدند ـ۱۶ـ آنگاه عیسی گفت : « مانده‌ها راگرد آرید » ـ۱۷ـ شاگردان تیکه‌خورده‌ها را گرد آورده ، دوازده زنبیل پرشد ـ۱۸ـ در اینموقع همه‌دست بچشم‌خود میگذاشتندومیگفتند: « آیا بیداریم یاخواب ؟! » ـ۱۹ـ همهٔ ایشان حدود یك ساعت بخاطراین معجزهٔ بزرگ ، دیوانه وار بسرمیبردند . ـ۲۰ـ پس‌ازآنکه‌عیسی برای‌خدا سپاسگزارد آنهارا برگرداند ـ۲۱ـ مگرهفتادودو مرد که نخواستند او را واگزارند ـ۲۲ـ چون عیسی ایمانشان‌را بدید ، آنها را بشاگردی برگزید.

فصل نوزدونهم

۱ ـ چون عیسی در غار در بیابان «تیره» که نزدیکی اردن است خلوت گزید ، آن هفتاد و دونفررا باتفاق دوازده نفر خواند ـ۲ـ پس از آنکه بر سنگی نشست آنهارا هم کنارخود نشاند ، دهان گشود و آهی اندوه آمیز کشید و گفت :

« امروز درسرزمین یهود و در اسرائیل گناه بزرگی راملاحظه کردیم ، و آن گناهی است که برای آن دل من از خوف خدا درسینه ام میطپد ـ۳ـ راستی بشما میگویم که خداوند بر کرامت خود غیور است ودر عین حال بنی اسرائیل راهمانند یک عاشق دوست میدارد ـ٤ـ و شما میدانید ، هرگاه جوانی بزنی گرفتارشد که آن زن اورا دوست نداشته بلکه دیگری را دوست میدارد ، خشمش برانگیخته شده آن شخص خودرا میکشد ـ۵ـ راستی بشما میگویم که خدا اینچنین میکند ـ٦ـ زیرا آنگاه که اسرائیل بچیزی دلبستگی پیدا کردکه بسبب آن خدا را فراموش کند ، خداوند آن چیزرا از میان برده و نابودمیکند ـ۷ـ اینجا ودر روی این زمین چه چیز پیش خدا محبوب تر از کهانت و هیکل مقدس است؟ ۸ـ با این وصف چون درزمان «ارمیا» ی پیمبر . این قوم خدا رافراموش کرده وتنها به هیکل میبالیدند ـ چون آن هیکل درهمهٔ جهان مانندی نداشت ـ خداوند بواسطهٔ نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل خشم خود را برانگیخت ، او و لشکریانش را برشهر مقدس مسلط کرد ، تا آنکه شهر و هیکل مقدس را بآتش کشیدند ـ۹ـ تا آنجاکه اشیاء مقدسه ایکه پیمبران از دست زدن بآنها بخود میلرزند ، زیرپای کافران پرازگناه ، خورد وپایمال شد ».

۱۰ ـ « وابراهیم هم فرزندش اسماعیل راکمی بیشتر از آنچه شایسته

بود دوست داشت، بهمین جهت خداوند به‌ابراهیم فرمان داد که فرزندش را قربانی کرده تا آن دوستی گناه‌انگیزی که دردلش بود کشته شود ، وآن کاری بود که اگر کارد میبرید کرده‌بود ».

۱۱ ـ « داود ، آب شالوم[1] » را بسیار دوست میداشت ، از اینرو خداوند پسر را وادار کرد که بر پدرش بشورد ، پس بهویش آویخته شد و «یوآب» اورا کشت ـ ۱۲ ـ چه‌بیمناک‌است‌فرمان‌خدا ، « آبشالوم» مویسرش را بیشتر از هرچیز دوست میداشت ، همان‌مویسر ریسمانی‌شد و بآن‌آویزان گشت ».

۱۳ ـ وایوب‌نیك سرشت هم نزدیك بود در دوستی‌هفت‌پسر وسه‌دختر خود زیادروی کند ، خداوند اورا بدست شیطان واگذارد ، پس‌نه تنها دریك روز فرزندان و دارائیش را گرفت ، بلکه اورا بدردی دردناك گرفتار کرد تا اینکه مدت هفت‌سال ازبدنش کرمهائی بیرون‌میآمد».

۱۴ ـ وبدرمان یعقوب یوسف را بیش‌ازدیگر پسرانش‌دوست‌میداشت، ازاینروارادهٔ خدا برفروختنش تعلق گرفت، و جوری‌کردکه یعقوب ازخود همین پسران فریب‌خورد ، تا اینکه‌باور کرد که درنده فرزندش‌را پاره کرده، وده سال در گریه‌وزاری بسر برد .

۱ـ « آب‌شالوم» یگانه پسر داود از «معکه» دختر پادشاه«جشور» بود، درزیبائی وگیسوان خودنما ، معروف‌بود .

داستان کشتن وی چنانکه درکتاب دوم‌صموئیل باب ۱۸ بیان شده باین شرح است :

«آب‌شالوم» سوار برقاطری بود که اززیر شاخه‌های‌پیچیده‌شدهٔ درخت بلوط بزندگی میگذشت ، سرش درمیان شاخه‌های درخت گیرکرد بطوریکه میان‌زمین وآسمان آویزان‌شد . شخصی اورا دیدبه«یوآب» که‌پسر عمه‌اش بود خبر داد و خلاصه اوبا چندنفردیگر رفت ،نخست‌خودش باسه ، تیر اورا زد وسپس‌ده‌جوان سلاح‌دار اورا احاطه‌کرده و او را کشتند ـ ف .

فصل صد و

۱- ای برادران ! بخداسوگندمن میترسم که خداوند بر من خشم گیرد
۲- از اینروشما باید درسرزمین یهود و اسرائیل گشته واسباط دوازده گانهٔ اسرائیل‌را براستی بشارت دهید تافریب خوردگی ازبین برود » .
۳- شاگردان ترسان و گریان پاسخ دادنـد : « هرچه بفرمائید بکار می‌بندیم » .
٤ - دراینهنگام‌عیسی‌فرمود : «سه روزباید نماز گزارده‌وروزه‌بگیریم، وازهم اکنون ببعد ، آنگاه که هر شب نخستین ستاره میدرخشد باید سه‌مرتبه برای خدانماز بگزاریم، نماز! برای‌خدا گزاشته‌وسه‌بار ازاو رحمت‌میجوئیم، زیرا بزهٔ اسرائیل سه‌برابر بیشتراز بزهٔدیگران است ».
۵- شاگردان پاسخ‌دادند : «اینچنین‌باشد».
٦- چون روزسوم بپایان رسید، بامداد روزچهارم عیسی‌همهٔ شاگردان ورسولان را خواند وبآنها گفت :
« بس است‌که «یرنابا» و«یوحنا» بامن بمانند-۷- اماشماهمهٔشهرهای سامره ، ویهود واسرائیل را بپیمائید وبشارت دهندهٔ بتوبه باشید ،چه تیشه برریشهٔ درخت نهاده‌شده تاآنراقطع‌کند -۸- و بربیماران دعاکنید ، زیـرا خداوند مرابر هربیماری ای‌فرمانروا کرده ».
۹ - آنگاه‌نویسنده‌گفت : «استادا ! اگر ازشاگردانت بپرسندچگونه باید توبه‌کرد ؟چه‌پاسخ گویند؟ ».
۱۰- عیسی پاسخ‌داد: «هرگاه‌کسی کیسه‌ای‌راگم‌کند آیا تنهاچشمش را میگرداند تاآنرا ببیند؟ یادست و زبانش‌را هم‌برای گرفتن وپرسیدن‌آن بکار میاندازد ؟ نه ، هرگزهرگز، بلکه تمام تن‌وتمام‌نیروهای خودرا برای پیدا کردنش بکار میاندازد-۱۱- آیا این‌درست است ؟».
۱۲- نویسنده پاسخ داد : «این‌درست درست است».

فصل صد و یکم

۱ - سپس عیسی فرمود :

« تو به برخلاف زندگی پست است، زیرا باید همهٔ حواس که گناه میورزیدند برعکس آنچه کردی بر گردند -۲- پس باید بجای خوشی ناله کرد -۳- و بجای خنده گریه -٤- و بجای خوش گذرانی روزه داشتن -٥- و بجای خواب بیداری ٦- و بجای تنبلی کار و کوشش -۷- و بجای شهوت پاکدامنی -۸- و باید بیهودگی بنماز بر گردد و آزمندی به بخشش ».

۹ - در اینهنگام نویسنده پاسخ داد :

« ولی اگر پیرسند : چگونه باید قفان کنیم، و چگونه باید بگریم ؟ و چگونه باید روزه بگیریم؟ وچگونه باید سبکبار شویم؟ وچگونه باید پاکدامن بمانیم؟ وچگونه باید نماز گزارده وصدقه بدهیم؟ پس چه پاسخ دهند ؟ -۱۰- هر گاه ندانند چگونه توبه کنند پس چگونه میتوانند برنج در آوردن تن را نیك بپا دارند؟».

۱۱ - عیسی پاسخ داد : « ای برنابا! نیکو پرسش کردی ، ومن میخواهم اگر خدا بخواهد همهٔ آنهارا مفصلا پاسخ دهم -۱۲- اما امروز بطور کلی در بارهٔ توبه با توسخن میگویم و آنچه بیکتن میگویم بهمه میگویم» .

۱۳- «در اینصورت بدان که باید توبه را تنها برای دوستی خدا بجا آری وگرنه بیهوده خواهد بود -۱۳- ومن با مثالی برای شما سخن میگویم»:

۱٤- هر ساختمانی همینکه پایه های آن از بین رود ، خراب شده فرو میریزد آیا این درست است ؟ ».

۱٥- شاگردان پاسخ دادند : « راستی که درست است».

۱۶- دراینهنگام عیسی‌فرمود : «ریشهٔ نجات‌ما همان‌خدائی است که‌بجز اوهیچ نجاتی‌نیست -۱۷- پس‌چون انسانی گناهی‌کند بریشهٔ نجات‌خود زیان رسانده -۱۸- ازاینرو بایدنخست بریشه واساس‌پرداخت » .

۱۹- «بمن‌بگوئید: هرگاه از بردگانتان‌بدی ببینید ، وبدانید ازاینکه شمارا بخشم‌آورده‌اند غمگین نشده‌اند، بلکه ازاینجهت غمگینند که‌بپاداشتان زیان رسیده ، آیا ازآنهادر میگذرید؟! -۲۰- البته‌نه ، -۲۱- بشما میگویم که‌خداوند یکسانیکه ازاینجهت توبه‌میکنند که به‌بهشتان زیان رسیده همین کارمیکند - ۲۲- زیرا شیطان که‌دشمن هرصلاح ونیکی‌است خیلی‌سخت‌پشیمان شد ، اما برای‌اینکه‌بهشت‌را ازدست‌داده ودوزخ‌را بدست آورده -۲۳- و با این‌حال هرگز برحمتی نخواهدرسید -۲۴- پس آیا میدانیدبرای چه چیز ؟ زیراکه او دوستی‌خدا رانداشت بلکه باآفریدگار خود دشمنی‌میورزید» .

فصل صد و دوم

۱ـ هر حیوانی از اینجهت که چیزهای لذت‌بخش خودش را نمیابد چنان اندوهناك میشود که گویا برهمین سرشته شده‌است ـ۲ـ ازاینرو گناهکار پشیمانیکه براستی پشیمان است باید بتمام میل از خودش قصاص کند ، چون بآفرینندهٔ خود گناه ورزیده است ـ۳ـ تاآنجاکه هرگاه نماز میگزارد ، در خواستن بهشت ازخدا ، وآزادی از دوزخ جسارت نکند ـ٤ـ بلکه باگرانی اندیشه برای خدا سجده میکند ومیگوید : «پروردگارا ! بگناهکاری بنگر که بدون کوچکترین سببی تورا بخشم‌آورده ، همانگاه تورا بخشم آورده که میبایست خدمتت کند ـ٥ـ ازاینرومیخواهد بجرم کردارش بدست خودت کیفرش دهی ! نه بدست شیطان که دشمن تو است ـ٦ـ تا اینکه بدکاران ، بوسیلهٔ آفریدگانت سرزنش نشوند ـ۷ـ پروردگاراآنطورکه میخواهی ادب وقصاص کن ، چه ،آنطورکه این گناهکار سزاوار است شکنجه‌ام نمیدهی».

۸ـ پس هرگاه بزهکار باین روش رفتارکند ، رحمت خدا را بیش‌از اندازهٔ دادی میجوید خواهد یافت».

۹ـ «راستی‌که خندهٔ گناهکارآلودگی ناپسندی است ، تاآنجاکه گفتار پدرمان داود براینجهان صدق پیدا میکندکه فرموده است : «اینجهان وادی اشکها است».

۱۰ـ پادشاهی یکی از بندگانش را به پسری گرفت و او را بر تمام دارائی خودفرمانروا گرداند ـ۱۱ـ این تبره‌بخت ، بواسطهٔ سعایت‌نیرنگ‌ـ باز پلیدی بخشم پادشاه گرفتار شد ـ۱۲ـ پس به بدبختی بزرگی دچارشد، نه تنها در سودهای خود ، بلکه خوار و زبون شده و از هرکاریکه هر روز

سود میبرد باز گرفته‌شد -۱۳- آیا می‌پندارید چنین‌مردی یکبارهم بخندد؟!».

۱۴- شاگردان پاسخ دادند: «البته نخواهد خندید ، زیرا اگر پادشاه بفهمد هر آینه دستور کشتنش را صادر میکند برای اینکه چنین می‌پندارد که ازخشم اومیخندند ! -۱۵- بلکه بهتر آنست شب وروز بگرید».

۱۶- سپس عیسی گریان شد و گفت : «وای براین جهان که بزودی شکنجهٔ همیشگی بسراغش میآید -۱۷- ای جنس آدمی ! تو چه تیره‌بختی ؟! ۱۸ - خداوندتورا به فرزندی برگزید ، و بهشت را بتو بخشید ۱۹- ولی ای‌تیره‌بخت ! بواسطهٔ کردار شیطان زیرخشم خدا افتادی واز بهشت رانده شدی ، و لازم شدکه درجهان آلوده ای بمانی‌که جز با رنج وکوشش بچیزی نرسی ، وتمام کردار نیکت بواسطهٔ گناهان پی در پی حبط شده واز بین برود -۲۰- وبا اینحال جهان میخندد . وبدتراز این‌آنست‌که بزهکار بزرگتر ، بیشتر از دیگران میخندد -۲۱- پس بزودی همانطور که گفتید میشود: «خداوند بربزهکاریکه برگناهانش میخندد وبرآنها نمیگرید بمرگ همیشگی حکم میفرماید».

فصل صد و سوم

۱ـ «راستی باید گریهٔ بزهکار مانند گریهٔ پدری باشد بر پسر مشرف بمرگش ـ۲ـ چه دیوانه است آن انسانیکه بر بدنی میگرید که روح از آن جدائی میگزیند ، ولی بر روانیکه بواسطهٔ گناه رحمت خدا از آن جدا میشود نمیگرید .

۳ـ « بمن بگوئید هرگاه ناخدائی که تندبادی کشتی او را شکسته ، بتواند آنچه را که زیان کرده باگریه باز گرداند چه خواهد کرد؟ ـ٤ـ البته با سوز و گدازی گریه خواهد کرد ـ٥ـ راستی بشما میگویم : انسان ـ جز بر گناه خود ـ بر هرچه بگرید اشتباه میکند ـ٦ـ زیرا هر رنجیکه بانسان وارد میشود ، تنها ازطرف خدا است ، که برای رهائی او میآید ، و باید با روی باز آنرا بپذیرد ـ۷ـ ولی گناه تنها ازطرف شیطان است ، که برای دور کردن انسان میآید و انسان هم هیچ اندوهناك نمیشود !! ـ۸ـ راستی شما درك نمیکنید که انسان در اینجا زیان میجوید ، نه سود».

۹ـ برتولوماوس گفت : «کسیکه نمیتواند بگرید ، و دلش از گریه بیگانه است ، چه باید بکند ؟»

۱۰ـ عیسی پاسخ داد : « ای برتولوماوس ! هر که اشك میریزد گریه کننده نیست ـ۱۱ـ بخدا سوگند ، مردمی هستند که هرگز یك قطره اشك از چشمشان نمیریزد ، ولی بیش از هزار نفر از کسانیکه اشك میریزند گریسته‌اند ۱۲ـ زیرا گریهٔ لغزشکار این است که با اندوه فراوان ، هوا های دنیایی خود را بسوزاند ـ۱۳ـ همانطور که تابش خورشید چیزیرا که در بالاها گذاشته شده از گندیدن نگه میدارد ، همین طور ، این سوزاندن ، نفس را از بزه نگاه

میدارد ـ ۱۴ـ پس اگر خداوند به کسیکه راستی پشیمان شده باندازهٔ آبهای دریا اشك بدهد هرآینه بیشتر از آن درخواست میکند ـ ۱۵ـ وهمین آرزوآن چکهٔ کوچکی را که دوست میداشت بریزد بدانسان ازبین میبرد ، که کورهٔ برافروخته یك چکهٔ آب را ازبین میبرد ـ ۱۶ـ اما کسانیکه بآسانی گریه را سرازیرمیکنند ، چون اسبی مانندکه هراندازه بارش سبك شود جست وخیزش بیشترمیشود».

فصل صد و چهارم

۱- «مردمی هستند که میان هواها وتأثرات درونی واشکهای بیرونیشان هم‌آهنگی است -۲- آنکس که براین رویه باشد مانند «ارمیا» است -۳- پس در گریستن خداوند اندوه را بیش از اشکها وزن میکند وبحساب میآورد».

٤- دراینهنگام یوحنا گفت: «استادا! چگونه انسان در گریهٔ برغیر گناه زیان میبرد؟».

٥- عیسی پاسخ داد: «هر گاه غیرودیس بتوردائی دهد که برایش نگهداری، و سپس آن را از تو بگیرد، آیا این موجب گریهٔ تو خواهد شد؟»

۶- یوحنا گفت: «نه».

۷- پس عیسی گفت: «آنگاه که انسان چیزی را زیان کند، ویا آنچه راکه میخواسته از دستش برود، دراینصورت انگیزه‌اش بر گریه کمتر ازاین مثال است، زیرا همه چیز از دست خدا میآید -۸- ای کودن! چون همه چیز ازآن خدا است، آیا برای خدا این قدرت نیست آنچورکه میخواهددر چیزهای خود تصرف کند؟ -۹- دارائی تو جز گناه چیزی نیست، پس بر آنها بایدگریه کنی نه برچیزدیگر».

۱۰- متی گفت: «استادا! تو درجلو همهٔ یهود اقرار کردی که خداوند مانند بشر، مانندی ندارد، ولی هم اکنون میگوئی که هرچه بانسان میرسد ازدست خداست! -۱۱- پس هر گاه خداوند دست داشته باشد، دراینصورت باآدمی، همانندی دارد!»

۱۲- عیسی پاسخ داد: «ای متی! راستی که تو در گمراهی بسرمیبری!

و بسیاری ازمردم همینگونه که معنی کلام را نمیفهمیدند گمراه شدند ـ۱۳ـ انسان نباید ظاهر سخن را بنگرد ، بلکه باید بمعنای آن توجه کند ، زیرا سخنان بشری بین ما وخدا ، همانند ترجمانی است ـ۱٤ـ مگر نمیدانی آنگاه که خدا در کوه سینا میخواست با پدرانمان سخن گوید ، پدرانمان فریاد کشیدند که : « ای موسی ! تو با ما سخن بگو تا خدا با ما سخن نگوید مبادا که بمیریم » ـ۱۵ـ و خداوند برزبان «اشعیا» ی پیمبر چه گفت ؟: مگراینطور نیست، همچنانکه آسمانها از زمین دورند، همینطور، راههای خدا ازراههای مردم واندیشه‌های خدا از اندیشهٔ مردم دور است».

فصل صد و پنجم

۱- «راستی که خدا بهیچ‌مقیاس و اندیشه‌ای در نمیاید ، تا آنجا که من از توصیف کردنش بخود میلرزم-۲- ولی باید برای شما داستانی را نقل کنم-۳- پس بشما میگویم که شمارهٔ آسمانها نه‌تا است ، و پاره‌ای از آنها از پاره‌ای دیگر دورند ، همانطور که نخستین آسمان از زمین با اندازهٔ مسافرت پانصد سال دور است -٤- بنابراین زمین از بالاترین آسمانها با اندازهٔ راه روی چهارهزار و پانصدسال است -٥- پس بنابراین ، بشما میگویم که این زمین در برابر آسمان نخست همانند یك سرسوزن است -٦- و مانند زمین است آسمان نخستین نسبت بآسمان دوم ، بهمین گونه همهٔ آسمانها هریك پائین‌تر از دیگری است -۷- ولی همهٔ گنجایش زمین با گنجایش همهٔ آسمانها نسبت به بهشت مانند یك نقطه است ، بلکه‌مانند یك دانهٔ ریگ است -۸- آیا جز این‌است که این عظمت را نمیتوان اندازه گرفت؟!».

۹- شاگردان پاسخ دادند: «آری، آری».

۱۰- در اینهنگام عیسی گفت : « بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند، که تمام عالم‌هستی در پیشگاه خدا مانند یك دانهٔ ریگ کوچك است -۱۱- و خداوند از اینها باندازه‌ای بزرگتر است که از این دانه‌های ریگ برای پر کردن همهٔ آسمانها و بهشت لازم‌است ، بلکه‌خیلی بیشتر از اینها بزرگتر است-۱۲- پس هم‌اکنون نیك بنگرید ، چه نسبتی میان خدا و انسانیکه جز یك تودهٔ گل کوچکی که بالای زمین ایستاده‌است وجود دارد؟ -۱۳- پس بیدار و هوشیار باشید هر گاه میخواهید بزندگی همیشگی برسید باید معنی و مفهوم سخن را بگیرید نه‌خود سخن را .

۱۴ـ شاگردان پاسخ دادند : «راستیکه تنها خدامیتواند خودش را بشناسد، وراستی که حق همان است که اشعیای پیمبر گفته : « او ازحواس بشری پنهان است » .

۱۵ـ عیسی پاسخ داد: «راستی که این حق است ، ازاینرو آنگاه که در بهشت درآمدیم خدا را آنطور خواهیم شناخت که اینجا دریارا ازیك چکهٔ آب شور می‌شناسیم ».

۱۶ ـ « بداستان خود برگشته و بشما میگویم: انسان باید تنها برگناه بگرید زیرا انسان بوسیلهٔ همین گناه است که آفرینندهٔ خود را وا میگذارد ۱۷ ـ ولی کسیکه درمجالس شادی و «سور» درمیآیدچگونه میتواند بگرید؟! ۱۸ـ همچنانکه برق آتش میدهداوهم گریه میکند!ـ ۱۹ـ پس شما هرگاه بخواهید برحواس خود فرمانروا باشید ، باید مجالس شادی را بروزه برگردانید ، چه ، تسلط خدای‌ما اینچنین است ».

۲۰ـ تداوس گفت : « در اینصورت بایدخدا هم دارای حواسی باشد ، تا بتواند برآنها فرمانروا باشد.»

۲۱ـ عیسی پاسخ داد :«بازبهمان گفته برگشتید که خداچنین وچنانست؟ بمن بگوئید : آیا انسان حواس دارد ؟ ».

۲۲ـ شاگردان درپاسخ گفتند : «آری».

۲۳ـ عیسی پاسخ داد : «آیا میشود انسانی زنده باشد ولی حواسش کار نکند ؟ » .

۲۴ ـ شاگردان درپاسخ گفتند : «نه» .

۲۵ـ عیسی فرمود :« شماخودتان را فریب میدهید، پس حواس کور، یا کر، یا لال ، یاناقص‌الاعضاء ، وانسانیکه دربیهوشی بسرمیبرد کجا است ؟».

۲۶ ـ در اینهنگام شاگردان حیرت‌زده شدند ـ ۲۷ـ اماعیسی گفت :«انسان ازسه چیز سرشته شده: یعنی روان ، و حس ، وبدن ، هر یك از اینها بخودی خود جدایند ـ ۲۸ـ وخدای ماروان ، وبدن را همانطور که شنیدید آفرید ـ ۲۹ـ ولی تاکنون نشنیده‌اید که حس‌را چگونه آفرید. ۳۰ـ از اینروهمه‌چیزرا فردا بشما خواهم گفت».

۳۱ـ چون عیسی این‌را فرمود ، خدای‌راسپاس گزاردوبرای نجات‌قبیلهٔ سعادعاکرد وما همگی میگفتیم : «آمین».

فصل صد و ششم

۱- چون عیسی از نماز بامداد فارغ شد، زیر درخت خرمائی نشست و شاگردانش همانجا نزدیك وی آمدند -۲- در اینهنگام عیسی فرمود: «بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند، بسیاری در بارهٔ زندگی ما فریفته‌شده‌اند-۳- زیرا روان‌وحس چنان‌باهم پیوند ناگسستنی‌دارند که‌بیشتر مردم اثبات میکنند: روان‌وحس هردویکی هستند، میان‌آن‌دو در عمل فرق میگذارند نه درجوهروذات، وآنرا، نفس «حاسه» و «نباتیه» و «عقلیه» مینامند -۴- ولی حق بشمامیگویم که: روان‌چیزی‌است زندهٔ اندیشنده -۵- اینها چه‌بی‌شعوروکودنند، پس‌در کجانفس عقلیهٔ‌بدون‌حیات را می‌یابند؟ -۶- هرگز نخواهندیافت-۷- ولی‌حیات بی‌حس آسان است، چنانچه درکسیکه در حال بیهوشی است آنگاه که‌حس‌از او مفارقت‌کرد، حیات بدون‌حس دیده‌میشود».

۸- تداوس درپاسخ گفت: «استادا! آنگاه که‌حس اززندگی جداشد، دیگرانسان حیات ندارد».

۹- عیسی پاسخ داد: «این‌درست نیست، زیرا انسان وقتی فاقدحیات میشود که روان ازاو جداشود، زیرا روانست کـه‌جز با معجزه‌ای به بدن برنمیگردد -۱۰- ولی‌حس بسبب‌نگرانی‌ایکه عارضش‌میشود، ویابسبب غم و اندوه شدیدیکه برنفس عارض میگردد، از بین میرود -۱۱- برای اینکه خدا حس‌را برای‌لذت بردن آفریده، وچز باخوشی زیست‌نمیکند، همانطورکه بدن باغذا، وروان بادانش ومحبت زیست‌میکند -۱۲- پس آن حس، بسبب خشمی که‌بآن واردآمده، واز لذت بهشت بسبب لغزشهامحروم شده، باروان مخالفت میکند -۱۳- ازاینرو کسیکه نمیخواهد حس‌را با لذتهای‌بدنی‌پرورش

دهد ، بایدحتماً وحتماً آنرا بلذتهای روحانی پرورش دهد ـ ۱۴ـ آیامیفهمید؟»
۱۵ـ راستی بشمامیگویم چون خداوند آنرا آفرید بدوزخ ، و برف ویخ که توان
فرسایند محکومش کرد ـ ۱۶ـ زیرا انسان گفت: «که خودش خدااست» ۱۷ـ ولی
آنگاه که خداغذایش را حرام کرده وطعامش را گرفت ، اقرار کرد که بندهٔ خدا
وکاردستان اواست ـ ۱۸ـ هم اکنون بمن بگوئید ، حس در بدکاران چگونه کار
میکند ؟ ـ ۱۹ـ راستی که حس برای آنها ، همانند خدا است ، زیرا آنها از
خرد و از آئین خداروی گردانده وازحس پیروی میکنند ـ ۲۰ـ پس ناپسندشده،
وکار شایسته نمیکند ».

فصل صد و هشتم

۱ - « وهمچنین نخستین چیزیکه در پیرو اندوه بر گناه میآید روزه است
۲- زیرا کسیکه می بیند یك نوع ازغذا چنان اورا بیمار میکند که بمرگ میرسد، بعداز آنکه ازخوردنش نگران و ناراحت شد از آن روی میگرداند تا بیمار نگردد
۳- پس لغزشکارهم باید چنین کند ۴- پس هرگاه ببیند که خوشیها او را چنان وادار کرده که درپیشگاه آفرینندهٔ خود خدا ، - بواسطهٔ پیروی کردن از خوشیهای این جهان - بلغزد ، باید اندوهناك شود که چنین کاری کرده
۵- زیرا این پیروی اورا از زندگی خدائی «وشایستهٔ خود که ازجانب خداست» محروم کرده و باو مرگ جهنمی ابدی میدهد ۶- ولی چون انسان نیازمنداست ودردسترس خوشیهای اینجهان بسر میبرد ، باید دراینجا روزه بگیرد ۷- پس در اینصورت باید درصدد میراندن حس بر آمده وخدا را فرمانروای خود بشناسد - ۸- وهرگاه ببیند که حس ، روزه داشتن را دشمن میدارد ، باید وضع دوزخ را در برابر خود قرار دهد ، آنجا که نه تنها هیچگونه لذتی نیست ، بلکه با اندوه بی پایانی گرفتار میشود ۹- وباید خوشیهای بهشت بزرگی را در برابر خود قرار دهد که یك دانه از لذتهای بهشت از همهٔ خوشیها ولذتهای دنیا بزرگتر است ۱۰- بدینوسیله آرامش دادن آن آسان میشود ۱۱- زیرا برای رسیدن به بیشتر ، باندك ساختن بهتر است از افسار گسیختگی در اندك ، ومحروم شدن از هر چیز وجای گرفتن در شکنجه ۱۲ برای اینکه خوب روزه بگیرید ، باید آن توانگری که سورچران بود، بیاد آورید ۱۳- زیرا ، چون میخواست در این جهان هر روز در نعمت باشد ، از یك چکهٔ آبی هم تا همیشه محروم شد، ولی در همین میان که «ایلعازر» به تیکه های نان در زمین می ساخت، تا همیشه در

میان لذتهای بهشت زیست خواهد کرد .

۱۴ـ ولی توبه کننده باید بس هوشیار باشد ـ۱۵ـ زیرا شیطان پیوسته میخواهد هر کردار نیك را باطل کند ، بخصوص و بیش از همه عمل توبه‌کنندهرا ـ۱۶ـ برای اینکه توبه کننده شیطان‌را نافرمانی کرده وپس از آنکه بندهٔ امین او بوده یکباره برگشته ودشمن سرسخت اوشده است ـ۱۷ـ از اینرو شیطان بشیهٔ بیماری پیوسته میخواهداورا بروزه نگرفتن وادار کند، پس هرگاه این فایده نداد ، اورا بزیاده روی در روزه میفریبد تا بیمار شده و پس از آن در نعمت زندگی کند ـ۱۸ـ پس هرگاه از این راه هم بجائی نرسید ، میکوشد که اورا وادار کند روزه‌اش‌را تنها برترك غذای بدنی بپایان رساند ، تا اینکه مانند اوشده وچیزی نخورد ، ولی پیوسته مرتکب گناه شود .

۱۹ـ بخدا سوگند ، موردخشم خدا خواهد بود کسیکه بدن‌را از طعام محروم کرده وروان‌را پراز برتری‌جوئی نموده ،وکسانی را که روزه نمیگیرند کوچك‌شمرده وخودش‌را برتر از آنها بداند ـ۲۰ـ بمن بگوئید آیا بیمار بغذای پرهیزانه‌ایکه پزشك برایش واجب کرده میبالد؟ وکسانی‌راکه بغذای پرهیزانه اکتفا نمیکنند دیوانه میخواند ؟ ـ۲۱ـ البته نه ، ـ۲۲ـ بلکه برای‌مرضی که بواسطهٔ آن مجبور شده که بغذای پرهیزانه اکتفا کند، اندوهناك میشود ـ۲۳ـ من براستی بشما میگویم ، توبه کننده نباید بروزهٔ خود ببالد ، و کسانی راکه روزه نمیگیرند کوچك‌شمرد ـ۲۴ـ بلکه باید بخاطر آن گناهیکه روزه میگیرد اندوهناك شود ـ۲۵ ـ توبه کننده‌ایکه روزه میگیرد نباید غذای خوشگواری بخورد ، بلکه باید برغذای ناگوارا اکتفا کند ـ۲۶ـ آیا انسان خوراك خوشگوار را بسگ گزنده و به‌اسبی که لگد میزند ، میدهد؟ ـ۲۷ـ البته نه، بلکه کار بعکس است ـ۲۸ـ دربارهٔ روزه همین‌اندازه برای شما کافی‌است ».

فصل صد و هشتم

۱ ـ «اکنون آنچه دربارهٔ شب زنده‌داری بشما میگویم گوش فرادهید.
۲ـ چون خواب بردوقسم است ، یعنی خواب بدن ، وخواب روان . شما باید بپرهیزید که درشب زنده‌داری با اینکه بدن بیدار است ، روان نخوابد ـ۳ـ چه این براستی لغزش و گناه آشکاری است ـ٤ـ شما در این مثال چه میگوئید : «در بین اینکه مردی راه میرفت بسنگی بر خورد کرد ، برای اینکه پایش را از تصادم بیشتر باسنگ نگهدارد ، سرش را بآن زد ـ٥ـ پس حال چنین مردی چه خواهد بود ؟»

٦ـ شاگردان درپاسخ گفتند : «راستی که او بدبخت است، زیرا اینچنین مردی بدیوانگی گرفتار است».

۷ـ دراینهنگام عیسی فرمود: « خوب پاسخ دادید، من حق بشما میگویم، کسیکه ببدن بیدار است ، و با بدن خواب ، بدیوانگی گرفتار است ـ۸ـ پس چنانکه بیماری روانی خطرناکتر از بیماری بدنی است، بهبودیش هم بس دشوارتر است ـ۹ـ آیا چنین بیچاره‌ای پس از خواب جسد که پای حیات وزندگی است، بخود میبالد ؟ وحال آنکه تیره روزی خود را درخواب روان که «سر» حیات وزندگی است نمی بیند! ـ۱۰ـ راستی که خواب روان، فراموشی خداوند و کیفرداد بس هراس انگیز اواست ـ۱۱ـ پس روانیکه شب زنده‌دار است همانست که خدا را درهمه چیز ، ودر همه جا ، میبیند ، وجلال و بزرگی اورادرهر چیز و برهر چیز ، و بالاتر ازهر چیز سپاس میگزارد . میداند که آن، پیوسته در هر دقیقه ازطرف خدا بنعمت ورحمتی میرسد ـ۱۲ـ از اینجاست که این گفتهٔ خداوندگاری: « ای آفریدگان! برای کیفرداد فرا آئید، زیرا خدایت میخواهد

کیفرت‌دهد ». پیوسته ترسی ازجلال و عظمت خدا در گوشش طنین میافکند.
۱۳- پس، چنین کسی‌پیوسته درخدمت خدا خواهدماند -۱٤- بمن بگوئید آیا
برترمیدارید که بانور ستاره‌ای ببینید یا با نورآفتاب ؟».

۱۵- اندراوس درپاسخ گفت : « البته بانور آفتاب ، نه بانور ستاره ،
زیرا با نور ستاره کوههای نزدیك را هم‌نمیتوانیم ببینیم ،ولی‌با نورخورشید،
کوچکترین دانهٔ‌ریگ‌را هم می بینیم -۱٦- از اینرو در نور ستاره با ترس و
لرز راه می‌پیمائیم ، ولی‌در نورآفتاب باآرامش خاطر».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل صدونهم

۱ ـ عیسی‌در پاسخ فرمود : «من بشما میگویم ، اینچنین‌بایدبا آفتاب عدل، که‌همان خدای‌ما است روان‌را بیدار بدارید ، وبه بیداری بدن بخود نبالید ـ۲ـ وکاملا درست است ، که باید باندازهٔ توانائی ازخواب‌بدنی **روی** کرد ، جز آنکه یکسره‌ازآن جلوگیری‌کردن محال‌است ، برای‌اینکه حس، وبدن با خوراك سنگین‌میشوند ، وخرد با گرفتاری‌های فکری ـ۳ـ از اینرو کسیکه میخواهد ، شب‌اندکی بخوابد ، باید از کار های بسیار و زیادی غذا بپرهیزد .

٤ـ بخدائیکه‌جانم درپیشگاهش میایستد سوگند، هرشب‌اندکی خواب روا باشد ، ولی‌یکسره ازخدا و کیفر ترسناك غافل‌شدن، روا نباشد، وخواب روان‌جز این‌غفلت نیست .

۵ ـ در اینهنگام نویسنده درپاسخ گفت : استادا ! ما چگونه میتوانیم پیوسته خدا را بیاد آدیم ٦ـ زیرا برای ما چنیـن می‌نمـایدکه ایـن محال باشد» .

۷ـ پس‌عیسی‌آه‌کشیدومیگفت : «ای‌برنابا ! این‌بزرگترین بیچارگی است‌که انسان رنج آنرا میکشد ، زیرا انسان نمیتواند همیشه اینجا روی‌این زمین ، خدای، آفرینندهٔ خودرا یاد آرد ـ ۸ـ جز پاکان‌که پیوسته خدارا بیاد میآورند ، زیرادرآنها نور نعمت خدا چنان تابش‌داردکه نمیتوانندخدا را فراموش‌کنند ـ۹ـ ولی‌بمن‌بگوئید آیا دیده‌اید کسانی راکه پیوسته‌به‌بیرون آوردن سنگها از جاهای سخت مشغولند ، چگونه با تمرینهای پیوسته خوی گرفته‌اند وکلنگ میزنند ، تا آنجاکه بایکدیگر سخن میگویند ، ودرطول

این مدت ، بی‌اینکه بآن‌نگاه‌کنند پیوسته چکش وکلنگ بسنگ میزنند وبا اینحال بدستشان‌هم آسیبی نمیرسد! -۱۰- شماهم‌باید چنین‌کنید -۱۱- اگر میخواهید بر بیچارگی فراموشی چیره شوید ، بخواهید که از پاکان باشید ۱۲- وبراستی روشن‌است‌که یك چکهٔ آب ، در روزگار درازیکه پیوسته برسنگ میچکد، سخت‌ترین سنگهارا میشکافد .

۱۳- «آیا میدانید چرا براین تیره روزی چیره‌نمیشوید ؟ -۱۴- برای اینکه‌درك نمیکنید که آن لغزش وگناه است -۱۵- ازاینرو بشما میگویم، ای انسان ! این لغزش و گناه است‌که امیری ارمغانی بتو دهد ،ولی تو ازآن‌چشم پوشیده و روی‌بگردانی -۱۶ - کسانیکه ازخدا غافلند ، دچار چنین‌گناهی میشوند -۱۷- زیرا انسان درهرگاه ، از طرف‌خدا به‌بخششها ونعمت برخورداراست .

فصل صد و دهم

۱- هان! بمن بگوئید مگر در هر گاه خدا بشما نعمت نمیدهد ؟ ۲- آری راستی که او پیوسته بوسیلهٔ روانی که با آن زنده راستی می باشید بر شما بخشایش دارد ۳- راستی بشما میگویم: هر بار که تن شما نقش میکشد، باید قلب شما بگوید: «الحمدلله» سپاس برای خدا است».

۴- در اینهنگام یوحنا گفت: «استادا! راستی آنچه را میگوئی از هر روی درست است، پس راه رسیدن باین حالت فرخنده را بما بیاموز!».

۵- عیسی در پاسخ گفت: «راستی بتو میگویم با نیروی بشری رسیدن باین حالت، برای هیچ کس آسان نیست، بلکه باید بارحمت خدای پروردگارمان باشد ۶- راستی انسان باید خوبی را با میل تمام بخواهد تا خدا باو بدهد ۷- بمن بگوئید آنگاه که برسر سفره هستید آیا از غذاهائیکه از نگاه با نهاشما را بدمیآید برمیدارید ؟! ۸- البته نه ۹- همچنین، بشما میگویم آنچه را میل ورغبت ندارید بآن نمیرسید ۱۰- هر گاه بپاکی، رغبت داشته باشید، خدا میتواند شما را در کمتر از یك چشم بهم زدن پاك گرداند ۱۱- ولی خدای ما میخواهد ما منتظر بوده و بخواهیم، تا بخشش و بخشنده را بخوبی دریابیم.

۱۲- آیا کسانی را که مشق تیراندازی میکنند تا به نشانه‌ای بزنند دیده‌اید ؟ ۱۳- آیا اینها راستی بدون زدن بنشانه بارها بیهوده تیراندازی میکنند؟ ۱۴- هرچه باشد اینها نمیخواهند که بیهوده تیراندازی کنند، بلکه باین آرزو پیوسته تیر میاندازند که بنشانه بخورد ۱۵- پس شما که میخواهید همیشه خدا را بیاد آرید، باید اینچنین کنید ۱۶- و هر گاه غافل شدید ناله کنید ۱۷- زیرا خداوند نعمتی بشما خواهد داد تا بهمهٔ آنچه گفتم برسید.

۱۸- « راستی که روزه وشب زنده بودن روان چنان ملازم یکدیگرند که هرگاه کسی شبزنده داری‌را باطل کند روزه‌هم بیدرنگ باطل میشود ۱۹- زیرا انسان باارتکاب گناه روزهٔروان‌را باطل کرده و ازخدا غافل‌میشود ۲۰- وهمچنین شبزنده‌داری و روزه ازحیث روان ،برای‌ما وهمهٔمردم‌همیشه لازمند ـ۲۱- زیرا برای‌هیچکس روا نباشد که گناه کند ـ۲۲- اما روزه و شبزنده‌داری بدن، تصدیقم کنید که برای‌همه‌درهرحال‌ممکن‌نیست"-۲۳-زیرا درمیان مردم افراد : بیمار ، وپیر ، وآبستن، ومردمیکه برخوراك پرهیزانه اکتفا میکنند ، وکودکان ، ودیگر اینها ازکسانیکه دارای ساختمان‌ناتوانی هستند ، میباشند ـ ۲۴- پس همانطورکه هرکس باندازهٔ مخصوص خودجامه میپوشد ، روزهٔ خودش‌را هم باید اینچنین بر گزیند ـ ۲۵- زیرا همچنانکه جامه‌های بچه‌فراخور مرد سی‌ساله نیست، همچنین روزه‌و شبزنده‌داری کسی فراخور دیگری نیست ».

فصل سدویازدهم

۱ـ « ولی ازشیطان بترسید که همهٔ نیروهایش را بکارمیبرد تا شما در اثنای‌شب بیدارشوید و دوباره آنگاه که باید به سفارش خدا نماز گزارده و بسخن‌خدا گوش فرا دهید بخوابید ».

۲ـ « بمن بگوئید آیا خشنود میشوید که یکی از دوستانتان گوشت را بخورد و استخوانها را بشما بدهد؟ ».

۳ـ پطرس درپاسخ گفت : « نه استاد ، زیرا اینچنین کسی‌را نمیتوان دوست نامید ، بلکه او ریشخندکن است ».

٤ ـ عیسی با آه گفت : « ای پطرس توبراستی‌سخن گفتی ،زیراکسیکه بیش ازآنچه باید ، بابدن‌شب‌زنده‌داراست ، ولی‌آنگاه که‌باید نماز گزارده وبسخن خدا گوش‌فرادهد خوابیده ویابه‌چرت‌وپینکی‌سرش‌سنگ است،راستی که‌اینچنین بیچاره‌ای بآفرینندهٔ‌خود خداریشخندکرده ، ومرتکب چنین‌لغزشی شده ـ۵ـ برتر ازاین، او دزد است، زیرا آنوقتی‌را میدزدد که باید بخدادادهٔ وبه‌اندازه‌ای‌که اومیخواهد صرفش کند ».

۶ ـ مردی از ظرفیکه بهترین وپاکیزه‌ترین «می» درآن‌بود بدشمنان خود می‌نوشاند ، سپس آنگاه که «می»تفاله می‌شد بآقای خود میداد ـ۷ـ پس، آنگاه که‌آقا بفهمد وبنده‌هم دردسترسش‌باشد،دربارهٔ بندهٔ‌خودچه‌خواهدکرد؟

۱۰ ـ وای براینجهان که دلش باین گناه و به بزرگتراز آن سنگین شده!

۱۱ـ از اینرو آنگاه که بشما گفتم : بایدخنده بگریه ، و سورچرانیها، بروزه و خواب بشب زنده‌داری برگردد ، آنچه‌راکه شنیده‌اید ، درسه‌کلمه گرد آوردم ـ۱۲ـ انسان باید در این زمین پیوسته بگرید ، و گریه هم باید از قلب ودل باشد ، زیرا خداوند آفریدگارما دیرپذیر است ـ۱۳ـ وشما بایدتا آنجا روزه‌بگیریدکه برحس خود فرمانروا گردید ـ۱٤ـ وبایدشب زنده دار باشید تا دچار لغزش وگناه نشوید ـ۱۵ـ وگریه‌وروزه‌وشب زنده‌داری بدنی باید بفراخور ساختمان افراد باشد ».

فصل صد و دوازدهم

۱- پس از آنکه عیسی اینرا گفت ، فرمود : «شما باید ازمیوه‌های این سرزمین که قوام زندگی ما با آنست بخواهید ، چه، هشت روز است نانی نخورده‌ایم
۲- پس من و برنابا نماز میگزاریم ، ودر انتظار شما هستیم ».
۳- شاگردان طبق فرمایش عیسی چهارتا ، چهارتا ، وشش‌تا ، شش‌تا بر گشته و براه افتادند ـ۴ـ و نویسنده باعیسی ماند ـ۵ـ پس گریه کنان گفت: ای برنابا ! باید رازهای بزرگی را برایت آشکار کنم که : باید پس از بر گشتن من از اینجهان ، آنهارا بجهانیان بیاگاهانی ».
۶ـ نویسنده گریه کنان پاسخ داد : «بگذارتا من ودیگران بگریم ، چه ، ما گناهکارانیم ـ۷ـ ولی‌ای پاك پیمبر خدا خوش نباشد که زیاد گریه کنی ».
۸ ـ عیسی در پاسخ فرمود : «ای برنابا ! مرا تصدیق کن، که من نمیتوانم آن اندازه که میباید بگریم ـ۹ـ اگر چنانچه مردم مرا خدا نمیخواندند، هر آینه چنان خدارا می نمایاندم که در بهشت نمایانده میشود، وآنگاه از ترس روز جزا در امان می‌شدم ـ۱۰ـ ولی خدا میداند که من بیزارم ، زیرا هیچ بدل من نگذشته که خودرا بیش از بندهٔ بینوائی بشمار آرم ـ۱۱ـ بلکه بتو میگویم ، اگر چنانچه مرا خدا نخوانده بودند ، آنگاه که از جهان برمیگشتم یکسره به بهشت برده میشدم، ولی‌هم اکنون تا روز کیفرداد بآنجا نمیروم ـ۱۲ـ اکنون می بینی که من چگونه سزاوار گریه کردنم ـ۱۳ـ پس ای برنابا ! بدان که باین خاطر باید خودرا تحفظ کنم ، وبزودی یکی ازشاگردانم مرا بهسی قطعهٔ پول خواهد فروخت ـ۱۴ـ بنابراین من براستی میدانم، آنکس که مرا بفروشد بنام من

کشته‌خواهد شد ـ۱۵ـ زیرا خداوند مرا بزودی از زمین بالاخواهد برد، و زودی چهرهٔ خیانتکار را باندازه‌ای تغییر میدهد که همه پندارند: او منم ۱۶ ـ وبا اینحال آنگاه‌که به‌بدترین مرگی بمیرد، ننگ مردن اوروزگار زیادی برای من خواهدماند ـ۱۷ـ ولی آنگاه‌که محمد پیمبر پاك‌خدا بیاید این‌ننگ‌را از من‌بر میدارد ـ۱۸ـ و خداوند اینکار را خواهدکرد، زیرامن بحقیقت «مسیا» که این پاداش‌را بمن خواهد داد اعتراف کرده‌ام، یعنی من شناخته‌میشوم‌که زنده‌ام و از ننگ‌این‌مردن بیزارم».

۱۹ـ نویسنده درپاسخ گفت: «استادا! بمن‌بگو این‌تیره‌روز بد نهاد کیست؟ چه، من دوست‌دارم اورا خفه‌کش‌کرده وبمیرانم».

۲۰ـ عیسی درپاسخ فرمود. «خاموش باش، زیراخدا اینچنین‌خواسته، و او نمیتواند جزاین‌بکند ـ۲۱ـ ولی آنگاه‌که این‌مصیبت بمادرم‌روی آرد حقیقت مطلب‌را باو بگو! تا تسلیت داده‌شود».

۲۲ـ دراینهنگام نویسنده گفت: «استادا! البته من اینکار را خواهم کرد، اگر خدا بخواهد (انشاءالله)».

فصل صد و سیزدهم

۱ـ آنگاه که شاگردان آمدند یك قوطی[1] صنوبر آوردند، و بخواست خدا مقدار زیادی خرمای تازه یافتند ـ۲ـ و پس از نماز نیمه روز با عیسی خوردند ـ۳ـ ولی از آنجا که رسولان و شاگردان، نویسنده را درهم رفته دیدند، نگران شدند از اینکه گویا عیسی بزودی میباید از اینجهان رخت بربندد ـ٤ـ پس عیسی آنها را تسلی داد و میگفت:

مترسید، زیرا تا هم اکنون آن ساعت نرسیده که ازشما روی گردانم، بنابراین هنوز روزگار اندکی با شما خواهم بود. ـ۵ـ ازاینرو همچنانکه درهمهٔ اسرائیل گفتم، باید بشما اعلان کنم که بتوبه و بازگشت مژده دهید، تا خداوند بلغزشهای اسرائیل رحم آرد ـ٦ـ و همه باید خود را از تنبلی برکنار دارند بویژه کسانیکه رنج بدنی را بکار میبرند ـ۷ـ زیرا هردرختی که میوهٔ خوب ندهد، بریده شده وبآتش افکنده میشود.

۸ـ مردی تاکستانی داشت که در میان آن باغی بود، ودرآن باغ، درخت انجیری داشت ـ۹ـ چون صاحب آن درخت سه سال میآمد، در آن درخت میوه‌ای نمی‌یافت، وچون میدید که همهٔ درختان دیگر میوه میدهند، بباغبان خود گفت: این درخت بد را ببر، زیرا برزمین سنگینی میکند.

۱۰ـ باغبان درپاسخ گفت: «سرورا! این طور نیست، برای اینکه این درختی است زیبا».

۱۱ـ زمین‌دار باو گفت: «خاموش باش، زیبائی بی‌سود، برای من

---

۱ ـ منظور ازقوطی‌صنوبر، سبد یا زنبیل است ـ ف.

ارزشی ندارد ـ۱۲ـ و تو باید بدانی که درخت خرما و بلسان خیلی زیباتر ازاین درخت انجیرند ـ۱۳ـ من پیشتر درجلوخانه‌ام نهال بلسان وخرمائی راکاشتم ، ودورآنها را با دیوارهای ازنده گرفتم ، ولی چون جز برگهای انبوه‌که زمین جلو خانه را تباه‌کردند میوه‌ای بار نیاوردند ، دستوردادم هر دو را ازآنجا بکندند ـ۱۴ـ آیا دراینصورت من ازیك درخت انجیر ناچیز که ازخانه دور وبر باغ و تاکستان سنگین است بگذرم ؟! آنهم جائیکه همهٔ درختان دیگر بار میدهند ؟! راستی که من پس ازاین‌آنرا نگه نمیدارم».

۱۵ـ دراینهنگام باغبان گفت:«سرورا ! ولی‌این زمین بسیارحاصلخیز و رونده است، بنابراین یکسال دیگرهم‌آنرا نگهدار! ـ۱۶ـ من این‌درخت انجیر را هراس میکنم، وکودهای‌آنرا برداشته ، جایش خاك‌کم‌مایه وخورده سنگ میریزم ،آنگاه بار میآورد».

۱۷ـ زمین‌دار پاسخ داد : «بنابراین برو وهمین‌کارکن، ومن منتظر میشوم تا درخت بزودی بارآورد». آیا این را فهمیدید ؟».

۱۸ـ شاگردان در پاسخ گفتند : «سرورا ! هیچ نفهمیدیم ، پس آنرا برای ما تفسیرکن !».

فصل صد و چهاردهم

۱ـ عیسی در پاسخ گفت : «راستی بشما میگویم که زمین‌دار همان خدا و باغبان آئین اواست ـ۲ـ پس نزد خدا در بهشت درخت خرما و بلسان است، زیرا شیطان همان خرما ، و انسان نخستین همان بلسان است ـ ۳ ـ پس هر دو را از بهشت بیرون راند ، زیرا آنها هیچگونه میوه‌ای از کارهای نیك بیار نیاوردند ، بلکه بسخنان ناشایستی دم زدند که حکمی بزیان فرشتگان و بسیاری ازمردم بود ـ٤ـ وچون خداوند انسان را درمیان آفریدگان خود ـ که همه طبق فرمانش اورا میپرستیدند ـ قرار داد ، بدانسان که گفتم: اگر میوه‌ای بیارنیاورد خداوند هم آنرا بریده وبدوزخ میافکند ـ٥ـ خه، خداوند ازفرشته وانسان نخستین درنگذشت ، آن فرشته‌را تاهمیشه شکنجهٔ عبرانگیزی میدهد ، ولی انسان را تامدتی ـ٦ـ ازاینجا است که آئین خدا میگوید انسان دراین زندگی بیشتر از آنچه باید خوشیهائی دارد ـ۷ـ پس دراینصورت باید خودرا در تنگنا گذارده وازخوشیهای دنیائی بگذرد ، تاکارشایسته‌ای انجام دهد ـ۸ـ بنابراین خداوند انسان را مهلت میدهد تا بازگشت کرده و توبه نماید ـ۹ـ راستی بشما میگویم ، خداوند ما برانسان حکم بکارکردن داده بواسطهٔ آن غرضی که دوست خدا وپیمبرش ایوب گفته : « چنانکه پرنده برای پرواز ، وماهی برای شناوری آفریده شده‌اند ، انسان هم برای کار وکوشش آفریده شده است».

۱۰ـ وهمچنین ، پدرمان داود ، پیمبرخدا نیز میگوید : «ما هرگاه از دسترنج خود بخوریم ، برکت یافته وبرای ما بهترخواهد بود».

۱۱ـ «ازاینرو هرکس باید بفراخور خوی خود کارکند ـ۱۲ـ هان!

بمن بگوئید هر گاه پدرمان داود وفرزندش سلیمان بدست خود کارمیکردند، پس دیگران چگونه باید کار کنند [1] ؟!».

۱۳- یوحنا گفت : «استادا ! کار، چیز خوبی است ، ولی بینوایان باید آنرا انجام دهند».

۱۴- عیسی درپاسخ گفت : «آری ، چون آنان جزاین نمیتوانند کاری کنند ! -۱۵- ولی مگر نمیدانی که آدم شایسته ، برای اینکه شایسته باشد باید کارش از روی نیازمندی و ناچاری نباشد -۱۶- خورشید ، و سیارات دیگر بفرمان خداوند نیرو میگیرند ، چون نمیتوانند جز آن کاری بکنند ، پس برایشان فضیلتی نیست -۱۷- بمن بگوئید مگر آنگاه که خداوند بکار کردن فرمان داد ، فرمود : «تنها همان بینوا است که باید از عرق پیشانیش زندگی کند ؟!». یا ایوب گفته است : «همچنانکه پرنده برای پرواز زائیده شد ، تنها بینوا است که برای کار زائیده شده ؟ ! ». -۱۹- بلکه خداوند بانسان فرمود : «توانسان ، باید باعرق پیشانیت نان بخوری». -۲۰- وایوب گفته است: «انسان برای کار زائیده شده». -۲۱- بنابراین آنکه انسان نیست ازکار برکنار است -۲۲- راستی جزبودن گروه بسیاری از تنبلها دیگرهیچ سببی برای گرانی اشیاء نیست -۲۳- پس اگر اینها هم بکار میپرداختند ، گروهی درزمین ودیگران درآب برای شکار ماهی مشغول میشدند ، هرآینه دنیا در بزرگترین وسعت و آسایش بود -۲۴- وباید براین نقص ، در روز جزا پیاداش هراس‌انگیزی حساب داده شوند».

---

۱ - منظوراین است که‌هر گاه پیمبران آنچنان کار میکردند ، پس‌تکلیف دیگران چه خواهد بود وچگونه بایدکار بکنند - ف .

فصل صد و پانزدهم

۱ـ «انسان باید بمن بگوید با چه وضعی باینجهان آمده که بسبب آن با تنبلی بسرمیبرد ـ۲ـ خیلی روشن است که او برهنه و ناتوان برهرچیزی بدنیا آمد ، پس او مالك آنچه بدست آورده نیست ، بلکه درآنها تصرف میکند ۳ـ وباید درآن روزهراس انگیز حساب پس دهد ـ٤ـ وباید ازاین شهوتیکه بسیار مورد خشم است و انسان را همانند جانداران بی زبان میکند ، خیلی بترسد ـ٥ـ زیرا دشمن انسان از خاندان خودش است ، تاآنجاکه نمیتواند بجائی برودکه دشمن آنجا پا نگذاشته باشد ـ٦ـ وچه بسیارند آنانکه بسبب شهوت هلاك شدند : ـ۷ـ بسبب شهوت بودکه طوفان آمد ، تاآنجاکه عالم در پیشگاه رحمت خدا هلاك شد ، و تنها جز نوح و هشتادو سه نفر بشر نجات نیافتند».

۸ـ «بسبب شهوت بودکه خداوند سه شهر سراسر بدکار را هلاك کرد ، وجز لوط ودو فرزندش نجات نیافتند».

۹ـ «بسبب شهوت بودکه سبط بن یامین نزدیك شد ، هلاك شود ـ۱۰ـ من براستی بشما میگویم ، اگر بخواهم کسانی را که بسبب شهوت هلاك شده اند شماره کنم پنج روز هم برای من کافی نیست».

۱۱ـ یعقوب درپاسخ گفت : «سرورا ! معنی شهوت چیست ؟».

۱۲ـ عیسی درپاسخ گفت : «شهوت همانند عشق سرکش وافسارگسیخته ایست ، که اگر خرد رهبریش نکند ، از مرز بینش وعواطف تجاوز کند ـ۱۳ـ تا آنجا پیش میرود که : چون انسان خودش را نشناخته ، چیزی راکه باید دشمن بدارد ، دوست میدارد ـ۱۴ـ مرا تصدیق کنید ، هرگاه انسانی چیزی را دوست بدارد ، نه ازجهت اینکه خدا باوداده ، زناکار است ـ۱۵ـ برای

اینکه او نفس را با آفریده‌ای یکی کرده است ، وحال آنکه میبایست با آفریندهٔ خود خدا، پیوسته‌شود ـ۱۶ـ برای همین است که خداوند ناله‌کنان ، برزبان «اشعیا»ی پیمبر فرمود : «توای نفس ! باعاشقان زیادی زنا کردی ولی بسوی من بازگرد ، تورامی‌پذیرم».

۱۷ـ « بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند ، اگر چنانچه درقلب انسان شهوت درونی‌ای نبود ، هر آینه درشهوت بیرونی‌فرو نمیافتاد ، برای اینکه هرگاه ریشه ازبیخ کنده شود ،آندرخت بزودی میمیرد».

۱۸ـ « پس دراینصورت مرد باید بهمان زنی‌که خداوند باو داده‌است قناعت‌کرده وزنان دیگررا فراموش نماید».

۱۹ـ اندراوس پاسخ داد : «وقتیکه انسان در شهری زندگی میکندکه گروه بسیاری زن هست ، چگونه زنان را فراموش‌کند ؟».

۲۰ـ عیسی در پاسخ گفت : «ای اندراوس ! راستی‌که منزل گرفتن‌در شهر زیانبخش است ! زیرا شهر مانند اسفنج هر گناهی را میمکد».

فصل صد و شانزدهم

۱- «انسان باید در شهر همانند سربازی زندگی کند، که دشمنان دور او وقلعه را از هرطرف فراگرفته‌اند، درحالیکه دربرابر هرهجومی ازخود دفاع میکند. و پیوسته از خیانتهای داخلی نگرانست. ۲- میگویم، بر انسان اینچنین لازم است که هرانگیزهٔ گناه بیرونی را دفع کند و پیوسته از حس نگران باشد، زیرا حس بسیار شیفتهٔ چیزهای چرکین و سست است ۳- ولی هرگاه جلو سرکشی چشم را که ریشهٔ هرگناه بدنی است نگیرد، چگونه از خود دفاع خواهد کرد ۴- بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند، کسیکه این دو چشم بدنی را نداشته باشد از عذاب در امان است، مگر «ایی که اورا بدرکهٔ سوم دوزخ بکشاند، ولی کسیکه این دو چشم را داشته باشد، چنان کیفری بر او روی میآورد که او را تا درکهٔ هفتم هم میکشاند.

۵- «در روزگار ایلیای پیغمبر داستانی اتفاق افتاد که: ایلیا مرد نابینای خوش روشی را دید میگرید ۶- ازاوپرسش کردو گفت: «ای برادر! چرا گریه میکنی؟!»

۷- نابینا پاسخ داد: «چون نمیتوانم پیمبرپاك خدا «ایلیا» را ببینم میگریم».

۸- ایلیا اورا نکوهش کرد و میگفت: «ایمرد! درگریه خویشتن‌دار باش: چه، توبسبب این گریه گناه میکنی».

۹- نابینا پاسخ داد: «هان! بمن بگو مگردیدن پیمبرخداکه مردگان را بپا میدارد، وازآسمان آتش فرومیآوردگناه است؟!».

۱۰ـ ایلیا پاسخ داد : «توراست نمیگوئی برای اینکه ایلیا هیچیك از کارهائیکه گفتی نمیتواند بکند ، چه ، اوهم مردی همانند تو است زیرا همهٔ مردم جهان نمیتوانند یك مگس ناچیزی بیافرینند».

۱۱ـ نابینا گفت: «ایمرد! لابد ایلیا تورا برپاره‌ای از گناهانت‌نکوهش کرده‌که این را میگوئی ، ازاینرو اورا ناپسند میداری».

۱۲ـ ایلیا پاسخ داد : «برادر جان ! شاید راست بگوئی برای اینکه اگر من ایلیا را دشمن بدارم ، خدا را دوست میدارم ، و هر اندازه دشمنی با ایلیا را افزایش دهم ، دوستی دربارهٔ خدا را افزایش داده‌ام».

۱۳ـ نابینا بهمین جهت سخت خشمگین شد و گفت . «بخدا سوگند ، راستی که تو فاجر و بدکاری ، مگر میشود کسی خدا را دوست بدارد ولی پیمبرخدارا دوست نداشته باشد؟! ازاینجا دورشو ، که من پس‌ازاین بتو گوش فرا نمیدهم».

۱۴ـ ایلیا پاسخ داد : «ای برادر! هم‌اکنون با خرد خود ، شر چشم بدنی را مینگری ، زیرا توچشمی میخواهی که ایلیا را ببینی ، ولی خودت ایلیا را دشمن میداری».

۱۵ـ نابینا پاسخ داد : «هان دورشو ! زیرا توهمان شیطانی هستی‌که میخواهی مرا نسبت بیکی ازپاکان خداگناهکار کنی».

۱۶ـ دراینهنگام ایلیا آهی کشید واشك‌ریزان گفت: «برادرجان! راستی که توراست گفتی، زیرا بدن من‌که تومیخواهی آنرا ببینی ، مرا ازخدا دور میکند».

۱۷ـ نابینا گفت : «من نه تنها دوست ندارم تو را ببینم بلکه اگرهم چشم داشتم ،آنهارا می‌بستم‌که تورا نبینم».

۱۸ـ در اینهنگام ایلیا گفت : « برادر جان ! بدان که من ایلیا هستم !».

۱۹ـ نابینا پاسخ داد : «توراست نمیگوئی».

۲۰ـ آنگاه شاگردان ایلیا گفتند: «برادرجان! راستی این‌خود ایلیای پیمبرخدا است».

۲۱ـ نابینا گفت : «درگاه این پیمبراست ، پس بمن بگوید : من از کدام دودمانم ، وچگونه نابینا شدم ؟».

فصل صد و هفدهم

۱- ایلیا پاسخ داد : «تو از سبط لاوی هستی ، آنگاه که درهیکل خدا بودی ، درنزدیکی آن مکان مقدس ازروی شهوت بزنی نگاه کردی خدایمان نابینایت کرد».

۲- «آنگاه نابینا گریان شد و گفت : «ای پیمبرپاك خدا مرا ببخش ، زیرا درسخن نسبت بتوجسارت کردم، ولی اگر تورا میدیدم هرآینه این خطا را نمیکردم».

۳- ایلیا درپاسخ گفت :«برادرجان! خدایمان تورا ببخشد -٤- زیرا من میدانم دربارهٔ آنچه که ویژهٔ من است راستی را گفتی -٥- زیرا من هرچه بیشترباتنفس خود دشمنی کنم ، محبت خدا را افزوده‌ام».

٦- ولی اگرمرا میدیدی هرآینه رغبت وشوقت که خدا پسندنبود خاموش میشد -۷- زیرا ایلیا آفرینندهٔ تو نیست ، بلکه او ، خدا است». -۸- سپس ایلیا گریه کنان گفت : «من دربارهٔ آنچه ویژهٔ تواست شیطانم ، زیرا تو را از آفریننده‌ات برمیگردانم -۹- پس ای برادرجان ! اکنون گریه کن که چنان نوری نداشتی تاحق را از باطل جداکرده وبتو بنمایاند ، زیرا اگر چنین نوری داشتی تعلیم مرابست نمیشمردی -۱۰- ازاینرو بتو میگویم که بسیاری هستندآرزومیکنند مرابببینند ، واز راه های خیلی دور میآیند تا مرا ببینند، ولی همینها سخن مرا پست میشمارند -۱۱- ازاینرو برای نجات آنها بهتربود چشم نداشتند -۱۲- زیرا هر که در آفریده لذتی بیابد - هرچه باشد - و نخواهد لذت درراه خدا را بیابد ، چنین کسی دردل خود بتی ساخته وخدا را ترك کرده».

۱۳- سپس عیسی یا آه و اندوه گفت:«آیا آنچه راکه ایلیا گفته فهمیدید؟».

۱٤- شاگردان در پاسخ گفتند : « راستی خوب فهمیدیم ، ولی ما از اینجهت حیرت زده‌ایم که: میدانیم دراین زمین جزاندکی که بت نمی‌پرستند کسی یافت نمیشود».

فصل صد و هیجدهم

۱ - در اینهنگام عیسی فرمود: «شما حق میگوئید ، زیرا اسرائیل‌هم ، هم اکنون در بیاداشتن بت‌پرستی که‌درد لشان‌جا گرفته خیلی‌شوق دارند ، برای اینکه مرا خدامیدانند -۲- هم‌اکنون گروه بسیاری از مردم تعلیمات مرا کوچك شمرده ومیگویند : همینکه اقرار کنم که من خدایم میتوانم خودم را فرمانروای سراسر خاك یهود کنم-۳- و(میگویند) من دیوانه‌ام که بزندگیی که درکمال تنگدستی ، ودراین‌سوی وآنسوی بیابانها دارم خوشنودم ، و حاضر نیستم پیوسته در میان سردمداران در خوشگذرانی بسر برم -٤- ای انسان ! تو تاچه اندازه تیره روزی، نوری که مگس و مورچه در آن شریکند احترام میکنی ، ولی‌نوریکه تنها فرشتگان وپیمبران ودوستان‌پاك خدا درآن‌شریکند کوچك وپست میشماری -۵- « ای‌اندراوس! بتو میگویم : هرگاه چشم نگه داشته نشود ، غوطه‌ور نشدن در شهوت‌محال است -٦- از اینرو ارمیای‌پیمبر بسختی گریه‌میکرد و میگفت:« چشم‌رابنده ، جان‌مرامیدزدد -۷- و ازاینرو پدرمان داود باشوق فراوان ببدرمان[1] خداوند دعا کرد که : چشمان اورا بگرداند، تاباطل راببیند-۸- زیراهرچه انجام پذیراست‌بطور یقین‌باطل است -۹- دراینصورت بمن‌بگوئید : هرگاه کسی‌برای‌خریدن نان‌دوفلس‌پول داشته‌باشد آیا آنهارابرای خریدن دودمصرف‌میکند؟ -۱۰- البته نه ، برای اینکه دود بچشم‌زیان میرساند ، وخوراك‌بدن هم نمیشود -۱۱- پس انسان‌باید چنین‌کند زیرا باید، بادیدچشمان بیرونی وبینش‌خرد درونی پیوسته در صدد شناختن خداوند پروردگارش ، وخوشنودی خواست اوباشد ، ونظرخود را به‌آفریدگانیکه‌موجب میشوند درپیشگاه خدازیان‌کند قرار ندهد».

---

۱ - عین عبارت انجیل انگلیسی چنین است Togodour Lord و بطوریکه فرهنك لغات انگلیسی کلمهٔ لرد را معنی‌میکند بمعنی آقا ، و ارباب میآید بنابراین عبارت متن‌درترجمهٔ‌عربی‌بایدتحریف یا اشتباه شده باشد وبایدنوشت: «باشوق فراوان بسرورمان خداوند دعاکرد» - ف.

فصل صد و نوزدهم

۱- « زیرا هرگاه انسان بچیزی نگاه کند و خدائی را که آنچیز را برایش آفریده فراموش نماید ، براستی گناه کرده است -۲- زیرا ، اگر دوستی برای یادگاری خودش چیزی بتو دهد که بیاد او نگاهش داری اگر آنرا فروخته ودوستت را فراموش کنی ، البته اورا بخشم آورده ای -۳- این کار همانست که انسان انجام میدهد -۴- برای اینکه انسان ، آنگاه که بآفریده ای نگاه میکند ولی آفریننده ایکه آنرا بپاس احترام انسان آفریده یاد نیاورد بسبب همین ناسپاسی بآفریدگار خود ، خدا ، نادرستی کرده است ».

۵- پس کسیکه بزنان چشم دوخته ولی خدائی را که زنان را برای خیر انسان آفریده فراموش مینماید چنین کسی تنها همانها را دوست داشته . وهمانها را میخواهد -۶- و میل ورغبتش باندازه ای میرسد که هرچه را مانند محبوبش باشد دوست میدارد پس ، از چنین عشق وعلاقه لغزشی پدید میآید که یاد آوریش شرم دارد -۷- پس اگر انسان چشمش را افسار کند آنچنان فرمانروای حس خواهد شد که تا خود بچیزی اقدام نکند ، حس آنرا نمیخواهد ، بدن اینچنین تحت فرمان روح در میآید -۸- پس همچنانکه کشتی بی باد حرکت نمیکند ، همچنین بدن هم بدون حس نمیتواند گناهی کند .

۹- اما آنچه را که باز گشت کنند باید پس از این انجام دهد- از بر گرداندن پر گوئی را بنماز- آنچیزیست که خرد میگوید ، گرچه از طرف خدا هم دستوری نباشد -۱۰- برای اینکه انسان در هر کلمه وسخن زشتی میلغزد ، ولی خداوند بوسیلهٔ نماز آن لغزش را از بین میبرد -۱۱- زیرا نماز شفیع نفس است -۱۲- نماز داروی نفس است -۱۳- نماز نگهدارندهٔ دل است -۱۴- نماز اسلحهٔ ایمان است

۱۵- نماز افسار حس است ۱۶- نماز نمك بدن است که نمیخواهدتن بگناه تباه‌شود ۱۷- بشما میگویم دودست زندگی ما است که نماز گزار درروزجزا باآنها از خود دفاع میکند ۱۸- زیرا انسان دراینجا که بالای‌زمین‌است‌نفس خودرا ازگناه نگه میدارد ، ودلش‌راحفظ میکند تادست آرزوهای ناپاك بآن نرسد ، دراین‌حال شیطان‌را بخشم درمیآورد ، برای‌اینکه حسش را درضمن آئین‌خدانگه‌میدارد، ودشمن‌نیکی‌را می‌بیماید ، با اینحال هر چه‌را از خدا بخواهد بآن دست‌مییابد .

۱۹- « بخدائیکه ما درپیشگاهش هستیم سوگند ، که انسان بی‌نماز نمیتواندارای کردارشایسته‌ای‌باشدکه‌بیشتر ازگنگی‌درپیش‌نابینائی‌بااحتجاج از خود دفاع‌کند ، یا بیشتر از امکان خوب شدن جراحت بدون مرهم ، یا بیشتر از دفاع از خود بدون حرکت ، یا بیشتر از یورش آوردن بدیگری بدون اسلحه ، یا ازجاکندن‌وحرکت دادن کشتی بدون پارو ، یا نگهداشتن گوشت بدون نمك ۲۰- خیلی روشن‌است‌کسیکه دست نداشته باشد نمیتواند چیزی بگیرد - ۲۱- ولی هرگاه انسان بتواند سرگین را بهزر ، وگل رابه شکر برگرداند ، چه خواهدکرد؟ ».

۲۲- چون عیسی خاموش شد، شاگردان در پاسخ گفتند : « هیچکس بجز ساختن زروشکرکاری انجام نمیدهد ».

۲۳- در اینهنگام‌عیسی گفت:«هان ! پس‌چرا انسان این پرگوئیهایش را بنماز تبدیل‌نمیکند ؟! ۲۴- آیاخداوند این‌وقت را باوداده‌که اورابخشم آرد ؟ ۲۵- کدام پیشرواست‌که به‌پیرو خود شهری بدهد تاعلیه خودش‌جنگی برانگیزد ؟ ۲۶- بخدا سوگند اگرانسان میدانست‌که سخن باطل روان او را بچه صورتی تبدیل میکند هر آینه زبان بدندان گرفتن‌را بر حرف زدن ترجیح میداد ۲۷- چه‌تیره روز است دنیا ، برای‌مردم در امروز برای‌نماز اجتماع نمیکنند ، بلکه برای شیطان در رواقهای هیکل ، بلکه درخودهیکل قربانی سخن باطل هست ، بلکه‌بدتر از این کار هائی است‌که نمیتوان بدون شرم ازآنهاسخن گفت».

فصل صد و بیستم

۱- « اما میوهٔ سخن باطل این است که: بینش را باندازه‌ای سست میکند که دیگر با آن نمیتواند استعداد پذیرش حق را داشته باشد ۲- پس آن بینش مانند اسبی است که خود گرفته یك پیمانهٔ پنبه را حمل کند و نتواند صد پیمانهٔ سنگ را برداشته و حمل نماید ».

۳- « بدتر از آن کسی است که وقت خود را در شوخی صرف کند ۴- پس همینکه بخواهد نماز بگزارد، شیطان همان خوشمزگیهای خنده آور را بیادش میآورد ، تا آنجا که : هنگامیکه باید بر گناهان خود بگرید واز خدا درخواست رحمت و مهربانی کند تا گناهانش بخشیده شود ، با خندهٔ خود خشم خدا را برمیانگیزد ، که خداوند بزودی اورا تأدیب کرده و از حال نماز و رحمت خود بیرونش میاندازد ».

۵- در اینصورت وای بر شوخی کنان وسخن گویان بباطل ! ۶- هر گاه خدایمان شوخی کنندگان وسخن گویان بباطل را دشمن دارد ، پس کسانیکه همسایگان خودرا زخم زبان زده و غیبت میکنند چه ارزش و اعتباری دارند ، و کسانیکه ارتکاب گناه را یك نوع سودا گری ضروری ولازم میدانند در چه لجن زار و گمراهی میباشند؟! ۷- ای دنیای آلوده ! من نمیتوانم تصور کنم که خداوند بچه سختی از تو کیفر خواهد گرفت ! ۸- پس کسیکه با نفس مبارزه میکند باید سخنش را ببهاء زر بدهد ».

۹- شاگردانش پاسخ دادند : « کی هست که سخن یکنفر را ببهای زر بخرد؟.

۱۰- هرگز چنین کسی نیست ۱۱- و چگونه با نفس خود بستیزد؟ راستی مگر چنین کسی آزمند نمیشود ؟!».

۱۲- عیسی پاسخ داد : « راستی دل‌شما چنان سنگین است که من‌هم نمیتوانم سنگینی آنرا بردارم -۱۳- از اینرو باید معنی‌هر کلمه‌را بشما بفهمانم ۱۴- ولی خدایرا سپاس کنید که بشما نعمتی بخشیده تا رازهای او را بشناسید ۱۵- نمیگویم که تو به‌کار سخنش را بفروشد ، بلکه میگویم : هرگاه سخن میگوید باید چنین پندارد که از دهانش زر میریزد -۱۶- راستی اگر چنین کند تنها آنگاه سخن میگوید که سخنش لازم باشد ، چنانچه زر را جز در راه بدست آوردن چیزهای لازم بکار نمیبرند -۱۷- چنانچه هیچکس زر را در چیزی بکار نمیبرد که پس از آن زیانی به بدنش وارد آید، همچنین شایسته نیست از چیزی سخن گوید که بخودش زیان‌رساند ».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

فصل صدوبیست ویکم

۱ ـ هرگاه فرمانروا کسی را زندان نماید تا بازپرسیش کند ، ومنشی‌ـم همه چیز را جزء بجزء بنویسد ، بمن بگوئید چنین کسی چگونه سخن میگوید؟ ».

۲ـ شاگردان پاسخ دادند : « او درآن باره باندازه‌ای با ترس ولرز سخن میگوید که خودرامورد بدگمانی وتهمت قرارندهد ، وپیوسته هشیاراست چیزی نگوید که فرمانرواراخشمگین کند ، بلکه پیوسته درصدد است سخنی بگوید که موجب آزادیش گردد ».

۳ـ دراینهنگام عیسی‌درپاسخ فرمود : « این است آنچه راکه توبه کار باید انجام دهد تا بخود زیان‌نرساند ـ٤ـ زیرا خداوند بهرانسانی‌دو فرشتهٔ نویسنده داده: یکی‌برای نوشتن‌کارهای خوبیکه انجام‌میدهد ، ودیگری‌برای کارهای شر ـ٥ـ پس‌هرگاه انسان بخواهدبرحمت برسد ، بایدسخن خود را با دقیقترین چیزیکه زر را می‌سنجند بسنجد ».

فصل صد و بیست و دوم

۱ــ «اما خوی بخل را باید بصفت بخشایش وصدقه بر گرداند ــ۲ــ راستی بشما میگویم چنانچه منتهای شاغول بمرکز ثقل است ، همچنین منتهای کار بخیل هم دوزخ است ــ۳ــ زیرا غیرممکن است که بخیل در بهشت بخیری برسد ٤ــ آیا میدانید چرا ؟ ــ۵ــ من شما را میآگاهانم ــ۶ــ بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند ، بخیل گرچه زبانش خاموش است ، ولی باکردار خود میگوید : « خدائی جزمن نیست ». ــ۷ــ زیرا او همهٔ دارائیش را در خوشیهای ویژهٔ خود بکار میبرد ، بی آنکه بآغاز و انجام خود بیندیشد که : برهنه زائیده شده وآنگاه هم که بمیرد همه چیزرا وامیگذارد .

۸ــ «هان بمن بگوئید هرگاه هیرودیس باغی بشما بدهدکه نگهدارید وشما بخواهید چنانکه خود مالك آن باغ هستید درآن تصرف کنید ، پس ، از میوه‌های آن باغ هم برای خودش نفرستید ، و هرگاه بفرستدکه ازآن میوه بخواهد نماینده‌اش را ازباغ برانید ، بمن بگوئید شما بااین کار؛ خودتان را صاحب و مالك این باغ نکرده‌اید ؟ ! ــ۹ــ آری البته ــ۱۰ــ پس بشما میگویم که بخیل هم اینچنین خودرا خداوند ثروتی که خدا باو داده قرارداده است».

۱۱ــ «بخل همان تشنگی حس است که چون خدا را بوسیلهٔ گناه گم کرده زیرا پیوسته بخوشی میزید ، وچون نتوانسته است خود را با خدائیکه ازاوپنهان است دلخوش کند ، خودرا بچیزهائیکه خیرخودش میپندارد پیوسته است ــ۱۲ــ وهراندازه خودش را ازخدا دورتر وبی‌بهره‌تر ببیند پیوسته‌گیش بمتاع دنیا افزوده‌تر میشود».

۱۳- «وهمچنین دگرگونی ، وتجدید نظر گناهکار ازطرف خداست که به‌او انعام کرد : پس بازگشت وتوبه مینماید».

۱۴- «هرگاه شما بخواهید بدانید که چگونه توبه واجب است ناچار باید بشما بفهمانم که انسان از چه نوعی است -۱۵- امروز باید خدائی‌را که بما نعمتی داده تا با سخن خود اراده وخواست اورا تبلیغ کنم سپاسگزاریم».

۱۶- سپس عیسی دستهای خود را بلندکرده ، و دعا میکرد و میگفت :

«پروردگارا! خداوند توانای مهربان ! که ما بندگان خودرا برحمت خویش‌آفریدی: وبمادرجهٔ انسانیت وآئین پیمبر حقیقت را بی‌منت بخشیدی!

۱۷- ما براستی تورا برهمهٔ نعمتهایت سپاس می گزاریم -۱۸- مادوست داریم در سراسر زندگیمان تنها تو را پرستش کنیم -۱۹- و بر گناهانمان ببخشایم

۲۰- نماز گزارده و ببخشیم -۲۱- روزه گرفته وسخن تورا بیندیشیم -۲۲- آنانرا که مشیت تورا نمیدانندآموخته وروشن کنیم -۲۳- وبخاطر دوستی تو رنجهای اینجهان را بسختی و دشواری عمل کنیم -۲۴- ودر راه خدمت تو جانمان را بمرگ بسپاریم».

۲۵- «پروردگارا ! پس خودت مارا ازشرشیطان وبدن ، وازاینجهان برهان -۲۶- چنانکه بر گزیدهٔ خودت‌رابه‌بزرگواری خود، وبه‌بزرگواری پیمبرت که ما را بخاطر اوآفریدی ، وبه بزرگواری همهٔ پاکان و پیمبرانت نجات دادی».

۲۷- شاگردان پیوسته پاسخ میدادند : « چنین باد ، پروردگارا ! چنین باد ، خدای مهربان ! چنین باد».

فصل صد و بیست و سوم

۱ـ چون بامداد روز آدینه شد ، عیسی پس از نماز شاگردان خود را گرد آورد ـ۲ـ و بآنان گفت : «باید بنشینیم ، همچنانکه خداوند چنین روزی انسان را از گل زمین آفرید ، همچنین ، اگر خدا بخواهد بشما میفهمانم که: «انسان چیست ؟»

۳ـ چون نشستند عیسی روی آورد و فرمود : « خدای ما برای اینکه بخشش ، ورحمت ، وتوانائیش را برهمه چیز ، باکرامت وداد خود بنمایاند ترکیبی از چهار چیز گوناگون : خاك ، و هوا ، و آب ، و آتش بساخت تا هرکدام یکدیگر را تعدیل کنند ، و آنرا بصورت یك نمای واحدیکه همان انسان است درآورد ـ٤ـ و ازاین چهار چیز ظرفی ازگوشت ، و استخوان ، و خون ، وسفید رگ ، وپوست باشریانها ، و وریدها ، ودیگر اینها ازاجزاء نهانی بساخت ـ٥ـ وخداوند جان وحس را درآن بمنزلهٔ دو دست برای این زندگی قرار داد ـ٦ـ و جایگاه حس را در هرجزء جزء بدن قرار داد ، برای اینکه آن حس در این اجزاء همانند روغن پراکنده شده است ـ۷ـ و جایگاه جان را درقلب قرارداد ، همانجا که با حس یکی شده وبرهمهٔ زندگی فرمانروائی میکند».

۸ـ «پس از آنکه خداوند انسان را اینچنین آفرید برای اینکه بدن ، وجان رابرای یك هدف که کار کردن درخدمت خدا باشد متحد میکند ، نوری بنام خرد دراو قرار داد».

۹ـ «چون این ساخته شده را دربهشت گذاشت وحس با کار شیطان خرد را فریب داد ، بدن راحتی ، وحس آن خوشی ایکه باآن زیست میکرد ،

وجان هم ، زیبائی خودرا ـ گم کردند».

۱۰ـ «چون انسان دراین آلودگی ولجن‌زار افتاد وحس هم دلبستگی ندارد ، بلکه بدون مهار خرد پیوسته طالب خوشگذرانی است ، از نوریکه چشمانش برایش آشکار کرد پیروی نمود ـ۱۱ـ و چون چشمان جز باطل چیزی را نمی‌بینند ، خودرا فریفت و چیزهای پست زمینی را برگزید، پس بگناهکاری دچار شد».

۱۲ـ از اینرو خرد انسان باید بارحمت خدا نورانی شده ، تا خوب وبد را شناخته وخوشی واقعی را دریابد ـ۱۳ـ پس آنگاه که گناهکار این‌را فهمید بتوبه میگراید ـ۱۴ـ ازاینرو براستی بشما میگویم: هرگاه پروردگارمان قلب انسان را نورانی نکند ، اندیشهٔ بشر به نتیجه نمیرسد».

۱۵ـ یوحنا در پاسخ گفت : «پس سخن انسان چه‌فایده دارد ؟».

۱۶ـ عیسی درپاسخ فرمود: «انسان ازاینجهت که انسان است نمیتواند انسانرا بتوبه برگرداند ـ۱۷ـ اما ازاینجهت که وسیله‌ایست خدا اورا بکار میبرد واورا بصورت تازه‌ای درمیآورد ـ۱۸ـ و چون خداوند باروش نهانی برای نجات بشر درو جود انسان کارمیکند شخص باید بسخن هرانسانی کاملا گوش فرا دهد ، تاازمیان همهٔ گفته‌ها آنرا که خدا گفته است بپذیرد».

۱۹ـ یعقوب درپاسخ گفت : «استادا ! اگرچنین پنداریم که : پیمبری ساختگی واستادی دروغگو بیایند، وادعا کنند که مارا میآموزند وپاك میکنند ! ما چه باید بکنیم ؟».

فصل صد و بیست و چهارم

۱- عیسی با بیان مثالی پاسخ داد: «مردی بادام‌توری خود برای شکار می‌رود، بوسیلهٔ آن ماهیان بسیاری در دام میآورد؛ و ماهیان بد را بیرون میاندازد».

۲- «مردی برای زراعت میرود، تنها همان دانه‌ایکه برزمین خوب و مناسب میافتد بارور میشود».

۳- «شما هم باید اینچنین باشید: بهمه گوش فرا دهنده وتنها پذیرای حق باشید، زیراتنها همان حق است که برای زندگی همیشگی بهره میدهد».

٤- دراینهنگام اندراوس پاسخ داد: «حق چگونه شناخته میشود؟».

۵- عیسی پاسخ داد: «هرچه باکتاب موسی تطبیق کند همان‌حق است، پس آنرا بپذیر ۶- زیرا، چون خدا یکی است، حق هم یکی است ۷-پس، هوده، این میشود که: تعلیم یکی ومعنی تعلیم هم یکی است، پس دراینصورت ایمان هم یکی است ۸- براستی بشما میگویم: اگرحق ازکتاب موسی‌محو نشده بود، هرآینه خداوند بیدرمان داود کتاب دومی نمیداد ۹- واگر کتاب داود تباه نشده بود، خداوند انجیلش را بمن نمیفرستاد ۱۰- زیرا پروردگار خدای ما دگرگون نمیشود وبرای همهٔ بشر یك رسالت را بیان کرده ۱۱- پس آنگاه که پیغمبرخدا بیاید، میآید تاهرچه بدکاران ازکتاب مرا تباه وآلوده کرده‌اند پاك کند».

۱۲- دراینهنگام نویسنده درپاسخ گفت: «استادا! آنگاه که آئین تباه شد، وپیمبران دروغی بسخن درآمدند، انسان چه بایدکند؟».

۱۳- عیسی درپاسخ فرمود: «ای برنابا! پرسش تو بسیار بزرگ است

۱۴- ازاینرو بتومیفهمانم کسانیکه درچنین روزگاری نجات یابند بس اندکند، برای اینکه مردم ، در سرانجام خود که همان خدا است نمی‌اندیشند -۱۵- بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستد سوگند، هر تعلیمی که انسان راازسرانجام خودکه همان خدا است برگرداند راستی بدترین تعلیمات است" -۱۶- از اینرو برتو است که در سه چیز ملاحظه کنی - یعنی در محبت برای خدا ، و مهربانی انسان بر نزدیك خود ، و دشمنی با نفس خود که هر روز خدا را بخشم آورده وهر روز بخشم میآورد -۱۷- پس، از هر تعلیمی که بااین سه اصل مخالف است بپرهیز، زیرا آن ، براستی بس شرزا است !».

فصل صد و بیست و پنجم

۱- «هم اکنون به‌بخل برمیگردم -۲- پس بشما میفهمانم هرگاه حس بخواهد چیزی رابدست‌آرد، یاآز بر چیزی داشته باشد ، خرد باید بگوید: «ناچار این چیز را نهایتی است وپایدار نمی‌ماند».

۳- حقیقت این استکه هرگاه چیزی ناپایدار باشد از دیوانگی است که انسان‌آن را دوست بدارد -٤- ازاینروانسان باید چیزی را دوست داشته ونگهدارد که پایدار است ونهایتی ندارد .

٥- «پس دراینصورت بخل انسان باید بصدقه برگردد ، وآنچه راکه با ستم وزور گرفته ، باعدل وداد پخش‌کند».

٦- «وباید چنان بیدار و هشیار باشد ،آنچه راکه دست راست میکند دست چپ نفهمد -۷- زیرا ریاکاران آنگاه که صدقه میدهند دوست دارند جهانیان ، آنها را ببینند و ستایششان کنند ، ولی راستی که اینان فریب خورده‌اند ، زیراکسیکه برای انسانی‌کاری انجام دهد ، از همان هم پاداش میگیرد -۸- پس هرگاه انسان از طرف خدا بچیزی برسد ، باید خدا را خدمت کند».

۹- «هرگاه صدقه میدهید چنین قصدکنید :آنچه را که بخدا میدهید همه را در راه دوستی خدا بشمارآرید -۱۰- پس در بخشش‌کندی نکنید ،و گزیده‌ترین‌آنچه راکه دارید بخاطردوستی خدا بدهید».

۱۱- «بمن بگوئیدآیامیخواهیدکه چیزپستی ازطرف خدا بشمابرسد؟! ۱۲- البته نه ، ای خاك وخاکستر! -۱۳- پس این چگونه ایمانی است شما دارید ؟که : چیز بد را درراه دوستی خدا میدهید ؟».

۱۴- « اگر هیچ ندهید بهتر است از اینکه چیز بد و پست را بدهید
۱۵- برای اینکه نزد عرف جهان در ندادنتان پوزشی است -۱۶- ولی در بخشیدن چیزیکه بی‌ارزش است و نگهداشتن بهتر را برای خود ، چه پوزشی دارید ؟».
۱۷- این است آنچه را که دربارهٔ توبه بشما میتوانم بگویم.
۱۸- برنابا در پاسخ گفت : « توبه تا چه اندازه باید دوام داشته باشد ؟».
۱۹- عیسی پاسخ داد : «انسان باید تا آنگاه که در لغزش و گناه است توبه کرده و با نفس خود در جهاد باشد -۲۰- پس چنانکه زندگی بشری پیوسته در گناه است ، براواست که پیوسته بجهاد با نفس بپا خیزد -۲۱- مگر آنگاه که : کفش پای خود را گرامی‌تر از خود بدانید ، زیرا هر اندازه که کفشتان پاره شود ، آن را اصلاح میکنید».

فصل صد و بیست و ششم

۱ـ پس‌از آنکه عیسی‌شاگردانش‌را گردآورد، آنهارا دو به دوبقسمتهای گوناگون سرزمین اسرائیل فرستاد ، ومیگفت: «بروید گفته‌های مراهمانطور که شنیدید بشارت دهید».

۲ـ در اینهنگام همگی برابر مسیح سر فرود آوردند ، وعیسی‌دست بر سرشان گذارد و میگفت : ـ۳ـ «بنام خدا بیمارانرا بهبودی بخشید ، دیوها را بیرون‌کنید ، وگمراهی اسرائیل را دربارهٔ من ازبین ببرید ، وآنچه را که دربرابر سرکاهنان گفتم خبردهید ـ٤ـ پس ، بجز نویسنده ، ویعقوب ، ویوحنا ، همگان روانه شدند ـ٥ـ ودر سراسرسرزمین یهود رفتند وبدانسان که عیسی دستورشان داده بود ، بتوبه بشارت داده و هر نوع بیماری راشفا میدادند ـ٦ـ تااینکه سخن عیسی دراسرائیل استوار شدکه خدا یکی است ، وعیسی هم پیمبرخدا است ، زیرا مردم دیدند : این‌گروه همان کارهائی را میکنندکه : عیسی دربارهٔ شفای بیماران میکند .

۷ـ ولی دیوزادگان برای ستم‌کردن بعیسی راه دیگری پیداکردند ، واینان همان‌کاهنان و ملایان بودند ـ۸ـ پس‌ازاینجا بگفتن این‌کلمه آغاز کردندکه : چشم طمع بپاداش اسرائیل دارد ـ۹ـ ولی از مردم میترسد ، ازاینرو درپنهانی علیه او بدسیسه وشور پرداختند .

۱۰ـ پس‌ازآنکه شاگردان سراسر خاك یهودیه را درنوردیدند بسوی عیسی برگشتند ، عیسی مانند پدری‌که‌از فرزندانش استقبال میکند ، از آنها استقبال‌کرد ، ومیگفت : «مرا بیاگاهانیدکه پروردگار ، خدای ماچه‌کرد؟ راستی‌من شیطان رامیدیدم‌که زیرپاهای شاافتاده بود ، وشما هم‌اورا آنچنان

پایمال میکردید که رزبان انگوررا».

۱۱- شاگردان درپاسخ گفتند: «استادا! راستی ما بیماران بیشماریرا بهبودی‌دادیم، ودیوهای بسیاری که مردم راشکنجه میدادند، بیرون کردیم».

۱۲- عیسی فرمود: «ای برادران! خدا شما را بیامرزد، چه، شما لغزیدید، زیرا گفتید: «بهبودی دادیم وحال آنکه تنها خدا است که همهٔ این کارها را انجام میدهد».

۱۳- آنگاه شاگردان گفتند: «راستی ما ازروی کودنی سخن گفتیم، پس مارا بیاموزکه چگونه سخن بگوئیم!».

۱٤- عیسی پاسخ داد: «درهرکار نیکی بگوئید: «پروردگار کرده است» ودرهرکار بد وپستی بگوئید: «لغزیدیم».

۱۵- شاگردان گفتند: «چنین میکنیم».

۱٦- سپس عیسی فرمود: «هم اکنون که اسرائیل دید خداوند همان کارهائیکه با دست من انجام میداد با دست گروه دیگری از مردم هم انجام میدهد، دربارهٔ من چه میگوید؟».

۱۷- شاگردان درپاسخ گفتند: «میگویند تنها خدا یکی است و توهم پیمبرخدا هستی».

۱۸- پس عیسی با خوشنودی فراوان پاسخ داد: «فرخنده باد نام خدای قدوسی که خواهش این بنده‌اش را نا چیز نشمرد». وچون این را فرمود رفتند تا بیاسایند.

فصل صد و بیست و هفتم

۱ - عیسی از بیابان برگشت و به اورشلیم درآمد -۲- از اینرو همهٔ مردم برای دیدن او بسوی هیکل شتافتند -۳- پس از خواندن مزمورها ، عیسی بر آن پلکان و بلندی اینکه ملایان برمیآمدند ، برآمد -٤- پس از آنکه بادست خود برای سکوت اشاره کرد فرمود : « ای برادران ! فرخنده باد نام آن خدای قدوسی که مارا از گل زمین آفرید ، نه از روح شعله‌ور -۵- زیرا هر گاه بلغزیم رحمتی از طرف خدا درمی‌یابیم که شیطان هرگز در نمی‌یابد -٦- چه، او را با این سرکشی خاصش نمیتوان اصلاح کرد ، زیرا او میگوید : همیشه شریف است ، برای اینکه او از روح افروخته است.

۷- « ای برادران ! آیا شنیده‌اید که پدرمان داود از طرف خدا چه میگوید ؟ او یادمیآورد که ما خاك هستیم و جانمان که رفت دوباره بر نمیگردد، پس، از اینرو برما رحم میآورد ! -۸- خوشا بحال آنانکه این سخنان را می‌شناسند ، زیرا در پیشگاه خدایشان تا همیشه گناه نمیکنند ، واگر هم بلغزند پس از آن بازگشت کرده ، از اینرو گناهشان دوام نمی‌یابد -۹- وای برسرکشان بخود بالنده ، که بزودی در اخگرهای دوزخ خوار وزبون میشوند - ۱۰- ای برادران ! بمن بگوئید که سبب این سرکشی چیست؟» .

۱۱- « مگر میشود روی زمین هیچ شایستگی نباشد ؟ -۱۲- البته نه، چنانکه پیمبر خدا سلیمان ، میفرماید : «راستی تمام آنچه را که آفتاب بر آنها می‌تابد ، باطل و ناپایدار است » -۱۳- بنابراین ، هرگاه چیزهای جهانی سرکشی و سرخوشی را در دل ما روا نمیدارند ، پس سزاوارتر است که زندگانی ما هم آنرا روا ندارد -۱٤- چه، این سرخوشی و سرکشی باتیره روزی فراوانی

که دارد بس گرانست ، زیرا همهٔ حیوانات وآنهاکه پست‌تر از انسانند بااو سرجنگ‌ودشمنی دارند-۱۵- چه‌بسیارند آنانکه‌گرمای داغ تابستان سوزنده آنهاراکشته ! -۱۶-چه‌بسیارند آنانکه تگرگ وسرمای زمستان آنهاراکشته ۱۷- چه بسیارند آنانکه صدا های ترسناك آسمانی و سرما آنها راکشته ! ۱۸- چه بسیارند آنانکه باوزش تندبادها ، در دریا فروریخته وغرق شدند ! ۱۹ - چه بسیارند آنانکه از بیماریها وگرسنگی مـرده‌اند ، و یا جانوران درنده آنها را پاره‌کرده‌اند ، و یا اژدهاها آنها راگزیده‌اند ، و یالقمه‌ای غذا آنهارا خفه‌کرده است ! - ۲۰- چه‌بیچاره و تیره‌روز است انسان سرکش سرخوش ، که بیهوده خودرا زیر بارهای سنگین انداخته ، و همهٔ آفریدگان درهرجا بکمین اوهستند -۲۱- ولی‌من چه‌بگویم ؟ از : بدن وحس که‌جز گناه نمیجویند -۲۲- و ازچهانیکه جز بر گناه اقدام نمیکند! -۲۳-وازشریری که چون خدمت شیطان میکند همهٔ کسانی‌راکه مطابق آئین خدا زندگی‌میکنند بغشارورنج‌میاندازد!- ۲۴-ای بر!دران! راستی که‌انسان چنانچه داودمیگوید: « اگر جاودانی را باچشم خود مورد نظرو بررسی قرار میداد هرآینه گناه نمیکرد».

۲۵ - « سرکشی و بخود بالیدن انسان بادل‌خود جز بستن راه مهر و رحمت خدا تا آنجاکه به‌بخشش بر نگردد ، نیست -۲۶- زیرا پدرمان داود میگوید : «خدایمان یاد میآوردکه ما جز خاك‌نیستیم.روحمان‌میرود ودوباره بر نمیگردد » -۲۷- پس کسیکه سرکشی کرده وبخود ببالد ، منکر است که او خاك بوده ، بنابراین چون‌نیاز خود را نمی‌شناسد ، کمك‌کاریهم نمیجوید،از اینرو کمك‌کارخودخدا رابخشم میآورد -۲۸- بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند ، اگر شیطان بیچارگی خود را بداند و از خدای فرخندهٔ جاوید خود طلب رحمت کند، حتماً خداوند اورا می‌بخشد».

فصل صد و بیست و هشتم

۱ ـ« ای برادران ! از اینرو است که من بشما میگویم: من همان انسان خاك و گلم که روی زمین راه میروم ، و بشما میگویم با نفستان جهاد کرده و گناهانتان را بشناسید ـ۲ـ ای برادران ! بشما میگویم آنگاه که میگفتید من همان خدایم ، شیطان بواسطهٔ لشکر روم شما را گمراه کرده بود ـ۳ـ از اینکه آنها را تصدیق کنید برحذر باشید زیرا اینان بنفرین خدا گرفتارند ، و خدایان دروغی باطل را می‌پرستند چنانچه پدرمان داود بر آنها درخواست نفرین کرده و گفته است:

« خدایان ملتها سیم و زری میباشند که بادست خود ساخته‌اند ، این خدایان چشم دارند ولی نمی‌بینند ، گوش دارند ولی نمی‌شنوند ، بینی دارند ولی نمی‌بویند ، دهان دارند ولی نمیخورند ، زبان دارند ولی سخن نمیگویند ، دست دارند ولی لمس نمیکنند ، پا دارند ولی راه نمی‌روند ».

٤ـ از اینرو پدرمان داود زاری کنان به پیشگاه خدای زنده‌مان فرمود :

« سازندگان اینگونه خدایان مانند همین خدایانند ، بلکه هر کس بر آنها تکیه داشته باشد » ـ٥ـ شگفتا از این گردنکشی و سرکشی که همانندش شنیده نشده ، همان سرکشی انسانیکه حال خودش را هم فراموش میکند ، و میخواهد مطابق هواوهوس خود خدائی بسازد ، با اینکه خداوند او را از خاکی آفریده.

۶ـ و او با اینوسیله آرام آرام خدا را ببازی گرفته ، و گویا میگوید: « در پرستش خدا سودی نیست » زیرا ، این همانست که اعمال خودشان آنرا آشکار میکند ـ۷ـ ای برادران ! آنگاه که شیطان شما را وادار کرد باینکه تصدیق

«من‌همان خدایم » میخواست شمارا باینجاها بکشاند -۸- پس‌من که نمیتوانم یك مگس ناچیز بیافرینم بلکه ازبین رفته ونابود میشوم ' ونمیتوانم‌چیز سودمندی بشما بدهم، چون من‌خودم بهمه‌چیز نیازمندم -۹- پس در اینصورت چگونه میتوانم آنطورکه شأن خدااست درهمه‌چیز شمارا کمك کنم ؟!

۱۰-آیادراینصورت ما بیازی ومسخره نگرفته‌ایم ؟! باآنکه‌خدایمان، همان خدای بزرگی است که با کلمهٔ خود ، آفرینش و ملتها و خدایانشان را آفرید».

۱۱- « دومرد ، یکی‌فریسی ودیگری گمرکچی، بهیکل برآمده تادر آنجا عبادت‌کنند -۱۲- پس فریسی نزدیك مقدس آمد ، درحالیکه رویش‌بالا بود ، دعا میکرد ومیگفت : « پروردگارا ! تورا شکرمیکنم که مانند دیگر مردمان گناهکارکه بهرگناهی آلوده میشوند نیستم -۱۳- و بویژه مانندااین گمرکچی نیستم ، چون‌من‌هفته‌ای‌دوروز روزه‌میگیرم واز آنچه‌بدست میآورم ده یك میدهم ».

۱۴- « اما گمرکچی در حالیکه بطرف زمین خم‌شده بود همان دور ایستاد -۱۵- بسروسینهٔ‌خود میزد و میگفت : «پروردگارا ! من‌آن‌شایستگی را ندارم‌که بآسمان‌سربلندکنم ' ویا بمعبد مقدس تو روی‌آرم، چه‌من‌فراوان گنه‌کرده‌ام' پس برمن گناهکار رحم‌آر ».

۱۶- راستی‌بشما میگویم‌که گمرکچی‌برتروشایسته‌تر از فریسی‌بهیکل آمد ، زیرا خدایمان اورا پاك‌کرده و همهٔ‌گناهان او را بخشید -۱۷- اما فریسی درحالیکه‌پست‌تر از گمرکچی بود فرود آمد -۱۸- زیرا خدای‌ماو را راند وکارهایش‌را دشمن‌داشت ».

فصل صد و بیست و نهم

۱- آیا تبر بخود میبالد مثلا؟ چون آنگاه که انسان باغی را میسازد چوب ناچیزی را قطع میکند؟ -۲- البته نه ، برای اینکه همه چیز حتی تبر را انسان بدست خود ساخته است .

۳- « ولی تو ای انسان ! آیا از اینکه کار نیکی کرده ای بخودمی بالی وحال آنکه خدایمان تورا از گل آفریده ، وهر کار نیکی را تو بیاری، دست خدا در تو کار میکند ».

٤- « چرا نزدیك وخویش خودرا خوار میکنی؟ مگر نمیدانی که اگر خداوند تورا ازشر شیطان نگه نمیداشت هر آینه تو از او شریرتر بودی ؟».

۵- مگر نمیدانی که تنها یك گناه زیباترین فرشته را بصورت بدترین شیطان زشت، مسخ کرد ؟ -۶- وهمین یك گناه بود کاملترین انسان یعنی آدم راکه باینجهان آمد بصورت آفریده ای درآورد ، و اورا درمعرض چیزی قرار داد که هم اکنون ما وهمه دودمانش رنج آنرا میکشیم -۷- کدام اجازه است که حق زندگی را بحسب هوا وهوست وبدون کوچکترین ترس ولرزی بتوواگذارده؟ ۸- وای بر تو ای گل ناچیز ! چه ، تو باسرکشیت برخدائی که تورا آفریده ، بزودی زیر لگدهای شیطانیکه درکمینگاهت ایستاده خوار و زبون خواهی شد .

۹- پس ازآنکه عیسی این را فرمود ، دستهایش را بطرف پروردگار بلند کرده و دعا کرد -۱۰- ملتهم وچنین باد ، چنین بادهمیگفتند-۱۱-چون دعایش کامل شد ، ازآن بالکن فرود آمد -۱۲- گروه بسیاری از بیماران را درپیشگاهش آوردند ، همه را بهبودی بخشید و از هیکل برگشت -۱۳ - پس

« سمعان » پیس ، عیسی را برای خوردن غذا دعوت کرد ، وعیسی او را شفا داد .

۱۴ ـ اما کاهنان وملایان که با عیسی دشمنی داشتند آنچه را که عیسی در بارهٔ خدا یانشان گفته بود ، بلشکر روم خبر دادند ـ ۱۵ ـ زیرا اینان درواقع در جستجوی فرصتی بودند که عیسی را بکشند ، چون از ملت می ترسیدند فرصتی نیافتند .

۱۶ ـ چون عیسی بخانهٔ سمعان درآمد ، برسفره نشست ـ ۱۷ ـ درهمان بین که غذا میخورد ناگاه زن بدکاره‌ای که نامش مریم بود ، بخانه درآمد ، وخودش را بزمین پشت پاهای عیسی انداخت ، وبا اشك چشم پاهای اوراشست ، وبا نها عطر مالید ، وباموی سرش آنها را نوازش میداد .

۱۸ ـ پس ، سمعان ، وهمهٔ کسانیکه بر سرغذا بودند چیزی بذهنشان رسید ـ ۱۹ ـ دردلهایشان میگفتند : « اگر این مرد پیمبر بود هر آینه این زن را می‌شناخت ، ومیدانست که از چه طبقه‌ای است ، و هر آینه بآن زن اجازه نمیداد که باودست بزند » .

۲۰ ـ در اینهنگام عیسی فرمود : « ای سمعان ! چیزی بخاطر دارم که میخواهم بتو بگویم » .

۲۱ ـ سمعان در پاسخ گفت : « استادا ! بفرما ، زیرا من سخن تو را دوست دارم » .

فصل صدو سی ام

۱- عیسی فرمود: « مردی دو بدهکار داشت ، یکی از آنها پنجاه و دیگری پانصد ریال به بستانکار خود بدهکار بودند -۲- چون هیچکدام چیزی نداشتند بپردازند ، بستانکار ترحم کرده و از بدهی هردو در گذشت -۳- پس کدام یك از این دو نفر ، بستانکار خودرا بیشتر دوست دارند ؟ ».

٤- سمعان در پاسخ گفت : «همان بدهکار یکه بدهیش سنگینتر بود که بستانکار از او در گذشت».

۵- پس عیسی فرمود : «درست گفتی» -٦- در اینصورت من بتو میگویم: باین زن و بخودت بیندیش -۷- چه ، هردوی شما بخدا بدهکارید ، یکی از شما به پیسی بدن ، و دیگری به پیسی جان که آن گناه است ».

۸- « پس پروردگار ما خداوند ، بواسطهٔ دعای من ترحم کرد و خواست بدن تو ، و جان اورا شفا دهد -۹- پس در اینصورت توهم را دست داری ، اما کمتر ، چون به بخشش کمتری نائل آمدی -۱۰- و همچنین ، چون بخانهات در آمدم ، مرا نبوسیدی و بسرم روغن نمالیدی -۱۱- اما این زن همینکه بخانهات در آمد ، بیدرنگ آمد و خودرا روی پاهای من انداخت ، و با اشك چشم آنها را شستشو کرد ، و با عطر روغن مالیشان نمود - ۱۲ - از اینرو براستی بتو میگویم که گناهان بسیاری از آن بخشیده شد ، زیرا زیاد محبت میورزید ».

۱۳- سپس رو بآن زن کرد و فرمود :

« براه خودرو ، چون پروردگار خدای ما گناهانت را بخشید -۱۴- ولی نیك بیندیش که پس از این بگناه آلوده نشوی -۱۵- ایمانت تورا نجات داد».

فصل صد و سی و یکم

۱- شاگردان پس از نماز شامگاه نزد عیسی آمده و گفتند : «استاد! چه باید کرد؟ تا از کبریائی و خودبزرگی نجات یابیم».

۲- عیسی در پاسخ فرمود : «هیچگاه دیده‌اید که بینوائی را بخانهٔ یکی از بزرگان برای خوردن نان دعوت کنند؟».

۳ - یوحنا پاسخ داد : «من در خانهٔ هیرودیس نان خورده‌ام ـ ٤ ـ برای اینکه من پیش از آنکه تو را بشناسم ماهیگیر بودم ، و آنهارا بخانهٔ هیرودیس برده و میفروختم ـ ٥ ـ روزی آنجا رفته و ماهی بسیار نفیسی بردم ، و هیرودیس در حالیکه بر سر سفرهٔ رنگین نشسته بود ، بمن دستور داد ، بمانم و آنجا نان بخورم».

٦ـ در اینهنگام عیسی فرمود: «ای یوحنا! چگونه با کافران نان خوردی؟ خدا تورا بیامرزد ـ ۷ـ ولی بمن بگوئید چه وضعی بسر سر آن سفره داشتی؟ ۸ـ آیا میخواستی جای برتری داشته باشی؟ ـ ۹ـ آیا خوشمزه ترین غذا را میخواستی؟ ـ ۱۰ـ آیا سر سفره بی آنکه از تو بپرسند سخن میگفتی؟ آیا خودت را برای نشستن بر سر سفره شایسته تر از دیگران می شمردی؟».

۱۱ ـ یوحنا پاسخ داد : «بخدا سوگند که من آن جسارت را نداشتم حتی چشم را بالا کنم ، زیرا من ماهیگیر مستمندی بودم ، ولباسهای ژندهٔ آلوده و ناچیزی داشتم ، ازاینرو با اطرافیان و خدمتگزاران شاه نشسته بودم ـ ۱۲ـ آنگاه که پادشاه پارهٔ ناچیزی بمن میداد ، از احسان بزرگی که پادشاه بمن میکرد چنین می پنداشتم که : جهان برسرم فرود میآید ـ ۱۳ـ براستی میگویم که اگر پادشاه بآئین ما بود ، در درازای زندگیم اورا خدمت میکردم».

۱۴- پس عیسی در پاسخ فرمود : « ای یوحنا خاموش باش ! چه ، من میترسم خداوندچون «ابرام» ما را بخاطرتکبرمان به «هاویه» اندازد ».

۱۵- شاگردان ازترس سخن عیسی بخود لرزیدند ، پس‌عیسی روی آورد و فرمود : « باید چنان از خدا بترسیم که بخاطر تکبرمان، ما رابه «هاویه» نیندازند ».

۱۶- ای برادران ! آیا از یوحنا شنیدیدکه درخانهٔ پادشاه چه‌کرد ؟

۱۷- وای بر بشریکه باینجهان سپرده شده ، زیرا آنان بدانسان‌که درتکبر زیست میکنند بزودی درپستی وذلت خواهندمرد ، و برای‌نگرانی‌و ناراحتی خواهندرفت -۱۸- چه این‌جهان خانه‌ایست که‌خداوند درآن‌بهمهٔ‌بشرمیهمانی میدهد همانجاکه همهٔ‌پاکان وپیمبران خدا میخورند -۱۹- براستی‌بشمامیگویم: هرچه بانسان‌میرسد ، تنها ازطرف خدا است که‌باو میرسد -۲۰- ازاینرو انسان باید با نهایت‌فروتنی در آن تصرف کند ، درحالیکه شناسای بکوچکی خودو بزرگی خدا باشد، که باکرم بزرگ‌خود مارا روزی میدهد - ۲۱- از اینرو انسان نباید بگوید : « چرا دراینجهان چنین‌شده ، یا چنین گفته‌شده؟» بلکه باید - چنانکه درواقع‌همینطوراست - خودرا شایست بداند که در اینجهان برسرسفرهٔ خدا باشد - ۲۲- بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند ، آنچه در اینجهان ازطرف خدا بانسان‌میرسد هرچه‌هم کوچك و ناچیز باشد، او باید در برابرآن ، سراسر زندگی خودش را در راه محبت و دوستی‌خدا صرف کند ».

۲۳- « ای یوحنا ! بخدا سوگند توکه‌باهیرودیس هم‌سفره شدی‌اشتباه نکردی، زیرا تو اینکار را باتدبیر خداکردی تا آموزندهٔ ما و همهٔ‌کسانیکه ازخدا میترسند باشی -۲۴- سپس‌عیسی بشاگردانش‌فرمود : « در دنیا چنان زندگی‌کنیدکه یوحنا درخانهٔ هیرودیس آنگاه‌که با او نان‌میخوردرفتارکرد ۲۵- زیرا شما باید براستی باشید ، وبایدازهرگونه تکبری‌تهی‌باشید» .

فصل سی و دوم

۱- چون عیسی بر کنار دریای جلیل‌راه میرفت، گروه بسیاری ازمردم اورا فراگرفتند -۲- پس‌تنهائی برکشتی کوچکی که‌اندکی ازساحل دوربود سوار شد ، ودرنزدیکی خشکی همانجاکه شنیدن صدای‌عیسی ممکن‌بود لنگر انداخت -۳- پس‌همگان نزدیك دریا آمدند ، و نشستند ، و انتظار سخنان عیسی‌را داشتند ، دراینهنگام عیسی‌دهان گشودوفرمود :

«اینك برزگری را بنگرید که‌برای کشت بیرون‌رفته -۵- درهمان میان که‌کشت میکرد پاره‌ای تخم درراه ریخت ، وزیرپاهای مردم لگدمال شده و پرندگان آنهارا خوردند -۶- و پاره‌ای‌هم برسنگها فروریخت ، چون‌روئید وزمین نم‌نداشت‌آفتاب آن‌ها را سوزاند -۷- و پاره‌ای‌هم درزیر بوته‌ها و درختهای باغ‌ریخت ولی همینکه‌بوته‌ها نمو کردند تخمهارا ازرشد ونمو باز داشته وخفه‌کردند -۸- وپاره‌ای برزمین‌خوب حاصلخیزریخت ، پس‌سی‌برابر وشصت‌برابر ، وصد برابر ، برداد».

۹- ونیز عیسی فرمود: «پدر قبیله‌ای را بنگرید که تخمهای نیکی در کشتزار خودکاشت -۱۰- هنگامیکه خدمتکاران آن‌مرد نیك، درخواب بودند دشمنانش آمده بالای تخمهای نیك‌او ، تلخه[1] کاشتند -۱۱- چون گندم‌روئید دیده‌شدکه تلخه‌های بسیاری‌هم درمیان گندمها روئیده -۱۲- پس خدمتکاران

۱- چون هنگام‌نوشتن وترجمه دسترسی بفرهنگ‌فارسی و جز آن نداشتم بنظر رسید که‌واژهٔ تلخه‌مناسب بالفت«زوان» باشد ، ولی‌ترجمهٔ‌جناب آقای‌سردارکابلی که‌در دست بود عبارت انگلیسی آنرا **Tares** نقل‌کرده‌که باکرکس وهمین واژه‌ایکه‌درمتن ترجمه انتخاب‌کردیم مطابق درمیآید ـف.

نزد آقایشان آمده وگفتند :

« سرورا ! مگر تخم نیك درکشتزار خود نکاشتید؟! پس اینهمه تلخه از کجا در آن روئیده است ؟ ۱۳- آن آقا درپاسخ گفت : « من تخمهای نیك کاشتم ، ولی آنگاه که مردم خواب بودند، دشمن انسان آمده وتلخه‌ها را بالای گندمها کاشته است ».

۱۴ - خدمتکاران گفتند : « میخواهی برویم وآن تلخه‌ها را از میان گندمها ریشه کن کنیم ؟».

۱۵- آن آقا پاسخ داد : « نه ، چنین نکنید ، زیرا شما گندمها را هم با آن ریشه کن میکنید -۱۶- ولی بگذارید تا هنگام دروشود، آنگاه میروید ، وتلخه‌ها را از میان گندمها میکنید ، و درآتش می‌اندازید تا بسوزد ، اما گندمها را در انبار من میگذارید ».

۱۷- ونیز عیسی فرمود: «مردمان بسیاری بیرون رفته تا انجیر بفروشند، چون ببازار رسیدند ، دیدند مردم انجیر خوب نمیخواهند، بلکه برگ خوب میخواهند -۱۸- پس، اینگروه نتوانستند انجیرشان را بفروشند -۱۹- چون یکی از شاگردان را صالی، این را دید گفت : راستی من میتوانم خودم را بی‌نیاز گردانم ۲۰- پس دو فرزندش را خواند و گفت: «بروید واندازهٔ بسیاری برگ با انجیر نامرغوب گرد آورید» .

۲۱- وآنها را هموزن زر بفروختند، زیرا مردم از برگ بسیار خوشنود شدند -۲۲- ولی همینکه انجیر را خوردند به بیماری خطرناکی دچار شدند» .

۲۳- ونیز عیسی «فرمود : «یکی از مردم چشمه‌ای داشته که همسایگان برای شستشوی آلودگیهای خود از آن میگرفتند -۲۴- ولی دارای آب ، جامه‌های خود را میگذاشت تا میگندید» .

۲۵- ونیز عیسی فرمود : «دو نفر رفتند که سیبی را بفروشند ، یکی از آنها میخواست بی‌آنکه بخود سیب اعتنا کند ، پوست آنرا هموزن زر بفروشد ۲۶- امادیگری میخواست سیب را ببخشد و تنها برای سفرش اندکی نان بگیرد ۲۷- ولی مردم پوستهای سیب را هموزن زر خریدند و به آنکس که میخواست سیب را ببخشد ، نه تنها هیچگونه اعتنائی نکردند بلکه اورا خوار وزبون شمردند».

۲۸- آنروز ، عیسی برای آنگروه اینچنین ، باآوردن مثالها سخن گفت -۲۹- پس از آنکه آنهارا برگرداند ، خود باشاگردانش بسوی نایین رفتند ، آنجا که پسر آن بیوه‌زن اقامت داشت، همان پسر، عیسی و مادرش را بخانه‌شان پذیرفته وخدمتگزاری میکرد .

فصل صد و سی و سوم

۱ـ پس شاگردان عیسی باو نزدیك شده و پرسیدند: «استادا! معنی آن مثالهائی را که باین مردم میگفتی بما بگو!».

۲ـ عیسی پاسخ داد: «وقت نماز رسیده، پس از آنکه نماز شامگاه پایان یافت معنی مثالهارا بشما میفهمانم».

۳ـ چون نماز شامگاه بپایان رسید، شاگردان نزدیك عیسی آمدند بآنها فرمود: «آنمردیکه تخمهارا درراه، یا برسنگلاخها، یا درخارها، یا برزمین نیکو میپاشید، کسی است که سخن خدارا میآموزاند، همان سخنی که بر گروه بسیاری ازمردم فرومیریزد.

٤ـ آنگاه که این سخنان بگوش دریانوردان و سوداگران وارد شود چنان است که درمیان راه ریخته. همانهائیکه بواسطهٔ مسافرتهای دوردستی که درپیش میگیرند و بواسطهٔ تعدد وتنوع ملتهائیکه باآنانان سوداگری می کنند، شیطان سخن خدارا ازیادشان میبرد ـ۵ـ واگر بگوش مردان درباری فرود آید چنان است روی سنگ ریخته است، زیرا آنان ازبس خودباختهٔ درخدمت شخص حاکمند که سخن خدارا درآنهاراه نفوذی ندارد ـ٦ـ واگرهم اندکی از تنبه ویادآوری داشته باشند آنگاه بسختی دچار شوند سخن خدا یکسره از یادشان میرود ـ۷ـ زیرا آنان درحالیکه خدارا خدمت نمیکنند، نمیتوانند از خدا امید کمك داشته باشند».

۸ـ وآنگاه که سخن خدا بگوش کسانی بیاید که زندگی خودرا دوست میدارند چنان است که آن تخم درمیان خارها افتاده باشد. ـ۹ـ زیرا گرچه سخن خدا در اینان بروید ولی همینکه هوامای بدنی رشد کند، تخمهای نیکوی

بخنان خدارا خفه کرده وازمیان میبرد ـ۱۰ـ زیرا خوشگذرانیهای فراوان دنی، انسان به برکناری سخن خدا برمیانگیزاند ـ۱۱ـ اما تخمی که برزمین نیکو میافتد، همان سخن خدااست که بگوش کسانی میآید که ازخدا میترسند، آنجا است که بمیوهٔ زندگی جاوید باورومیشود ـ۱۲ـ راستی بشما میگویم: هرگاه انسان ازخدا بترسد سخن خدا پیوسته بارآور میشود».

۱۳ـ «اما آن مثالیکه راجع ببیدر قبیله بود، پس راستی بشما میگویم که آن خداوند پروردگارما، پروردگارهمهٔ چیزها است، زیرا او است که همه چیزرا آفریده ـ۱۴ـ ولی آن خدا بروش طبیعی پدرنیست، برای اینکه او برحرکتی که بدون آن تناسل نمی‌شود نمی‌آغازد[1] ـ۱۵ـ پس دراین صورت 'وخدای ما است که همهٔ جهان ویژهٔ اواست ـ۱۶ـ وکشتزاری که در آن میکارد، آن جنس بشری است ـ۱۷ـ وتخمها هم همان سخن خدا ـ۱۸ـ پس هرگاه معلمان ازبشارت سخن خدا بواسطهٔ سرگرم شدنشان بکارهای اینجهان سهل انگاری کنند، شیطان تخم گمراهی رادردل بشرمیکارد که ازآن اندازهٔ بیشماری ازبدآموزیها روئیده می‌شود.

۱۹ـ آنگاه است که پاکان وپیمبران فریاد میکنند: «سرورا! مگر هیچگونه تعلیم نیک وشایسته‌ای به بشر نداده‌ای؟ پس اینهمه گمراهیهای فراوان ازکجا است؟».

۲۰ـ پس خداوند پاسخ میدهد: «من به بشر تعلیم نیک داده‌ام ولی همینکه بشر ازهمه‌جا قطع کرده ویکسره روی بباطل میکند، شیطان هم گمراهی را کاشته وآئین مرا باطل میکند».

۲۱ـ پاکان میگویند: «سرورا! ما این گمراهیها را باهلاک کردن بشر نابود میکنیم».

۲۲ـ پس خداوند پاسخ میدهد: «اینکاررا نکنید، زیرا مؤمنان با کافران بواسطهٔ خویشاوندی سخت بهم پیوسته‌اند، تاآنجاکه مؤمنان باکافران نابود خواهندشد! ـ۲۳ـ ولی تاروز جزا مهلت دهید ـ۲۴ـ زیرا درآنروز فرشتگان من کافران را گرد آورده، باشیطان بدوزخ درمی‌آیند، ومؤمنان بمملکت من روی می‌آورند ـ۲۵ـ بی‌هیچ شك که ازبسیاری ازپدران کافرفرزندان مؤمنی بوجود می‌آید، پس بخاطر آنهااست که خداوند جهان را مهلت داده تا بازگشت وتوبه کنند».

۱ـ شاید منظور این باشد که او (خدا) همانند پدران طبیعی ازمجرای تناسلی پدید نیامده‌است ـ ف.

فصل صد و سی و چهارم

۱ـ«اما کسانیکه انجیر خوب‌را ببار می‌آورند ، آنان معلمان حقیقی هستند که به‌تعلیم شایسته بشارت میدهند ! ـ۲ـ ولی‌چه‌انیکه با دروغ‌خوشنود می‌باشد ازمعلمان برگه‌هائی ازسخن ، وساخت وسازظاهر آرائی‌را میخواهد ۳ـ پس‌آنگاه‌که شیطان‌این را ببیند خودرا با جسدوحس بهم‌آمیخته ومقدار زیادی از آن‌برگه‌های[۱] ساخته وآراسته‌شده‌را پیش‌می‌آورد، یعنی مقدار بسیاری ازچیزهای زمینی که‌لغزش وگناه‌را بوسیلهٔ آنها میدهد ، پیش‌میآورد ـ٤ـ پس همینکه انسان آنها را بگیرد بیمار شده و به‌برتگاه مرگ همیشگی نزدیك می‌شود» .

۵ـ «اما آن‌یکنفر از اهالی که‌دارای آب‌بود ولی‌آبرا بدیگران‌میداد تا چرکهایشان را شستشو کنند ، و لباس خودرا میگذارد تا بگندد»او همان معلمی است که دیگران را بتوبه بشارت میدهد اما خودش در میان گناهان میماند» .

۶ـ«چه‌بیچاره‌است این‌انسان ! زیرازبان‌خودش کیفری‌راکه‌اوشایستگی دارد درهوا مینویسد ، نه‌فرشتگان» .

۷ـ اگر زبان‌کسی‌مانندزبان پیل‌باشد ودیگر بدنش‌باندازهٔ‌یك‌مورچه، کوچك وریز باشد آیا این ازشگفتیهای طبیعت نیست ؟ ـ۸ـ آری چنین‌است ۹ـ پس‌راستی بشمامیگویم : کسیکه دیگران‌را بتوبه‌بشارت میدهد ولی‌خودش ازلغزشهایش‌بازگشت‌نمیکند هرآینه شگفت‌انگیزتر ازچنین‌کسی هست» .

۱ـ منظورهمان نامه‌های غفران وگناه‌فروشی و بهشت‌بخشیدن مسیحیان است که‌حضرت مسیح بیان میکند ـ ف .

۱۰ـ «اما آن دو مرد یکه فروشندگان سیب بودند : یکی از آنها کسی است که بخاطر محبت و دوستی خدا بشارت میداد ـ ۱۱ـ پس او از اینرو با کسی ساخت وساز نمیکند ، بلکه بحق بشارت میدهد وتنها باندازهٔ زندگی فقیرانه‌ای بیش نمیجوید ـ ۱۲ـ بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستد سوگند ، که اینچنان مردی همانند اورا نمی‌پذیرد ، بلکه دنیا شایسته‌است اوراکوچك کند وزبون نماید ـ ۱۳ـ ولی آنکس که پوست را هموزنش به‌زرمیفروخت ، وسیب را میبخشید ، او کسی است که بشارت میدهد تا مردم خوشنودشوند ـ ۱۴ـ وهمچنین ، هرگاه چنین کسی باجهانیان ساخت وساز کند شخصیت آنکس راکه ازساخت‌وسازهای او پیروی می‌کرده تباه نموده‌است ـ ۱۵ـ آوخ! چه‌اندازه وچه‌اندازه‌مردمانی که باین‌سبب هلاك شدند؟!» .

۱۶ـ «دراینهنگام نویسنده پاسخ‌داد ، و گفت : «انسان چگونه باید بسخن خدا گوش فرادهد؟ وچه‌کسی می‌تواند آنراکه تنها بخاطر دوستی و محبت خدا بشارت میدهد ، بشناسد ؟».

۱۷ـ عیسی پاسخ‌داد : «انسان باید بهرکس که بشارت میدهد گوش‌فرا دهد ، هرگاه بتعلیم نیکی‌بشارت داد ، گوینده همان خدا است که بادهان و زبان این‌شخص سخن‌میگوید ـ ۱۸ـ ولی کسیکه نکوهش بر گناهان‌را بخاطر حفظ‌حریم سران وبخاطر ساخت‌وساز با مردمان ویژه‌ای ، ترك‌میکند ، باید ازچنین افرادی چنان دوری‌کند که ازاژدر وحشت‌انگیزی ، زیرا درحقیقت اواست که‌قلب‌بشری زهرآگین‌میکند» .

۱۹ـ «آیا میفهمید ؟ راستی‌بشما میگویم : چنانچه زخمدار برای‌بستن زخم خود بپارچهٔ زیبا نیازی ندارد‌بلکه نیاز او بمرهم خوب وسودمند است ـ همچنین لغزشکار نیازی بسخنان زیباوآراسته ندارد ، بلکه‌نیازمند بنکوهشهای شایسته‌ایست ، تاشاید ازلغزش وگناه جدا شود» .

فصل صدوسی و پنجم

۱ـ دراینهنگام پطرس گفت : « استادا ! بما بگو هلاك شدگان چگونه شکنجه میشوند ؟ و تا چـه اندازه در دوزخ میمانند ؟ تا آدمـی از گنـاه بگریزد .»

۲ـ عیسی پاسخ داد :«ای پطرس! ازچیز بزرگی پرسش کردی ولی با اینحال بخواست خدا ، پاسخ تورا خواهم گفت ـ۳ـ در اینصورت که دوزخ همان یکی‌است ودرعین‌حال هفت‌درکه‌دارد که هریك ازاین درکات پائین‌تراز دیگری است ـ۴ـ پس‌همانطور که گناه هفت نوع دارد ـ چون‌شیطان آنرا مانند درهای‌هفتگانهٔ‌دوزخ پدیدآورده ـ همچنین‌دردوزخ‌هفت‌نوع‌شکنجه‌دیده‌میشود».

۵ ـ « برای اینکه متکبر یعنی‌آنکس که در دل، خودرا سخت برتر میداند بزودی درپائین‌ترین طبقات رانده‌میشود ، در حالیکه بدیگرطبقاتی‌هم که‌بالای سرش‌هست رفته وهمهٔ‌دردها وشکنجه‌های آنجا راکه میچشد ـ۶ـ و همانطورکه میخواهد دراینجا بزرگتر ازخدا باشد ، چون هرچه‌راکه‌دلخواه او است و مخالف دستور خدا میباشد میخواهد انجام‌دهد وهیچگاه باورندارد کسی‌برتر از اوباشد ، همچنین‌زیرپاهای شیطان و عوامل شیطان قرار میگیرد ۷ـ پس اورا چنان پایمال میکنندکه هنگام ساختن‌شراب انگور را، وآلت و وسیلهٔ خنده ، وریشخند شیطانها خواهدشد» .

۸ـ « وآن رشگ‌بریکه بخاطر رستگاری نزدیکان خود آتش خشمش درمیگیرد وبرای بلاها ورنجـهای نزدیکانش ـ خوشحـال ودرخشنده رخسار میگردد، بطبقهٔ ششم فرومیافتد ـ۹ـ ودرآنجا نیشهای بسیاری از اژدها های دوزخ اورا میگزد».

۱۰ـ وچنین به‌پندارش میرسدکه همهٔ چیزهائیکه درروزخند برای‌دردو شکنجه‌های او خوشحالی میکنند ، وتأسف میخورند کـه‌چرا بطبقهٔ‌هفتم فرو نیفتاده است !! ـ۱۱ـ واین ازداد خدا است که‌آن خوشحالی‌را بخیال‌حسود تیره‌روز میآورد ـ با اینکه آن نفرین شدگان هیچگونه خوشحالی ندارند

چنانکه بخیال کسیکه در حال خواب است میآورد که : کسی اورا میزند وشکنجه میدهد ـ ۱۲ـ این است آن انجامیکه حسود تیره بخت در پیش دارد : ـ ۱۳ـ همانجا که هیچگونه خوشی وجود ندارد ، چنین بخیالش میرسد که همه از گرفتاری او خوشحالی میکنند و تأسف میخورند که چرا شکنجهٔ او سخت تر نشده است ! ! » .

۱۴ ـ « اما آزمند بطبقهٔ پنجم فرو میافتد ، همانجا که سراسر بینوائی ذلت آوری باو میرسد ، چنانکه بآن میهمانی دهندهٔ توانگر[1] رسید ـ ۱۵ ـ و شیطانها هم برای زیاد کردن شکنجه اش هر چه بخواهند اقدام میکنند. ۱۶ـ همینکه رو بروی با شکنجه وعذاب شد شیطان دیگری بسختی اورا ربوده و با این سخنان میگویند : « بیاد آر که هیچگاه دوست نداشتی در راه محبت و دوستی خدا چیزی بدهی؟! از اینروخداهم نمیخواهد تو بچیزی برسی» .

۱۷ ـ چه بیچاره است این انسان ! ! ـ ۱۸ـ او بزودی خودش را در چنین حالی خواهد دید ، پس ، اززندگی وسیعیکه در گذشته داشت یاد میکند ، و تنگدستیی که هم اکنون دارد خواهد دید ـ ۱۹ـ و یاد میآورد که بواسطهٔ خیراتی که هم اکنون دسترسی بآنها ندارد ، پیش ازاین میتوانست سعادت همیشگی را بدست آرد ! » .

۲۰ ـ اما طبقهٔ چهارم ، شهوت رانان بآنجا فرو میافتند ، همانجائی میباشند که کسانیکه راه خدای را که بآنها داده بود دور گردنش کردند مانند گندمی که با شکل سوختهٔ شیطان پخته شده باشد میباشند ـ ۲۱ـ در آنجا اژدها های دوزخی بگردنشان می پیچد ـ ۲۲ـ اما کسانیکه با زنان بدکار زنا کرده اند همهٔ کردار پلیدیکه در آنها بوده بهم بستری بادیوزنان دوزخی که بصورت زنان هستند برمیگردد ، موهای اینان از اژدهاها ، وچشمشان گوگرد شعله ور است ، دهانشان زهرناك وزبانشان تلخ است ، بدنشان از هر سو با چنگکها احاطه شده ، چنگکهائیکه بوسیلهٔ سر نیزه ها دندانه دار شده وهمانند چنگکهائیست که ماهیان نادان و گیج بوسیلهٔ آن بدام میافتند ، چنگالهایشان مانند چنگال عقاب و ناخنهایشان مانند تیغ است ، وطبیعت عضو تناسلیشان هم آتش میباشد ـ ۲۳ـ پس شهوت رانان بر تختهای اخگر جهنم که تختگاه آنها است باچنین افرادی هم آغوش خواهند شد ! ! » .

۲۴ـ وبطبقهٔ سوم تنبلانیکه هم اکنون بکار نمی پردازند ، در میافتند ۲۵ـ در آنجا شهرها وکاخهای بلند وبزرگ سرپا میشود ـ ۲۶ـ هنوز آنها

---

۱ ـ اشاره است بداستان ایلعازر و آن توانگر که در فصل ۲۴ و صفحهٔ ۹۳ گذشت ـ م.

بپایان نرسیده ، یکسره ازپی وبنیان فرومیریزد، زیرا دراین ساختمان‌ها سنگی نیست که بجای خود گذارده شده باشد -۲۷- پس این سنگهای گران و سنگین بردوش تنبلان که دستهایشان آزاد نیست نهاده میشود تا درحال راه رفتن بدنشان خنک شده و بارشان سبک گردد-۲۸- زیرا تنبلی نیروی بازوان او رااز بین برده است -۲۹- و پاهایش هم با اژدرهای دوزخ بسته شده است .

۳۰ - «ورنج آورتر ازآن، این است که پشت سراو شیطانهائی هستند او را جلو رانده ودر حالیکه زیر بارسنگین است - بزمینش میاندازند - ۳۱- و برای از جا بلند کردنش کسی باو کمک نمیکند - ۳۲ - بلکه ، چون بارش سنگین تر ازآنست که بتواند بلند شود، چند برابر بارش هم براومی نهند».

۳۳- «و بطبقهٔ دوم شکمپرستان فرومیافتند -۳۴- ودر آنجا چنان بی‌چیزی همه جارا فرا گرفته که جز کژدمهای مارصفت واژدهاهای مارمانند یک شکنجه‌های دردناک میدهند ، چیزی یافت نمیشود بخورند» تا آنجا که اگر متولد نشده بودند بهترشان بود از اینکه چنین خوراکی بخورند -۳۵- وشیطانها برایشان خوردنیهای بظاهر خوشمزه پیشکش میکنند -۳۶- ولی چون دست وپایشان با زنجیرهای آتشی بسته است ، همینکه غذائی برایشان آشکار شود نمیتوانند دستی بآن غذا دراز کنند -۳۷- ودردناکتر از آن اینست که همین کژدم‌هائی‌را که میخوردشکم اورا می‌بلعند ونمیتوانند بزودی بیرون آیند، پس ماتحت شکمپرست را پاره پاره میکنند -۳۸- و آنگاه که بلید و ناپاک بیرون آیند باردیگر آنها رامیخورد ».

۳۹- آتشین خویهای خشمگین بطبقهٔ نخستین فرو میافتند. آن، جائی است که همهٔ شیطانها و دیگر نفرین شدگانیکه جایشان از اوپائین تراست اورا زبون و خار میدارند -۴۰- پس اورا زیر لگد انداخته ومیزنند ، و در راهی که میروند اورا خوابانده وپاهای خودرا برگردنش میگذارند -۴۱- با اینوصف چون دست وپایشان بسته است نمیتوانند ازخودشان دفاع کنند -۴۲- دردناکتر ازآن این است : با اینکه دیگران باو توهین میکنند نمیتواند خشم خود را آشکار کند ، زیرا زبانش بچنگک مانند چنگک قصابان بسته شده است ».

۴۳- پس دراین جای نفرین شده ، آنچنان شکنجهٔ همگانی است که همهٔ درکات را فرامیگیرد ، مانند خمیری که ازدانه‌های گوناگون در هم شده واز آن گردهٔ نانی ساخته شود -۴۴- زیرا بدادگری خدا است که : آتش و یخ ، وصاعقه‌ها و برق ، وگوگرد و گرمی، وسردی‌وباد ،و دیوانگی‌وشتابزدگی بهم آمیخته میشود که نه سردی‌از گرمی، ونه آتش ازیخ ، چیزی نمیکاهد، بلکه هریک ازاینها گناهکار بیچاره را بسختی شکنجه‌میدهند ».

فصل صد و سی و ششم

۱ ـ « پس در این بقعهٔ نفرین‌شده ، کافران برای همیشه میمانند ـ ۲ ـ تا آنجا که اگر فرضاً جهان از دانه‌های ارزن پر شود ، ویك پرنده تا پایان جهان هر صد سال یکدانه از آنها را بر دارد هر آینه کافران خوشحال میشوند اگر بتوانند پس از گذشت این مدت به بهشت بروند ـ ۳ ـ ولی بآرزویشان نمیرسند ، زیرا شکنجه‌شان پایانی ندارد ـ ۴ ـ برای اینکه اینان نمیخواستند برای دوستی خدا برای گناهانشان مرزی قراردهند ».

۵ ـ اما برای مؤمنان تسلی خواهد بود ، زیرا شکنجهٔ آنان پایان پذیر است ».

۶ ـ شاگردان همینکه این را شنیدند ، هراسناك شده و گفتند : « مگر مؤمنان هم بدوزخ میروند ؟! »

۷ ـ عیسی پاسخ داد : « بطور حتم همه می‌باید بدوزخ روند ، هر که باشد ـ ۸ ـ جز آنکه در این حرفی نیست که پاکان و پیمبران بآنجا میروند تا از نزدیك بنگرند ، نه برای اینکه عذابی بچشند ـ ۹ ـ ولی نیکان جز هراس رنجی نمی‌بینند ـ ۱۰ ـ چه بگویم ؟! همین اندازه بشما میگویم که پیمبر خدا هم برای اینکه دادخدا را بنگرد بآنجا میرود ـ ۱۱ ـ آنگاه پایه‌های دوزخ بواسطهٔ آمدن او بخود میلرزد ـ ۱۲ ـ وچون پیمبر دارای بدن بشری است شکنجهٔ دوزخ ، از بدنهای همهٔ کسانیکه میبایست شکنجه شوند برداشته میشود ، پس تا آنگاه که پیمبر برای بازدید دوزخ میماند ، در نگش بی‌هیچگونه شکنجه ایست ـ ۱۳ ـ ولی جز یك چشم بهم زدن بیش نمی‌ماند ».

۱۴ ـ « خداوند اینکار را برای آن میکند که همهٔ آفریدگان بدانند

که از پیمبر بسودی رسیده‌اند».

۱۵ ـ آنگاه که پیمبر بآنجا رود، شیطانها به ولوله افتاده ومیخواهند زیر آتش اخگر برافروخته پنهان شوند ، و بیکدیگر میگویند :

«بگریزید ، بگریزید، زیرا دشمنان محمد آمد » ـ۱۶ـ همینکه شیطان این‌را بشنود با دو کف دست خود ، سیلی بروی خویش میزند ، و بافریاد بلند میگوید : « این، برای مالیدن دماغ من ، ازمن شریفتر شده .و این کار را جز از راه ستم نکرده است».

۱۷ـ اما آنچه ویژهٔ مؤمنانی است که دارای هفتاد و دو درجه هستند با آنانکه دودرجهٔ دیگرهم کمتر دارند همانان که ایمانشان بی‌هیچ کردارشایسته است . چون گروه نخستین بر کردار خوب خود غمناکند ،و گروه دوم بر کردار بد خودشان خوشنودند» پس همگی در دوزخ هفتاد هزار سال میمانند».

۱۸ـ «پس از گذشت این مدت ، جبرئیل فرشته بدوزخ میآید و صدای آنهارا میشنود که میگویند : « ای محمد! کجا است آن وعده‌ایکه بما دادی: «هر که بدین من باشد دردوزخ جاوید نمیماند: ».

۱۹ـ « آنگاه فرشتهٔ خدا به بهشت بر گشته وپس از آنکه با احترام نزدیك پیمبر خدا میشود ، آنچه‌را که شنیده باز گو می‌نماید».

۲۰ـ آنگاه پیمبر خدا بسخن در آمده و میفرماید : « پروردگارا ! خداوندا ! پیمان خودرا بامن بنده‌ات بیاد آر که: «کسانیکه دین مرا پذیرفته‌اند برای همیشه در دوزخ نمی‌مانند ! ».

۲۱ـ خداوند پاسخ میدهد : « دوست من ! هر چه میخواهی بخواه ! زیرا ، هرچه بخواهی بتومی‌بخشم ».

فصل صد و سی و هفتم

۱ـ آنگاه پیمبر میگوید : «پروردگارا ! گروهی از مؤمنان هفتادهزار سال است که در دوزخند ـ۲ـ پروردگارا ! پس رحمتت کجا است ؟! ـ۳ـ پروردگارا ! من در پیشگاه تو زاری میکنم که اینان رااز شکنجه‌های تلخ آزاد فرمائی !»

۴ـ در اینهنگام خداوند بچهار فرشتهٔ برگزیدهٔ خود فرمان میدهد بدوزخ رفته تاکسانی راکه برآئین پیمبرش هستند بیرون‌کرده و به‌بهشتشان بکشانند ـ۵ـ واین همان فرمانی است‌که بزودی انجامش میدهند .

۶ـ وازنهایت سودمندی‌آئین پیمبرخدا این‌استکه ، هرکس‌باو گرویده باشد پس از شکنجه‌ایکه ازآن سخن راندم ، به‌بهشت میرود، گرچه کردار نیکی هم انجام نداده باشد ، چه او برآئین اومرده است».

فصل صدوسی‌وهشتم

۱ـ چون صبح برآمد ، بامدادان همهٔ مردان شهر بازنان وکودکان ، بخانه‌ایکه عیسی وشاگردانش درآنجا بودند روی‌آوردند ـ۲ـ ودست بدامن او شده ومیگفتند : «سرورا! برمارحم کن ! که امسال حشرات دانه‌های مارا خورده‌اند ، ومادراین سال ، درزمین خود نانی بدست نمیآوریم».

۳ـ عیسی پاسخ داد:«این چه ترسی است که شمارا گرفته ؟ ـ٤ـ مگر نمیدانیدکه:«خدمتگزارخدا ایلیا» در روزگاری که‌آحاب اوراآزارمیرساند، سه سال نانی ندید ، تنها با سبزیها و میوه‌های بیابانی بسرمیبرد ؟ ـ٥ـ و پدرمان داود پیمبرخدا آنگاه‌که شاؤل اوراآزار میرساند دوسال با سبزیها و میوه‌های بیابانی بسربرد ، تاآنکه جزدوبار نانی نخورد».

٦ـ مردم پاسخ دادند: «سورا ! آنها پیمبران خدا بودندکه باخوشی روحی تغذی میکردند ، واز همین‌رو همه چیز را تحمل می‌نمودند ـ۷ـ ولی باین‌کودکان چه خواهد رسید؟» سپس گروه بچه‌های خودرا بعیسی نمایاندند ۸ـ دراینهنگام عیسی بربیچارگی‌آنها مهرورزید وگفت : «تاهنگام درو چه اندازه مانده است ؟» ـ۹ـ پاسخ دادند : «بیست روز» .

۱۰ـ پس‌ازآن عیسی گفت : «ما باید این بیست روز را به‌روزه ونماز بگزرانیم تا خداوند برشما مهر بورزد ـ۱۱ـ راستی بشما میگویم از اینرو خداوند این‌قحطی راپدیدآوردکه: دیوانگی مردم، ولغزش اسرائیل ازاینجا آغاز شده ، گفتند . «من خدا وپسرخدایم».

۱۲ـ پس‌ازآنکه نوزده روزرا روزه گرفتند ، بامداد روز بیستم دیدند کشتزارها ، وپشته‌ها باگندمهای خمك پوشیده شده است ـ۱۳ـ پس شتابان

بحضور عیسی آمده و همه چیز را برایش بازگو کردند -۱۴- همینکه عیسی این‌را شنید خدارا سپاس گزارد و گفت: «برادران ! بروید و نانی که خداوند بشما بخشید یکجا گرد آورید» -۱۵- پس مردم اندازهٔ بسیاری گندم گرد آوردند ، تا آنجاکه نمیدانستند آنها راکجا انبار کنند -۱۶- وهمین ، سبب فراخنائی زندگی در اسرائیل شد .

۱۷- پس از این ، مردم مشورت میکردند که عیسی را پادشاه خود کنند ۱۸- همینکه عیسی این را فهمید از آنها گریخت ۱۹- ازاینرو شاگردان پانزده روز میکوشیدند تا او را پیدا کنند.

فصل صدوسی و نهم

۱- پس نویسنده ، و یعقوب و یوحنا عیسی را دیدند -۲- میگریستند و میگفتند : استادا ! چرا از ما گریختی ؟ -۳- ما با انده فراوان درجستجوی تو بودیم بلکه همهٔ شاگران گریه کنان تو را میجستند -٤- عیسی پاسخ داد : «تنها ازچیزی گریختم که دانستم سپاهی ازشیطانها برایم آماده میکردند ، که پس از اندك روزگاری خواهید دید -٥- بزودی سران کاهنان و پیران قبیله برمن میشورند، وبزودی ازفرماندهٔ روم کشتن مرا درخواست می کنند -٦- زیرا آنها میترسند که من پادشاهی اسرائیل را بدست آرم -۷- ازاین بالاتر این است که: یکی از شاگردانم مرا فروخته وتسلیم میکند ، چنانکه یوسف را بمصر فروختند -۸- ولی خدای داد گر اورا گرفتار خواهد کرد ، چنانکه داود پیمبر میگوید : «کسیکه برای برادرش دامی بنهد ، خود در آن میافتد» -۹- ولی خدا وند مرا ازدست آنان نجات خواهد داد ، وازاینجهان بجای دیگر خواهد برد ».

۱۰- پس آن سه شاگرد ترسیدند -۱۱- ولی عیسی آنهارا تسلی میداد و میگفت : «نترسید، زیرا هیچکدام ازشما مرا تسلیم نمی کند». ازاینرو برایشان اندکی تسلی خاطر شد .

۱۲- ودرروز بعد ، سی وشی نفرازشاگردان عیسی، دونفردونفر آمدند ۱۳- ودر دمشق درنگ کرد تا دیگران هم بیایند -۱٤- ولی همه غمناك وافسرده بودند ، چون میدانستند که - عیسی بزودی ازاینجهان خواهد رفت - ۱- از اینرو عیسی هان گشود وفرمود: «رونده ایکه نداند بکجا میرود راستی بیچاره است -۱٦- و بیچاره تر ازاو کسی است که توانا است و میداند چگونه بجایگاه نیکی میرسد، بااینحال میخواهد در، راه آلوده و بارانی، وجائیکه دزدگاه

است بماند .

۱۷- «ای برادران بمن بگوئید مگر اینجهان وطن ما است ؟ البته نه ، زیرا انسان نخستین ، بصورت تبعید باینجهان رانده شد -۱۸- پس او در اینجا رنج لغزش خود را میکشد -۱۹- آیا هیچ تبعیدشده‌ای یافت میشود با اینکه خود را در تنگدستی می‌بیند، نخواهد بجایگاه بی‌نیازی خود بر گردد ؟! -۲۰- راستی که خرد آنرا انکار می کند ، ولی آزمایش آنرا بادلیل اثبات مینماید -۲۱- زیرا دوستداران اینجهان درمرگ نمی‌اندیشند -۲۲- بلکه آنگاه هم کسی از آن سخن گوید ، بسخنش گوش فرا نمیدهند» .

فصل صد و چهلم

۱ـ «ای‌مردم ! مرا تصدیق کنید ، من با امتیازی باینجهان آمدم که بهیچ‌بشری‌داده‌نشدحتی‌به‌پیمبرخداهم‌داده‌نشده ، برای‌اینکه خدایمان‌انسان‌را برای ماندن در اینجهان نیافریده ، بلکه او را آفریده تا در بهشتش جای دهد» .

۲ـ راستی کسیکه آرزوئی ندارد از رومیان چیزی بدست آرد چون آئین رومیان باآئین‌او بیگانه است، چنین کسی‌نمیخواهد وطن‌خود وهرچه که‌دارد واگذارده، برود درروم چنان جایگزین شودکه‌برنگردد ـ۳ـ واگر پادشاه‌روم‌را خشمناك‌کرده باشد، راستی‌که هوای رفتنش به‌روم کمتر خواهد شد ـ٤ـ راستی بشما میگویم که‌مطلب اینچنین است ، وسلیمان پیمبرخداهم بامن هم‌عداست : «ای‌مرگ ! بادتوچه‌تلخ وناگوار است برای آنانکه از هرجهت درداراثی خود بهره‌مندند » ـ٥ـ من این‌را برای آن نمیگویم که هم‌اکنون میخواهم بمیرم ـ٦ـ وراستی‌که من‌میدانم تاحدود پایان جهان‌زنده خواهم‌ماند .

۷ـ ولی‌این‌را بشما می‌گویم تا خوب بیاموزید که چگونه میمیرید.

۸ـ «بخدا سوگند هرگاه کاری خوب انجام نشد ـ گرچه یکبارهم باشد ـ همین‌دلیل آنست که‌اگر بخواهند ازهرجهت‌محکم وکامل شود باید روی‌آن‌کار تمرین کرد»

۹ـ «آیادیده‌اید که لشکریان درروزگارصلح چگونه گروهی باگروهی دیگر تمرین میکنند ، که گویا بایکدیگرمیجنگند ؟ ـ۱۰ـ وکسیکه نیاموخته مرگ را چگونه بصورت شایسته و نیکوئی درآورد ، چگونه میتواند بصورت

شایسته‌ای بمیرد؟!- ۱۱- داود پیمبر فرمود: «مرگ پاکان درپیشگاه پروردگار بسی گرانبهااست» -۱۲- آیا میدانید چرا؟ -۱۳- من بشما میفهمانم -۱۴- چون چیزهای کمیاب گرانبهایند، ومرگ کسانی‌هم که مرگ‌را بصورت شایسته ونیك بشناسند کمند، ازاینرو درنظرآفرینندهٔ ما خدا چنین مرگی گرانبها است» -۱۵- راستی کسیکه ذاری راآغاز میکند تنها نمیخواهد آنرا بپایان برساند، بلکه میکوشد و رنج میبرد تا برای هدف خود نتیجهٔ نیکی بدست آورد».

۱۶- وای برآن مردتیره روزیکه زیرجامه‌های خودرابرخودش برتر میدارد -۱۷- چه اوآنگاه که بخواهد پارچه را جدا کند پیش از آن کاملا آنرا اندازه‌گیری میکند، وپس ازبریدن باتوجه ودقت‌آنرا میدوزد -۱۸- اما این زندگانی اوکه برای مردن بدنیا آمده - زیرا جزآنکس‌که زائیده میشود نمیمیرد - پس چرا انسان‌آنرا بامرگ اندازه‌گیری نمیکند؟!».

۱۹- مگربنایان را ندیده‌اید که هیچ سنگی را نمیگذارند مگر اینکه پایه واساس رادرنظرمیگیرند؟ پس‌آنهااندازه‌گیری می‌کنندتا ببینندسنگی‌که می‌نهند برایر وراست‌باشد، تادیوار فرو نریزد!».

۲۰- «شگفتا ازمرد بیچاره‌ایکه بنیاد زندگیش به بدترین وجهی بهم میریزد، برای اینکه پایه واساس مرگ را نمی‌نگرد».

فصل صدوچهل ویکم

۱- بمن بگوئید انسان هنگام ولادت چگونه بدنیامیآید ؟ -۲- راستی که او برهنه بدنیا میآید -۳- آنگاه که زیرخاك خوابانده شود چه بهرهای برایش مانده ؟ -۴- جز پارچهایکه درآن پیچیده شود چیزی ندارد ، این است آن پاداشی که جهان باو میدهد».

۵- «پس هرگاه درهرکاری باید وسیلهٔ آنکار مناسب باآغاز وانجامش باشد تابتوان آنرا بهنتیجهٔ نیکی رساند ، پس پایان کار انسانیکه دارائی دنیا را میجوید چه خواهد شد ؟ -۶- البته او آنگونه خواهد مرد که داود پیمبر خدا میفرماید : «راستی که لغزشکار بیدترین مرگی خواهد مرد».

۷- «هرگاه دوزندهای بخواهد بجای نخ شاخههای درختی رادرسوراخ سوزنی درآورد ، نتیجهٔ کارش چه خواهد شد ؟ -۸- البته او بکار بیهودهای میپردازد، وهمسایگانش اورا فرومایه خوانده ونادانش میشمارند -۹- پس انسان هنگاه که بهرههای زمینی را جمع میکند ، نمیبیند که پیوسته همین کار دوزنده را انجام میدهد -۱۰- زیرامرگ همان سوزن است که نمیتوان شاخههای نیکیزمینی رادرسوراخش درآورد -۱۱- وبااینحال بسبب دیوانگی خود پیوسته میخواهد درکارش رستگارشود ، ولی تلاشی است بیهوده -۱۲- وکسیکه سخن مرا باور نمیکند ، برای دریافت آن بگورستان برود ، چه ، درآنجا حق را مییابد -۱۳- وکسیکه بخواهد دربارهٔ فرزانگیی که دربارهٔ ترس ازخدا است ، ازدیگران برترآید بایدکتاب گور را بخواند -۱۴- چه درآنجا تعلیم حقیقی را برای رهائیخود مییابد -۱۵- زیرا، آنگاه که بهبیند بدن انسان برای خوراك کرمها نگهداری میشود ، میداندکه بایدازاینجهان،

وبدن ، وحس بترسد .

۱۶- «بمن بگوئید هرگاه در اینجا چنان راهی باشد که اگر انسان ازمیانهٔ آن برود راه امنیت را پیش گرفته ، ولی هرگاه ازکنارهٔ آن راه برود سرشکسته خواهد شد -۱۷- پس هرگاه به بینید که مردم باهم دشمنی ورزیده، واز یکدیگر افزایش جویی میکنند ، تاآنجا که خودرا میکشند تاهرچه بیشتر بکنارهٔ آن راه نزدیك شوند چه خواهید گفت ؟! -۱۸- وچه اندازه برای شما شگفت انگیز خواهد بود ؟! -۱۹- راستی شما دربارهٔ چنین کسانی خواهید گفت : « چه ابله و دیوانه اند ، و اگر دیوانه نباشند گمراهان و مأیوس شدگانند» .

۱۹- شاگردان پاسخ دادند : «براستی درست است».

۲۰- دراینهنگام عیسی گریست وفرمود : «راستی که شیفتگان باین دنیا این چنینند -۲۱- زیرا اگرایشان بفرمان خردکه جای میانه ای درراه وروش انسان پیش میگیرد ، زیست میکردند ، هرآینه ازآئین خدا پیروی کرده و ازمرگ همیشگی میرهیدند -۲۲- ولی چون ازبدن ، وجهان ، پیروی کردند گرفتار جنون شده و دشمن سرسخت یکدیگر شدند ، و میکوشند تا هرکدام سرکش تر وبخود بالنده تر، ونابکارتر ازدیگری بزید».

فصل صد و چهل و دوم

۱ـ چون یهودای خائن دید عیسی گریخت ، ازاینکه دردنیا بزرگ گردد ناامید شد ـ۲ـ زیرا او کیسه بردار عیسی بود که هرچه در راه دوستی خدا باومیدادند ، درآن کیسه نگه داشته میشد ـ۳ـ اوچنین می‌پنداشت که عیسی پادشاه اسرائیل میشود ، واوهم مردی عزیز ومقرب درگاه خواهدشد ـ۴ـ آنگاه که این آرزویش ازبین رفت در اندیشهٔ خود میگفت : « اگر این مرد پیمبر باشد باید بداند که من پولهای اورا میدزدم ، از اینرو خشمناك شده و مرا از خدمت خود طردمیکند ، زیرا او خود میداند که من باو ایمان ندارم ـ۵ـ و اگرداناشمندی فرزانه بود ، هرآینه ازآن مجدو بزرگی که خداوند میخواست باو بدهد نمیگریخت ـ۶ـ پس در اینصورت بمن شایسته‌تر است که با سران کهانت ، و ملایان ، وفریسیان بسازم ، ونقشه بکشیم که چگونه اورا بدست آنها تسلیم کنم ، پس ، ازهمین راه است که میتوانم سودی بدست آرم ـ۷ـ پس از آنکه تصمیم گرفت ، آنچه در نابین اتفاق افتاده بود بملایان و فریسیان خبر داد ۸ـ پس همه باسرکاهنان مشورت کرد ـ و میگفتند : « اگر این مرد پادشاه شد ما چه کنیم؟ ـ۹ـ راستی که برما دشوارخواهد شد ، زیرا چون نمیتوانند تقالید ما را باطل کند میخواهد پرستش خدا را طبق روش پیشین اصلاح نماید ـ۱۰ـ در اینصورت سرنوشت ما زیر تسلط چنین مردی چه‌خواهد شد ؟ ـ۱۱ـ راستی که ماوفرزندانمان هلاك میشویم ـ۱۲ـ هرگاه ما را از وظیفهٔ خود باز دارد ناچار بایددست بکدائی بزنیم .

۱۳ـ « ولی‌هم اکنون بحمدالله پادشاه و فرمانروائی داریم که هردو از آئین ما بیگانه‌اند ، و چنانکه ماکار بآئین آنها نداریم آنها بآئین ما کار

ندارند ـ ۱۴ـ از اینرو هر کار بخواهیم میتوانیم انجام دهیم ـ ۱۵ـ و اگر چنانچه اشتباه هم کردیم ، خدایمان مهربان است ، میتوان خوشنودی او را با قربانی وروزه بدست آورد ـ ۱۶ـ ولی هرگاه این مرد پادشاه شود خوشنود نخواهدشد مگر اینکه پرستش خدا را چنان ببیندکه موسی نوشته است ـ ۱۷ـ و دردناکتر ازآن اینکه : میگوید : « مسیا ازدودمان داود نیست (آنطورکه یکی از شاگردان خیلی ویژه‌اش بما گفته است) بلکه میگوید او از دودمان اسماعیل میآید ـ ۱۸ـ و میگوید : آن پیمان بوسیلهٔ اسماعیل بسته شد ، نه اسحاق ».

۱۹ ـ اگر بگذاریم این آدم زنده بسر برد ، چه بیار خواهد آمد ؟ ۲۰ ـ و خیلی روشن است که اسماعیلیان نزد رومیان آبرومند شده پس کشورما را یکسره بملك آنها درمیآورند ـ ۲۱ـ وهمچنین اسرائیل چون روزگار پیش درمعرض بندگی قرارمیگیرد ـ ۲۲ـ همینکه سرکاهنان این راشنید، پاسخ داد : باید باهیرودیس وفرمانروا بسازیم ـ ۲۳ـ زیراملت بعیسی خیلی گرویده است ، تا آنجاکه ما بی‌هیچ لشکری نمیتوانیم کوچکترین کاری را انجام دهیم ۲۴ ـ و اگر خدا بخواهد بوسیلهٔ لشکر میتوانیم برای این کار بپاخیزیم ».

۲۵ـ پس از آنکه باهم مشورت کردند ، چنین رأی دادندکه : هرگاه والی و هیرودیس باین پیشنهاد رضایت دادند عیسی را شبانه دستگیر کنند .

فصل صد و چهل و سوم

۱- آنگاه همهٔ شاگردان بخواست خدا بـه‌مشق‌روی آوردنـد -۲- و آنروز «یهودا»ی خائن‌برای پنهان‌شدن‌عیسی‌از دیگران اظهار رنج و اندوه میکرد -۳- بهمین‌جهت عیسی فرمود : «همه باید ازکسیکه بدون سبب‌دلائلی برای‌دوستی با تو اقامه‌میکند بپرهیزد».

٤- خداوند بینش ما را گرفت تا مـا ندانیم که عیسی چـرا ایـن را فـرمود .

۵- پس‌ازآمدن‌همهٔ شاگردان ،عیسی‌فرمود : « ما باید بجلیل برگردیم، زیرا فرشتهٔ خدا بمن گفته که‌من باید بآنجا بروم » . -۶- بنابراین بامدادروز شنبه عیسی بناصریه آمد -۷- همینکه مردم دریافتندکـه او عیسی است همـه میخواستند او را ببینند -۸- حتی گمرکچی که نامش «زکا»[۱] بود و اندام کوتاهی داشت ، چون با جمعیت فراوان نمیتوانست عیسی را ببیند ،خودرا بدرخت انجیری آویخت وبالای آن‌درخت رفت-۹- همانجامنتظر بودتاآنگاه که عیسی از آنجا بسوی مجمع‌میرفت -۱۰- همینکه‌عیسی بآنجا رسیدچشمش را بسوی‌او بلندکرد و فرمود : «ای‌زکا! فرودآی که‌من‌در خانهٔ‌توجایگزین خواهم‌شد».

۱۱- پس آنمرد فرود آمد و اورا با خوشنودی پذیرفت ، و میهمانی بزرگی فراهم آورد .

۱- بطوریکه درکتاب‌لوقا باب ۱۹ آیهٔ ۲ مینویسد زکای مذکور رئیس گمرکات بوده - ف.

۱۲- فریسیان بشاگردان عیسی غر میزدند ومیگفتند :
« چرا استادتان رفته باگمرکچیان و گناهکاران همغذا بشود؟ ».
۱۳- عیسی پاسخ داد : « پزشك چرا بخانهٔ بیمار میرود ؟ -۱٤-اینرا بمن بگوئید ، تا بشما بگویم چرا بآنجا رفته‌ام».
۱۵- پاسخ دادند : « برای اینکه بیمار شفا یابد ».
۱٦- عیسی پاسخ داد : «راستی که راست گفتید، زیرا افراد سالم به پزشك نیاز ندارند بلکه تنها بیمارانند که نیازمندند ».

فصل صد و چهل و چهارم

۱ـ بخدائیکه جانم در پیشگاه اومیایستد سوگند که خداوند پیمبران و خدمتگذارانش را باینجهان میفرستد تا لغزشکارانرا بسویش بازگشت دهند ۲ـ آنهارا برای نیکان نمیفرستد ، زیرا آنان نیازی بتوبه وبازگشت ندارند، چنانکه کسیکه پاکیزه‌است نیازی بحمام ندارد ـ۳ـ ولی براستی بشما میگویم که اگر شما ازفریسیان حقیقی بودید ازاینکه من برلغزشکاران وارد شدم تا نجاتشان دهم هرآینه خوشحال میشدید».

٤ـ «بمن بگوئید آیا پدید آورندهٔ خودرا میشناسید ؟ وچرا جهان‌را پدید آورد که فریسیان را بپذیرد؟ ـ٥ـ بشما میگویم که براستی اورا نمی‌شناسید ٦ـ پس خوب بسخن من گوش فرادهید».

۷ـ اخنوخ دوست خدا که براستی باخدا رفتارکرد وباینجهان اعتنا نمیکرده بفردوس برین منتقل شد ـ۸ـ اوتاروز جزا همانجا میماند وآنگاه که پایان جهان نزدیك شود با ایلیا و دیگری باینجهان میآید ـ۹ـ همینکه مردم این‌را دانستند برای‌طمع دربهشت شروع بجویاشدن‌آفرینندهٔ خودخدا، کردند ـ۱۰ـ زیرا معنی کلمهٔ فردوس‌حرف بحرف در لغت کنعانیان «خدارا میجوید» است ـ۱۱ـ برای اینکه این اسم در آنجا برای ریشخندکردن نیکوکاران آغاز شد ـ۱۲ـ زیرا کنعانیان در بت‌پرستی که همان پرستش ساختهٔ‌دست‌بشراست‌فرورفته بودند».

۱۳ـ بهمین‌جهت کنعانیان آنگاه که ببینند یکی ازقبیلهٔ ما از جهان کناره گیری می‌کند تاخداراخدمت‌نماید، ازروی ریشخند میگویند :«فریس».

یعنی خدارا میجوید ـ ۱۴ ـ گویا میگویند: ای دیوانه! تو که پیکرهای بت نداری، براستی تو بادرا می‌پرستی، پس انجام کار خود را بنگر و خدایان مارا بپرست».

۱۵ ـ پس عیسی فرمود: «راستی بشما میگویم همهٔ پاکان خدا و پیمبرانش از «فریسیان» بودند، نه مانند شما بنام، بلکه با جود کردار ـ ۱۶ ـ زیرا آنان در همهٔ کردارشان خدارا می‌جستند، و بخاطر دوستی خدا شهرها و فراورده‌هاشانرا انگار کرده، پس آنهارا فروخته و برای دوستی خدا به بینوایان بخشیدند».

فصل صد و چهل و پنجم

۱ــ «پخدا سوگند در روزگار دوست و پیمبر خدا ایلیا دوازده کوه بود که در آنجا هفده هزار فریسی منزل داشتند ــ۲ــ و در میان این گروه بسیار یکنفر مطرود و رانده شده نبود ، بلکه همگی برگزیدگان خدا بودند ــ۳ــ اما هم اکنون که در میان اسرائیل صد هزار واندی فریسی هست ، شاید (اگر خدا بخواهد) در میان هر هزار نفر ، یك برگزیده باشد».

٤ــ فریسیان با خشم پاسخ دادند : «آیا همهٔ ما مطرود و رانده شده ایم؟ و آئین مان هم نامقبول و مطرود است؟».

٥ــ عیسی پاسخ داد: «من نه تنها آئین فریسیان واقعی را مطرود نمیشمارم، بلکه پسندیده هم هست و من حاضرم که بخاطر آن بمیرم ــ٦ــ ولی فرا آئید تا بنگریم که آیا شما فریسی هستید؟! ــ۷ــ چه، دوست خدا ایلیا برای پاسخگوئی درخواست شاگردانش «الیشع» کتابچه‌ای را نوشت که حکمت بشریت و آئین خدا ، پدرمان را در آن به امانت گذارده است».

۸ــ فریسیان همینکه نام ایلیا را شنیدند متحیر شدند ، چون با تقلیدهای خود میدانستند هیچکس نیست که این تعلیم را حفظ کرده باشد ــ۹ــ از اینرو خواستند بیهانهٔ کارهای لازمی که میبایست انجام دهند بر گردند».

۱۰ــ در اینهنگام عیسی فرمود : «اگر شما فریسی بودید همهٔ کارهارا وامیگذاشتید و بملاحظهٔ اینمطلب می پرداختید ، زیرا فریسی تنها خدا را میجوید»

۱۱ــ از اینرو ناچار برای گوش دادن بسخنان عیسی ماندند، و عیسی دوباره بسخن خود برگشت پس گفت: ــ۱۲ــ «بندهٔ خدا ایلیا (چه او کتابچه را اینچنین آغاز کرده) این را برای همهٔ کسانیکه میخواهند با آفرینندهٔ خود خدا سیر

کنند مینویسد ـ۱۳ـ کسیکه میخواهد زیاد بیاموزد ازخدا کم میترسد. ۱۴ـ زیرا کسیکه از خدا میترسد تنها بآن اندازه اکتفا میکند که بشناسد آنچه‌را که خدا میخواهد.

۱۵ـ «کسیکه جویای‌سخنان پوچ وبی‌پایه‌است خدایرا که جزنکوهش لغزشهای ماکاری نمیکند، نمیخواهد».

۱۶ـ «آنانکه میل‌بخداجوئی دارند باید قفلهای درهای خانهٔ خود و پنجره‌های آنرا محکم‌کنند ۱۷ ـ زیرا خداوند خانه نمی پسندد که بیرون خانه‌اش‌همانجاکه دوست ندارد‌بیاید ۱۸ـ پس مشاعرخود را نگهبانی کنید، وقلب خودرا پاسداری نمائید، زیرا خداوند، بیرون ازما دراینجهانی‌که آن‌را ناپسند میدارد، یافت نمیشود».

۱۹ـ«کسانیکه میخواهند کار نیکی انجام دهند باید خویشتن را نیك بیندیشند زیرا برای‌انسان ارزش‌ندارد‌که همهٔ جهان‌را سود ببرد وبخودزیان برساند».

۲۰ـ«کسانیکه میخواهند دیگران را بیاموزند بایدخود برتراز آنها زندگی‌کنند، زیراازکسیکه‌کمتر ازما‌پنداند چیزی‌استفاده نمیشود ـ۲۱ـپس دراینصورت چگونه لغزشکار خودرا اصلاح میکند وحال‌آنکه‌تعلیم را ازکسی می‌شنود که ازخود اوشریرتراست».

۲۲ـ «کسانیکه خدارا میجویند، باید از گفتگوی با مردم‌بگریزند ۲۳ـ برای اینکه موسی همینکه درکوه سینا تنها شد خدارا یافت، وبا او آنچنان سخن گفت که‌دوست با دوست».

۲۴ـ «کسانیکه‌خدارا میجویندبایدهرسی‌روز یکبارخارج شده وبجائی روند که اهل‌جهان هستند ـ۲۵ـ برای اینکه دریکروز میتوان‌کار دوسال‌از کارهای ویژه‌ای که‌خدا میخواهد انجام داد».

۲۶ـ «براواست آنگاه که‌میرود جز بپاهای خود ننگرد».

۲۷ـ «براواست‌چون سخن‌گوید جز باندازهٔ‌نیازنگوید».

۲۸ـ «برآنانست چون غذا خورند پیش از آنکه‌سیر شوند برخیزند».

۲۹ـ «بر آنانست هرروزچنین بیندیشند‌که بفردا نمیرسند ـ۳۰ـ وقت‌خود را آنچنان‌مصرف کنندکه انسان دم‌برمیآورد».

۳۱ـ «باید یك‌جامه آنهم از پوست حیوانات بسنده شود».

۳۲ـ براین‌مشت خاك‌است‌که برخاك بخوابد». ـ۳۳ـ «بایدهرشب دوساعت برای خواب بس‌باشد».

۳۴ـ «براواست جزخودش کسی‌را دشمن‌ندارد».

۳۵ـ «برآنانست که در اثنای نماز چنان باترس ولرز بایستند که گویا در پیشگاه روز جزای آینده‌اند».

۳۶ـ «پس در اینصورت این‌را درخدمت خدا ، باآئینی که بدست موسی بشما داده است انجام دهید ـ۳۷ـ چه ، از این راه وروش است که خدارا مییابید ـ۳۸ـ وبراستی درهرگاه وهرجا درمی‌یابید که: شما درخدا وخداهم درشما است ».

۳۹ـ این‌است کتابچهٔ ایلیا ، ای‌فریسیان ! ـ۴۰ـ از اینرو برگشته و بشما میگویم اگرچنانچه شما فریسی بودید ، ازدرآمدن‌من باینجا خوشحال می‌شدید ، چه ، خداوند لغزشکاران‌رامیبخشد».

فصل صد و چهل و ششم

۱ ـ آنگاه زکا گفت : «سرورا ! نیك بنگر که من چهار برابر آنچه را که ربا گرفته‌ام در راه دوستی خدا میدهم».

۲ـ عیسی فرمود : «امروز برای این خانه نجات پیش آمد ـ۳ـ راستی راستی بسیاری از گمرکچیان ، و زناکاران ، ولفزشکاران هستند که بزودی بملکوت خدا میروند ـ۴ـ و آنانکه خودرا از نیکان می‌شمارند، بسوی شعله‌های همیشگی رهسپار خواهند شد».

۵ـ همینکه فریسیان این را شنیدند خشمناك برگشتند ـ۶ـ سپس عیسی به آنانکه توبه کردند و بشاگردانش ، فرمود : ـ۷ـ « پدری را دو فرزند بود ، فرزند کوچکتر گفت : « پدرجان ! بهرهٔ مرا ازاین مال بمن ده» پدر بهره‌اش را داد ـ۸ـ همینکه بهرهٔ خودرا گرفت برگشت وبآبادی دوری رفت، درآنجا همهٔ دارائیش‌را با زنان بدکار، بی‌پروا خرج کرد ـ ۹ـ پس از آن چنان گرسنگی سختی‌در آن آبادی پدیدآمد که آن مرد بیچاره نزدیکی از مردم آنجا بخدمتکاری رفت ، پس اورا درزمین‌خود بجوبانی خوکها گماشت ۱۰ـ درهمان بین که‌خوکهارا میچرانید خود نیز با خوکها از میوهٔ بلوط سد جوع میکرد ـ۱۱ـ ولی همینکه بخودآمد گفت:« چه افرادی درخانهٔ‌پدر من که در فراخنای‌نعمت زندگی میکنند ومن باید دراینجا از گرسنگی‌هلاك شوم ـ۱۲ـ از اینرو اینجا نمانده بسوی‌پدرم میروم وباومیگویم : ـ۱۳ـ«پدر جان ! در آسمان پیشگاهت گناه‌کردم ، پس مراچون یکی‌ازخدمتگزارانت قرارده ».

۱۴ـ پس ، آن بینوارفت ، و اتفاقاً پدرش اورا از دوردید که‌میآید،

«براو رحم آورد» ۱۵- به پیشوازش رفت و همینکه باورسید دست بگردنش نهاد و اورا بوسید ۱۶- پس پسر درجلو پدر خم‌شدومیگفت : «پدرجان !درآسمان پیشگاهت گناه کردم ، پس مراجون یکی از خدمتگزارانت قرار ده ، زیرا من شایستهٔ اینکه پسر توخوانده شوم نیستم » - ۱۷- پدر پاسخ داد :« پسر جان ! اینچنین نگو ، زیراتو پسر من هستی و من دوست ندارم که تو بندهٔ من باشی ! ».

۱۸- سپس خدمتگزارانش را خواند و گفت : «جامه‌های گرانبها را بیرون آرید و به‌پسرم بپوشید ، و باوزیرجامه‌های نو ببخشید -۱۹- انگشتر به‌انگشتش کنید - ۲۰ - و هم اکنون آن گوسالهٔ فربه را بکشید تا شادی کنیم - ۲۱ - زیرا ، این پسرم مرده‌ای بود که زنده شد و گمشده‌ای بود که پیداشد ».

فصل صد و چهل و هفتم

۱- درهمان هنگام که درخانه‌شادی میکردند ، ناگاه پسر نخستین بخانه آمد -۲- همینکه شنیددرا ندرون شادی میکنند بشگفت آمد -۳- یکی از پیشخدمتان را خواند و ازاوپرسید چرا چنین شادی میکنند؟ ».

٤- « پیشخدمت پاسخش داد : برادرت آمده وپدرت آن گوسالهٔ پرواری را برایش کشته است ، از اینرودر شادیند : -٥- همینکه پسر نخستین این را شنید ، بسختی خشمناک شد و بخانه در نیامد -٦- پس پدرش بسوی او بیرون آمد و باو گفت : « پسر جان ! برادرت آمده ، تو هم فرا آی وبا او شادی کن ».

۷- آن پسر باخشم پاسخ داد : «من تورا ببهترین وجهی خدمت کردم، هیچگاه بره‌ای بمن ندادی تا بادوستانم خوش باشم !-۸- ولی همینکه این پست، که ازتو روی گردان شد وهمهٔ بهرهٔ خودرا در راه زنان بدکاره تباه کرده، آمد ، تو گوسالهٔ پرواری را برایش کشتی!».

۹- پدر پاسخ داد : «پسرم ! توهمیشه با من هستی ، و همهٔ دارائی من از آن تواست ، ولی این مرده‌ای بود که زنده شد ، و گمشده‌ای بود که پیدا گردید ».

۱۰- « پسر بزرگ برخشم خودافزود و گفت : «برو وسرافراز باش، چه ، من از سفرهٔ زناکاران نمیخورم». -۱۱- وبی اینکه قطعهٔ پولی بگیرد ، از پدرش برگشت .

۱۲- سپس عیسی فرمود : «بخدا سوگند ،اینچنین در فرشتگان خدا، از لغزشکاری که تو بهمیکند -شادی پدید میآید ».

۱۳- همینکه غذا خوردند، عیسی چون میخواست به یهودیه برود برگشت.

۱۴ ـ از اینرو شاگردان گفتند : « استادا ! بیهودیه مرو! برای اینکه ما میدانیم: فریسیان وسرکاهنان برزیان‌تو نقشه میکشند» .

۱۵ - عیسی پاسخ داد : «من پیش ازآنکه آنرا انجام دهنددانسته‌ام ۱۶ـ ولی‌من‌نمیترسم ، زیرا برخلاف مشیت وخواست خدا هیچکار نمیتوانند بکنند -۱۷- پس هرچه میخواهند بکنند ـ ۱۸- من از آنها نمی ترسم ،بلکه ترس من‌ازخدا است ».

فصل صد و چهل و هشتم

۱ـ «هان بمن بگوئید : آیا فریسیان امروز واقعاً فریسی هستند ؟»
۲ـ آیا اینها خدمتگزار خدایند ؟ ـ۳ـ نه ، هرگز هرگز ـ٤ـ بلکه براستی بشما میگویم درزمین هیچ چیز بدتر ازاین نیست که انسان برای اینکه بدنهادیش پوشانده شود، خودرا بالباس علم‌ودین بپوشاند ـ۵ـ من یك مثال ازفریسیان روزگار پیشین برای شما بازگومیکنم تا فریسیان کنونی را بشناسید ـ۶ـ : «پس ازمسافرت ایلیا گروه طائفهٔ فریسیان بواسطهٔ آزاروشکنجه‌های سختی که از بت‌پرستان میدیدند پراکنده شدند ـ۷ـ زیرا در روزگار خود ایلیا تنها دریك سال ده هزار پیمبرو گروهی از فریسیان حقیقی کشته شدند ـ۸ـ پس دونفرازفریسیان بکوهها رفته تادرآنجا منزل گزینند ـ۹ـ یکی‌ازآن دونفر پانزده سال درنگ کرد و هیچگونه خبری از همسایهٔ خود نداشت ، بااینکه دوری هریك از دیگری باندازهٔ یك ساعت بیش نبود . پس در اینصورت نیك بیندیشید که هردوی اینان درآسایش وخوشی بسرمیبردند».
۱۱ـ پس درهمین کوهها خشکی سختی پیش‌آمد ، ازاینرو هردونفردر جستجوی آب برآمدند، درهمان بین‌بهم رسیدند ـ۱۲ـ درهمانجا نفر بزرگتر گفت : (چون از رسم و روش آنها این بود که همیشه شخص بزرگتر پیش از دیگران سخن میگفت ، وهرگاه جوانی پیش ازپیری سخن میگفت آنرا گناه بزرگی میشمردند) «برادر جان کجا منزل داری ؟».
۱۳ـ درحالیکه باانگشتش بمنزل خوداشاره میکرد پاسخ داد : «آنجا منزل دارم» چون هردونزدیك منزل کوچکتری بودند .
۱٤ـ پس ، نفربزرگتر گفت : «شایدآنگاه که آحاب پیمبران خدارا

میکشت اینجا آمدی ؟».

۱۵ـ آن کوچکتر پاسخ داد : «بلی چنین است.»

۱۶ـ «پزرگتر گفت : « برادر جان ! آیا میدانی هم اکنون پادشاه اسرائیل کیست ؟».

۱۷ـ آن کوچکتر پاسخ داد : «تنها پادشاه اسرائیل همان خدا است ، برای اینکه بت‌پرستان ، پادشاه نیستند ؛ بلکه آزارکنندگان اسرائیلند».

۱۸ـ آن بزرگتر گفت: «این درست است ولی میخواستم بگویم: کیست که هم‌اکنون باسرائیل ستم میکند ؟».

۱۹ـ کوچکتر پاسخ داد : «راستی که گناهان اسرائیل است که اسرائیل را میآزارد ، زیرا اگر آنان راه گناه را پیش نمی‌گرفتند خداوند هم سران بت‌پرست را براسرائیل مسلط نمیکرد».

۲۰ـ دراینهنگام آن بزرگتر گفت : «آن بزرگ کافری‌را که خداوند برای تأدیب اسرائیل فرستاده کیست ؟».

۲۱ـ کوچکتر پاسخ داد : «چگونه میتوانم بشناسم و حال آنکه من در مدت این پانزده سال جز توانسانی را ندیده وخواندن راهم ندانم ، پس‌نامه‌ای هم برایم فرستاده نشده است ؟!».

۲۲ـ بزرگتر گفت: «چه نوین است آن پوست گوسفندی که در برداری، پس هرگاه کسانی را ندیده‌ای کی این را بتوداده است ؟».

فصل صد و چهل و نهم

۱- نفر کوچکتر پاسخ داد : « راستی آنکس که جامه‌های قبیلهٔ اسرائیل را مدت چهل سال در بیابان نو نگهداشت ، جامه‌های پوستی مرا هم چنانکه می‌بینی نگهداشته‌است ».

۲- در اینهنگام نفر بزرگتر متوجه شد که نفر کوچکتر از او بزرگتر است، وچون هرسال بامردم آمیزش میکرده از آن بزرگتر کاملتر بوده است

۳- از اینرو بزرگتر برای اینکه از معاشرت و گفتگوی با او کامیاب شود گفت : « برادرجان! توخواندن ندائی ولی من میدانم، و درخانه مزامیرداود هم دارم ـ ٤ـ در اینصورت بآنجا فراآی، تا برایت اندکی بخوانم ، وآنچه راکه داود میگوید برایت توضیح دهم».

۵- کوچکتر پاسخ داد : «هم‌اکنون میرویم».

٦- بزرگتر گفت : «برادرجان ! من دوروزاست که آبی نیاشامیده‌ام ، پس باید برای اندکی آب جستجو کنیم».

۷- کوچکتر گفت : «برادرجان !من دوماه است که آبی نیاشامیده‌ام، با اینحال باید برویم وببینیم خداوند بر زبان پیمبرش داود چه میگوید ؟ !

۸- چه، خداوند توانا است که ما راآب دهد ».

۹- پس ازهمانجا بجایگاه بزرگتر برگشتند ، وبردر آن‌جایگاه‌چشمهٔ آب گوارائی دیدند .

۱۰- بزرگتر گفت : «برادرجان ! براستی که توقدوس خدائی ،زیرا خداوند بخاطر تو این‌چشمه‌را بما داد ».

۱۱- کوچکتر پاسخ داد : « برادرجان ! براستی تو ازروی فروتنی

این‌را میگوئی ۱۲- وراستی اگرخداوند این‌کار را بخاطر من‌انجام داده، هرآینه نزدیك جایگاه من چشمه‌ای پدید میآورد تا بجستجوی آن بر نیایم ۱۳- من‌اقرار میکنم آنگاه که گفتی دو روزاست آب نیاشامیده‌ودر جستجوی آن‌هستی، پیش‌تو گناه کردم که گفتم: ۱۴- امامن‌دوماه‌است که‌بدون آشامیدنی بوده‌ام، از همین‌رو درخود احساس‌غرورمی‌کردم که ازتو برترم ».

۱۵- پس بزرگتر گفت : «برادرجان ! تو درست گفتی و از همین‌جهت نلغزیدی ».

۱۶- کوچکتر گفت:«برادرجان گفتهٔ پدرمان ایلیدا را فراموش کرده‌ای که : «کسیکه‌خدارامیجوید باید تنها برخود داوری کند ۱۷- وخیلی‌روشن است که این‌را نگفته‌تا بفهمیم ، بلکه گفته است تا بآن عمل کنیم ». ۱۸- پس از آنکه سالمندتر راستی ونیك خوئی دوستش را دید گفت : « راستی که این مطلب درست است ،خدایمان تورا بیامرزد » ۱۹- بعداز آن مزامیررا گرفت و آنچه‌را که پدرمان داود میگویدخواند : « من برای خودپاسداری‌میکنارم تا دل‌من بسخنان ناروا وآلوده میل‌نکند که برای گناهانم عذرتراشی‌نماید» . ۲۰- در اینهنگام آن پیرسخنی برزبان‌آورد که کوچکتر بر گشت ۲۱- از آنروزپانزده سال‌دیگرهم گذراندندتا بیکدیگر برخورد کردند،زیرا کوچکتر جایش را تغییر داده بود ۲۲- از اینرو آنگاه‌که بزرگتر باو برخورد ، گفت : «برادرجان! چرا بمنزل‌من برنگشتی ؟!».

۲۳- کوچکتر پاسخ داد : «برای اینکه آنچه‌را بمن گفتی هنوزخوب یاد نگرفته‌ام».

۲۴- بزرگتر گفت : «چگونه بخوبی یاد نگرفته‌ای وحال آنکه‌پانزده سال گذشته است ؟!»

۲۵- کوچکتر پاسخ داد :«آن کلمات‌را دریك ساعت‌آموختم‌وهرگز فراموششان نکرده‌ام ، ولی تاکنون حق آن‌هارا اداءنکرده‌ام ۲۶-پس چه سودی‌دارد که انسان بسیار بیآموزد ولی حق آن‌را اداءنکند ؟ ۲۷- خدا نمیخواهد که‌همین بینش‌ما برازنده وتیکوباشدبلکه‌دل‌ما ۲۸- همچنین درروز جزا ما را ازآنچه آموخته‌ایم نمی‌پرسد، بلکه ازآنچه عمل کرده‌ایم».

فصل صد و پنجاهم

۱- بزرگتر پاسخ داد : «برادرجان ! اینچنین مگو ، زیرا تو براستی معرفتی‌را که خداوند میخواهد معتبر باشد ناچیز و بی‌اعتبار میکنی ».

۲- کوچکتر پاسخ داد : « در این‌صورت چگونه‌سخن‌بگویم تادچار خطا نشوم ؟ -۳- برای‌این‌که‌سخنان تو ومن‌هردو راست است -۴- هم‌اکنون میگویم: کسیکه سفارشات خدارا که درآئین ثبت‌شده است می‌شناسد -هرگاه بخواهد پس از شناختن بیشتر بیاموزد - نخست باید بآن سفارشات عمل کند ۵ - انسان بایدهرچه راکه‌میآموزد برای عمل‌باشد ، نه‌تنها برای‌دانستن».

۶- بزرگتر گفت :« برادرجان ! بمن‌بگو باکی‌سخن گفتی ؟تادانستی آنچه‌راکه من گفته‌ام نیاموخته‌ای ؟».

۷- کوچکتر پاسخ داد :« راستی ای‌برادر! من باخودم سخن میگویم ۸- من‌هرروز خودم‌را در پیشگاه جزای‌خدا میگذارم تا ازخودم حساب‌پس دهم -۹- و پیوسته دردرون خودکسی‌را احساس میکنم که گناهانم‌را نکوهش میکند ».

۱۰ - بزرگتر گفت :« ای برادر وارسته! چیست آن گناهان‌تو؟».

۱۱- کوچکتر پاسخ داد :« چنین‌مگو زیرا من‌درمیان دو گناه بزرگ واقع شده‌ام -۱۲- نخست آنکه خودرا نمی‌شناسم باینکه‌بزرگترین گناهکارم ۱۳- دوم‌آنکه چون‌خودرا بزرگترین گناهکار نمی‌شناسم میل‌ندارم بیشتر از دیگران با نفس‌بستیزم».

۱۴- بزرگتر پاسخ داد :« توچگونه میدانی که از بزرگترین گناه‌کارانی؟ با اینکه‌کاملترین و وارسته‌ترین مردمی !».

۱۵- کوچکتر پاسخ داد : «آنگاه که جامهٔ فریسیان را می‌پوشیدم نخستین کلمه‌ایکه استادم گفت این بود : برمن واجب است که پیوسته در خیر دیگران و گناه خود بیندیشم - ۱۶ - چون چنین اندیشیدم دانستم که بزرگترین گناهکارانم».

۱۶- «بزرگتر گفت : «درخیرکی و گناه کی میاندیشی؟ و حال آنکه تو در این کوهها هستی وهیچگونه بقری دراینجا یافت نمیشود».

۱۷- «کوچکتر پاسخ داد : «من باید در فرمانبری آفتاب و سیارات بیندیشم -۱۸- زیرا آنها آفرینندهٔ خودرا برترازمن پرستش میکنند -۱۹- ولی من با اینحال دربارهٔ آنها قضاوت کرده ومحکومشان میکنم : یا برای اینکه آنها آنطور که من میخواهم نور نمیدهند ، یا برای اینکه گرمی آن بیش از آنچه باید باشد هست ، یا برای اینکه باران بیشتر و یا کمتر از اندازهٔ نیاز زمین باریده میشود».

۲۰- همینکه بزرگتر این را شنید گفت : «برادرجان ! این تعلیم را کجا آموختی ؟».

۲۱- «من هم اکنون فرزند نودسالهام ، هفتاد وپنج سال از آنرا در حالیکه فریسی بوده‌ام گذرانده‌ام».

۲۲- «کوچکتر پاسخ داد : «برادرجان ! تو از روی فروتنی این را میگوئی و گرنه توقدوس خدائی -۲۳- ولی پاسخت میدهم باینکه خدای ، آفرینندهٔ ما ، بمدت وزمان نمی‌نگرد بلکه بقلب نظر دارد -۲۴- ازهمین‌رو آنگاه که داود پانزده‌ساله بود ، و کوچکترین‌شش بود ، اسرائیل اورا بپادشاهی برگزید ، و پیمبر پروردگارمان خدا شد».

فصل صد و پنجاه و یکم

۱ـ عیسی بشاگردانش گفت : «راستی این‌مرد فریسی واقعی بوده‌است
۲ـ واگر خدا بخواهد میتوانیم روز جزا اورا دوست خود بگیریم» .
۳ـ سپس عیسی بکشتی درآمد ، و شاگردانش از اینکه فراموش کرده‌بودند نان بیاورند ، تأسف خوردند ـ٤ـ عیسی آنهارا نکوهش کرد و میگفت : «ازخمیرفریسیان روزگارما بترسید، زیرااندك‌خمیرمایه‌ای یك‌کیل ازآرد را خمیر میکند» .
۵ـ دراینهنگام شاگردان بیکدیگر میگفتند : «چه‌خمیری با ماست بااینکه ما نان نداریم؟!» .
٦ـ عیسی‌فرمود : «ای‌کم‌ایمانان! مگر فراموش‌کرده‌اید که خداوند‌در نایین چه کرد ؟ همانجاکه کوچکترین دلیلی بـر وجـود گندم نبود ؟ !
۷ـ وچه‌افرادی ازپنج‌قرص‌نان‌ودوماهی‌خوردند وهمه‌سیرشدند ؟! ـ۸ـ راستی که خمیرمایهٔ فریسیان‌همان‌ایمان نداشتنشان بخدااست ، بلکه همین‌خمیرمایه بودکه اسرائیل‌را تباه‌کرد ـ۹ـ زیرا مردمان ساده‌لوح چون نادانان وعوام بودند ، همان کاری میکردند که از فریسیان میدیدند ، چه ، آنهارا پاکان می‌پنداشتند» .
۱۰ـ آیامیدانیدکه فریسی واقعی‌چیست؟ ـ۱۱ـ اوروغن‌سرشت‌بشریت است ـ۱۲ـ زیراچنانکه روغن‌بالای هرمایعی میایستدهمچنین نیکی‌هرفریسی واقعی‌هم بالاترازهرصلاح بشری است ـ۱۳ـ اوکتاب زنده‌ایست که خداوند بجهان‌بخشیده ـ۱٤ـ هرچه‌راکه میگوید باانجام میدهد ازآئین خداشمرده میشود ـ۱۵ـ پس‌هرکس همان‌کاررا انجام دهد که فریسی انجام میدهد آئین

خدارانکه میدارد -۱۶- راستی که فریسی‌واقعی نمکی‌است که نمیگذارد بدن بشریت پاگناه بگندد -۱۷- زیراهر که اورا ببیند توبه میکند -۱۸- اونوری است که راه‌را برای روندگان روشن میکند ، چه ، هر که در فتر و توبهٔ او نیك بیندیشد می‌بیند که ما نبایـد در اینجهان روزنه‌های دلهای خـودرا ببندیم» .

۱۹- «ولی آنکس که روغن‌را بدبو، وکتاب‌را تباه ، ونمك‌را گندیده، و نوررا خاموش نماید ، این کس بدروغ فریسی می‌باشد -۲۰- پس هر گاه نمیخواهیدهلاك گردید ، بترسید ازآنچه که فریسیان این‌روزگار میکنند ، شماهم‌بکنید» .

فصل صد و پنجاه و دوم

۱ـ همینکه عیسی باورشلیم آمد وروزشنبه بهیکل رفت لشکریان نزدیك آمده تا اورا آزمایش کرده ودستگیرش کنند ـ۲ـ گفتند : «استادا ! آیا آتش‌جنگ‌را برافروختن روا باشد ؟» .

۳ـ عیسی پاسخ‌داد: «آئین‌مان بما خبر میدهد که زندگی ما از هرسو سراسر جنگ است» .

۴ـ لشکریان گفتند : «آیا تومیخواهی مارا بآئین خود برگردانی ؟ یا اینکه میخواهی ما همهٔ خدایان را واگذارده وخدای یگانهٔ تورا پیروی نمائیم ؟ (تنها رومیان بیست وهشت‌هزار خدای پیدا داشتند) . ـ۵ـ و چون خدای تودیده نمیشود پس‌خودنمیداند که جایگاهش کجا است ـ۶ـ وممکن است که جز باطل چیزی نباشد» .

۷ـ عیسی پاسخ داد: «اگرچنانچه من‌شمارا آفریده بودم همانطور که خدایمان آفریدتان ، هرآینه دوست داشتم شمارا دگرگون‌کنم» .

۸ـ پاسخ دادند : «هرگاه کسی نداند که خدایت کجا است ، پس چگونه مارا آفریده‌است ؟!» . ـ۹ـ خدایت‌را بما بنما تا یهودی باشیم » .

۱۰ـ آنگاه عیسی فرمود : «اگر چنانچه چشم داشتید اورا بشما می‌نمایاندم ، ولی چون شما کورید من‌نمیتوانم اورا بشما بنمایانم» .

۱۱ـ لشکریان پاسخ دادند : «راستی احترامیکه ملت بتو کرده‌اند خردت‌را ربوده ، برای اینکه هریك‌ازما دوچشم در سر داریم وتومیگوئی: ما نابینایانیم» .

۱۲ـ عیسی پاسخ داد: «چشمهای جسمانی‌جز پلیدی وبیرون‌را نمی‌بیند

۱۳ـ ازهمین‌رو نمیتوانید جز خدایان چوبی وسیمی وزری خودتان را که هیچکاری نمی‌توانند بکنند ، ببینید ـ ۱٤ـ ولی مامردم دودمان یهودا چشمهای روحانی داریم که همان ترس از خدایمان و آئین اواست ـ ۱۵ـ ازاینرو نمیتوانیم خدایمان را درهرجا ببینیم» .

۱٦ـ لشکریان پاسخ دادند: «بهوش باش و ببین چگونه سخن میگوئی!! هرگاه خدایان مارا ناچیز بشماری تورا تسلیم هیرودیس میکنیم ، تادربارهٔ خدایانمان که برهرچیز توانایند ، ازتوانتقام بگیرد».

۱۷ـ عیسی پاسخ داد : « اگر آنطورکه شما میگوئید خدایانتان برهمه‌چیز توانایند من‌پوزش میخواهم وهم‌اکنون آنهارا می‌پرستم» .

۱۸ـ لشکریان همینکه این‌را شنیدند خوشحال شده و شروع کردند به‌تعریف وتمجیدکردن ازخدایانشان .

۱۹ـ آنگاه عیسی‌فرمود: «مارا دراینجا نیازی بگفتار نیست‌مگر بعمل

۲۰ـ بنابراین ازخدایان خودبخواهید که یك مگس ناچیزی‌را بیافرینند تا من آنهارا پرستش کنم».

۲۱ـ لشکریان ازشنیدن‌این‌سخن هراسناك‌شدند، وندانستند چه‌بگویند، پس ، ازاینرو عیسی فرمود :

«هرگاه‌خدایان شما نمیتوانند مگسی‌را ازنوبیافرینند منهم بخاطرآنها آن خدائی‌راکه همه‌چیزرا با یك‌کلمه آفرید وتنها نام اوسپاههارا میلرزاند وانمیگذارم».

۲۲ـ لشکریان پاسخ دادند: «مابایداین‌را ببینیم ، زیرا ما میخواهیم تورا بگیریم»ـ۲۳ـ خواستند دستشان‌را بسوی عیسی درازکنند ۲٤ـ آنگاه عیسی فرمود : «ادونای‌صباؤت!» ـ۲۵ـ پس لشکریان چنان از هیکل‌غلطان شدند که انسان چلیکهای شستهرا برای اینکه دو باره در آنها شراب بریزد میغلطاند . ـ۲٦ـ گاهی سرخودرا بزمین‌میکوبیدند وگاهی پاهای خودرا، بدون اینکه‌کسی بآنها دستی زده باشد .

۲۷ـ پس‌بخود لرزیدند وشتابان گریختند وهرگز درسرزمین یهودیه برنگشتند تا دیده شوند.

فصل صد و پنجاه و سوم

۱ـ کاهنان و فریسیان درمیان خودشان خشمگین شده ـ۲ـ و گفتند: «باین مرد فرزانگی بعل و «عشتاروت»[۱] داده‌شده ، پس این کار و قدرت نمائی را بنیروی شیطان انجام داده‌است» .

۳ـ پس عیسی دهان گشود و فرمود : «خدای ما فرمان داده‌است که بنزدیکان خود دستبرد نزنیم ـ٤ـ ولی احترام این وصیت تا آنجا شکسته‌شد که لغزش این گناه همهٔ جهان را فراگرفت، که همانند گناهان دیگر آمرزیده نمیشود ـ٥ـ زیرا هرگاه انسان از گناهان دیگر پشیمان شود پس از آن بارتکاب آنها برنگردد ، و نماز بخواند ، روزه‌هم بگیرد ، وتصدق بدهد ، خدای توانای مهربانمان اورامی بخشد ـ٦ـ ولی این گناه از آن گونه گناهانی است که بخشیده نمیشود، مگر اینکه آنچه را که ازروی ستم گرفته پس دهد».

۷ـ آنگاه یکی از ملایان گفت : «چگونه دزدی همهٔ جهان را از گناه پرکرده‌است ؟!» ـ۸ـ راستی که هم اکنون بلطف خدا جز گروه اندکی دزد یافت نمیشود، آنهاهم جرأت آشکار شدن را ندارند، زیرا لشکریان بیدرنگ بدارشان میزنند .

۱ـ از روزگاران قدیم در مشرق‌زمین بت پرستی رواج داشته که ریشهٔ آن تا هم اکنون بجای بت چوبی وفلزی بنام آدم پرستی وهواپرستی باقی مانده است ...

کوتاه سخن آنکه پاره‌ای از این بتها را بنام بعضی از اجرام سماوی میخواندند، مثلا ، بعل را خدای آفتاب ، و«عشتاروت» را خدای ماه میدانستند . پاره‌ای را عقیده بر آنست که ، بعل خود ماه ، وعشتاروت ، خود آفتاب است ، دیگران میگویند ، بعل نیروی(قوه) ذکوریت وعشتاروت نیروی انوثیت است ـ ف .

۹ـ عیسی پاسخ داد: «کسیکه مالرا بخوبی نشناسددزدانراهم نمیتواند بشناسد ـ۱۰ـ بلکه راستی بشما میگویم : بسیاری از مردم دزدی میکنند و نمیدانند آنچه میکنند ـ۱۱ـ از اینرو گناهانشان بزرگتر ازدیگران است ۱۲ـ زیراتا بیماری‌شناخته نشود درمان نگردد».

۱۳ـدراینهنگام فریسیان‌بنزد عیسی آمده و گفتند: «استادا !اگر تو بتنهائی دراسرائیل حقرا می‌شناسی بماهم بیاموز» .

۱۴ـ عیسی‌پاسخ داد : «من‌نمیگویم تنهامن‌دراسرائیل حق‌رامی‌شناسم، زیرا این‌کلمه «تو‌بتنهائی» ویژهٔ‌خدااست ، نه دیگری ـ۱۵ـ زیرا همان او تنها حقی است‌که‌حقرا می‌شناسد ـ۱۶ـ هرگاه من چنین بگویم بزرگترین دزد خواهم‌شد، زیرادراینصورت من بزرگواری خدارا دزدیده‌ام ـ۱۷ـواگر بگویم که تنها من‌خدارا شناخته‌ام در نادانی بزرگتر از همه‌گرفتار شده‌ام ۱۸ـ بنابراین شما بگفتهٔ خودتان : «تنها من‌حقرا می‌شناسم» گناه رسوائی را مرتکب شدید ـ۱۹ـ پس بشما میگویم اگر این سخن‌را بدانجهت گفتید که‌مرا بیازمائید ، پس گناهتان دوبرابر بزرگتر است».

۲۰ـ همینکه عیسی دید آن گروه خاموشند بسخن‌خود برگشت وادامه داد : «بااینکه در اسرائیل من‌تنها کسی‌نیستم‌که حقرا می‌شناسد ولی‌من‌تنها کسی‌هستم‌که سخن میگویم، چون از من‌بپرسید پس‌اکنون خوب بمن گوش فرادهید .

۲۱ـ راستی‌که همه آفریدگان ویژهٔ‌آفریدگارند ، تا آنجا که برای هیچ‌کس* بهیچوجه‌نسزد که‌چیزی‌را ادعا کند ـ۲۲ـ بنابراین، نفس ، وحس، وبدن ، ووقت، وثروت ، وبزرگی، همه ازآن خدایند ـ۲۳ـ اگرآنچنانکه خدامیخواهد، انسان آنهارا بنگردو نپذیرد، دزد خواهدبود ، ـ۲۴ـهمچنین اگر آنهارا درغیرآنچه خدا میخواهد صرف کند بازهم دزد است ـ۲۵ـ از اینرو بشما میگویم: بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند ، آنگاه‌که شما پیش‌خود امروزوفردا میکنید بی‌اینکه بگوئید انشاءالله،میگوئید : «فردا چنین میکنم ، چنین خواهم گفت‌وبکجا خواهم‌رفت» شما دزدانید ـ۲۶ـ وشما بزرگترین دزد خواهیدبود هرگاه بهترین وقت خودرا در خوشنودی‌نفسان صرف کنید نه در خوشنودی خدا ، بلکه بدترین آنرا در خدمت خدا بکار میبرید ـ۲۷ـ چه دراینصورت شما براستی دزدانید .

۲۸ـ هرکس گناهی را مرتکب شود بهرزی‌یی‌که باشد او دزد است

۲۹ـ زیرا اونفس و وقت ، وزندگیش‌راکه باید در خدمت خدا باشد میدزدد وبدشمن خدا شیطان میدهد».

فصل صد و پنجاه و چهارم

۱ـ پس مردی که شرافت و زندگی و مال داشته باشد ، هرگاه بدارائیش دستبرد زده شود دزد بدار آویخته میشود ، واگر بحیاتش تجاوز شود سر قاتل بریده میشود ـ ۲ـ واین خود ، عدل است ، زیرا خدا بآن فرمان داده است ـ ۳ـ ولی هرگاه بشرافت نزدیکان دستبرد زده شود پس چرا این دزد بدار آویخته نشود؟ مگر مال از شرافت برتر است ؟! ـ ۵ـ مگر خدا چنین دستور داده : هرکس مال بدزدد کیفر شود ، و هرکس زندگی و مال را بگیرد کیفر شود ، ولی هرکس شرافت را بدزدد رها گردد ؟! ـ ۶ـ نه ، نه ، هرگز ـ ۷ـ زیرا پدران ما بواسطهٔ بدخوئی خود بسرزمین موعود در نیامدند بلکه فرزندانشان هم ۸ـ در اثر همین گناه بود که اژدهاها حدود هفتادهزار نفر از قبیلهٔ مـارا کشتند .

۹ـ بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستد سوگند ، راستی کسیکه شرف را بدزدد سزاوار کیفری است بزرگتر از کیفر کسیکه بمال وجان کسی دستبرد بزند ـ ۱۰ـ وکسیکه بدخوی وخشمگین گوش فرادهد او هم گناهکار است زیرا یکی از آنها شیطان را بازبان می پذیرد و دیگری بادو گوش خود ـ ۱۱ـ همینکه فریسیان این سخن را شنیدند از کثرت خشم برافروخته گشتند چون نتوانستند خطا بـاورا تخطئه کنند .

۱۲ـ آنگاه یکی ازعلماء نزدیك عیسی آمد : «ای استاد شایسته ! بمن بگوچرا خداوند پدر ومادرما گندم ومیوه ای نبخشید ؟ ـ ۱۳ـ پس چون خداوند میدانست که آنها ناچار ساقط خواهندشد میبایست یا گندم را بآنها ببخشد ، و یا اینکه آن را بآنها ننمایاند .

۲۴ ـ عیسی پاسخ داد : « ای مرد تو مرا شایسته و نیك میخوانی ! ولی چون تنها خداوند شایسته است تو لغزیدی ـ ۱۵ ـ و در پرستش که چرا خداوند مطابق پندار مغز تو نمیکند بیشتر گناهکاری ـ ۱۶ ـ ولی من از همه چیز پاسخت میدهم ـ ۱۷ ـ پس در اینصورت بتو میفهمانم که خداوند خودرا در کار خود با ما موافق نمیسازد ـ ۱۸ ـ از اینرو آفریده نباید راه و راحتی خودرا بجوید ، بلکه سزاوار است که مجد و بزرگی آفریننده خود را بجوید تا آفریده بر آفریدگار متکی باشد نه آفریدگار بر آفریده ـ ۱۹ ـ بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند ، اگر چنانچه خداوند همه چیز را هم بانسان بخشیده بود او بازهم خودرا نمی‌شناخت که بندهٔ خدا است ، و بطور مسلم خودش را سرور فردوس مشمرد ! ـ ۲۰ ـ از اینرو خداوند فرخنده ، آدم را تا همیشه نهی کرد .

۲۱ ـ « براستی بشما میگویم هر کس روشنی چشمش درخشان باشد همه چیز را هم درخشان می بیند و از خود تاریکی هم نور بیرون میآورد ـ ۲۲ ـ ولی نا بینا اینچنین نمیکند ـ ۲۳ ـ از اینرو بشما میگویم : اگر انسان گناه نمیکرد نه من ، و نه تو ، رحمت و نیکی خدا را نمیدانستیم ـ ۲۴ ـ و اگر چنانچه خداوند انسان را ناتوان بر گناه آفریده بود در این باره با خدا همانند میشد ـ ۲۵ ـ از اینرو خدای فرخنده ، انسان را شایسته و نیکوکار آفرید ولی او آزاد است که هر چه بخواهد از جهت حیات و نجات خود یا برای نفرین خود انجام دهد » .

۲۶ ـ همینکه آن عالم این را شنید خود باخته شد و بحال تشویش و اضطراب برگشت .

فصل صد و پنجاه و پنجم

۱ـ در اینهنگام سرکاهنان و نفر کاهن پیررا خواند و آنهارا نزد عیسی که ازهیکل بیرون رفته و در ایوان سلیمان نشسته بود ، فرستاد. عیسی در آنجا منتظر بود که نماز نیمه روز را بخواند ـ۲ـ و در کنار او شاگردان و گروه بسیاری ازقبیله بودند .

۳- پس آن دو کاهن نزدیك عیسی آمده و گفتند:

« آن انسان چرا گندم ومیوه را خورد ؟ ـ٤ـ آیا خدا خواسته بود که آن میوه و گندم را بخورد ، یا نه؟ ـ٥ـ واین را برای آن گفتند تا عیسی را بیازمایند ٦ـ زیرا اگر او میگفت : «خدا این را خواسته است» پاسخ میدادند :«پس چرا از آن نهی کرد؟ » ـ۷ـ وهر گاه میگفت : «خداوند نمیخواست »میگفتند: « انسان نیروئی بزرگتر ازخدا دارد زیرا او کاری بر خلاف خواست خدا انجام میدهد ».

۸ ـ عیسی پاسخ داد : « پرسش شما مانند راهی است در کوهی که راست و چپ آن پرتگاه است ، ولی من در میانهٔ آن میروم ».

۹ـ همینکه کاهنان پاسخ عیسی راشنیدند حیرت زده شدند ، چون دانستند که آنچه را دردل داشتند عیسی فهمیده است .

۱۰ـ سپس عیسی فرمود : «چون همهٔ انسانها نیازمندند از اینرو همه چیزرا برای سود خود انجام میدهند ـ۱۱ـ ولی خدائیکه بهیچ چیز نیازی ندارد مطابق مشیت خودکار انجام داده . ـ۱۲ـ از اینرو چون انسانرا آفرید، او را آزاد آفرید تا بداند که خداوند باو نیازی ندارد ـ۱۳ـ مانند پادشاهی که به بندگان خود آزادی میدهد برای اینکه ثروت و بی نیازی خودرا آشکار کند

و بندگانش‌هم دردوستی او پایدارتر باشند .

۱۴ـ از اینرو خداوند انسان‌را آزاد آفرید تا اینکه دوستیش بآفریدگار خود پایدارتر باشد وجود اورا بشناسد ـ۱۵ـ زیرا خداوندی‌که بر همه چیز توانا است نیازی بانسان‌ندارد ، چه ، آنگاه‌که خداوند انسان‌را توانای‌بر هرچیز آفرید باجود وبخشش خود برچنان روشی اورا آزاد واگذاردکه‌با آن‌روش بتواندبر برابر شرایستادگی‌کندوکارخیر انجام دهد ـ۱۶ـ براستی با توانائی که خداوند برجلوگیری ازگناه دارد نخواست‌باجود خودضدیت کند (زیرانزد خدا تضادی‌نیست) پس همینکه قدرت‌خدابرهرچیز ، و ـ جود خدا ، کارخودرا دروجود انسان انجام دادند، دیگر خداوند جلوگناهی‌که دروجود انسان‌است نمیگیرد تااینکه رحمت وبرازندگی خدا دروجودانسان کار خود را بکنند ـ۱۸ـ ونشانهٔ راستی من‌این‌است‌که بشمامیگویم: «سرکاهنان شما را فرستاده تا مرا بیازمائید ، این است نتیجهٔ‌کهانت او ».

۱۸ـ پس آن‌دوشیخ برگشتند وهمه‌چیزرا برای رئیس‌کاهنان بازگو کردند ، که‌گفته بود : «راستی دربشت سر این‌مرد شیطانی است که همه‌چیز را باوتلقین میکند ـ۱۹ـ چون‌پیادشاهی‌اسرائیل چشم‌دوخته‌است ـ۲۰ـ ولی ، امر آن بدست خدامیباشد».

فصل صد و پنجاه و ششم

۱ـ پس‌از آنکه عیسی نماز نیمه‌روز را انجام‌داد وازهیکل بیرون آمد، کور مادرزادی را دید ـ۲ـ پس‌شاگردانش از او پرسیدند و میگفتند: «استادا! چه‌کسی در بارهٔ این انسان خطا کرده که کور بدنیا آمده، آیا پدر یا مادرش؟».

۳ـ عیسی پاسخ‌داد: «نه‌پدر دربارهٔ اوخطا کرده و نه‌مادرش ـ۴ـ ولی خداوند اورا اینچنین آفرید تا برای انجیل گواهی باشد ـ۵ـ پس از آنکه کوررا نزدخود خواند، آب‌دهان‌خود را بزمین انداخت، ازآن گلی‌ساخت و بردوچشم‌کور گذاشت ـ۶ـ و باو گفت: «در برکهٔ «سلوام[1]» برو و غسل کن».

۷ـ کوررفت وهمینکه غسل کرد بینا شد ـ ۸ـ همانگاه که بخانه‌اش برمیگشت بسیاری ازکسانیکه با او برخورد میکردند میگفتند:

«اگر این‌مرد کور بود، هرآینه میگفتیم: این‌همان‌است که‌بر آن‌در زیبای هیکل می‌نشست» ـ۹ـ دیگران میگفتند «این‌همان‌است ولی‌چگونه‌بینا شده؟!». ـ۱۰ـ پس، از خود او پرسیدند: «آیا توهمان‌نابینائی‌هستی که بردر زیبای هیکل‌می‌نشستی؟».

۱ـ برکهٔ سلوام درنزدیکی‌اورشلیم است، وهم‌اکنون آنراچشمهٔ‌سلوان‌میگویند. چون درآن‌چشمه زیادشستشو وغسل میکنند و علاوه دباغها هم‌پوستهای خود را آنجا می‌شویند آبش‌شوروآلوده است (شایدهم‌اکنون ازکثیف‌کردن‌آن‌جلوگیری شده باشد).

گروهی‌معتقدند این چشمه را حزقیای پیمبر حفرکرده وهم‌اکنون‌باغها وزمینهای بسیاری باآن آبیاری میشود ـ ف.

۱۱- پاسخ داد: «آری من‌همانم ، منظورتان چیست ؟ »
۱۲ - گفتند:« چگونه‌چشم‌دار شدی ؟!» .
۱۳- پاسخ داد : «مردی آب‌دهان بزمین‌انداخت و ازآن گل‌ساخت وآن گل‌را برچشمان من‌نهاد -۱٤- و بمن گفت : «برو دربرکهٔ سلوام غسل کن »-۱۵- پس رفتم وغسل‌کردم ، وهم اکنون بیناشدم - ۱۶- فرخنده باد خدای اسرائیل».
۱۷- چون‌آن‌مردی‌که‌کوربود‌بدرزیبای‌هیکل" برگشت سراسر اورشلیم از این خبر پرشد -۱۸- از اینرو او را نزد سرکاهنان که باهمهٔ کاهنان و فریسیان علیه عیسی باهم مشورت میکردند احضارکردند .
۱۹ - سرکاهنان از او پرسید : « ای مرد !آیا از مادر کور بدنیا آمدی؟» .
۲۰- پاسخ داد : «آری» .
۲۱- سرکاهنان گفت : « هان! خدا را بیزرگی‌یادکن ' و بماخبر ده کدام‌پیمبر درخواب توآشکار شده وبتوبینائی‌بخشیده است ؟ - ۲۲ -آیا او پدرمان ابراهیم بوده ؟ یا موسی‌خدمتگزارخدا ویا پیمبردیگری؟ -۲۳-زیرا جزآنها کسی نمیتواند چنین کاری انجام دهد».
۲٤- پس مردی‌که‌کورمادرزاد بود پاسخ داد : «من در خواب کسی راندیده ، نه ابراهیم ، ونه موسی ونه پیمبردیگری شفایم نداده‌است-۲۵-ولی درهمان بین‌که بر درهیکل نشسته بودم‌مردی مرا نزدیك‌خود برد-۲۶-پس ازآنکه از خاك ، با آب دهان گلی‌ساخت ، پاره‌ای از آن گل‌را برچشم من گذاشت ومرا به‌برکهٔ سلوام فرستاد تا غسل‌کنم -۲۷- رفتم وغسل کردم ، و باچشم بینا برگشتم ».
۲۸- پس سرکاهنان ازنام آن‌مرد پرسید.
۲۹ -آن‌مردکورمادر زاد پاسخ‌داد : « اونامش رابمن‌نگفت-۳۰-ولی مردی‌که‌اورا دیده بود مرا بانگ زدوگفت :
« چنانکه آنمرد گفت برو وغسل‌کن - ۳۱- زیرا او عیسای ناصری پیمبر خدای‌اسرائیل و قدوس او است » .
۳۲ - آنگاه‌سرکاهنان گفت « شاید او در امروز یعنی روز شنبه تورا بهبودی داده ؟».
۳۳- کورپاسخ داد : « او امروز مرا بهبودی‌داد ».
۳٤-سرکاهنان پاسخ داد : « هم‌اکنون نیك بنگرید که این‌مردچگونه گناه‌کرده ، چون حرمت شنبه‌را نگه‌نداشته است !» .

فصل صد و نجاه و هشتم

۱ـ کور پاسخ داد : « من نمیدانم که او گناهکار است یا نه ـ۲ـ من تنها این را میدانم که کور بودم اومرا بینا کرد ».

۳ـ فریسیان این را باور نکرده ـ ٤ـ از اینرو بسر کاهنان گفتند : « بفرست و پدر و مادرش را بخوان ، چه ، آنها بما راست میگویند» ـ٥ـ پس پدر و مادر آن مرد کور را خواندند ـ٦ـ همینکه حاضر شدند سر کاهنان پرسید: « آیا این مرد فرزندشما است ؟».

۷ـ پاسخ دادند : «راستی اوفرزندما است ».

۸ـ آنگاه سر کاهنان گفت : « او میگوید کور متولد شده و هم اکنون می بیند ، اینکارچگونه پدید آمده ؟!».

۹ـ پدر و مادر کور مادرزاد پاسخ دادند : « براستی و بحقیقت کور متولدشده، ولی نمیدانیم چگونه روشنی یافته است ـ۱۰ـ او خود بزرگسال است ازخودش بپرسید بشمارا ست میگوید ».

۱۱ـ پس آن پدر ومادر را برگرداندند : « سر کاهنان بکوری که مادرزاد بود روی آورد و گفت : «خدا را ببزرگی یاد آرو راست رابگو!».

۱۲ـ (پدر و مادر مرد کور میترسیدند سخن بگویند ـ۱۳ـ زیرا از مجلس شوخ روم فرمانی صادر شده بود که : هیچ کس نباید برای عیسی پیمبر یهود تشکیل گروهی دهد و طرفداری نماید ، و گرنه کیفرش مرگ است.١٤ـ آن فرمانی بود که فرمانروا آن را اعلان کرده بود.١٥ـ از اینرو بود که پدر و مادر آن کور مادرزاد گفتند : « ازخود او که بزرگسال است بپرسید») .

١٦ـ دراینهنگام سر کاهنان بکوری که مادرزاد بود گفت: «خدارا ببزرگی

یاد کن و راست بگو ! زیرا ما میدانیم آن مردی که میگوئی تورا شفا داده خطاکار است ».

۱۷ ـ مردی که کورمادرزاد بود گفت : « من نمیدانم او گناهکار است ؟ تنها این را میدانم که نابینا بودم بینایم کرد ـ۱۸ـ واین خود روشن است که از آغاز جهان تاکنون کور مادرزادی، بینا نشده ـ۱۹ـ و خداوند بگناهکاران گوش فرا نمیدهد ».

۲۰ ـ فریسیان گفتند : « آنگاه که تو را بینا کرد چه کاری انجام داد ».

۲۱ـ در اینهنگام کور مادرزاد از بی ایمانی آنها بشگفت شد و گفت: « منکه بشما گفتم، چرا باز ازمن میپرسید ؟ ـ۲۲ـ مگر شما میخواهید شاگردان او شوید ؟ ».

۲۳ ـ در اینهنگام سر کاهنان باتندی باو گفت :

« تو سراسر در گناه بدنیا آمده‌ای ، حالا میخواهی بما یاد بدهی ؟

۲۴ـ دورشو و خودت شاگرد این مردشو ! ـ۲۵ـ اما ، ماشاگردان موسائیم و میدانیم که باموسی سخن گفت ـ۲۶ـ ولی این مرد را نمیدانیم از کجا آمده است ».

۲۷ ـ پس او را از میان آن گروه و از هیکل بیرون کردند ، و از نماز گزاردن درمیان اسرائیل باپاکان بازش داشتند .

فصل صد و پنجاه و هشتم

۱ـ مردیکه کور مادرزاد بود رفت تاعیسی را بیابد ـ۲ـ پس اوراتسلی داد و میگفت : «در هیچ روزگاری چون هم اکنون برکت نیافتی ـ۳ـ زیرا تو ازطرف خدایمان که برزبان پدرمان داود و پیمبرش دربارهٔ برگزیدگان جهان سخن گفته فرخنده شده‌ای ، درحالیکه میگفت : «آنها ازخود میرانند ومن برکت میدهم» ـ۵ـ زیرا آن اندازه که ارادهٔ خدا با ارادهٔ جهان تضاد دارد ، خاك با باد ، وآب باآتش ، و نور با تاریکی ، وسردی باگرمی ، و دوستی بادشمنی تضاد ندارد .

۶ـ پس شاگردان ازاو پرسیدند ومیگفتند : «سرورا ! چه بزرگ‌است سخن تو ـ۷ـ پس معنی آنرا بما بگو زیرا ما تاکنون چیزی نفهمیده‌ایم ».

۸ـ عیسی پاسخ داد : «آنگاه که جهان را بشناسید می‌بینید که من‌حق گفته‌ام ـ۹ـ وهمچنین ، حق رادر هر پیمبری خواهید شناخت».

۱۰ـ «بدانید که دراینجهان سه‌نوع عالم هست که دارای یك‌اسم میباشد

۱۱ـ نخستین عالم اشارهٔ به‌آسمانها وزمین وآب وباد وآتش وهرچیزدیگر که پائین‌تر از انسان است میباشد ، پس اینعالم درهرچیز از ارادهٔ خدا پیروی میکند ، چنانکه داود میگوید : «خداوند بآنها فرمانی داده که ازآن تجاوز نمیکنند ».

۱۲ـ عالم دوم اشاره بهمهٔ انسانها است چنانکه منظور ازخانهٔ فلان ، اشارهٔ بدیوارها نیست بلکه منظور خانوادهٔ درآنست ـ۱۳ـ پس اینجهان هم خدارا دوست میدارد ـ۱۴ـ زیراآنها هم بحسب سرنوشت خود وباندازه‌ایکه میتوانند هر یك شتابان بسوی خدا میگرایند . هر فـردی طبق سرشت خود

شتابان بسوی خدا میروند ، اگرچه درجستجوی خدا گمراه شوند ـ۱۵ـ آیا میدانید چراهمه شتابان بسوی خدامیروند؟ ـ۱۶ـ زیرا آنها بصلاح بی‌پایانی که کوچکترین شری نداشته باشد اشتیاق دارند ـ۱۷ـ واین صلاح بی‌پایان تنها همان خدای یگانه است ـ۱۸ـ از اینرو خدای مهربان پیمبرانش را برای نجات جهانیان باینجهان فرستاد .

۱۹ـ «اماعالم سوم حالت فروافتادن انسان درخطا کاری است که بصورت آئین ضد خدای آفرینندهٔ جهان درمیآید ـ۲۰ـ همین است که انسان راهمانند شیطانهای دشمنان خدامیگرداند ـ۲۱ـ پس چه گمان می برید درمسیر پیمبران اگراینعالم رادوست میداشتند ؟ وحال آنکه خداوند بسختی آنرا ناپسندمیدارد ۲۲ـ البته خداوند پیمبری آنان را میگرفت ـ۲۳ـ چه بگویم ؟! ـ۲۴ـ بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند ، اگر رسول خدا هم آنگاه که باینجهان بیاید ، دوستی اینجهان سراسر شر را بدل بگیرد هرآینه خداوند براستی آنچه راکه هنگام آفرینشش باو داده از او پس میگیرد واورا مطرود خواهد ساخت ـ۲۵ـ زیرا خداوند تااین اندازه بااینجهان مخالف است ».

فصل صد و پنجاه و نهم

۱ـ شاگردان پاسخ دادند: «استادا ! راستی سخن تو بس بزرگ است، بس برما رحم آر، چه ما آنرا نمی‌فهمیم».

۲ـ عیسی فرمود : «آیا شما چنین می‌پندارید خداوند رسولش را همانند خود آفرید تا رسول بخواهد خودرا باخدا برابر قرار دهد ؟ ـ۳ـ نه ، چنین نیست ـ٤ـ بلکه اورا آفرید تا آنچنان بندهٔ شایسته‌ای باشد که آنچه را خدا نمیخواهد اوهم نخواهد ـ٥ـ راستی شما نمیتوانید این حقیقت را درست بفهمید، زیرا هنوز نمی‌شناسید که گناه چیست ـ٦ـ پس نیك بسخن من گوش فرادهید: ۷ـ راستی که بشما راست میگویم ، گناه جز از راه ضدیت باخدا از انسان پدید نمیآید ـ۸ـ زیرا گناه جز آنچه که خدا نمیخواهد نیست ، چه ، آنچه را که خدا بخواهد بیگانهٔ از گناه است ـ۹ـ پس اگر سران کاهنان ، و کاهنان با فریسیان از اینرو که قبیلهٔ اسرائیل مرا خدا خوانده‌اند ـ مرا رنج و آزار دهند، البته کاری کرده‌اند که خدا بآن خوشنود است، و آنها را پاداش خواهد داد ـ۱۰ـ ولی خداوند آنها را بسختی دشمن میدارد زیرا آنها بسبب ضدآن مرا رنج وشکنجه میدهند، و آن ضد این است که نمیخواهند من حق را بگویم ۱۱ـ و چه بسیار با تقلیدهای خود کتاب موسی و کتاب داود ، دو پیمبر، و دوست خدا را تباه کردند ـ۱۲ـ ازاینجهت است که مرا ناخوش آیند دانسته و مرگم را آرزو دارند ـ۱۳ـ «راستی که موسی مردمی را کشت ، و آحاب هم مردمی را کشت بمن بگوئید آیا این دو کشتار از هردوی آنها یکجور کشتن بشمار میآید ؟! ـ۱٤ـ البته نه ، ـ۱٥ـ برای اینکه موسی مردم میکشت تا پرستش بتها را براندازد، و برپرستش خدای حقیقی بمانند ـ۱٦ـ ولی آحاب

مردم را میکشت تا پرستش خدای حقیقی را براندازد و برپرستش بتها بمانند.
۱۷ـ ازاینروکشتن موسی مردم را قربانی گردید، درحالیکه کشتارآحاب پلیدی بشمارآمد ـ۱۸ـ پس تنها یك نوع کردار دونتیجهٔ متضاد پدیدآورد».
۱۹ـ«بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستدسوگند، اگرشیطان فرشتگان سخن میگفت تا ببیند آنها چگونه خدا را دوست میدارند، هرآینه خداوند او را پست نمیکرد ـ۲۰ـ ولی او مطرود است، زیرا پیوسته میکوشید تاآنها رااز خدا دورکند».
۲۱ـ دراینهنگام نویسنده پاسخ داد: «پس چگونه باید بفهمیم آنچه‌را خداوند درکتاب «میخا» ی پیمبر گفته راجع بدروغی که‌خداوند به پیمبران دروغی امرکرده بزبان بیاورند، چنانکه همین‌مطلب‌درکتاب‌پادشاهان‌اسرائیل هم نوشته شده است؟».
۲۲ـ عیسی پاسخ داد: «ای برنابا! مختصری ازآنچه راکه پیش‌آمده بخوان، تاحق را آشکارا ببینی».

فصل صد و ششم

۱- آنگاه نویسنده گفت: « دانیال پیمبر آنگاه که سرگذشت پادشاهان و سرکشان اسرائیل را توصیف میکرد » اینچنین نوشت : «پادشاه اسرائیل با پادشاه یهودا دست بهم دادند تا بابنی بلیعال [۱] (یعنی رانده شدگان) که همان عمونیان بود بجنگند ـ ۲ ـ آنگاه که یهوشافاط [۲] پادشاه یهودا ، و آحاب پادشاه اسرائیل هردو در سامره برتخت نشسته بودند چهارصد پیمبر دروغگو درحلوشان ایستاده بود ـ ۳ـ پس پیادشاه اسرائیل گفتند : « برضد عمونیان قیام کن زیرا خداوند آنهارا زیردست تو میاندازد ، وعمونیان بزودی هلاك خواهند شد».

آنگاه یهوشافاط گفت : « آیا دراین سرزمین پیمبری که برای خدای پدرانمان باشد یافت میشود؟ ».

۵- آحاب پاسخ داد : « تنها یك پیمبر یافت میشود آنهم شریر است زیرا پیوسته برمن بدی تطیرمیزند ـ ۶ـ و من او را بزندان افکنده‌ام .

ازهمین جهت گفت : « تنها یك پیمبر یافت میشود» زیرا همهٔ پیمبرانی که پیدا شدند بفرمان آحاب کشته شدند ـ ۷ـ تا آنجا که پیمبران ـ چنانکه ای استاد

۱ــ بنی بلیعال بکناهکاران پست فطرتی میگفتند که نه ازخدا میترسیدند و نه از آدمیان شرم میکردند ـ ف .

۲ــ یهوشافاط پسر «آسا» پادشاه یهودا بود ، ازسن ۳۵ سالگی یعنی سال ۸۵۱ تا سال ۸۷۶ پیش ازمسیح بعنوان جانشینی پدربسلطنت رسید . در روزگارسلطنت خود مردمان شریف واصیل برمنصبها میگماشت ، اوتنها یك عیب داشت که داماد آحاب بود که بسیاری ازپیمبران را کشت ـ ف .

خودت فرمودی- بقلهٔ کوهها ، بآنجا که هیچ آدمیزاده‌ای منزل نمیگزیند گریختند .

۸ - در اینهنگام یهوشافاط گفت : « او را باینجا بیاور تا ببینم چه میگوید » .

۹- از اینرو آحاب فرمان‌داد که «میخا» را بآنجا آورند -۱۰- او را باپابندی که بپاهایش بود و با روئی‌وحشت‌زده‌مانند کسیکه بین‌مرگ و حیات زندگی‌میکند آوردند».

۱۱ - پس ، آحاب از اوپرسید : ای‌میخا ! بنام‌خدا سخن بگو ، آیا ما علیه‌عمونیان قیام‌بکنیم ؟ آیاخداوند شهرهای‌آنهارابدست ما میاندازد؟».

۱۲- میخا پاسخ‌داد: « بلند شو، بلندشو! زیراتو باپیروزی فراخواهی رفت وباپیروزی فروخواهی آمد !».

۱۳ - در اینهنگام پیمبران دروغی میخارا ستایش کـرده و میگفتند : « او پیمبر راستگوی خدا است » وحلقه ها را شکسته و از پاهـایش بیرون آوردند » .

۱۴ - « اما یهوشافاط که پیوسته ازخدای ما ترسناك‌بود وهرگز برای پرستش بتها زانو خم‌نمیکرد از میخاپرسید و گفت : « ای میخا برای‌احترام خدای پدرانمان آنچنانکه عاقبت این‌جنگ‌را می‌بینی بگو» .

۱۵ - میخاپاسخ داد : « ای یهوشافاط ! راستی من‌از روی تو میترسم ، از اینرو بتو میگویم که من قبیلهٔ اسرائیـل را مانند گله‌ایکه شبانی ندارد دیده‌ام ».

۱۶- دراینهنگام میخا ، لبخند زنان بیهوشافاط گـفت : « من تو را آگاهاندم که این‌مرد جز بیدی‌تطیر نمیزند ، ولی توآنرا باورنکردی».

۱۷- آنگاه هردو گفتند : « ای‌میخـا! توچگونه اینرا دانستی ؟».

۱۸- میخاپاسخ داد : «درخیالم‌چنین‌نمایان شد که‌انجمنی‌از فرشتگان درپیشگاه خداگرد آمد -۱۹- و خدا را شنیدم اینچنین میگفت : « کیست که آحاب رابفریبد تاعلیه عمونیان قیام‌کند وکشته‌شود -۲۰- پس یکی چیزی و دیگری چیزدیگر گفت -۲۱- سپس فرشته‌ای پیش آمد وگفت: «پرورد گارا! من با آحاب میجنگم ،پس بسوی پیمبران دروغگویش میروم و دروغی را در دهنهایشان‌میاندازم ، او از این‌رهگذر قیام میکندوکشته می‌شود -۲۲-همینکه خدا این‌را شنیدگفت: « برو و همین‌کار را بکن به‌نتیجه خواهی رسید ».

۲۳ - « دراینهنگام پیمبران دروغی‌خشمگین شدند -۲۴- ورئیس آنان سیلی بروی میخا زد و میگفت : «ای‌رانده شدهٔ خدا ! کی‌فرشتهٔ حق ازنزد

ما عبور کرده و بسوی تو آمده است؟! - ۲۵- بما بگو فرشته‌ایکه حامل چنین دروغ بود کی بنزد ما آمد؟!» .

۲۶- میخا پاسخ داد: «آنگاه که از ترس کشته شدن ، از خانه‌ای بخانه‌ای بگریزی خواهی دانست که پادشاه خودرا فریب داده‌ای» .

۲۷- «در اینهنگام آحاب بخشم آمد و گفت: «میخا را دستگیر کنید ، و بندهائیکه بپاهایش بود بگردنش افکنید و او را تا بر گشت من‌جزنان جو و آب چیزی ندهید - ۲۸- چه‌هم اکنون نمیدانم او را بچه‌نوع مردنی مجازات کنم» .

۲۹- پس بسوی عمونیان بالا رفتند و چنانکه میخا گفته بود کار پایان یافت

۳۰ - زیرا پادشاه عمونیان بخدمتکارانش گفته بود : « از جنگیدن با پادشاه یهودا یا بزرگان اسرائیل بپرهیزید ، بلکه تنها دشمن من آحاب پادشاه اسرائیل‌را بکشید » .

۳۱ - آنگاه عیسی فرمود : « همین جا بایست که برای مقصد ما بس است » .

فصل صد و شصت و یکم

۱ــ عیسی گفت : «آیا همه چیز را شنیدید ؟».
۲ــ شاگردان پاسخ دادند : «آری ای آقا !».
۳ــ ازاینرو عیسی فرمود: «راستی که دروغ گناه است ولی کشتن گناهی بزرگتر است ــ۴ــ زیرا دروغ گناهی است ویژهٔ همان سخنگوی ــ۵ــ ولی قتل علاوه براینکه ویژهٔ کشنده است ، گرامی‌ترین چیزها را در نظر خدا ــ یعنی انسان را ــ نیز هلاك میکند ــ۶ــ ومیتوان دروغ را با گفتاری که خلاف آنچه گفته‌شده چاره‌جوئی کرد ولی برای کشتن چاره و داروئی نیست ، زیرا نمیتوان مرده را زندگی داد ــ۷ــ در اینصورت بمن بگوئید آیا موسی بندهٔ خدا با کشتن همهٔ آنهائیکه کشت دچار لغزش شد ؟».
۸ــ شاگردان پاسخ دادند : «خدا نکند ، خدا نکند ، که موسی با فرمانبری خدائی که‌فرمانش داده بود گناه کرده باشد».
۹ــ دراینهنگام عیسی فرمود: «منهم میگویم خدا نکند که آن فرشته‌ایکه پیمبران دروغی آحاب را بادروغ فریفت گناه کرده باشد ــ۱۰ــ زیرا چنانکه خداوند کشتن مردم را بعنوان قربانی می‌پذیرد همچنین آن دروغ راهم بعنوان ستایش پذیرفته است ــ۱۱ــ راستی بشما میگویم چنانکه کودك کفش خودش را باندازهٔ پای یك قهرمان میسازد اشتباه میکند، همچنین، کسیکه خدا را مانند خودش که انسان است فرمانبر شریعت قرار دهد اشتباه میکند ــ۱۲ــ پس هرگاه باور کردید که گناه‌همان چیزیست که خدا آنرا نمیخواهد آنگاه چنانکه بشما گفتم حق را می‌یابید ــ۱۳ــ بنابراین چون خداوند غیرمرکب و تغییر ناپذیراست پس نمیتواند یك چیزرا هم‌بخواهد وهم‌نخواهد ــ۱۴ــ زیرا بهمین

سبب دروجود خداوندتضادی پدید میآیدکه برآن الم ورنج است، وتابی‌نهایت فرخنده نخواهد شد».

۱۵ـ فیلبس پاسخ داد : «پس چگونه بایدگفتار عاموس[1] پیمبررا فهمید که گفته است: «هیچ شری در شهر یافت نمیشودکه خداآنرانساخته ونیافریده باشد».

۱۶ـ عیسی پاسخ داد : «ای فیلبس هم اکنون نیك بیندیش که اعتماد بر ظاهر حرف چه اندازه خطرناك است ، چنانکه فریسیان چنین میکنند ، فریسیانیکه گزیدن خداوندگزیدگان را برچنان طریقه‌ای بخود بسته‌اندکه اکنون از آن چنین نتیجه میگیرند : خداوند نیکوکار نیست ، بلکه فریب دهنده ودروغگو ودشمن پاداشی است‌که بآنها خواهد رسید».

۱۷ـ ازاینرو میگویم‌که عاموس پیمبر دراینمورد از شر،آنگونه سخن میگویدکه جهان‌آنرا شرمیناماند ـ۱۸ـ زیرا اگرعاموس واژهٔ نیکان رابکار میبرد هرگزجهان‌آن را نمیفهمید برای اینکه همهٔ بلاها اینکند ، یا از اینرو نیکوهستندکه گناهانیکه انجام داده‌ایم‌آنها را پاك میکنند ـ۱۹ـ ویاازاینرو نیکندکه مارا ازارتکاب شر بازمیدارند ـ۲۰ـ ویاازاینرونیکندکه‌چگونگی این زندگی رابه‌انسان میفهمانند تا دوست بداریم و بزندگی همیشگی شایق گردیم ـ۲۱ـ پس اگر عاموس پیمبرگفته بود : «در شهر هیچ خیری یافت نمیشود جزآنکه خداآنرا ساخته وپدیدآورده» آن برای مصیبت زدگان که خودرا دچار رنج ومحنت میدیدند ، وسیلهٔ ناامیدی میشد، وحال‌آنکه خطاـ کاران را در فراخنائی از زندگی میدیدند ـ۲۲ـ ودردناکتراز آن اینکه : هرگاه بسیاری تصدیق کنندکه شیطان برانسان تسلط وفرمانفرمائی‌دارد مردم ازشیطان ترسیده وبرای خلاصی از بلاها او را خدمت میکردند ـ۲۳ـ پس ، ازاینرو عاموس همان‌کار راکردکه ترجمان رومی میکرد ، اودرسخنان‌خود نمیاندیشیدکه درپیشگاه سرکاهنان سخن‌میگوید بلکه نقارش‌بخواست ومصلحت آن‌یهودی‌ای‌بودکه زبان عبری را نمیدانست .

۱ـ «عاموس» شخصی چوپان بودکه تقریباً ۷۵۰ سال پیش‌ازمیلاد مسیح در بیت ایل ، پیمبر اسرائیل بود ویا هوشع ویوئیل پیمبر، هم روزگار بودند ، چون‌در روزگار سلطنت یربعام بود واو مردم را بظلم وتباهی میکشاند آنحضرت مردم‌را ازارتکاب اینگناهان بازمیداشت . وچون درنکوهش کردن وسرزنش‌نمودن‌مردم برگناهانشان بی‌نهایت دلیروبی‌باك بود همین‌کارها موجب‌شدکه کاهنان‌خشمگین شدند واورا ازوطن خود تبعید نمودند ـ ف .

فصل صدوشصت و دوم

۱ـ اگر عاموس میگفت : «در شهر هیچگونه خیری نیست جز آنکه خدا آنرا ساخته است» ، بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند، که گناه بزرگی مرتکب شده بود ـ۲ـ برای اینکه جهان جزستم و گناهانیکه در راه باطل ساخته شده‌اند خیری نمی‌بیند ـ۳ـ بهمین جهت است که مردم در گناه بیشتر فرومیروند زیرا معتقدند که گناه باشری که خدا آنرا ساخته، یافت نمیشود و این خود مطلبی است که شنیدنش زمین را میلرزاند» . ـ٤ـ پس از آنکه عیسی این مطلب را فرمودند گهان جنبشی بر ایشان پدید آمد که عمه بواسطهٔ آن مانند مرده‌ای فروافتادند ـ٥ـ عیسی آنهارا بپاایستاندو میگفت : «اکنون نیك بیندیشید چون من حق را بشما میگویم ـ٦ـ در اینصورت همین شما را بس است که : ـ۷ـ عاموس فرموده: « خداوند در شهر شری ساخت » در حالیکه روی سخنش بجهان بود ، پس عاموس از بلاهائی سخن میگوید که جز گنهکاران آنرا شر نمی‌نامند .

۸ـ « و هم اکنون بیائیم دربارهٔ پیش گزینی که میخواهید آنرا بشناسید و آنچه را که فردا در نزدیکی اردن بر کرانهٔ دیگر آن با شما انشاءالله سخن خواهم گفت ، بیان کنم .

فصل صد و شصت و سوم

۱ـ عیسی با شاگردانش بسوی بیابان وراء اردن رفت ـ ۲ـ همینکه نماز نیمه‌روز بپایان رسید خود کنار درخت خرمائی و شاگردانش در سایهٔ آن درخت نشستند.

۳ـ آنگاه عیسی فرمود: «ای برادران! پیش گزینی چنان رازبزرگی است که واقعاً بشما میگویم: تنها جز یکنفر آنرا آشکارا نمی‌بیند ـ ٤ـ آن یگانه انسان کسی است که امتها بسوی او گردن میکشند، کسی است که رازهای خدا بخوبی برایش آشکار میشود؛ خوشا بحال آنانکه هنگام آمدنش با پنجهان بکلام او گوش فراخواهند داد ـ ٥ـ زیرا، چنانکه این درخت برما سایه افکنده خداوندهم برآنها سایه خواهد افکند ـ ٦ـ آری چنانکه این درخت، ما را از گرمی آفتاب سوزنده نگاه میدارد همچنین، رحمت خداهم مؤمنان را با این اسم از گزندشیطان نگاه میدارد.

۷ـ شاگردان پاسخ دادند: «استادا! آنکس که ازاو سخن میگوئی بجهان خواهد آمد چه کسی میباشد؟!».

۸ـ عیسی باشور و شادی پاسخ داد: «براستی او محمد پیمبر خدا است ۹ـ آنگاه که بسوی جهان بیاید با رحمت فراوانی که میآورد بین بشر وسیلهٔ کردار نیك خواهدشد ـ ۱۰ـ بدانسان که باران زمین را پس ازروز گارهائی که باران ندیده، چنان میگرداند تا بارورشود ـ ۱۱ـ پس او ابرسفیدی است که سرشار ازرحمت خدا است، رحمتی است که خداوند مانند باران، نرم‌نرم برمؤمنان میریزاند».

فصل صد و شصت و چهارم

۱ـ من‌هم اکنون اندکی در بارهٔ همین پیش گزینی که خداوند معرفتش را بمن بخشیده توضیح میدهم ـ ۲ـ فریسیان چنین می‌پندارند همه‌چیز بر چنان روشی تقدیر شده که بر آن اساس و روش ممکن نیست بر گزیدگان مطرود شوند ۳ـ و کسی‌هم که مطرود بود هیچ راهی ندارد که بر گزیده گردد ۴ـ و چنین می‌پندارند : بدانسان که خداوند تقدیر کرده کردار نیك تنها راهی است که بر گزیدگان در آن‌راه بسوی نجات میروند ، همچنین تقدیر کرده که گناه‌هم تنها راهی است که مطرودان در آن‌راه بهلاك رهسپار میشوند . ۵ـ نفرین بآن‌زبانیکه این مطلب‌را بگوید ، نفرین باد بآن‌دستی که آنرا بنویسد، زیرا این، همان‌عقیدهٔ شیطان است ـ ۶ـ پس بنا براین انسان میتواند روش فریسیان این‌روزگار را بشناسد که آنان خدمتگزاران امین شیطانند ـ ۷ـ پس معنی پیش گزینی جز این چه‌میتواند باشد؟ که : آن ارادهٔ مطلقه‌ای است که برای هرچیزی غایتی قرارمیدهد که وسیلهٔ رسیدن بآن‌غایت دردست خود انسان‌است ۸ـ زیرا بدون وسیله هیچکس نمیتواند هیچ‌غایتی را تعیین‌نماید ۹ـ پس‌چگونه کسی میتواند خانه‌ای را بنیادکند و حال آنکه نه تنها سنگ و پول ندارد تا خرج کند بلکه جای پائی‌هم از زمین‌ندارد؟ ـ ۱۰ـ البته هیچکس ـ ۱۱ـ پس پیش گزینی هم هرگاه موجب سلب آزادی بشود که خداوند با جود و بخشش خودش به‌انسان بخشیده بطریق آئین‌خدائی نیست ـ ۱۲ـ پس روشن است که اگرما این‌را آئین خدائی بدانیم در اثبات‌ناخوش آیندها شروع کرده‌ایم نه پیش گزینی .

۱۳ ـ اما اختیار و آزادی انسان ، از کتاب‌موسی آشکار است ،زیرا

آنگاه که خدایمان در کوه سینا آئین را بخشید ، چنین گفت : « وصیت من نه در آسمان است که برای خود راه عذری پیش آری و بگوئی : « کیست که برود وصیت خدا را برای ما آرد ؟ -۱۴- و چه کسی را میتوان یافت که بما نیروئی بدهد تا حفظش کنیم؟» -۱۵- و نه آن وصیت در پشت دریاها است تا خودت را چنانکه پیشتر گفته شد معذور بداری ، بلکه وصیت من چنان بقلبت نزدیک است که تا هرگاه بخواهی نگهش میداری ».

۱۶- بمن بگوئید اگر چنانچه هیرودیس پیر مردی را فرمان دهد که بجوانی برگردد و بیماری راهم فرمان دهد که تندرست شود ، ولی آنها پس از این فرمان چنین نکردند ، اگر هیرودیس فرمان کشتن آنها را بدهد آیا این از داد است ؟ » .

۱۷- شاگردان پاسخ دادند : « اگر چنانچه هیرودیس چنین فرمانی بدهد راستی بزرگترین ستمکار و کافر خواهد بود ».

۱۸- آنگاه عیسی آهی کشید و گفت : «ای برادران ! این اندیشه‌ها جز میوه‌های تقلیدهای بشری چیزی نیست -۱۹- زیرا با آن دو گفتارشان که : «خداوند بر مطرودان طریقه‌ای را تقدیر و حتم کرده که با آن نمیتواند مختار گردد ». چنان بر خدا ناروا می‌بندند که گویا او سرکش و ستمکار است. ۲۰- زیرا خداوند لغزشکار را فرمان میدهد که گناه نورزد و اگر لغزید بازگشت نماید -۲۱- با آنکه آن تقدیر توانائی بر ترک گناه را از لغزشکار میگیرد ، و یکسره قدرت توبه را از او سلب میکند .

فصل خد و شصت و پنجم

۱ ـ هم اکنون بشنوید آنچه را که خداوند برزبان یوئیل پیمبر فرموده است: «بجان خودم سوگند که خدای شما میفرماید» من مرگ گنهکار را نمیخواهم بلکه دوست دارم بتوبه گراید» ـ۲ـ با اینحال آیا باز هم خدا چیزی را تقدیر میکند که نمیخواهد ؟! ـ۳ـ نیك بنگرید که خدا چه میفرماید و فریسیان این روزگار چه میگویند !

٤ـ نیز خداوند برزبان اشعیای پیمبر میگوید: «خواندم ولی بمن گوش فرا ندادید» . ـ٥ـ و چه بسیارند آنچه را که خدا خوانده است ـ٦ـ آنچه را که خدا برزبان همین پیمبر میفرماید بشنوید : « در سراسر روز دستم را بملتی دراز کردم که نه تنها تصدیقم نمیکنند بلکه با من مخالفت مینمایند » ـ۷ـ چون فریسیان ما بگویند : مطرودان نمیتوانند مختار شوند، آیا جز این میگویند که خداوند بشررا ریشخند میکند؟ بدانسان که بنابینائی ریشخند کند و بسوی چیز سفیدی را بنمایاند ، وبدانسان که به کر ریشخند کند که در گوشش سخن بگوید ؟

۸ـ اما اینکه مختار میتواند مطرود شود ، پس نیك بیندیشید که خداوند برزبان حزقیال پیمبر چه میفرماید : « خداوند میفرماید: بجان خودم سوگند، هرگاه نیکوکار از نیکی خودش برگشت و به بدکاریها آلوده شد پس حتماً هلاك میشود ، و پس از آن دیگر چیزی از نکوئی او را یاد نمیکنم ، زیرا بزودی نیکیش او را در پیشگاه من خوار خواهد کرد و نیکیش او را نجات نمیدهد با اینکه بآن متکی است ».

۱۰ـ اما با نگ مطرودان ، پس خداوند در این باره برزبان هوشع جز این چه میگوید : ـ۱۱ـ « من قبیلهٔ ناگزیده را میخوانم ، آن ها را بوصف گزیدگی میخوانم تا گزیده شوند »، خداوند راستگو است و نمیتواند دروغ بگوید ، وچون خداوند حق است پس حق میگوید ـ۱۲ـ ولی فریسیان این روزگار با تعلیمات خود یکسره با خدا مخالفت میکنند ».

فصل صدوشصت‌وششم

۱ـ اندراوس پاسخ‌داد : «چگونه باید فهمیده شود که خداوند بموسی فرموده : « اوبرکسی رحم میکند که‌اوخود رحم کند ، و بر کسی سنگدلی میکند که خود سنگدلی‌مینماید ».

۲ـ عیسی پاسخ‌داد : « خداوند از این‌رو آنرامیگوید که انسان نیندیشد بافضیلت ذاتی خودنجات یافته‌است ـ۳ـ بلکه درك کند که‌زندگی و رحمت‌خدا را ، خداوند از بخشش خود باو بخشیده‌است ـ٤ـ و بدانجهت این‌رامیگوید که بشر از گراییدن باینکه جز اوهم خدایانی‌هست بپرهیزد .

۵ـ «پس هرگاه فرعون‌را سخت‌دل کرد برای این‌بود که بقبیلهٔ ماصدمه میزد و میخواست با هلاك کردن پسر بچه‌گان خاندان اسرائیل یکسره بر وی بتازد ، حتی نزدیك بود موسی‌هم زندگی‌خودرا از دست بدهد» .

٦ـ « بنابراین براستی بشمامیگویم : بنیادتقدیر تنها همان‌آئین‌خداو آزادی ارادهٔ بشراست ـ۷ـ بلکه اگر خداوند تقدیر کرده باشد که همهٔ‌جهان رهایی‌یابد تا هیچکس‌هلاك نگردد ، البته این‌اراده‌را انجام‌نخواهدداد ـ۸ـ تا اینکه انسان را از آزادییکه خداوند ویژهٔ اوقرار داده تا بتواند باشیطان‌نیرنگ و نبردکند برهنه ننماید ، تاآنجانبردکندکه ، این‌تودهٔ گلی‌که‌روح (شیطان) از آنجا رانده شده جایگزین گردد(گرچه این‌تودهٔ گل‌اشتباه‌کند چنانکه شیطان‌کرد)ـ۹ـ پس اعلان‌میکنم که‌خدای مامیخواهد رحمت خود را پیروآزادی ارادهٔ انسان قراردهد ـ ۱۰ـ و نمیخواهد آفریدگانرا بقدرت نامتناهی خود واگذارد ـ۱۱ـ از این‌راه است که کسی نمیتواند در روز جزا ازلغزشهای خود پوزش‌طلبد ـ۱۲ـ زیرا آنگاه است که برایش بخوبی آشکار میشود که : خداوند برای‌تجدید و تحولش چه‌کرده است ، و چه اندازه ، و چه‌اندازه اورا بتوبه دعوت‌نموده است ؟! .

فصل صد و شصت و هفتم

۱ - بنابراین هرگاه اندیشه‌های شما باین مطلب آرامش نمیبابد ، و دوست دارید بازهم بگوئید : «چرا اینچنین است ؟ »پس من«چرا این، چنین است »را برایتان توضیح میدهم -۲- و آن این است : بمن بگوئید چرا سنگ نمیتواند بالای آب بماند ؟ با اینکه همهٔ زمین خود روی آب قرار گرفته است؟! ۳- بمن بگوئید چرا خاك ، و هوا ، و آب ، و آتش ، در انسان بهم پیوسته و باهمبستگی نگهداشته میشوند ؟! با اینکه آب آتش را خاموش میکند ،وخاك در برابر هوا پراکنده میشود ، تا آنجاکه هیچکس نمیتواند آنها را بهم پیوندد » .

٤- هرگاه این را نمیفهمید - بلکه بشر ازجهت اینکه بشر است نمیتواند آنرا بخوبی بفهمد - پس چگونه میفهمند که خداوند آفرینش را، از هیچ، بایك کلمه هست کرد ؟ -٥- چگونه ازلیت خدارا میفهمند -٦- راستی که آنان هرگز نمیتوانند این را بفهمند-۷- چون انسان محدود است، ودرترکیب ساختمانی او بدنی است که سلیمان پیمبر میگوید : « تباهی پذیر است و نفس را بفشار میاندازد» و چون کردار خدا مناسب باخود خدا است ، پس ، انسان چگونه میتواند آنرا درك کند؟!».

۸ - همینکه اشعیای پیمبر خدا ، این را بدید ، فریادی زد و گفت : «راستی که توخدای درپرده‌ای » -۹- و اشعیا دربارهٔ رسول خدا و چگونه خداوند او را آفریده میگوید : « اما قبیلهٔ او ، پس کیست که او را تعریف و توصیف کند ؟» -۱۰- و دربارهٔ کار خدامیگوید : « طرف مشورت او کی بوده است ؟ »-۱۱- ازاینرو خداوند بسرشت بشریت میگوید :«بدانسان که آسمان

از زمین برتر است، همچنین راههای من از راههای شما و اندیشه‌های من از اندیشه‌های شما برتر است ».

۱۲- از اینجهت بشما میگویم : «چگونگی تقدیر برای انسان روشن نیست. گرچه اصل ثبوت آن مسلم است چنانکه پیشتر گفتم».

۱۳- آیا کنون که انسان نمیتواند چگونگی واقع را درك کند باید آنرا منکر شود ؟ ۱۴- راستی من کسی را نیافته‌ام که تندرستی را دور بیندازد گرچه چگونگی آنرا در نیابد ۱۵- زیرا خود منهم تاکنون نمیدانم که خداوند به‌دست کشیدن من چگونه بیماری را شفا میدهد ؟! ».

فصل صد و شصت و هشتم

۱- در اینهنگام شاگردان گفتند : «راستی که خدا است برزبان توسخن میگوید زیرا هرگز انسانی اینچنین که توسخن گفتی سخن نگفته‌است».

۲- عیسی پاسخ داد : « مرا تصدیق کنید ، آنگاه که خداوند مرا برگزید تا بسوی خاندان اسرائیل بفرستد کتابی که همانند آینهٔ صاف و درخشانی بود بمن داد ، آن کتاب چنان برقلب فرود آمد که هرچه میگویم از آن کتاب سرچشمه میگیرد ـ۳ـ آنگاه که صدور این کتاب از دهان من بپایان رسد از اینجهان صعود میکنم ».

٤ـ پطرس پاسخ داد : « استادا ! آیا آنچه را که هم اکنون سخن میگوئی در آن کتاب نوشته است ؟».

۵- عیسی پاسخ داد : « راستی آنچه را که من دربارهٔ شناسائی خدا و خدمتگزاران خدا ، و شناسائی انسان، و در بارهٔ خلاصی جنس بشر میگویم، همهٔ آنها از همان کتاب که انجیل من است صادر میشود ».

٦- پطرس گفت : « آیا در آن کتاب ، بزرگی بهشت ثبت شده‌است؟»..

فصل صد و شصت و نهم

۱ ـ عیسی پاسخ داد : « گوش فرا دهید تا چگونگی بهشت را برایتان تشریح کنم ، وتشریح کنم که پاکان ومؤمنان چگونه در آنجا تا بی نهایت میمانند ۲ـ و این خود از بزرگترین فرخندگی های بهشت است ، زیرا هر چیز بهر اندازه هم که بزرگ باشد همینکه پایان داشت کوچك ، بلکه ناچیز میگردد ».

۳ـ پس بهشت همان خانه ایست که خداوند خوشیهای بس بزرگ خودش را در آنجا انباشته میکند ـ ٤ـ حتی آن زمینی که پاکان و فرخندگان بر آن گام میگذارند چنان گرانبها است که اندازهٔ یك درهم آن از هزار جهان گرانبهاتر است ».

۵ـ و پدرمان داود پیمبر خدا این خوشیها را دیده است ـ ٦ـ زیرا خداوند آنها را باو نمایاند ، و برایش آسان کرد که با چشم ، فرخندگی بهشت را ببیند ـ ۷ـ از اینرو همینکه بخود آمد چشمهای خودرا باهر دو دست پوشاند و گریه کنان میگفت : « ای چشم من ! پس از این دیگر با ینجهان ننگر ، زیرا هر چیز که در اینجهان است همه باطل بوده و چیز با ارزشی در آن یافت نمیشود ».

۸ ـ و اشعیای پیمبر دربارهٔ این خوشیها گفته است : « آنچه را که خداوند برای دوستان خود آماده کرده ، چشم هیچ انسانی ندیده و گوش نشنیده ، وقلب هیچ آدمی درك نکرده است ـ ۹ـ آیا میدانید چرا این خوشیها را ندیده و نشنیده و درك نکرده اند ؟! زیرا تا آنگاه که اینجا در پستی زندگی میکنند شایستگی ندارند اینگونه چیزها را ببینند ـ ۱۰ـ از اینرو شما را میآگاهانم که پدرمان داود هم با اینکه آنهارا دیده ، آنهارا با چشم بشری ندیده است ۱۱ـ زیرا خداوند نفس او را گرفته و بطرف خود برد ، همینکه با خدا متحد شد

آن‌هارا با نور خدائی دید - ۱۲- بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند، چون خوشیهای بهشت پایان ناپذیر ، و انسان پایان پذیر است نمیتواند آنها را دریابد ، چنانکه کوزهٔ کوچکی نمیتواند دریا را در خود جای دهد» .

۱۳- «نیك بنگرید که جهان در روزگاران تابستان ، آنگاه که همه چیز بارور است ، چه زیبائی و رونقی دارد ؟! -۱۴- حتی خود بزرگتر از درویکه کرده چنان سرمست و خوشحال است که بیابانها و کوهها آوا و سرود او را برمیگردانند - ۱۵-چه، اوکارهای خودرا بی اندازه دوست میدارد -۱۶-همان! پس دل خودرا اینچنین بسوی بهشت فرا آرید ، همانچه هر چیز باندازه‌ایکه کاشته‌اند برمیدهد ».

۱۷- بخدا سوگند برای شناسائی بهشت ازاین نظر که خداوند آن را خانه‌ای برای خوشیها آفریده همین اندازه بس است -۱۸- آیا نمیدانید که برای خوشیهائی که بقیاس ما نامحدودند چیز هائی است که خود در نیکی نامحدودند ؟! -۱۹- و آیا نمیدانید آن زیبائیی که قابل قیاس نیست چیزهائی دارد که زیبائیش برتر از قیاس است؟ - ۲۰- شما پسی گمراه میباشید اگر چنین بپندارید که در پیشگاه خدا چنین چیزی نیست.

فصل صد و هشتادم

۲ ـ « خداوند بکسیکه او را با اخلاص بندگی کند چنین میگوید :
۳ـ « کردار تورا میدانم، و میدانم که آنرا برای من انجام‌میدهی ـ۳ـ بخودم که‌جاوید و همیشگی هستم سوگندکه ، دوستی تو از بخشش من‌فزونی نمییابد
٤ـ پس توچنان مرا می‌پرستی که من خدا و آفریننده‌تو هستم و میدانی که تو خود ساختهٔمن هستی ـ٥ـ و میدانم که تودر برابر اخلاصیکه در پرستش من داری‌چیزی جز نعمت و رحمت نمیخواهی زیرا توبرای پرستش من‌اندازه‌ای قرار نمیدهی ، چه ، میل‌داری برای‌همیشه مرا بندگی کنی ـ ٦ـ من‌هم چنین میکنم ، راستی‌چنان پاداشت میدهم که گویا توخدا وهمانند من‌هستی ـ۷ـ زیرا من تنها خوبیهای بهشت را در اختیارت نمیگذارم ، بلکه خودرا بتومی‌بخشم ۸ـ و چنانکه تومیخواهی همیشه بندهٔ من باشی پاداشت را هم تا همیشه قرار میدهم ».

فصل صد و هشتاد و یکم

۱ ـ عیسی بشاگردانش گفت : «گمان شما دربارهٔ بهشت چیست ؟
۲ـ آیا خردی یافت‌میشود که همانند این بی‌نیازی و خوشیها را درك کند ؟ ـ۳ـ پس انسانی که‌میخواهد بداند که خداوندگانش چه‌میخواهد بدهد باید شناسائیش باندازهٔ معرفت خدا بزرگ باشد».
۴ـ «هرگاه هیرودیس بیکی ازمحترمان ویژهٔ خود ، هدیه‌ای‌پیشکش کند ، آیا میدانید آنرا بچه‌روشی میفرستد ؟».
۵ـ یوحنا پاسخ داد : «من آنرا دوبار دیده‌ام ، و معتقدم که یك دهم آنچه‌را که هیرودیس میبخشد زندگی بینوا را بس است».
۶ ـ عیسی فرمود : «ولی اگر مستمندی نزد هیرودیس بیاید چه باو خواهد داد ؟».
۷ـ یوحنا پاسخ داد : «یك‌فلس یادو فلس».
۸ ـ عیسی‌فرمود : «پس‌باید این‌مثل، کتاب شما باشد که آن را مطالعه میکنید تا بشناسائی بهشت برسید ـ۹ـ زیرا ، هرچه‌را که‌خداوند دراینجهان کنون به جسدانسان میدهد مانند آنست که هیرودیس بگدائی یك فلس بدهد ۱۰ـ ولی آنچه‌را خداوند درفردوس‌بدن وروان‌میدهد‌مانند آنست که‌هیرودیس همهٔ آنچه‌را که دارد بلکه همهٔ زندگی خودرا بیکی‌از خدمتکارانش بدهد».

فصل صد و هفتاد و دوم

۱ـ « خداوند بکسانیکه اورا دوست داشته و بااخلاص می‌پرستند چنین میگوید : « بندهٔ من ! برو و خوب بیندیش که ریگهای دریاچه بسیارند ـ۲ـ پس هرگاه دریای چنینی تنها یك دانهٔ ریگ بتوده‌د آیا برای تو نمی‌نمایاند که آن ، بی‌نهایت اندك است ؟ آری راستی کم است ـ٤ـ بخودم که آفرینندهٔ توام سوگند ، همهٔ آنچه‌را که بهمهٔ بزرگان و پادشاهان زمین میدهم در برابر آنچه در بهشت بتومیدهم کمتر ازریگی است که دریا بتومیدهد ».

فصل صد و هفتاد و سوم

۱- عیسی فرمود : « اکنون خوبیهای بهشت نیك بنگرید ـ ۲ـ اگر خداوند دراینجهان یك پیمانه از زندگی بس فراخ بهانسان بدهد ، در بهشت هزار هزار بارخواهدداد ـ ۳- اندازهٔ میوه‌های دراینجهان ، و اندازهٔ خوراکی ، و اندازهٔ شکوفه‌ها ، و اندازهٔ چیزهائی‌راکه درخدمت انسان‌است بیندیشید ـ ٤- بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستدسوگند ، بدانسان که‌دریگ‌دریا بریکدانهٔ ریك که کسی از آن برمیگیرد فزونی‌دارد ، انجیر بهشت در خوبی و اندازه‌اش بر نوع انجیری که‌اینجا میخوریم فزونی دارد ـ ۵- و بهمین‌قیاس کن همه‌چیز دیگر دربهشت را ـ ۶- ولی بازهم بشما میگویم‌همانطور که‌کوه زر و مرواریدازسایهٔ مورچه‌ای گرانقیمت‌تر است همچنین‌خوشیهای بهشت ازخوشیهائیکه بزرگان و پادشاهان از هم اکنون تا روز کیفر خدائی و پایان جهان خواهند داشت گرانقیمت‌تر است ».

۷- پطرس گفت: « آیا همین‌بدنیکه اکنون‌داریم به‌بهشت میرود؟ ».

۸ - عیسی پاسخ داد : « ای‌پطرس بپرهیز ازاینکه ازصدوقیان گردی زیرا صدوقیان‌میگویند : « بدن‌دوباره بپاداشته‌نمیشود ، وفرشته‌ای وجودندارد ۹- از اینرو بربدنها و روانهاشان حرام‌شده‌که به‌بهشت درآیند ، و آنها در این‌جهان ازهرگونه‌خدمت فرشتگان محرومند ـ ۱۰- آیا ایوب پیمبرودوست مخلص خدارا فراموش‌کرده‌اید ؟ چگونه‌میگوید : « میدانم که‌خدای من‌زنده است ، ومن بزودی‌درروز بازپسین با بدنم بپامیخیزم و با همین دوچشم خود خدای‌نجات دهندهٔ خودرا خواهم‌دید ».

۱۱- مرا تصدیق کنید این بدن‌ماچنان پاکیزه‌میشودو بکیفیتی‌درمیآید که

باآن کیفیت هیچگونه خاصیتی از خصوصیتهای کنونیش نمیماند ـ ۱۲ـ زیرا ازهر گونه شهوت شریری پاك خواهدشد ـ۱۳ـ و آنرا بحالی برمیگرداندکه آدم پیش ازآنکه بلغزد برآن بود ».

۱٤ـ « دومرد یك آقارا دریك کار خدمت میکردند ـ۱۵ـ یکی ازآنها تنها بنظارت درکارها و صدورفرمانها اکتفا میکرد ، و دومی آنچه راکه نفر نخستین فرمان میداد انجام میداد-۱٦ـ میگویم : آیا این ازعدالت است که آقا پاداش را تنها بکسی اختصاص دهدکه نظارت میکند و فرمان میدهد ، وآن راکه خودش را درکارها دچار رنج وزحمت کرده ازخانه اش براند ؟ ـ ۱۷ـ نـه ، هرگز ».

۱۸ ـ «پس چگونه این کار درعدل خدا احتمال دارد ؟ ـ۱۹ـ راستی که روان انسان ، و تن، وحسش همه خدا را خدمت میکنند ـ۲۰ـ پس روان تنها نظارت کرده وتنها بخدمت فرمان میدهد ،زیرا روان چون نانی نمیخورد پس روزهم نمیگیرد ، وراه نمیرود ، و سردی و گرمی را نمیفهمد، و بیمار نمیشود وچون جاوید است کشته نمیگردد ـ۲۱ـ و از رنجائیکه بدن بواسطهٔ تأثر عناصر میبرد او دچار آن رنجها نمیشود ـ۲۲ـ میگویم : آیا دراینصورت از داد است که تنها روان ببهشت رفته وبدنی که اینهمه خودرا درخدمت خدا بزحمت انداخته نرود؟».

۲۳ـ پطرس گفت : « استادا ! چون تنها بدن ، روان را بر گناه واداشته است پس شایسته نباشد که در بهشت برده شود ».

۲٤ ـ عیسی پاسخ داد : «بدن، بدون روان چگونه مرتکب گناه میشود؟ ۲۵ـ راستی که این ناشدنی است ـ۲٦ـ پس آنگاه که رحمت خدا از بدن برداشته شود ، روان بدوزخ محکوم خواهد شد ».

فصل صد و هفتاد و چهارم

۱- بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستد سوگند ، خداوند گناهکاررا برحمت خود نوید داده و میگوید : «بخودم سوگند آنساعتی که گناهکار بر گناهان خود ناله‌میکند، همان وقت است که من تا همیشه گناهش‌را فراموش میکنم » .

۲ - هرگاه بدن بهشت نرود پس غذاهای بهشت‌را کی‌میخورد؟-۳- آیا روان‌میخورد ؟! -۴- نه، هرگز او نمیخورد زیرا آن روح‌است ».

۵- پطرس پاسخ‌داد : « دراینصورت ، آیا فرخندگان هم در فردوس میخورند ؟ وچگونه‌غذا بدون پلیدی دفع میشود؟».

۶- عیسی پاسخ داد : «اگرجسم‌نخورد ونباشامد چه برکتی باوخواهد رسید ؟ -۷- روشن است که باید برکت وخیرمناسب‌و شایستهٔ برکت یافته‌باشد ۸- ولی‌ای‌پطرس ! تودرگمان‌خوداشتباه‌میکنی که‌غذای‌اینچنینی بصورت‌نجاست دفع‌شود -۹- زیرا بدن دراینجهان کنونی غذاهائی که‌تباهی‌پذیرند میخورد ، و ازهمین‌رو تباهی‌حاصل‌میشود- ۱۰- ولی‌بدن دربهشت‌تباهی‌ناپذیر ورنج‌ناپذیر است ، وجاوید و ازهرگونه شقاوتی تهی‌میباشد -۱۱- وغذاهائیکه هیچگونه تباهی وعیب در آنها نیست کمترین تباهی پدید نمیآورند».

فصل صد و هفتاد و پنجم

۱ ـ « خداوند برزبان اشعیای پیمبر درحالیکه سیل پستی وحقارت را برمطرودان میباراند چنین میگوید : «خدمتکارانم درخانهٔ من، برسرسفرهٔ من می‌نشینند و باخوشی و خوشحالی ، و آوازتارها و ارغنونها لذت میبرند ،و آن‌هارا وانمیگذارم که بچیزی نیازمندشوند ـ ۲ـ اماشما دشمنانم چنان ازپیشگاه من بیرون انداخته میشوید که درشقاوت وتیره‌روزی بمیرید ، و همهٔ خدمتگزارانم شمارا زبون کنند ».

فصل صد و هفتاد و ششم

۱ - عیسی بشاگردانش فرمود : « گفتهٔ خداوند بر زبان اشعیا « لذت میبرند ... » چه سودی دارد ؟ -۲- راستی که خداوند آشکارا سخن میگوید ۳- ولی شهرهای چهارگانهٔ در بهشت که از چیزهای روان با ارزش است و میوه های فراوان چه فایده ای دارند؟ زیرا، خداوند نمیخورد ، فرشتگان هم نمیخورند و روان و حس نیز نمیخورند ، بلکه تنها همان بدنی که بدن ما است میخورد ۵- پس شکوه بهشت همان غذای بدن است -۶ - اما روان و حس ، خدا و گفتگوی فرشتگان و روانهای خجسته برای آنها است -۷- و اما آن مجد و شکوه را پیمبر خدا با بیانی بس روشن توضیح خواهد داد ، همان پیمبر یکه از همهٔ آفریدگان بحقیقت اشیاء داناتر است، زیرا خداوند همه چیز را بخاطر دوستی او آفریده است ».

۸ - برتولوماوس گفت : « استادا : آیا شکوه بهشت برای همه یکسان است ؟ -۹- هرگاه یکسان باشد این ازدادنیست -۱۰- و هرگاه یکسان نباشد کوچکتر نسبت به بزرگتر رشك میبرد».

۱۱- عیسی پاسخ داد :«یکسان نیست ، زیرا خداوند عادل است-۱۲-و همه کس بآنچه دارد سازگار خواهد شد ،زیرا در آنجا رشکی وجود ندارد-۱۳-ای برتولوماوس ! بمن بگو آیا میشود آقائی خدمتکاران بسیاری داشته باشد ، و بهمهٔ اینها یك نوع جامه بپوشاند ؟ -۱۴ - در اینصورت هرگاه کودکانی که جامهٔ کودکان پوشیده اند چون جامهٔ مردان ندارند غمگین میشوند ؟

۱۵ - بلکه بعکس اگر مردان بخواهند جامه های بزرگ خود را بآنها بپوشانند آن کودکان خشمگین میشوند ، زیرا چون جامه ها با ندام آنها جور نباشد می پندارند که ریشخند شده اند».

۱۶- « ای برتولوماوس! اکنون دلت را بسوی خدا در پارهٔ بهشت بالا آر تا ببینی که همگان یك شکوه دارند ، و با اینکه برای یکنفر شکوه بسیار و برای دیگران اندك است هیچگونه رشکی پدید نمیآید» .

فصل صد و هفتاد و هفتم

۱ - در اینهنگام نویسنده گفت : «آیا بهشت‌هم نور آفتاب‌دارد چنانکه در اینجهان‌است ؟».

۲- عیسی پاسخ داد : « ای برنابا خداوند اینچنین بمن گفته است : «ای‌بشر گناهکار! این‌جهانی که‌در آن‌منزل گزیده‌ای دارای‌خورشید و ماه و ستارگانی‌است که برای بهره‌برداری و شادی شما آرایش‌شده ـ۳- زیرا من آن‌هارا برای‌همین‌آفریده‌ام ».

٤- آیا اکنون‌میپندارید خانه‌ایکه گروندگان بمن‌در آن‌منزل‌میگزینند برترنیست ؟ ـ۵- راستی که شما دراین‌پندار باشتباه میروید - ۶- زیرامن که خدای‌شمایم همان آفتاب‌بهشتم و پیمبرمن‌همان ماه است‌که همه‌چیزرا از من استمداد میکنند -۷- و ستارگان پیمبران منند همانها که شما را بچیزی مژده داده‌اند -۸-پس‌چنانکه گروندگان بمن‌سخنانم‌را دراینجا ازپیمبرانم گرفته‌اند همچنین در بهشت خوشیهای‌من، بواسطهٔ آن‌ها باخوشی و خورسندی بخوشیهای من‌خواهندرسید ».

فصل صد و هفتاد و هشتم

۱- سپس عیسی فرمود: « درشناسائی بهشت همین اندازه شمارا بس است»
۲- برتولوماوس از اینرو برگشت و گفت :
« استادا ! هرگاه ازتو پرسشی میکنم ، از تو تقاضای صبر و حوصله دارم » .
۳- عیسی فرمود : « هرچه میخواهی بگو! ».
٤- برتولوماوس گفت : «راستی بهشت بزرگ است ، زیرا هرگاه خیرات بزرگی باین اندازه درآن باشد ناچار پهناوراست ».
٥- عیسی پاسخ داد : «راستی بهشت آنچنان پهناور است که هیچکس نمیتواند آنرا با چیزی مقایسه کند- ۶- راستی بشما میگویم که درمیان نه آسمان سیاراتی قرار گرفته که هریك ازدیگری باندازهٔ راه پیمائی پانصد سال دوراست ۷ - و همچنین زمین از آسمان نخستین باندازهٔ راه پیمائی پانصد سال دور است » .

۸- ولی درمقایسهٔ آسمان نخستین که از همهٔ زمین باندازه‌ای فزونی دارد که زمین ازیك دانهٔ ریگ، اندکی بیندیش -۹- و همچنین آسمان دوم از آسمان نخستین ، و آسمان سوم ازدوم ، بهمین ترتیب تا آسمان آخر که هر یك از پائین‌تر ازخودش فزونی دارد -۱۰- راستی بتو میگویم که بهشت ازهمهٔ زمین وهمهٔ آسمانها باندازه‌ای بزرگتر است که زمین ازیك دانهٔ ریگ».
۱۱- آنگاه پطرس گفت : «استادا ! ناچار باید بهشت ازخدا هم بزرگتر باشد ، زیرا خدا درآن دیده میشود».
۱۲- عیسی پاسخ داد : « ای پطرس خاموش باش زیرا از روی نادانی کفر میورزی ».

فصل صدوهفتادونهم

۱- در اینهنگام فرشته جبرئیل نزدعیسی آمد -۲- و آینه‌ای که‌همانند خورشیددرخشنده بودباو نشان‌داد -۳- این کلمات را دیدکه درآن‌نوشته‌شده:
« بخودم‌سوگندکه : تنها من‌جاویدانم -٤- بدانسان‌که بهشت از همهٔ آسمانها وزمین بزرگتر است و بدانسان که‌همهٔ‌زمین ازیکدانهٔ ریگ‌بزرگتر است همچنین من ازبهشت بزرگترم - ٥- بلکه بسی بیشتر از این ، بشمارهٔ دانه‌های‌ریگ دریا و چکه‌های آب دریا ، وگیاهان‌زمین و برگهای‌درختان وپشم و پوست‌حیوانات -٦- بلکه از این هم بیشتر ، بزیادی شمارهٔ دانه‌های ریگی که‌آسمانها وزمین راپر کند، بلکه بیشتر ».

۷ - آنگاه‌عیسی‌فرمود: «بایدبرای‌خدای‌فرخندهٔ جاویدمان‌سجده‌کنیم»
۸ - پس از اینرو صدبارسرهای خودرا بزیر فروآوردند ، ودرنمازروهای خودرا بزمین مالیدند .

۹- همینکه نماز بپایان‌رسید عیسی بطرس‌را خواند ، آنچه راکه دیده بود باو و بهمهٔشاگردان گزاره‌کرد -۱۰- و بپطرس‌گفت : «روان توکه از همهٔ زمین بزرگتراست ، خورشیدی راکه هزاران باراززمین بزرگترمیباشد بایك چشم می‌بینی».

۱۱- پطرس پاسخ داد :«راستی‌که این‌درست است».

۱۲- آنگاه عیسی فرمود : « خدای آفریننده‌ات را هم بواسطهٔ بهشت اینچنین می‌بینی» -۱۳-پس‌ازآنکه عیسی این رافرمود ، خداوند ،پروردگار مارا سپاس‌گزارد درحالیکه بخاطر خاندان اسرائیل و شهرمقدس دعامیکرد ۱٤- و هریك پاسخ میدادند : « چنین‌باد پروردگارا ! ».

فصل صد و هشتادم

۱- عیسی روزی در ایوان سلیمان نشسته بود که یکی از گروه ملایان نزد او آمد ، اویکی از کسانی بود که در میان قبیله سخنرانی میکرد -۲- و بعیسی گفت : « استادا ! بارها درمیان قبیله سخنرانی کرده‌ام و آیه‌ای از کتاب خدا بخاطرم رسیده که فهم آن برمن دشوار شده ».

۳- عیسی پاسخ داد : «آن چیست ؟».

٤- آن ملا گفت : «آن آیه همانست که خداوند بپدرمان ابراهیم گفته است : « تنها من پاداش بزرگ توهستم ».

انسان چگونه شایستهٔ اینچنین پاداشی است ؟».

۵- آنگاه عیسی بسبب روح درخشنده رو شد و گفت:

«راستی که تو ازملکوت خدا دور نیستی ! -٦- بمن گوش فراده تا معنی این تعلیم را بتو بیاموزم -۷- چون خداوند نامحدود و انسان محدود است، انسان شایستگی خدا را ندارد ، برادرا ! آیا موردشك و اشکال توهمین است؟».

۸- ملا گریه کنان پاسخ داد : « سرورا ! توقلب مرا می شناسی -۹- در اینصورت تو سخن بگو، زیرا روانم میخواهد آوای تو را بشنود » .

۱۰- آنگاه عیسی فرمود :« بخدا سوگند انسان شایستهٔ همین نفس اندك هم که هر آن تنفس میکند نیست ».

۱۱- همینکه آن ملا این را شنید نزدیك بود دیوانه شود و از خود بیخود شد و شاگردان هم دهشت زده شدند ، زیرا گفتهٔ عیسی را بیاد آوردند که: « هر چه در راه دوستی خدا بدهید صد برابر خواهید گرفت ».

۱۲- آنگاه عیسی فرمود :« اگر کسی صد قطعهٔ طلا بشما وام دهد و آنها را مصرف کنید، آیا بچنین انسانی میگوئی :«من یك برگ رز گندیده‌ای بتو میدهم ، تو هم در برابر آن چون من نیازمندم خانه‌ات را بمن بده ؟».

۱۳- آن ملا پاسخ داد : « نه ، سرورم ، زیرا او باید آنچه را که بگردنش است بپردازد و سپس هرگاه چیزی را بخواهد باید چیزهای با ارزشی بدهد، ولی یك برگ تباه شده چه سودی دارد ؟».

فصل صدوهشتادویکم

۱ - عیسی پاسخ داد : «ای برادر ! راستی که خوب گفتی -۲- پس بمن بگو کی انسان‌را ازهیچ‌چیز آفرید ؟ -۳- مسلم است که اوهمان خدائی است که‌همهٔ جهان‌را برای سود او بخشیده -۴- ولی انسان همهٔ آن‌را در ارتکاب گناه‌مصرف کرده -۵- زیرا بسبب گناه است که جهان‌ضد بشرمیگردد-۶-برای انسان درتیره روزی خود جز کارهائیکه گناه ، آن ها را تباه‌کرده چیزی نمیماند که بخدا بدهد -۷- زیرا او بالغزش کردن ، هرروزکارهای خودراتباه میکند -۸- ازاینرو اشعیای‌پیمبر میگوید: «راستی که نیکوئی‌ما ، مانند کهنهٔ حائض است ».

۹- پس بااینکه انسان نمیتواند تحصیل خوشنودی کند چگونه استحقاق پیدا میکند ؟ -۱۰- مگر انسان گناه‌نمیکند؟ -۱۱- راستی که خدای ما برزبان داود پیمبرش میفرماید : « درستکار راستگو هر روز هفت بار سقوط میکند ۱۲- پس در اینصورت نابکار چند بارسقوط میکند؟» -۱۳- وهرگاه‌نیکوئی‌ما تباه باشد پس نابکاری ما چه اندازه مورد خشم خواهد بود ؟ -۱۴- بخدا سوگند که هیچ‌چیز مانند این گفته : « من‌سزاوارم» نیست که انسان‌بایدازآن رویگردان باشد -۱۵- ای برادر ! انسان‌باید اثرکاردست خود را بشناسد تا بیدرنگ استحقاق و شایستگی خود را ببیند -۱۶- راستی هرکار نیکی که از انسان سرمیزند انسان انجامش نداده ، بلکه خداوند آن را در وجود اوبجا آورده است -۱۷- زیرا هستی او از خدائی است که اورا آفریده - ۱۸ - امـا آنچه‌راکه خود انسان انجام میدهد همان‌مخالف‌با آفریدگار خود میباشد و گناهی‌راعرتکب میشود که مستحق پاداش نیکی نیست ، بلکه مستحق‌شکنجه است .

فصل صد و شتاد و دوم

۱ـ « خداوند تنها انسان‌را آن‌طور که گفتم نیافریده، بلکه آن‌را کامل آفریده‌است ـ۲ـ ودوفرشته‌براو گماشته تانگهداریش کنند ـ۳ـ وبرایش پیمبرانی را برانگیخت ـ٤ـ و آئین را باو بخشید ـ٥ـ و ایمان را باو داد ـ٦ـ ودرهر دقیقه اورا از دست شیطان میرهاند ـ۷ـ و میخواهد بهشت را باو ببخشد ـ۸ـ بلکه بیشتر از این ، زیرا خداوند میخواهد خودش را بانسان ببخشد ـ۹ـ پس در این‌نیك بیندیشید که‌چون این‌بخشش و دین بزرگ است ۱۰ـ پس برای برگرداندن این‌دین و بخشش شما باید انسان را از نیستی بیافرینید ـ۱۱ـ و باید پیمبرانی‌را بیافرینید که باندازهٔ برانگیخته شدگان خدا ، و مخلوقات جهان و بهشت باشند ـ۱۲ـ بلکه بیشتر از این ، باندازهٔ آفریدگان خدای‌بزرگ و بخشنده‌ای مانند خدای ما ـ۱۳ـ وباید همه‌را بخدا بدهید ـ۱٤ـ پس این‌وسیله میتوانید آن دین وبخشش بزرگ رابرگردانید، وعلاوه برآن وجوب سپاسگزاری‌خدا هنوزبرشما باقی میماند ـ۱٥ـ ولی‌چون شما نمیتوانید یك‌مگس ناچیزی بیافرینید و چون‌خدائی جزخدای یگانه که فرمانروای همه‌چیز است وجود ندارد ، پس‌چگونه میتوانید دین‌وبخشش‌خود را اداکنید ؟ ۱٦ـ راستی اگر کسی صدپارهٔ زر بقرض‌شما داد شماهم‌بایدصد پارهٔ زر باوبرگردانید .

۱۷ـ « بنابراین ای‌برادر! معنی‌آن‌این‌استکه چون خداوندفرمانروای بهشت وهمه‌چیز است هرچه را بخواهد میتواند بگوید و ببخشد ـ۱۸ـ ازاین رو چون‌به‌ابراهیم گفت : «من‌پاداش بزرگ توخواهم بود» ، ابراهیم‌نتوانست بگوید : « خدا پاداش من‌است» ـ۱۹ـ بلکه گفت : «خدا هبه ودین‌من‌است».

۲۰- از این‌روای برادر ! آنگاه که درقبیله سخنرانی میکنی باید این آیه را اینچنین تفسیر کنی : -۲۱-« هرگاه انسان کار نیکی انجام دهد خداوند باو چنین وچنین میدهد ».

۲۲- « ای انسان ! هرگاه خداوند با تو بسخن در آید و بگوید : «ای بندهٔ من ! چون تو براستی در راه دوستی من کار نیک کردی ، پس ازمن که خدای توهستم چه‌پاداشی میخواهی؟ -۲۳- پاسخش‌ده : «چون‌من ساختهٔ دست توهستم شایسته نیست درمن گناهی باشد ، چه این گناه همانست که شیطان آن‌رادوست میدارد -۲۴- پروردگارا ! پس ، بخاطر مجدوبزرگی خودت بساختهٔ دست‌خودت رحم‌آر» .

۲۵- هرگاه خدابگوید : «ازتودرگذشتم وهم‌اکنون میخواهم پاداشت دهم» پاسخ بده : «پروردگارا ! من‌بخاطر آنچه کرده‌ام شایستهٔ کیفرم وتو بواسطهٔ آنچه‌کردی شایستهٔ تمجیدی، پروردگارا ! پس‌برآنچه‌کرده‌ام مرا کیفر ده وساختهٔ خودرا رهائی‌بخش» .

۲۶- هرگاه خدا بگوید: «چگونه کیفری رابرابر گناه خود می‌بینی؟ پاسخ‌بده : « پروردگارا ! باندازهٔ هرچه‌را که همهٔ مطرودان بزودی رنج خواهند کشید» .

۲۷- هرگاه‌خدابگوید: «بندهٔ امینم! برای‌چه اینچنین کیفر بزرگی‌را میخواهی؟» پاسخ‌بده : «اگرچنانچه همه به‌اندازهٔ تنها من‌ازآن‌کیفربگیرند هرآینه درخدمت تو بااخلاص‌تر ازمن‌بودند».

۲۸- «هرگاه خدا بگوید : «چه‌وقت میخواهی این‌کیفر بتو برسد ؟ وتا چه‌زمانی باشد؟» پس‌توپاسخ‌بده : «هم‌اکنون ، وتا ناانجام».

۲۹- «بخدائی‌که جانم در پیشگاهش میایستدسوگند، مردی‌این‌چنین، بیشتر ازهمهٔ فرشتگان پاك او مورد خوشنودی خدا خواهد بود -۳۰- زیرا خداوند فروتنی واقعی‌را دوست ، وتکبررا ناپسند دارد».

۳۱-آنگاه آن‌ملا ازعیسی سپاسگزاری‌کرد وباوگفت : «سرورم باهم بخانهٔ خدمتگزارت برویم ، چه او برای تو و شاگردانت غذایی پیش میآورد».

۳۲- عیسی پاسخ‌داد : «من‌اکنون بآنجا میآیم بشرط اینکه قول دهی که مرا برادر بخوانی نه ، سرور ، و بگوئی که تو (ملا) برادرمن هستی نه‌خدمتگزار».

۳۳- پس‌آن مرد قول‌داد وعیسی بخانه‌اش‌رفت .

فصل صد و هشتاد و سوم

۱ـ در همان بین که سرسفرهٔ غذا نشسته بودند آن‌ملا گفت: «استادا! فرمودی: خداوند فروتنی واقعی‌را دوست‌میدارد ـ۲ـ پس‌بمابگو آن‌فروتنی چیست؟ وچگونه واقعی یادروغی میشود؟».

۳ـ عیسی پاسخ داد: «راستی بشما میگویم هرکس چون بچهٔ نارسی نگردد، بملکوت آسمان درنخواهدآمد».

٤ـ همه‌ازشنیدن این‌سخن بشگفت‌آمدند ـ٥ـ وهریك بدیگری‌میگفت: «کسیکه سی‌ساله، یاچهل‌ساله است چگونه میتواند کودکی شود؟ راستی‌که این گفتهٔ دشواری است».

٦ـ عیسی پاسخ داد: «بخدائی‌که جانم در پیشگاهش‌میایستد سوگند، سخنم راست است ـ۷ـ من بشما گفتم انسان باید مانند بچهٔ نارسی گردد، زیرا این‌همان‌فروتنی واقعی‌است ـ۸ـ زیرا اگر شما ازکودك نارسی‌بپرسید: «کی جامه‌هایت را درست کرده؟» پاسخ میدهد: «پدرم» ـ۹ـ وهرگاه‌ازاو بپرسید: «خانه‌ایکه‌اودرآنست ازآن‌کیست؟». میگوید: «خانهٔ پدرمن‌است». ۱۰ـ و هرگاه‌ازاو بپرسید: «کی‌بتو میدهد تا بخوری؟» پاسخ میدهد: «پدرم». ـ۱۱ـ هرگاه‌ازاوبپرسید: «کی‌راه‌رفتن‌وسخن گفتن‌رابتوآموخت؟» پاسخ میدهد: «پدرم». ولی‌هرگاه باوبگوئید کی‌پیشانیت‌را شکافته؟ زیرا پیشانیت بسته شده است؟» پاسخ میدهد: «خود فروافتادم پیشانیم شکافت» ۱۲ـ هرگاه باوبگوئید: «چرا افتادی؟» پاسخ میدهد: «مگر نمی‌بینید من‌باندازه‌ای خوردسالم که مانند بزرگسالان توانائی بررفتن و تندرویرا ندارم؟ تاآنجاکه هرگاه بخواهم درراه رفتن استوار باشم پدرم بایددستم‌را بگیرد ـ۱۳ـ ولی‌پدرم‌اندکی‌مرا واگذاشت تارفتن‌را خوب بیاموزم، چون خواستم تندروی کنم بزمین خوردم» ـ۱٤ـ هرگاه باو بگوئید: «پدرت چه‌گفت؟» پاسخ میدهد: «چرا آهسته راه نرفتی؟ نیك‌متوجه باش که‌درآینده کنار مرا وانگذاری».

فصل صد و هشتاد و چهارم

۲- عیسی فرمود : «بمن بگوئید آیا اینمطلب درست‌است؟».
۲- شاگردان و نویسنده پاسخ دادند : «راستی که کاملا درست‌است».
۳- آنگاه عیسی فرمود : «راستی کسیکه با اخلاص دل ، برای خدا گواهی‌دهد که‌او پدید آورندهٔ هرصلاح است، وخودانسان است که‌پدیدآورندهٔ گناه است ، اوفروتن‌خواهدبود -٤- ولی کسیکه مانند آن بچه تنها بزبان سخن‌میگوید ولی کردارش با سخنانش تضاد دارد او دارای فروتنی دروغ و سرکشی واقعی است -٥- سرکشی وبخود بالیدنش وقتی بحداعلی میرسد که چیزهای پست‌را استخدام‌کند تاکسی باو توبیخ واهانت نکند .
۶- پس‌فروتنی واقعی همان آرامش و تسلیم نفس‌است که انسان بسبب آن‌شخصیت حقیقی‌خودرا می‌شناسد -۷-ولی فروتنی دروغی تنها دودوبخاری است‌که ازدوزخ بلندمیشود که بینش روان‌را چنان‌باریك میکند که آنچه‌را که انسان باید بخود نسبت دهد بخداوند نسبت میدهد -۸- بنابراین شخصی‌که فروتنی دروغی دارد بزبان میگوید : «من‌درگناه فرورفته‌ام ، ولی هرگاه کسی باو بگوید : اوگناه‌کار است خشمش برانگیخته شده و برافروخته‌اش میکند» .
۹- فروتن دروغی میگوید: «هرچه‌را که دارد خدا باوبخشیده ولی‌او ازیك‌جهت چرت نزده بلکه‌کردار نیك‌انجام میدهد -۱۰- پس‌ای‌برادران! بمن‌بگوئید : فریسیان روزگار کنونی چه‌روشی پیش گرفته‌اند؟».
۱۱- آنملاگریه‌کنان پاسخ داد : «استادا ! فریسیان روزگار کنونی تنها جامه‌های فریسیان ونام آنهارا دارند ولی آنچه‌که دردلها وکردارشان است جز کنعانیان‌نیستند -۱۲- ایکاش آنها چنین‌نامی را غصب نکرده‌بودند، اگر این‌نام‌راغصب‌نمیکردندیگرساده‌لوحان‌را نمیفریفتند -۱۳- ای‌روزگار پیشین ، چه‌اندازه باما بخشونت وسختی معامله‌کردی زیرا فریسیان واقعی‌را ازما گرفتی ودروغگویان را برایمان گذاشتی».

فصل صد و هشتاد و پنجم

۱ـ عیسی پاسخ داد: «برادرم! آنکه این کار را کرده روزگار نیست، بلکه درحقیقت دنیای سراسر شر است که این کار را کرده است ـ۲ـ زیرا برای خدمت خدا کردن در هر روزگاری ممکن است ـ۳ـ ولی مردمند که با آمیختن بجهان، یعنی با عادات پست در هر زمان، پست شده‌اند ـ٤ـ مگر نمیدانی «جیخری»[1] خدمتکار «الیشاع» پیمبر وقتیکه دروغ گفت و خودرا وارث آقای حیا پیشهٔ خود گرداند بولها و جامهٔ نعمان سریانی را برد ـ٥ـ و با اینحال «الیشاع» فریسیان بسیاری داشت که خداوند اورا برای پیمبری آنها قرار داده بود».

٦ـ راستی بتو میگویم: «که هوا وهوس مردم بکردار بد باندازه‌ای رسیده، و جهان آنهارا بآن کردار بد چنان وامیدارد، و شیطان آنهارا باندازه‌ای ببدی فریب داده که فریسیان روزگار کنونی با اینکارها از هر کردار شایسته وهر پیشوای پاکی روی میگردانند ـ۷ـ وهمان مثال جیخری برای آنها بس است که مطرود از درگاه خدا باشند».

۸ـ آن ملا پاسخ داد: «راستی که این درست است». ـ۹ـ از اینرو عیسی

۱ـ جیخری Jeihry خدمتکار الیشاع پیمبر بود، چون الیشاع نعمان سریانی را از بیماری پیسی شفا داد ارمغانهای گرانبهائی برداشت و به پیشگاه آنحضرت شرفیاب شد. چون الیشاع نپذیرفت اینکار برجیخری گران آمد، مخفیانه نزد نعمان رفت وقدری از آن پیشکشها را برای خود بیندوخت ـ ف.

فرمود : « دوست‌دارم که داستان «حجی»[1] و «هوشع»[2] دوپیمبر خدارا برایم بازگوکنی تا فریسی حقیقی‌را بشناسیم».

۱۰- آن ملا پاسخ داد : «استادا ! چه‌بگویم! بااینکه این‌داستان در کتاب دانیال پیمبر نوشته‌شده‌است بسیاری باور نمیکنند ، ولی بخاطراطاعت توداستان‌را چنانکه هست بازگو میکنم» .

۱۱- آنگاه‌که حجی‌پسری پانزده‌ساله بود ازنزد اناثوث بیرون رفت تا « عوبدیا[3]ی پیمبررا خدمت کند ، این‌کار پس‌ازآن بود که ارث خودرا فروخت‌وبمستمندان‌داد -۱۲- اما عوبدیای‌پیرمردکه فروتنی حجی‌را دانست اورا مانند کتابی بکار بردکه بوسیلهٔ او شاگردانش‌را تعلیم میداد -۱۳-از همین‌رو جامه‌ها وغذاهای‌عالی وبسیارخوب برایش میفرستاد -۱۴- ولی‌حجی پیوسته فرستادهٔ پیمبررا برمیگرداند ومیگفت : «برو وبخانه برگرد ، زیرا تو مرتکب گناهی شده‌ای -۱۵- آیا عوبدیا از اینچنین چیزهائی برای من میفرستد ؟! -۱۶- البته نه ، چه‌اومیداندکه من شایستهٔ هیچ‌چیز نیستم بلکه من گناهکارم».

۱۷- ولی‌عوبدیا هرگاه چیز بی‌ارزشی آنرا به‌خدمتگزار حجی‌میداد تا آنکه آنرا ببیند ، همینکه حجی آنرا میدید ، بخود میگفت : « آری این عوبدیااست که‌بدون‌شك مرا فراموش‌نکرده زیرا این‌چیز جز برای من شایستهٔ کسی‌نیست، چه من‌ازهمه دترم -۱۸- هراندازه‌هم که چیزی بی‌ارزش باشد همینکه آنرا ازعوبدیائی‌که خداوند مرا بدست اوبخشیده بگیرم گنج میشود».

۱- (حجی) یکی ازپیمبران بنی‌اسرائیل است - ف .

۲- (هوشع) یکی ازپیمبران بنی‌اسرائیل بود که‌بنا بنقل قاموس مقدس تألیف مستر هاکس آمریکائی ، چهارمین پیمبران بود ومدت شصت‌سال درکار نبوت اشتغال داشت ، تخمیناً ازسال ۷۸۰ - ۷۲۰ پیش‌ازمسیح - ف .

۳- (عوبدیا) در حدود سال ۵۷۸ پیش‌ازمسیح نبوت مینمود ، وی در مقابل اهانتها و ستمهائیکه «ادومیان» حکومت براسرائیل روا میداشت اعلام خطر میکرد وبعقوبتی که درخورکارهای ناشایستهٔ‌اوبود فرمان میداد - ف .

فصل صد و هشتاد و ششم

۱ـ «آنگاه که «عوبدیا» میخواست بکسی بیاموزاند که چگونه نماز بخواند حجی‌را میخواند وباو میگفت: «اکنون نماز بخوان تا همه‌سخنت‌را بشنوند».

۲ـ «حجی»میگفت: «پروردگارا! ای‌خدای اسرائیل بنگربه‌بنده‌ات که تورامیخواند، چه، توهستی‌که اورا آفریده‌ای ـ۳ـ ای‌پروردگارخدای بخشنده بخشش خودرا یاد آر وگناهان بنده‌ات‌را کیفرده تا کار تورا پلید نکنم ـ۴ـ ای‌آقاوخدای من، من نمیتوانم خوشبختیهائیکه به‌بندگان‌مختلف میدهی‌ازتوبخواهم، زیراکاری جز گناه نکرده‌ام ـ۵ـ پروردگارا هرگاه بیکی ازبندگانت درد ورنجی فرودآری مراهم یادآر».

۶ـ سپس آن‌ملاگفت: «هرگاه‌حجی اینچنین میکرد خداوندبا‌اندازه‌ای اورا دوست میداشت که، بکسانیکه در اطرافش بودند نبوت میداد ۷ـ ولی نشد حجی چیزی‌را از خدا بخواهدکه خداوند آنرا از او بازدارد».

فصل صد و هشتاد و هفتم

۱ـ همینکه آن ملای شایسته این‌را گفت چنان گریست که ناخدا ببیند کشتیش درهم شکسته ـ۲ـ وگفت: «آنگاه که هوشع‌رفت تا خدای راخدمت کند امیر اسبط نفتالی[۲] بود، وچهارده‌سال داشت ـ۳ـ پس‌ازآنکه ارث‌خودرا فروخت‌وبمستمندان داد، رفت تاشاگردحجی‌شود».

۴ـ هوشع چنان برصدقه‌دادن شیفته وخودباخته بودکه هرگاه چیزی ازاومیخواستند، «میگفت: «برادرجان! این‌برای تواست که خداوند آنرا بمن‌داده پس‌آنرا بپذیر».

۵ـ از اینرو تنها جز دوجامه برایش نمانده بود، یعنی یك‌پیراهن موئین، وعبائی از پوست، وچنانکه گفتم ارثیهٔ خودرا فروخت وبمستمندان داد، زیرا بدون اینکار نشایدکسی فریسی نامیده‌شود».

۶ـ «کتاب موسی نزد هوشع بود که با کمال شوق و رغبت آنرا میخواند ـ۷ـ روزی‌حجی باو گفت: «همهٔ دارائیت را کی ازتو گرفته‌است؟»

۱ـ روزگاران پیشین رئیس قوم، و شیخ، و پیشوای آنهارا امیر میگفتند ـ ف

۲ـ «سبط نفتالی» پسر یعقوبست. درسفر پیدایش باب چهل‌ونه مینویسد: «یعقوب پسران خودرا خوانده وگفت: جمع‌شوید تا شمارا‌ازآنچه درایام آخر بشما واقع‌خواهدشد خبردهم * ای‌پسران یعقوب جمع‌شوید وبشنویدوبه‌پدرخود اسرائیل گوش‌گیرید *» ... تا اینکه در آیهٔ بیست ویك‌نوبت‌به«نفتالی»میرسد چنین میگوید: «نفتالی غزال آزادی است‌که سخنان حسنه خواهدداد * مردی شجاع‌وجنگ‌آوربود که درکوه‌سینا ۵۳۵۰۰ مردشمشیرزن‌داشت» ـ ف.

۸ـ پاسخ داد : «کتاب موسی».

۹ـ «اتفاق افتاد که شاگرد یکی ازپیمبران نزدیك میخواست به‌اورشلیم برود ولی ردائی نداشت ـ ۱۰ـ همینکه ازبخشایش هوشع شنید بدیدن اورفت و بوی گفت : « ای برادر ! من میخواستم به‌اورشلیم بروم ، تا برای خدایمان قربانیی تقدیم دارم ، ولی ردائی ندارم ، پس‌نمیدانم چه‌کنم؟» .

۱۱ـ « همینکه هوشع شنید ، گفت : «برادرم مرا ببخش. چه ، من بسبب توگناه بزرگی مرتکب شدم ـ ۱۲ـ زیرا خداوند ردائی بمن‌داد تابتو بدهم ولی فراموش‌کرده‌بودم ـ ۱۳ـ هم‌اکنون آنرا بپذیر و در پیشگاه خدا بخاطر من دعا کن » ـ ۱۴ـ پس آن مرد این‌را باور کرد ورداررا از هوشع پذیرفت و برگشت ـ ۱۵ـ چون‌هوشع بخانهٔ حجی رفت، حجی گفت: «ردایت‌را کی گرفت ؟» ـ ۱۶ـ حجی پاسخ‌داد : «کتاب موسی».

۱۷ـ پس‌حجی ازشنیدن‌این‌سخن بس‌خوشنودشد زیراشایستگی‌هوشع‌را دریافت .

۱۸ـ «اتفاق افتادکه دزدان ، اموال بینوائی‌را ربودند و اورا برهنه گذاشتند ـ ۱۹ـ همینکه‌هوشع اورا دید پیراهن خودرا بیرون آورد و بیرهنه داد » و برای خودش جزیك تیکهٔ کوچکی از پوست بزکه باآن عورت‌خودرا می‌پوشاند چیزی‌نماند ـ ۲۰ـ چون‌هوشع بدیدن حجی نیامد حجی نیکوکار پنداشت که‌او بیمارشده‌است ـ ۲۱ـ پس‌باشاگردان رفت تا او را ببیند ، اورا دیدکه برگهای خرمارا بخود پیچیده‌بود ـ ۲۲ـ در اینهنگام حجی گفت : «هم‌اکنون بمن‌بگو چرا بدیدن من نیامدی؟!» ـ ۲۳ـ هوشع پاسخ داد: «کتاب موسی پیراهنم‌را گرفت ازاینروشرم داشتم‌بدون‌پیراهن بآنجا آیم» . ـ ۲۴ـ پس حجی همانجا پیراهن دیگری باوداد .

۲۵ـ «روزی جوانی هوشع‌را دید که کتاب موسی‌را میخواند پس‌آن جوان گریست و میگفت : « من‌هم اگرکتابی داشتم دوست میداشتم که آنرا بخوانم ـ ۲۶ـ همینکه‌هوشع این‌راشنید کتاب‌را باوداد ومیگفت: «برادرجان! این کتاب ازآن‌تواست، زیرا خداوند آنرا بمن‌داد تابکسی دهم که گریه‌کنان راغب درخواندن کتابی باشد» . پس‌آنمرد هوشع‌را تصدیق نمود وکتاب را گرفت.

فصل صد و هشتاد و هشتم

۱ـ « یکی از شاگردان حجی در نزدیکی هوشع بود ـ۲ـ شاگرد خواست ببیند آیا کتاب هوشع درست نوشته شده است یا نه ـ۳ـ پس رفت تا اورا ببیند ، وباو گفت: «ای برادر کتابت را بردار تا ببینیم آیا با کتاب من برابر است یا نه ؟ ـ٤ـ هوشع پاسخ داد : « آنهم از من گرفته شده است » ٥ـ شاگرد گفت : «کی آنرا از تو گرفته است؟» ـ٦ـ هوشع پاسخ داد : « کتاب موسی»[1] . ـ۷ـ همینکه آن دیگری این راشنید بسوی حجی رفت وباو گفت : «راستی که هوشع دیوانه شده، زیرا او میگوید : « کتاب موسی ، کتاب موسی را ازاو گرفته است» . ـ۸ـ حجی پاسخ داد : «ایکاش من هم مانند او دیوانه بودم وایکاش همهٔ دیوانگان مانند هوشع می شدند» .

۹ـ راهزنان سوریه از هرطرف بر سرزمین یهود دست بیغماگری و چپاولگری زدند ـ۱۰ـ و پسر بیوه زن بینوائی را که نزدیکی کوه کرمل بود ـ هما نجا که پیمبران وفریسیان جایگزیده بودند ـ اسیر کردند ـ۱۱ـ اتفاقاً همانگاه هوشع برای بریدن هیزم بآنجا میرفت ودرهمان حالیکه آن زن گریه میکرد بااو برخورد کرد ـ۱۲ـ هوشع هم همانگاه شروع کرد بگریه کردن ۱۳ـ زیرا او هرگاه خندانی را میدید میخندید ، وهرگاه گریانی را میدید

۱ـ کتاب موسی دارای چنان مطالب الهی وآسمانی بود که افرادی مانند حجی وهوشع را می پروراند، وتربیت میکرد که ازبذل مال وحتی جان خوددرراه آزادی مردم وآسایش آنان دریغ نداشتند ، این ازیهودیان آن روزگار واینهم ازیهودیان روزگارما که اموال مردم را بیغما میبرند وبجان آنها تجاوز میکنند وغیرازمال اندوزی واستعمارکردن فکری درسر ندارند ـ ف .

میگریست ـ۱۴ـ آنگاه هوشع سبب گریهٔ آن‌زن‌را ازخود اوپرسید ، واوهم همه‌چیزرا باو خبر داد».

۱۵ـ «دراینهنگام‌هوشع گفت : «خواهرم فراآی‌که خداوند میخواهد پسرت‌را بتو دهد» ـ۱۶ـ «پس‌هردو بسوی «حبرون»[1] رفتند هوشع در آنجا خودش‌را فروخت وپول‌را بآن بیوه‌زن‌داد ونفهمید که این‌پول چگونه بدست آمد ، پول‌را پذیرفت وفدیهٔ پسرش داد» .

۱۷ـ «آنکس‌که هوشع‌را خرید اورا به‌اورشلیم که منزلگاهش بود برد وهوشع‌را نمیشناخت ـ۱۸ـ همینکه‌حجی دید نمیتواند هوشع‌را بیابد افسرده ودلگیرشد ـ۱۹ـ از اینرو فرشتهٔ خدا اورا آگاهاند که چگونه در اورشلیم بیندگی گرفته‌شده‌است».

۲۰ـ همینکه حجی‌نیکوکاراین‌رادانست ازدوری هوشع‌چنان گریست که مادر ازدوری فرزندش‌میگرید ـ۲۱ـ پس‌ازآنکه دونفر از شاگردان را با خود خواند بسوی‌اورشلیم روانه شد ـ۲۲ـ تصادفاً دم‌دروازهٔ شهر بخواست خداهوشع‌رادید که نانی‌را بدوش میکشد تادرتاکستان‌سرورش‌برای‌کارگران ببرد ـ۲۳ـ همینکه حجی اورا بخوبی شناخت ، گفت : «فرزندم چگونه‌از پدر پیرت‌که پیوسته ناله‌کنان‌تورا می‌جست‌دوری گزیدی ؟!» ـ۲۴ـ هوشع پاسخ داد: «پدرجان! من‌فروخته‌شدم» ـ۲۵ـ دراینهنگام‌حجی با خشم گفت: «آن‌پست ناکسی‌که‌تورا فروخته‌کیست؟» ـ۲۶ـ هوشع پاسخ‌داد : «پدرجان! خدا تورا بیامرزد ، زیرا آنکس‌که مرا فروخته چنان شایسته‌است که اگر او درجهان نباشد هیچکس پاک‌نمیشود». ـ۲۷ـ حجی گفت: «پس‌اوکیست؟!» ۲۸ـ هوشع‌پاسخ داد، «پدرجان ! اوکتاب موسی است» . ـ۲۹ـدراینهنگام حجی نیکوکار مانند کسیکه عقلش‌را گم‌کند متحیر ایستاد وگفت : «ایکاش

۱ـ حبرون ازقدیمی‌ترین شهرهای یهودیه است که بر فراز تپه‌ای قرار گرفته ومتجاوز ازپنج‌فرسخ درطرف جنوب اورشلیم واقع‌شده‌است .

در این‌شهر کارگاه‌های‌شیشه‌گری معروفی‌وجود دارد، بناهاوساختمانهایش بوسیلهٔسنگهای آهکی است که از کوههای همان اطراف آورده‌اند . مسجدی دارد که ضریح ابراهیم ، واسحاق ، ویعقوب ، وزنهای آنها درهمان مسجداست . شهر مزبور آنطورکه ازسفر پیدایش باب ۳۷ آیهٔ ۱۴ استفاده میشود جایگاه یعقوب بوده و مطابق باب ۱۳ سفر پیدایش آیهٔ ۱۸ ، حضرت ابراهیم در بلوطستان حبرون منزل داشت . و برابر کتاب دوم سموئیل باب ۲ آیهٔ ۲ و باب ۵ ازآیهٔ ۵ تاچند آیهٔ بعداز آن داودهم در همین حبرون منزل داشته است ـ م .

کتاب موسی من وفرزندانم‌راهم میفروخت چنانکه تورا فروخت!» .

۳۰- حجی وهوشع بخانهٔ مولای‌هوشع رفتند ، آن‌مولا همینکه‌حجی‌را دید گفت: «فرخنده‌باد آنخدائی که پیمبرش رابخانهٔمن فرستاد» وپیش‌آمد تا دستش‌را ببوسد -۳۱- دراینهنگام‌حجی گفت : «برادرجان ! دست‌بنده‌ات‌را که خریده‌ای ببوس ، چه، اوبهترازمن است» -۳۲-وهمهٔ داستان‌را باو گفت. ۳۳- ازاینرو آن‌مولا هوشع‌را آزادکرد».

۳۴-سپس آن‌ملاگفت: «استادا ! این بود تمام داستانی که میخواستی».

فصل صد و هشتاد و نهم

۱ ـ آنگاه عیسی فرمود : « این راست است زیرا خداوند آنرا برای من توضیح داده است ـ۲ـ باید آفتاب بایستد و در مدت دوازده ساعت لحظه‌ای هم حرکت نکند تا همه کس ایمان بیاورد که این راست است ـ۳ـ و همین طور هم شد که سراسر سرزمین یهود را ترس و اضطراب فرا گرفت .

۴ـ عیسی بآن ملا گفت : « ای برادر ! چه آرزو داری ازمن بیاموزی با اینکه تو چنین معرفت و شناسائی داری ـ۵ـ بخدا سوگند ، راستی که برای نجات انسان همین بس است ، زیرا فروتنی حجی و صدقه دادن هوشع عمل بهمهٔ آئین و بهمه کتابهای پیمبران را کامل میکند .

۶ـ « ای برادر بمن بگو آیا آنگاه که درهیکل آمدی تا ازمن چیزی بپرسی چنین بدلت گذشت که خداوند مرا برای نابود کردن آئین و پیمبران برانگیخته است ؟؟ .

۷ـ « راستی که خداوند چنین کاری نمیکند ، چه آن دگرگون پذیر نیست ـ۸ـ زیرا آنچه را که خداوند بعنوان راه نجات انسان لازم دانسته همانست که پیمبران را بگفتن باو فرمان داده است ـ۹ـ بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستد سوگند ، اگر کتاب موسی و کتاب پدرمان داود با تقلیدهای بشری ای که فریسیان دروغی و فقیهان دارند تباه نشده بود هرآینه خداوند سخن خودش را بمن نمیداد ـ۱۰ـ ولی چرا من از کتاب موسی و کتاب داود سخن بگویم ؟!

۱۱ـ راستی که همهٔ نبوت‌ها چنان تباه شده که در این روزگار چیزی را باین عنوان که خداوند فرموده نمیجویند ، بلکه مردم بچیزی نظر دارند که فقیهان بگویند یا فریسیان نگاهداری کنند گویا خداوند برگمراهی است ولی بشر

گمراه نمیشود ـ۱۲ـ وای بر این طایفهٔ بی‌دین ! زیرا اینها عقاب خون هر پیمبر و صدیقی را با خون زکریا بن برخیا که بین‌هیکل و کشتارگاه او را کشتند بگردن خواهند گرفت».

۱۳ ـ کدام پیمبر است که او را بشکنجه و آزار دچارش نکردند ؟ ۱۴ـ کدام صدیق است که گذاشتند بامرگ خود بمیرد؟ ـ۱۵ـ هیچکس را نگذاشتند ـ ۱۶ـ هم‌اکنون هم میخواهند مرا بکشند !ـ۱۷ـ بخود می‌بالند که فرزندان ابراهیمند و هیکل زیبا از آن‌آنها است !

۱۸ـ بخدا سوگند آن‌ها فرزندان شیطانند از اینرو اراده و خواست اورا رواج میدهند ـ۱۹ـ بهمین‌جهت بزودی هیکل و شهرمقدس چنان‌ویران شود که درهیکل سنگی بالای سنگی باقی‌نمیماند».

فصل صد و نودم

۱- « ای برادر، تو که فقیه و توانای در دین هستی بمن بگو پیمان مسیا با پدرمان ابراهیم بچه قسم بود ؟ آیا به اسحاق بود یا به اسماعیل؟» .

۲- آن ملا پاسخ داد : « استادا ! من از کیفر مرگ میترسم که تورا از این پیمان بیاگاهانم » . -۳- در اینهنگام عیسی فرمود : « من از اینکه در خانهٔ تو آمده‌ام نان بخورم متأسفم ، زیرا تو این زندگی کنونی را بیشتر از آفریننده‌ات دوست‌داری -۴- بهمین سبب میترسی که زندگی خودت را ازدست بدهی ولی نمیترسی که از ایمان و زندگی جاویدی که هرگاه زبان بمکس آنچه را که دل از آئین خدا می‌شناسد سخن بگوید تباه شود » . - ۵- در اینهنگام آن ملای نیکوکار گریست و گفت :

« استادا ! اگر میدانستم که چگونه بهره ور میشدم آنچه را که از یاد آوریش روی گردان بودم تادرمردم دشمنی پدید نیاید ، بارها مژده وخبر میدادم» . -۶- عیسی پاسخ داد : « هرگاه ملت و جهان ، و پاکان وفرشتگان، خدا را بخشم آرند تونباید هیچکدام را احترام کنی -۷- همهٔ جهان نابود شود بهتر است از اینکه خدا ، آفرینندهٔ خودرا خشمگین کنی -۸- ودربارهٔ گناه نظر خدا را نگه‌داری -۹- زیرا گناه از بین میرود و باقی نمیماند ۱۰- اما خداوند بر آفرینش همهٔ جهانها بتعداد ریگهای دریا بلکه بیشتر توانا است » .

فصل صد و نود و یکم

۱ ـ در اینهنگام آن ملا گفت: « استادا ! مرا ببخش. چه، من گناه کردم » .

۲ ـ عیسی فرمود : « خداوند تورا میآمرزد، زیرا در پیشگاه او گناه کردی » .

۳ ـ از این‌رو آن ملا گفت : « کتابچهٔ قدیمی‌ای‌دیدم بدست موسی و هوشع (همانکه آفتاب را ایستاند چنانکه تو کردی)دوخادم وپیمبرخدانوشته شده است ـ ٤ ـ آن‌همان کتاب واقعی موسی است ـ٥ ـ درهمان کتاب نوشته‌است که : « اسماعیل پدر مسیا و اسحاق پدرفرستادهٔ مسیا است ـ٦ ـ و آن کتاب چنین‌میگوید که‌موسی فرمود : « پروردگارا ! خدای توانای مهربان‌اسرائیل! فروغ بزرگواری‌خودت را برای بنده‌ات‌آشکارکن! ۷ـ ازاین‌روخداوند، پیمبرش را بر بازوان اسماعیل ، و اسماعیل بر بازوان ابراهیم باو نمایاند ۸ ـ و اسحاق در نزدیکی اسماعیل ایستاد ، در حالیکه‌کودکی بر بازوانش بود که با انگشت خودبه‌پیمبر خدا اشاره‌میکرد و میگفت : « این‌است آنکس که خداوند همه چیز رابخاطر او آفریده » .

۹ـ از این‌رو موسی ازخوشحالی فریاد زد : « ای‌اسماعیل ! راستی‌که همهٔجهان وبهشت در روی دستهای تو است ـ۱۰ـ من‌بندهٔ خدا را هم‌یاد آرتا در نظر خدا بسبب فرزند تو که خداوند همه چیز را بخاطر او آفریده نعمتی بیابم » .

فصل صد و نود و دوم

۱- « در آن کتاب دیده نمیشود که خداوند گوشت حیوانات یا گوسپند را میخورد -۲- در آن کتاب نیست که خداوند رحمتش را تنها در اسرائیل منحصر کرده باشد -۳- بلکه خداوند بر هر انسانی که خدا آفرینندهٔ خود را براستی بخواهد ، رحم میآورد ».

۴ - من نمیتوانم همهٔ آن کتاب را بخوانم ، برای اینکه سر کاهنان که من در کتابخانه‌اش بودم مرا از خواندن آن بازداشت و میگفت : « یکنفر از اسماعیلیان[1] آن را نوشته است ».

۵- در اینهنگام عیسی فرمود : «متوجه باش هیچگاه این را تکرار نکنی که حق را بپوشانی -۶- چه، بسبب ایمان آوردن بمسیا است که خداوند بهمهٔ بشر نجات خواهد داد ، و بدون آن هیچکس هیچگاه نجات نمییابد ».

۷ - تا اینجا عیسی سخن خود را پایان داد -۸- ذرهمین هنگام که برسر سفرهٔ غذا نشسته بودند ، ناگاه مریمی که روی پاهای عیسی افتاده و گریسته بود بخانهٔ نیگودیموس (این ، نام همان ملا است) در آمد - ۹- و خودش را گریه کنان پشت پاهای عیسی انداخت و میگفت: «سرورا ! خدمتگزارت که نسبب تو از خدا بر حمتی رسیده ، یك خواهر و برادر بیماری دارد که در خطر مرگ افتاده‌اند ».

۱۰- عیسی پاسخ داد : « خانه‌ات کجا است ؟ -۱۱- بمن بگو تا بیایم برای بهبودیش درپیشگاه خدا زاری کنم ».

۱۲ - مریم پاسخ داد : « خانهٔ «عنیا» خانهٔ خواهر و برادرم است ، زیرا خانهٔ خودم در مجدل و برادرم درخانهٔ «عنیا» است ».

۱۳- عیسی بآن زن فرمود :«یکسره بخانهٔ برادرت برو ودر آنجا چشم بانتظارمن باش تا بیایم او را شفادهم -۱۴- و مترس او نمیمیرد ».

۱۵- آن زن برگشت و همینکه بخانهٔ عنیا رفت ، دید برادرش در همان روز مرده است -۱۶- و او را درضریح پدرشان گذاشته‌اند.

۱- منظور از اسماعیلیان ، اعرابند - ف .

فصل صد و دوم

۱ـ عیسی دوروز درخانهٔ نیگودیموس درنگ کرد ـ۲ـ و در روز سوم بخانهٔ عنیارفت ـ۳ـ چون نزدیکی شهر رسید، دونفر ازشاگردانش راجلوتر ازخودش فرستاد تا مریم‌را از آمدنش بیاگاهانند ـ٤ـ مریم شتابان از شهر بیرون آمد ـ۵ـ همینکه عیسی‌را دید گریه‌کنان گفت: «سرورا! فرمودی: برادرم نمی‌میرد، بااینکه‌هم‌اکنون چهار روز است که اورا بخاك سپرده‌اند ۶ـ ایکاش‌زودتر ازآنکه‌توراخواندم میآمدی، که‌اگرچنین‌میکردی‌نمی‌مرد». ۷ـ عیسی‌پاسخ‌داد: «برادرت‌نمرده، بلکه اوخوابست ازاینروآمده‌ام تااورا بیدار کنم».

۸ـ مریم گریه‌کنان‌پاسخ‌داد: «سرورا! اوروزجزا، آنگاه‌که‌فرشتهٔ خدا دربوقش بدمد ازاین‌خواب بیدار میشود!».

۹ـ عیسگ پاسخ‌داد: «ای‌مریم: مرا تصدیق کن که اوپیش‌ازآن بلند خواهدشد، زیرا خداوندقدرت دربرابرخوابش‌را بمن داده‌است ـ۱۰ـ‌راستی بتومیگویم که اومرده‌نیست، زیرا مرده‌کسی است که بمیرد‌بدون‌اینکه‌ازطرف خدا رحمتی بیابد».

۱۱ـ پس‌مریم شتابان برگشت تا خواهرش «مرتا»را از آمدن عیسی بیاگاهاند.

۱۲ـودرهنگام‌مرگ الغازار گروه بسیاری از: ملایان، وفریسیان، گردآمده‌بودند ـ۱۳ـ همینکه‌مرتا ازخواهرش مریم آمدن عیسی‌راشنیدشتابان بلندشد وبیرون دوید ـ۱٤ـ گروه بسیاری ازیهودیان وملایان، وفریسیان، با او بیرون آمدند تا اورا تسلی دهند، زیرا آنها پنداشتند که مرتابسوی گورستان میرود تا بر برادرش بگرید ـ۱۵ـ همینکه مرتا بجائی رسید که عیسی با مریم سخن گفته‌بود، گریه‌کنان گفت: «سرورا! کاش اینجا بودی، چه، اگر تو بودی برادرم نمیمرد».

۱۶ـ سپس مریم گریه‌کنان رسید ـ۱۷ـ ازاینروعیسی اشك‌ریخت وآه

میکشید و میگفت : «اورا کجا گذارده‌اید؟» . ـ۱۸ـ پاسخ دادند: «فرا آی و ببین». ـ۱۹ـ فریسیان درمیان خودشان میگفتند: «این‌مردی که آن‌بیوه‌زن‌را را در نابین زنده کرد چرا گذاشت این مرد بمیرد ؟ با اینکه گفته بود نمی‌میرد!؟» .

۲۰ـ همینکه‌عیسی بکنار گور هما نجا که همه‌میگریستند رسید ، فرمود: «گریه نکنید ، زیـرا العازار» خـواب است و من آمده‌ام اورا بیدار کنم» .

۲۱ـ پس‌فریسیان میان خودشان میگفتند : «ایکاش توخودت‌بدینسان بخواب میرفتی!» .

۲۲ـ دراینهنگام عیسی فرمود : «گاه من هنوزنرسیده‌است ـ۲۳ـ ولی آنگاه‌که بیاید اینچنین میخوابم سپس بزودی بیدار میشوم ـ۲۴ـ بازهم‌عیسی فرمود : سنگ‌را ازروی گور بردارید» .

۲۵ـ مرتا گفت : «سرورا ! حتماً گندیده‌است‌برای‌اینکه او چهارروز است که‌مرده!» .

۲۶ـ عیسی فرمود : «در اینصورت من‌برای چه‌چیز اینجا آمده‌ام ؟ ای‌مرتا ! آیا باور نداری‌که من‌اورا بیدار میکنم ؟!» ـ۲۷ـ مرتا گفت : «میدانم توقدوس آن‌خدائی که‌تورا باینجهان‌فرستاده‌است» .

۲۸ـ سپس عیسی‌دستهایش‌را بسوی‌آسمان بلند کردو گفت: «پرورد گارا! خدای ابراهیم! وخدای‌اسماعیل واسحاق. وخدای پدران‌ما! برمصیبت زدگی این دو زن رحم آر وبرای نام پاك خودت‌مجد وبزرگواری عنایت فرما !» ۲۹ـ همینکه‌همه‌پاسخ‌دادند «آمین»عیسی با صدای بلند فرمود:

۳۰ـ «العازار ! بیرون‌بشتاب!» .

۳۱ـ دراثر این‌سخن آن مرده بیاخاست ـ۳۲ـ وعیسی بشاگردانش گفت : «اورا بازکنید» ـ۳۳ـ چه ، اوباکفن بسته‌شده‌ودستمالی‌هم برصورتش بسته شده است ، چنانکه رسم پـدران ما است که مردگان خـودرا بخاك میسپارند .

۳۴ـ پس گروه‌بسیاری ازیهودیان و پاره‌ای از فریسیان بعیسی ایمان آوردند،زیرا این معجزهٔ بس‌بزرگی بود ـ۳۵ـ وآنانکه بی‌ایمان ماندند ، برگشتندو باورشلیم‌رفتند ، سرکاهنان‌را از بیاخاستن ایلعازاروازناصری‌شدن بسیاری از مردم خبرداد ند ـ۳۶ـ زیرا آنها کسی‌راکه بواسطهٔ سخن‌خداکه عیسی‌بشارت‌میداد‌تو به میکردند اینچنین[1] میخواندند» .

۱ـ یعنی آنهارا ناصری میگفتند ـ ف .

فصل صدونودوچهارم

۱ ـ پس ملایان و فریسیان با سرکاهنان مشورت کردند که العازار را بکشند ـ۲ـ زیرا بسیاری ازمردم تقلیدهایی که ازآن‌ها آموخته بودند دور انداختند و بسخن عیسی ایمان آوردند . چه ، معجزهٔ العازار بزرگ بود ، برای اینکه اوبا مردم گفتگو میکرد و میخورد و میآشامید ـ۳ـ ولی چون العازار نیرومند بود ، و دراورشلیم پیروانی داشت، و بادوخواهر خود مالك مجدلو بیت عنیا بودآنان ندانستند چه کنند .

٤ـ عیسی بخانهٔ العازار دربیت عنیا در آمد ومریم و مرتا اوراخدمت میکردند ـ٥ـ مریم‌یکروز در برابر عیسی نشست و بسخنش گوش فرا میداد ۶ـ پس مرتا بعیسی گفت :

« سرورا مگر نمی‌بینی خواهرم بتو اهمیت نمیدهد وآنچه راکه تو و شاگردانت باید بخورید آماده نمیکند ؟».

۷ ـ عیسی پاسخ داد : « ای‌مرتا ! ای‌مرتا ! در آنچه بایدبکنی بینش داشته باش، زیرا مریم بهره‌ای‌را برگزید که‌تاهیچگاه از اوکنده‌نمیشود».

۸ ـ عیسی باگروه بسیاری که باو ایمان‌آورده بودند برسرسفره‌نشستند ۹ـ شروع بسخن کرد ، ومیگفت :

« برادران!مدت زیست من باشماجزاندکی از روزگار نمانده ،زیرا آن وقتیکه من باید از اینجهان روی برگردانم نزدیك شده است ـ۱۰ـ از این‌رو شما را بسخنی که خداوند با حزقیال پیمبر سخن گفته‌است یاد آوری میکنم : « بخودم که خدای جاویدان شماهستم سوگند، آن‌روانی که گناه کند نمیمیرد ولی هرگاه گناهکار بازگراید نمیمیرد بلکه زنده میماند ».

۱۱ـ « بنابراین مرگ کنونی مرگ نیست ، بلکه پایان مرگی است طولانی ـ۱۲ـ چنانکه هرگاه تن ازحس جدا شود ودروضع بی‌خبری پنهان گردد ـ اگرچه روان هم داشته باشد ـ امتیازی برمرده و مدفون ندارد ، جز آنکه مدفون منتظر است که دوباره خدا او را بیادارد و نابخرد منتظر است که حسش برگردد.

۱۳ ـ « پس در اینصورت بزندگی کنونی بنگرید که خود مرگی است زیرا هیچگونه شعوری بخدا ندارد» .

فصل صد و نود و پنجم

۱ـ «کسیکه بمن ایمان آورد هرگز نخواهد مرد ـ۲ـ زیرا اینها بواسطهٔ سخن من خدا را دروجود خود می شناسند و از این رهگذر بکمال نجات خود میرسند».

۳ـ «مرگ جز کاریکه‌طبیعت بفرمان‌خدامیکند چیزی‌نیست ، بدانسان که اگر کسی گنجشك بسته‌شده‌ای را بگیرد ونخ راهم بدست خودنگه دارد ٤ـ پس هرگاه سراین‌آدم آزادی گنجشك‌را بخواهدچه میکند ؟ ـ۵ـ پرواضح است‌که خود بخود دست را بپازشدن دستور میدهد، پس گنجشك یکسره آزاد میشود ـ٦ـ راستی‌که روان‌ما ، مادامیکه انسان زیر نظر خداباشد چنانست‌که داود پیمبر میگوید : « مانند گنجشکی است‌که‌از دام‌صیاد آزاد شود »ـ۷ـ و زندگی‌ما چون نخی است‌که نفس را درمیان آن‌بتن و بحس انسان بسته‌اند ۸ـ پس هرگاه انسان‌بخواهد و طبیعت را فرمان دهد تا بازشود ، زندگی پایان یافته و روان بدست فرشتگانیکه خداوند آنها را برای گرفتن جانها تعیین‌کرده رهائی مییابد».

۹ ـ از این‌رو هرگاه دوستی بمیرد دوستان نباید گریه‌کنند زیرا خدایمان این‌را خواسته است ـ۱۰ـ بلکه وقتی باید پیوسته بگریندکه دچار گناه شده باشد ، برای اینکه نفس آنگاه‌که از خداکه همان زندگی‌واقعی است جدا شود میمیرد ـ۱۱ـ پس‌هرگاه تن بدون همبستگیش با روان افسرده باشد نفس‌هم بدون‌همبستگیش با خداکه با نعمت و رحمت خود باو زیبائی و زندگی‌داده بسی افسرده‌ترخواهد بود». ۱۲ـ چون‌عیسی این‌را فرمودخدای را سپاسگزاری‌کرد . ـ۱۳ـ دراینهنگام العازار گفت : « سرورا ! این‌خانه با آنچه‌که دارم برای خدا آفرینندهٔ من است ، زیرامن خودرا متعهدکردم برای‌خدمت مستمندان ـ۱٤ـ پس چون تونیازمندی و شاگردان بسیاری‌داری فراآی هرگاه خواستی و هرچه خواستی دراینجا جای‌گزین ـ۱۵ ـ زیرا خدمتگزار خدا آنطورکه باید بخاطر دوستی خدا تورا خدمت‌میکند».

فصل صد و نود ششم

۱ ـ همینکه عیسی این‌را شنید خوشحال شد و گفت : «هم اکنون نیك بنگرید که مرگ چه گوارا است ـ۲ـ العازار تنها یك بار مرد ، ولی تعلیمی آموخت که فرزانه‌ترین افراد بشر که در اینجهان میان کتابها پیرشده‌اند در نیافته‌اند ـ۳ـ ایکاش همهٔ انسانها یکبار میمردند و همانند العازار بدنیا برمیگشتند تا بدانند چگونه زندگی کنند».

۴ ـ یوحنا پاسخ داد : «استادا ! آیا اجازه دارم یك کلمه سخن بگویم ؟» .

۵ـ عیسی پاسخ داد : «هزار کلمه بگو ، چنانکه انسان باید دارائی خودرا در راه خدا صرف کند ، همچنین باید آموختن‌را هم صرف کند ـ۶ـ بلکه این بر او واجب‌تر است زیرا سخن چنان توانائی دارد که میتواند فردی‌را برتوبه وادار کند ، درصورتیکه دارائی نمیتواند زندگی را برای مرده‌ای برگرداند ـ۷ـ بنابراین کسیکه میتواند مستمندی را دستگیری و کمك نماید و نکند تا ازگرسنگی بمیرد ، پس او قاتل است ـ۸ـ ولی قاتل بزرگتر کسی است که میتوانست باسخن خدا گناهکاری را برگرداند و نکند ، بلکه ، چنانکه خدا میگوید : «مانندسگی گنگ» ، باز میایستد ـ۹ـ پس دربارهٔ همینهااست که خداوند میگوید : «ای بندهٔ خیانتکار ! جان گناهکار را که هلاك میشود از تو باز خواست میکنم زیرا توکلمهٔ مرا از او پنهان داشتی» .

۱۰ ـ «پس در اینصورت ملایان ، و فریسیان برچه‌حال خواهند بود که کلید دارند و داخل نمیشوند ؟ بلکه کسانی را هم که میخواهند در زندگی همیشگی درآیند مانع میشوند ؟!» .

۱۱- « ای یوحنا تو از من اجازه میخواهی که یك کلمه سخن بگوئی و حال آنکه بصدهزار کلمه ازسخنان من گوش فرا داده‌ای - ۱۲- راستی بتو میگویم : « من باید ده برابر آنچه‌را که بمن گوش داده‌ای بتو گوش دهم ۱۳- هر کس بجز خودش گوش ندهد ، هرگاه سخن بگوید میلغزد -۱۴- زیرا ما باید با دیگران چنان معامله کنیم که برای خودمان دوست داریم ، و با دیگران معامله‌ای نکنیم که رسیدنش را بخودمان دوست نداشته باشیم » .

۱۵ - در اینهنگام یوحنا گفت « استادا ! چرا خداوند بمردم نعمت نمیدهد که یکبار بمیرند و همانندایلعازار برگردند ، تا نفس خود و آفرینندهٔ خود را بشناسند ؟ »،

فصل صدونود وهفتم

۱- عیسی پاسخ داد : « ای یوحنا چه میگوئی دربارهٔ صاحبخانه‌ایکه بیکی‌از کارگرانش تبردرستی بدهد تادرختهای بیشه‌ای‌راکه‌دیدگاه خانه‌اش‌را پوشانده ببرد -۲- ولی کارگر تبر را فراموش کند و بگوید : « اگرسروراز تبرهای قدیمی بمن میداد من‌درختهای آن بیشه‌را بآسانی می‌بریدم»-۳- ای یوحنا ! بمن بگو آن سرور چه‌خواهدگفت ؟

٤- راستی‌که او خشمگین میشود و همان تبر قدیمی‌راگرفته برسر او میزند، و میگوید : « ای‌کودن بدنهاد ! من تبری بتودادم‌که درختهای‌بیشه را باآن بدون‌هیچ رنجی بشکنی -٥- آیاهم اکنون ازمن تبری میخواهی‌که انسان‌را برنج بزرگی دچار میکند ؟ و هرچه با آن شکسته‌گردد بیهوده میشود و بدرد هیچ‌چیز نمیخورد ! -٦- من‌میخواهم تخته را جوری ببری‌که کارت‌نیکودر آید ». -۷- آیا این‌درست نیست ؟».

۸ - یوحنا پاسخ داد : «راستی‌که کاملا صحیح است ». آنگاه عیسی فرمود : -۹- « خداوند میفرماید : بخودم‌که جاویدان هستم سوگند ،راستی که‌من تبر خوبی‌بهمهٔ انسان‌ها داده‌ام ، و آن‌منظرهٔ دفن‌میت است -۱۰-پس ر کس این تبررا بخوبی‌بکار گمارد، بیشهٔ گناه را بدون رنج والمی ازدل خود بزداید -۱۱- پس‌آنها از این‌رهگذر بنعمت و رحمت من‌خواهند رسیدو من‌هم با کردار شایسته‌شان زندگی جاوید را پاداششان میدهم -۱۲- ولی کسیکه فراموش‌کندکه فناپذیراست بااینکه‌بارها می‌بیندکه دیگران‌میمیرند، میگوید : « اگر دیدار زندگی دیگر برایم دست میداد البته کردارشایسته انجام میدادم ». پس خشم من بر او رواباشد و چنان او رابسبب مرگ‌بگویم که‌بهیچ‌خیری‌نرسد » -۱۳- سپس‌عیسی فرمود : «ای یوحنا ! چه بزرگ‌است برتری کسیکه از فرو افتادن دیگران بیآموزد که چگونه بر دو پای خود بایستد ! » .

فصل صد و نود و هشتم

۱ـ دراینهنگام العازار گفت: «استادا! راستی بتومیگویم من نمیتوانم عقوبت کسی‌را درك کنم که می‌بیند مردگان را یکی پس‌از دیگری بگورها حمل میکنند وبا اینحال از خدا آفرینندهٔ ما نمیترسد ـ۲ـ زیرا مانند این نترسیدن است که‌بخاطر چیزهای دنیایی که باید آنهارا یکسره واگذاشت، آفرینندهٔ‌خود خدائیکه همه‌چیزرا باو بخشیده‌است بخشم‌میآورد».

۳ـ آنگاه عیسی‌بشاگردانش گفت: «مرا استاد میخوانیدوخوب‌میکنید، زیرا خداوند با زبان من شمارا میآموزاند ـ٤ـ ولی‌ایلعازار را چه‌خواهید خواند؟! ـ٥ـ راستی که اودراینجا آموزگار همهٔ آموزگارانست که تعلیم‌را دراینجهان منتشر میکند ـ٦ـ آری، من بشما میآموزم که‌چگونه باید خوب زندگی کنید ـ۷ـ اما العازارشما را میآموزد که‌چگونه‌خوب بمیرید ۸ـ بخدا سوگند او بمقام پیمبری رسیده‌است ـ۹ـ پس‌بسخنان او که حق‌است گوش فرا دهید ـ۱۰ـ وشما باید‌بسخنان او بهتر ازدیگران گوش‌دهید زیرا انسان‌هرگاه بهستی‌بمیرد، زندگی‌خویش‌هم بیهوده خواهد بود».

۹ـ العازار گفت: «استادا! سپاسگزارتوهستم که حق‌را باندازهٔ‌خودش قرارمیدهی، ازاینرو خداوند پاداش‌بزرگی بتوخواهدداد».

۱۰ـ دراینهنگام نویسندهٔ این‌کتاب گفت: «استادا! چگونه‌ایلعازار باگفتهٔ خودش: «بپاداش خواهیدرسید» حق‌میگوید؟ با اینکه توبنیگودیموس گفتی: انسان جز کیفر چیزی‌را شایستگی ندارد! ـ۱۱ـ آیا در اینصورت خداوند تورا کیفرمیکند؟!».

۱۲ـ عیسی پاسخ‌داد: «امیدوارم که‌درهمین‌جهان ازخداوند کیفر ببینم،

چه‌من‌اورا بدانسان‌که میبایست‌بااخلاص خدمت‌نکرده‌ام‌-۱۳- «ولی خداوند برحمت خود تاآنجا مرا دوست میدارد‌که هرگونه‌کیفری‌را‌ازمن برداشته بجوریکه دروجودشخص دیگری‌شکنجه‌میشوم -۱٤- زیرامن سزاوارکیفرم، برای‌اینکه بشر مراخداخوانده است -۱۵- ولی‌چون من‌اقرارکردم باینکه نه‌تنها خدانیستم ، بلکه اقرارکردم «مسیا» هم‌نیستم ازاینروخداوند عقوبت‌را ازمن‌برداشت -۱٦- وبزودی شری را قرارمیدهدکه رنج عقوبت‌را بنام من خواهد کشید ، تا آنجاکه از ناحیهٔ او جز ننگ برای من نمیماند -۱۷- ای‌برنابای عزیزم ! از اینرو بتومیگویم : هرگاه انسانی از آنچه‌را که خدا بنزدیکانش داده سخن بگوید ، باید بگوید : آن‌نزدیك من‌شایستهٔ‌آن بوده است-۱۸-ولی‌هرگاه‌خواست‌ازآنچه‌که‌خداوندباوخواهدداد‌سخن‌بگوید، چنین بگوید: «خداوند بمن‌خواهد بخشید» ۱۹- وباید بخوبی‌بیندیشد تا نگوید: «من شایسته هستم» زیرا هرگاه بندگان اقرارکنندکه بخاطر گناهانشان سزاوار دوزخند، خداوندخورسندمیشود ازاینکه‌رحمتش‌را‌به‌بندگانش بدهد».

فصل صد و نودونهم

۱ـ خداوند با رحمت خود چنان بی نیاز است که یك چکهٔ اشك از کسانیکه ناله میکنند چون خدارا بخشم آورده‌اند با رحمت بزرگ خود همهٔ دوزخ را خاموش میکند ـ همان رحمت بزرگی که خداوند بوسیلهٔ آن ناله کننده را امداد میکند ـ با اینکه آبهای هزار دریاهم اگر یافت شود نمیتواند یك شعله از شراره‌های دوزخ را خاموش نماید ـ۲ـ از اینرو خداوند برای زبون کردن شیطان و برای آشکارا نمودن بخشش خود میخواهد در پیشگاه رحمتش هر کار شایسته‌ای را بحساب آرد ، این برای پاداشی است که ببندهٔ مخلص خود میدهد ـ۳ـ واز این بندهٔ مخلص میخواهد که او هم با دیگران اینچنین کند ـ۴ـ اما انسان دربارهٔ شخص خود بایداز گفتهٔ: «برای من پاداشی است» بپرهیزد ، زیرا به کیفر خواهد رسید».

فصل دویستم

۱ـ آنگاه عیسی‌روی به‌ایلعازار آورد و فرمود : «ای‌برادر ! من باید اندکی دراینجهان درنگ کنم ـ۲ـ پس‌تا آنگاه که‌من باید‌در نزدیکی خانهٔ تو باشم هرگز بجائی‌دیگر نمیروم، زیرا تو نه‌بخاطر دوستی‌من بلکه بخاطر دوستی در راه‌خدا مرا خدمت میکنی».

۳ـ جشن‌فصح‌یهودیان نزدیك بود ، ازاینرو عیسی بشاگردانش گفت : «باید باورشلیم برویم تا برهٔ فصح‌را بخوریم» ـ٤ـ وبطرس ویوحنارا بآن شهر فرستاد ومیگفت : «کنار دروازهٔ شهر ماده‌الاغی‌را باکره‌اش‌میابید پس آنرا بازکرده‌وباینجا آورید، چه‌باید‌بر آن‌سوارشده‌وبسوی‌اورشلیم آیم ـ٦ـ اگر کسی ازشما پرسید : «چرا بندآنرا بازمیکنید؟» بآنها بگوئید : «استاد بآن نیاز دارد» پس‌بشما اجازه‌خواهندداد که‌اینجا آوریدش».

۷ـ آن‌دوشاگرد رفتند وآنچه‌را که عیسی گفته‌بود دیدند ـ۸ـ پس‌آن ماده‌الاغ‌را باکره‌اش‌آوردند ـ۹ـ آن‌دوشاگرد عباهایشان‌بر کره‌الاغ گذاشتند وعیسی سوارشد .

۱۰ـ همینکه مردم اورشلیم‌شنیدند که عیسای‌ناصری میآید همه‌خورسند شدند باکودکان‌خودکه شاخه‌های‌درخت‌خرما وزیتون دردست داشتند برآی دیدن عیسی‌هجوم آورده واین‌سرودرا میخواندند : « فرخنده‌باد آینده‌ایکه بنام‌خدا بسوی ماخبر میآورد ، آفرین‌بفرزند داود ! » .

۱۱ـ همینکه عیسی بآن شهر رسید مردم جامه‌های خودرا زیر پاهای ماده‌الاغ فرش‌کرده وسرودمیخواندند: «فرخنده‌باد آینده‌ایکه بنام‌پروردگار خدا خبرمیآورد ، خوش‌آمدید فرزند داود!» .

۱۲- فریسیان عیسی‌را نکوهش کرده ومیگفتند : «مگر نمی‌بینی اینها چه میگویند ، دستورشان ده تاساکت‌شوند».

۱۳-دراینهنگام عیسی فرمود : «بخدائیکه جانم درپیشگاهش میایستد سوگند ، اگر اینها ساکت شوند هرآینه سنگها از بی‌دینی بدنهادان‌پست ، فریاد خواهند زد -۱٤- همینکه عیسی این‌راگفت همهٔ سنگهای اورشلیم با صدای بلند فریادزدند : «فرخنده‌باد آنکس که بنام پروردگار خدا بسوی ما میآید».

۱۵- وبااینحال فریسیان بربی‌ایمانی خود پافشاری کردند -۱٦- و پس‌ازآنکه گردآمدند ، مشورت کردندکه اورا در سخنانش گیراندازند .

فصل دویست و یکم

۱ـ پس از آنکه عیسی بهیکل درآمد ، ملایان ، وفریسیان ، زنی را که درحال زنا گرفته‌شده‌بود نزد او آوردند ـ۲ـ ومیان خود میگفتند : «هرگاه اورا آزاد کند پس او مخالف با آئین موسی است ، ونزد ما گناهکار خواهد بود وهرگاه اورا کیفر دهد پس با تعلیمات خودش ضد است ، زیرا او بمهربانی بشارت میدهد ـ۳ـ پس بسوی عیسی پیش آمدند، و گفتند: «استادا! ما این زن را در حال زنا دیدیم ـ٤ـ و موسی دستور داده است چنین زنی سنگباران شود ۵ـ توچه میگوئی؟»

۶ـ ازاینرو عیسی خم شد وبا انگشت خود برزمین آئینه‌ای ساخت که همه کس گناهان خودرا درآن دید ـ۷ـ وچون پیوسته درپاسخ دادن اصرار میورزیدند ، عیسی برخاست و در حالیکه بآن آئینه اشاره میکرد میگفت : «هر کدام ازشما بیگناه است باید نخستین رجم کنندهٔ او باشد» . ـ۸ـ پس از آن دوباره خم شد و آئینه را برگرداند ـ۹ـ همینکه مردم این را دیدند یکی پس از دیگری بیرون رفتند، نخست سران بیرون میرفتند، زیرا ازدیدن پلیدیهای خود شرمنده می‌شدند .

۱۰ـ چون عیسی بپا ایستاد وجز آن زن کسی را ندید ، گفت : «ای زن کجایند آنانکه میخواستند تورا کیفر دهند ؟» .

۱۱ـ آن زن گریه کنان پاسخ داد : «سرورا ! همه برگشتند ، وهرگاه توازمن بگذری ، بخدا سوگند پس ازاین ، گناه نمیکنم».

۱۲ـ آنگاه عیسی فرمود : «فرخنده باد خدا ـ۱۳ـ بسلامتی براه خود برو ، وپس از آن گناه مکن، زیرا خداوند مرا برای کیفر دادن تو نفرستاده است».

۱۴ـ در اینهنگام ملایان ، وفریسیان گرد آمده وعیسی بآنها گفت:
«بمن بگوئید اگر یکی ازشما صدگوسفند داشته باشد ویکی از آنهارا گم کند
آیا نودونه‌تای‌دیگررا نمیگذارد تا درجستجوی آن‌یکی درآید؟! ۱۵ ـ و
هرگاه آنرا پیدا کنی آیا آنرا برکول خود نمیگذاری؟ ۱۶ـ و
پس‌ازآن همسایه‌را میخوانی و بآنها میگوئی: «بامن شادی کنید ، زیرا من
آن گوسفندیکه گم کرده‌بودم یافتم» . ۱۷ـ راستی‌که تواینکاررا خواهی
کـرد .
۱۸ـ «هان! بمن بگوئید «مگر خداوندانسان را کمتر ازاین گوسفند
دوست میدارد وحال آنکه جهان را بخاطر او آفریده است؟! ۱۹ـ بخدا
سوگند که در پیشگاه فرشتگان خدا ، بواسطهٔ یك گناهکار که توبه میکند
اینچنین شادمانی رخ میدهد ، زیـرا گناهکاران رحمت خـدارا آشکارا
مینمایانند».

فصل دویست و دوم

۱ـ بمن بگوئید کی پزشك‌را بیشتر دوست‌دارد؟ آیا کسانیکه هیچ بیمار نشده‌اند ، یا کسانیکه پزشك آنهارا از بیماریهای خطرناك بهبودی داده است ؟» .

۲ـ فریسیان باو گفتند: «تندرست چگونه میتواند پزشك‌را دوست بدارد ؟ تندرست تنها پزشك‌را ازاین نظر دوست دارد که بیمار نیست ، وچون بیماری‌را نمی‌شناسد پزشك‌را جزاندکی‌دوست نمیدارد». ـ۳ـ در اینهنگام عیسی باتندی وتأثرسخن گفت وچنین‌فرمود : «بخداسوگند که زبانتان ، تکبرتان‌را کیفر میدهد ـ٤ـ زیرا گناهکار توبه کن ، خدایمان‌را بیشتر ازنیکوکار دوست میدارد ، زیرا او رحمت بزرگی که‌خدا باو داده است می‌شناسد ـ٥ـ زیرا نیکوکار معرفتی برحمت خدا ندارد ـ٦ـ از اینرو شادمانی نزد فرشتگان بخاطریك گناهکاری که توبه میکند بیشترازنودونه‌نیکوکار است».

۷ـ کجا هستند نیکوکاران روزگارما ؟ ـ۸ـ بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستدسوگندکه شمارهٔ نیکوکارانی‌که نیکوکار نیستند بسیاراست ۹ـ زیرا حال آنها مانند حال شیطان است».

۱۰ـ ملایان ، وفریسیان پاسخ‌دادند : «راستی ماگناهکاریم، ازاینرو خدا برما رحم آرد » ـ۱۱ـ آنها اینمطلب را برای آن گفتند که عیسی‌را بیازمایند ـ۱۲ـ زیرا ملایان ، وفریسیان بزرگترین اهانت‌را این‌میدانستند که گناهکار شمرده‌شود .

۱۳ـ دراینهنگام‌عیسی فرمود: «من‌ازاین‌نگرانم که‌شما نیکانی‌غیرنیك باشید ـ۱٤ـ زیرا شماهرگاه گناه بکنید ، وگناه خودرا انکار نمائید ، و

خودتانرا نیکوکار بخوانید پس شما نیکوکار نیستید ـ۱۵ـ وچون دردلهایتان خودرا نیکوکار پندارید و بزبانتان بگوئید : گناهکارید ، در اینصورت دوبار نیکان غیرنیکید» .

۱۶ـ چون ملایان وفریسیان این را شنیدند متحیر شده عیسی وشاگردانش را بسلامت گذاشتند وبرگشتند ، پس از آن عیسی وشاگردانش بخانهٔ سمعان پیس که عیسی از پیسی شفایش داده بود رفتند ـ۱۷ـ پس مردم بیماران را در خانهٔ سمعان گرد آوردند واز پیشگاه عیسی درخواست کردند که بیماران را بهبودی دهد .

۱۸ـ در اینهنگام عیسی که میدانست وقتش نزدیك شده فرمود : «بیماران را هر اندازه که هستند بخوانید ، زیرا خداوند ، مهربان بر بهبود دادنشان تواناست» .

۱۹ـ پاسخ دادند : «ما نمیدانیم که بیماران دیگری هم اینجا در اورشلیم یافت شود» .

۲۰ـ عیسی گریه کنان پاسخ داد : «ای اورشلیم! ای اسرائیل ! من ترا میگریم، زیرا تو روز حساب خودرا نمی‌شناسی ـ۲۱ـ من دوست دارم تو را چنان بمحبت خدا ، آفریننده‌ات بپیوندم آنچنانکه مرغ جوجه‌های خودرا زیر بالهایش میگیرد ، ولی تو نمیخواهی ـ۲۲ـ از اینرو خداوند بتو اینچنین میگوید :

فصل دویست و سوم

۱ ـ« ای شهر سخت دل ! که خردت واژگون شده ! من بنده‌ام را بسوی توفرستادم تا تو را بسوی قبلت بر گردانده توبه کنی ـ۲ـ ولی تو ای شهر پر آشوب ! توفراموش کردی آنچه را که بخاطر دوستی اسرائیل بمصر و بفرعون فرود آوردم ـ۳ـ تو باید بارها گریه کنی تا بندهٔ من تنترا از بیماری بهبودی دهد ، تو میخواهی بندهٔ مرا که میخواهد تو را از گناه برهاند بکشی ».

۴ـ آیا در اینصورت تو تنها بی کیفر من باقی خواهی ماند؟ ـ۵ـ آیا تا همیشه زندگی خواهی کرد ؟ ـ۶ـ آیا سر کشیت تو را ازدست من میرهاند؟ ۷ـ نه ، هرگز ، ـ۸ـ من بسبب فرماندهان و سپاهی ، بر تو یورش خواهم کرد ۹ـ پس با قدرت و توانایی تورا محاصره خواهند کرد ـ ۱۰ـ و تو را چنان بدست آنها تسلیم کنم که با آن سر کشیت بدوزخ فرو ریزد ».

۱۱ـ ازمردان وزنان پیر نمیگذرم ـ۱۲ـ از کودکان نمیگذرم ـ۱۳ـ بلکه همهٔ شمارا بگرسنگی ، و شمشیر ، وریشخند تسلیم میکنم ـ۱۴ـ و هیکلی را که بارحمت ولطف بآن مینگریستم ، با شهر زیرورو خواهم کرد ـ۱۵ـ تا اینکه میان ملتها زبانزد ، و ریشخند ، وداستان عبرت انگیز گردید ـ۱۶ـ اینچنین خشم من برشما فرو میریزد ، و آتش کینهٔ من فرو ننشیند .

فصل دویست و چهارم

۱ - پس از آنکه عیسی این‌را گفت ، بسر گشت ، و فرمود : « مگر نمیدانید که بیماران دیگری هم هست ؟ ۲- بخداسوگند ، راستی روان‌درستان در اورشلیم کمتر از ناتندرستانند ۳- برای اینکه حق را بخوبی بشناسید بشما میگویم : « ای بیماران ! بنام خدا باید بیماری از شما رخت بربندد » . ٤- همینکه این‌را گفت همانگاه بهبودی یافتند ».

۵ - چون مردم خشم خدا را بر اورشلیم شنیدند بگریستند و برای درخواست رحمت ، زاری نمودند ۶- در اینهنگام عیسی فرمود : « خداوند میفرماید : هر گاه اورشلیم بر گناهانش بگرید ، و در راه من با نفس مجاهده نماید ، پس از آن گناهانش را فراموش میکنم ، وهیچیك از بلاهائیکه یادآوری کردم بآن نمیفرستم ۷- ولی اورشلیم برهلاکت خود میگرید نه براهانتی که بمن کرده ! همان اهانتی که میان ملتها بر نام من تجاوز و ستم کرده است ۸- از این‌رو شعلهٔ خشم من فزونی یافته ۹- بخودم که جاویدان هستم سوگند ، اگر بندگانم : ایوب ، وابراهیم ، وسموئیل ، وداود ، و دانیال ، و موسی هم برای این ملت دعا کنند ، خشم من بر اورشلیم آرام نگیرد ۱۰- پس از آنکه عیسی این‌را گفت بخانه درآمد و همه هراسناك شدند .

فصل دویست و پنجم

۱- همانگاه که عیسی وشاگردانش درخانهٔ سمعان پیس برسرسفرهٔ شام بودند، ناگاه مریم خواهر العازار بآن‌خانه درآمد -۲- پس‌ظرفی‌را شکسته وعطر آنرا بر سر وجامهٔ عیسی ریخت -۳- چون یهودای خائن این‌را دید خواست مریم‌را ازاقدام بچنین کاری بازدارد، گفت: «برو وعطررا بفروش، پول آنرا بیار تا بمستمندان بدهم».

٤- عیسی فرمود: «چرا اورا بازمیداری؟! -٥- اورا بخود واگذار، زیرامستمندان همیشه باشمایند، اما من همیشه باشما نیستم».

٦- یهودا پاسخ داد: «استادا! میشد این‌عطر بسیصدقطعهٔ پول فروخته شود -۷- دراینصورت خوب بنگر چه‌اندازه بینوارا میشد باآن کمك کرد؟!».

۸- عیسی پاسخ‌داد: «ای‌یهودا! من‌بدل توآشناهستم، صبر کن همه‌را بتو میدهم».

۹- پس همه با ترس و هراس شام خوردند -۱۰- شاگردان غمگین شدند زیرا دانستند که عیسی بهمین‌زودی ازآنها برمیگردد -۱۱- ولی‌یهودا چون‌میدانست‌ازسیصدقطعهٔ‌پول عطری که‌فروخته‌نشده‌زیان کرده بسختی‌خشمگین شد -۱۲- زیرا یکدهم ازآنچه‌را بعیسی میدادند، میدزدید.

۱۳- پس‌رفت تارئیس کاهنان‌راکه درمجلس مشورت کاهنان وملایان، وفریسیان گرد آمده بودند ببیند -۱٤- یهودا با آنها آغاز سخن کرده و میگفت: «اگرمن عیسی‌ایراکه میخواهد خودرا پادشاه اسرائیل قرار دهد بشما تسلیم کنم چه‌بمن خواهیدداد؟!».

۱٥- پاسخ دادند: «همان! چگونه اورا بدست‌ما تسلیم میکنی؟».

۱٦- یهودا پاسخ‌داد: «آنگاه که بدانم برای نمازگزاردن به‌بیرون شهر میرود، شما را میاگاهانم، و بر آنجائیکه او آنجا است شمارا راهنمائی میکنم -۱۷- زیرا بدون آشوب در شهر نمیتوان‌اورا دستگیر کرد».

۱۸- سرکاهنان پاسخ داد: «هرگاه اورا بدست‌ما تسلیم کردی‌سی‌قطعهٔ زر بتومیدهیم وخواهی دید که‌پس‌ازآن‌چگونه‌باتوخوش‌رفتاری خواهیم کرد».

فصل دویست و ششم

۱ـ همینکه روز شد عیسی با گروه بسیاری از ملت بهیکل برآمد. ۲ـ رئیس کاهنان نزدیك او آمد ومیگفت: «ای عیسی! بمن بگو مگر فراموش نمودی آنچه را که اقرار میکردی ازاینکه: نه خدائی ونه مسیا؟!».

۳ـ عیسی پاسخ داد: «نه، نه، هرگز فراموش نکرده‌ام ـ ٤ـ زیرا این همان اقراری است که در پیشگاه کرسی کیفر خدا در روز کیفر داد گواهی میدهم ـ ٥ـ برای اینکه، هرچه در کتاب موسی نوشته شده کاملا درست است، چه، خدای آفریننده ما یکی است، ومن بندهٔ خدا هستم، ودر خدمت کردن رسول خدا که شما اورا مسیا مینامید شائقم».

٦ـ سر کاهنان گفت: «در اینصورت منظورت از آمدن بهیکل با این گروه انبوه چیست؟ ـ ۷ـ شاید میخواهی خودت را پادشاه اسرائیل بگردانی؟ ۸ـ بترس از اینکه خطری بتو برسد».

۹ـ عیسی پاسخ داد: «اگر من طالب این قدرت بودم وبهرهٔ خودم را در این دنیا میخواستم، آنگاه که مردم نابن میخواستند مرا بپادشاهی برگزینند نمیگریختم ـ ۱۰ـ راستی مرا تصدیق کنید که من در این جهان چیزی نمیخواهم».

۱۱ـ در اینهنگام سر کاهنان گفت: «ما دوست میداریم در بارهٔ مسیا چیزی بدانیم» ـ ۱۲ـ درهمین هنگام کاهنان، وملایان وفریسیان چون کمربند دورادور عیسی گرد آمده بودند.

۱۳ـ عیسی پاسخ داد: «چه چیز میخواهید ازمسیا بفهمید؟ ـ ۱٤ـ شاید آنچیزی که در بارهٔ مسیا میخواهید بفهمید دروغ باشد؟ ـ ۱٥ـ ومن هم آن دروغ را نمیگویم ـ ۱٦ـ برای اینکه اگر من دروغ میگفتم تو و ملایان، و فریسیان، وهمه اسرائیل مرا میپرستیدید ـ ۱۷ـ ولی چون بشما حق میگویم مرا دشمن میدارید ومیخواهید مرا بکشید».

۱۸ـ سر کاهنان گفت: «هم اکنون میدانیم که در پشت سر تو شیطانی قرار دارد ـ ۱۹ـ زیرا تو ازسامریان هستی وکاهن خدا را گرامی نمیداری!».

فصل دویست و هفتم

۱- عیسی پاسخ داد : «بخدا سوگند در پشت سرمن شیطانی نیست ، ولی میخواهم شیطان‌را بیرون کنم -۲- ازاینرو شیطان جهانرا علیه من برمیانگیزد -۳- من‌ازاینجهان نیستم-٤- بلکه‌میخواهم آن‌خدائیکه مرابسوی اینجهان فرستاده تمجید شود -٥- پس بمن گوش دهید تا بگویم شیطان در پشت‌سر کی است -٦- بخدائی که جانم در پیشگاهش میایستد سوگند ، شیطان در پشت سر کسی‌است که مطابق اراده وخواست شیطان کار میکند ، شیطان‌در پشت‌سرهمانست که لگام‌ارادهٔ خودرا براوقرار داده وبهرجاکه بخواهداورا میگرداند ، واورا شتابان وادار بهرگناهی‌میکند».

۷- همچنانکه نام‌جامه بااینکه‌همان‌جامه‌است‌به‌اختلاف‌دارندهٔ آن‌مختلف میشود همچنین بشرهابا اینکه ازیك‌ماده‌هستند بسبب‌رفتارهائیکه انسان انجام میدهد مختلف میشوند -۸- هرگاه من گناه‌کردم - چنانکه آنرا میدانم - پس‌چرا بجای اینکه مرا مانند دشمنی دشمن بدارید چون برادری نکوهشم نکردید ؟! -۹- راستی اعضاء تن هرگاه با « سر » همبستگی داشته باشند بیکدیگر کمك میکنند، وهرکدام ازآنها که ازسرجدا شوند بفریادش نمیرسند ۱۰- برای اینکه‌دستهای این‌تن‌رنج‌پاهای تن‌دیگریرا درنمییابند ، بلکه‌رنج پاهائی‌را درمییابند که باهمان تن‌همبستگی دارند -۱۱- بخدائیکه جانم در پیشگاهش میایستد سوگند، کسیکه بترسد وخدا آفرینندهٔ خودرا دوست‌بدارد بکسی رحم میآورد که خدا باو رحم میآورد ، خدائی که‌سراداست -۱۲- و چون خداوند مرگ گناهکاررا نمیخواهد بلکه همه‌را برای‌توبه‌کردن‌مهلت میدهد ، پس‌اگرشما ازهمین‌تنی‌که من باآن متحدم میبودید ، بخدا سوگند چنان‌مرا کمك میکردید که مطابق مشیت‌سرم کار کنم .

فصل دویست وهشتم

۱ـ «هرگاه من گناه کردم نکوهشم کنید تا خداوند شمارا دوست بدارد چه دراینصورت شما مطابق ارادهٔ او کار کرده‌اید ـ۲ـ ولی هرگاه شما نتوانید مرا برگناهی سرزنش کنید همین‌دلیل براین است که شما آنسان که‌خودتان‌را میخوانید فرزندان ابراهیم نیستید ـ۳ـ وبآن‌سری که‌ابراهیم‌همبستگی داشت‌شما همبستگی ندارید ـ٤ـ بخدا سوگند ، ابراهیم تا آنجاخدارا دوست‌میداشت که بآنگونه درهم‌شکستن بتهای باطل وبکناره‌گیری ازپدرومادرش اکتفا نکرد، بلکه میخواست فرزندش‌راهم برای فرمانبری ازخدا قربانی کند».

۵ـ سرکاهنان پاسخ‌داد : «تنها همین‌را ازتومیپرسم ودر صدد کشتن تو نیستم ، پس‌بما بگو : این‌پسر ابراهیم کی‌بود ؟».

٦ـ عیسی پاسخ‌داد: «خداوندا ! راستی غیرت‌والای تومرا برمیافروزد، ونمیتوانم‌خاموش باشم ـ۷ـ راستی‌میگویم که‌فرزند ابراهیم همان اسماعیل است که بایدمسیا ازدودمان او بیاید ، مسیائیکه ابراهیم باووعده‌داده‌شد که بواسطهٔ او همهٔملل زمین فرخنده‌شوند».

۸ـ همینکه‌سرکاهنان این‌را شنید خشمگین‌شد وفریادزد : «باید این تبهکاررا سنگباران کنیم ، زیرا اواسماعیلی‌است وبرموسی وآئین‌خداسرکشی کرده وکفر ورزیده».

۹ـ ازاین‌رو هریك‌ازملایان ، وفریسیان وپیران قبیله سنگی برداشتند تاعیسی‌را سنگباران کنند، ولی‌عیسی ازدیدگانشان پنهان شده وازهیکل‌بیرون رفت ـ۱۰ـ سپس ازبس‌میخواستند اورا بکشند ، خشم ودشمنی کورشان کرد ، بجان‌هم افتادند باندازه‌ای یکدیگررا زدند که هزار مرد کشته شد وهیکل

مقدس را آلوده کردند ـ ۱۱ـ اما شاگردان و مؤمنان که عیسی را بیرون میکل دیدند (چون عیسی از دیدهٔ آنها پنهان نبود) تا خانهٔ سمعان بدنبال او رفتند .

۱۲ـ پس از اینرو نیقودیموس بآنجا آمد و باعیسی اظهار عقیده کرد که از اورشلیم بسوی پشت‌جوی قدرون بیرون رود ، درحالیکه میگفت : «سرورا ! من در پشت‌جوی قدرون یك باغ و یك خانه دارم ـ ۱۳ـ پس از پیشگاهت درخواست میکنم با پاره‌ای از شاگردانت بآنجا روی ـ ۱۴ـ و همانجا بمانی تا اینکه کینهٔ کاهنان از میان برود ـ ۱۵ـ زیرا من هرچه مورد نیاز باشد بتو پیش کش میکنم ۱۶ـ و شما ایگروه شاگردان ! همینجا درخانهٔ سمعان و در خانهٔ من بمانید ، چه ، خداوند همه‌را سرپرستی خواهد کرد» .

۱۷ـ پس عیسی همینکار را کرد و میخواست تنها کسانیکه نخستین بار برسول خوانده شده‌اند با او باشند .

فصل دویست و نهم

۱- در اینهنگام ، آنگاه که مریم عذرا مادر عیسی بنماز ایستاده بود ، فرشته جبرئیل از او دیدن کرد ۲- و داستان گرفتاری پسرش را باو باز گو کرد ، و میگفت : «ای مریم ! نترس ، زیرا خداوند بزودی اورا از شر این جهان نگه خواهد داشت» . ۳- پس مریم از ناصره گریه کنان روان شد و به اورشلیم در خانهٔ مریم سالومه خواهر خودش آمد ، و پسرش را میجست .

۴- ولی چون عیسی در پنهانی پشت جوی قدرون کناره گیری کرده بود دیگر مادرش نتوانست دوباره او را در اینجهان ببیند ، مگر پس از آن ننگ ، آنگاه که فرشته جبرئیل با فرشتگان : میکائیل ، ورفائیل ، واوریل ، بفرمان خدا اورا نزد مادرش بیاوردند.

فصل دویست ودهم

۱- همینکه شورش وهیجان درهیکل بارفتن عیسی آرام‌شد ، سرکاهنان بالارفت ۲- وپس‌ازآنکه با دست‌خود اشارهٔ بسکوت کرد گفت : «برادران ! چه‌کنیم؟» ۳- مگر نمیبینید که او بارفتارشیطانی خود همهٔ جهانیان‌را گمراه کرده‌است؟ ٤- هرگاه‌اوجادوگر نباشد پس‌اکنون‌چگونه‌پنهان‌شد؟ ٥- راستی اگراو پاك وپیمبربود البته برخدا وبرموسی خدمتگزارخدا ، وبرمسیائیکه آرزوی اسرائیل‌است سرکشی‌نمیکرد ٦- من چه‌بگویم؟ ۷- اوبر همهٔ‌کاهنان نادان‌ماسرکشی‌کرده ۸- راستی بشما میگویم : هرگاه اوازاینجهان‌برداشته نشود اسرائیل آلوده‌شده وخداوند مارا بدست‌ملتها میسپارد - هم‌اکنون نیك بنگرید که‌همین‌هیکل مقدس بسبب اوچگونه آلوده‌شده‌است».

۱۰- سرکاهنان بروشی سخن گفت‌که که با آن‌روش بسیاری ازعیسی برگشتند ۱۱- بهمین‌سبب آن‌کینه وستمگری‌نهانشان بستم آشکارا برگشت ۱۲- تاآنجاکه سرکاهنان خودش نزد هیرودیس ونزد فرماندار رومیان رفت وعیسی‌را متهم‌کرد باینکه میکوشد خودرا پادشاه اسرائیل گرداند ۱۳- و براین گفتار بااوگواهان دروغی بودند .

۱٤- از اینرو مجلس همگانی برضد عیسی تشکیل شد ، برای اینکه وضع رومیان ، آنهارا نگران کرده‌بود ۱٥- وآن‌نگرانی از اینرو بودکه مجلس شیوخ رومیان دوفرمان در بارهٔ عیسی فرستاده بود : ۱٦- در یکی ازآن‌دوفرمان، کسی‌راکه ، عیسای‌ناصری پیمبر یهودرا خدا بخواند تهدید بمرگ کرده‌بود . ۱۷- ودردیگری‌هم ، کسی‌راکه در بارهٔ عیسای‌ناصری پیمبر یهود آشوبی بپاکند تهدید بمرگ کرده‌بود . ۱۸- بهمین‌سبب‌درمیان

خودشان نزاع واقع شد ـ ۱۹ ـ بعضیشان میخواستند دوباره علیه عیسی به روم شکایت بنویسند ـ ۲۰ ـ دیگران میگفتند : باید عیسی را بحال خود گذاشت واز آنچه گفته است چنان چشم پوشی کرد که گویا آسیب رسیده‌ای است ـ ۲۱ ـ دیگران معجزات بزرگی که کرده بود ذکر کردند ـ ۲۲ ـ سپس سرکاهنان دستور داد هیچکس حتی یك کلمه از عیسی جانبداری نکند وگرنه بسختی زیر قدرت پاسداران خواهد بود ـ ۲۳ ـ سپس هیرودیس واستاندار لب بسخن گشوده و میگفتند: « درهرصورت مشکلی پیش ما افتاده است ـ ۲۴ ـ برای اینکه هرگاه این لغزشکاررا بکشیم با دستور قیصر مخالفت کرده‌ایم ـ ۲۵ ـ و اگر اورا زنده واگذاریم وخودش را پادشاه کرد پس آینده بکجا خواهد انجامید؟» ـ ۲۶ ـ آنگاه هیرودیس ایستاد و فرماندارا تهدید کرد و میگفت : « بترس ازاینکه توجه و نرمش تو نسبت باین مرد انگیزندهٔ انقلاب وشورش این دیار بشود: ـ ۲۷ ـ زیرا من تورا در پیشگاه قیصر بنا فرمانی متهم خواهم کرد » ـ ۲۸ ـ در اینهنگام استاندار مجلس شیوخ ترسید و با هیرودیس آشتی کرد و پیش ازاین هر کدام یکدیگررا تا مرز مرگ دشمن میداشتند ـ ۲۹ ـ پس هردو برای کشتن عیسی دست بهم دادند و بسرکاهنان گفتند : «هرگاه دانستی که آن گناهکار کجاست نزد ما بفرست ، ما بتوانشکر میدهیم» . ـ ۳۰ ـ اینکار بد انجهت انجام داده شد تا پیمبری داود که ازعیسی پیمبر اسرائیل خبرداده بود تکمیل شود داود میگفت: «سران و پادشاهان زمین علیه قدوس اسرائیل دست بهم خواهند داد ، ازاینجهت که او برای نجات اینجهان نادادرداده».

۳۱ ـ بنابراین در آنروز علیه عیسی بازرسی همگانی درسراسر اورشلیم بوجود آوردند .

فصل دویست و یازدهم

۱ـ همانگاه که عیسی پشت جوی قدرون در خانهٔ نیقودیموس بود شاگردانش را تسلی داد و میگفت: «راستی نزدیك شده است آنروز گاریکه من باید از اینجهان رها شوم ـ۲ـ شکیبا باشید و غمگین نشوید، زیرا آنجا که من میروم هیچگونه رنجی بمن نمیرسد».

۳ـ آیا شما از دوستان من خواهید بود اگر بنیکی حال من اندوهگین شوید؟! البته نه، بلکه بدشمن سزاوارترید ـ٤ـ هرگاه جهان خورسند شود، شما اندوهگین شوید ـ٥ـ زیرا خورسندی جهان بگریه میگراید ـ٦ـ اما اندوه شما بخورسندی تبدیل میشود ـ۷ـ وهیچکس خوشی شمارا نمی‌تواند ازشما برگیرد ـ۸ـ برای اینکه همهٔ جهان نمیتواند خوشی راکه دل نسبت بآفرینندهٔ خود احساس میکند بگیرد ـ۹ـ نیك بیندیشید آن سخنی راکه خداوند برزبان من فرموده فراموش نکنید ـ۱۰ـ علیه کسانیکه گواهی مراکه با انجیلم برایشان جهان ودلباختگان اینجهان داده‌ام تباه کرده‌اند».

فصل دویست و دوازدهم

۱ـ سپس دستهایش‌را بسوی پروردگار بلندکرد ودعامیکرد ومیگفت: «پروردگارا! خداوندا! خدای ابراهیم ! وخدای اسماعیل واسحق ! خدای پدران ما ! برکسانیکه بمن‌بخشیده‌ای رحم آر وآنهارا ازاینجهان برهان ۲ـ نمیگویم آنهارا ازاینجهان بگیر زیرا آنها باید علیه‌کسانیکه انجیل‌مرا تباه میکنند گواهی‌دهند .۳ـ ولی در پیشگاه تو زاری ودرخواست میکنم که آنهارا ازافراد شرور نگه‌داری فرمائی .٤ـ تا درروزکیفرداد بامن بیایند و علیه اینجهان وخانـدان اسرائیل که پیمان تـورا تباه کردند گواهی دهند ۵ـ پروردگارا ! خدای توانای غیور ! که بواسطهٔ پرستش بتها ازفرزندان پدران بت‌پرست تا پشت چهارم انتقام میگیری ! همهٔ کسانی‌راکه همهٔ انجیل مراکه‌بمن دادی آنگاه‌که مینویسندمن‌فرزندتوهستم .٦ـ چه ، من گل‌وخاکم، خدمتگزار خدمتگزاران توهستم ، و هرگز خودم را خدمتگزار شایستهٔ تو نمیدانم .۷ـ زیرا نمیتوانم در برابر آنچه بمن داده‌ای پاداشت دهم ، برای اینکه همه‌چیز ازآن تواست .۸ـ پروردگارا ! خدای مهربانیکه تاهزارپشت برکسانیکه ازتوبترسند اظهاررحمت‌میکنی! بکسانی‌که بسخنی که‌بمن‌داده‌ای ایمان میآورندرحم‌آر!.۹ـ چه، سخنی‌که با من‌سخن گفتی همان حقیقت‌است، چنانکه توخودت خدای حقیقی هستی زیراآن‌سخن خود تواست .۱۰ـ چه‌من پیوسته مانندکسی‌سخن میگفتم‌که میخواندونمیتواندجز آنچه‌راکه درکتابیکه میخواند ونوشته شده‌است بخواند .۱۱ـ اینچنین گفتم‌آنچه‌راکه بمن‌داده‌ای».

۱۲ـ پروردگارا! خدای رهاننده ! کسانی‌راکه بمن بخشیده‌ای‌برهان تا شیطان نتواند برضدآنهاکاری انجام‌دهد .۱۳ـ وتنهاآنهارا نرهان ! بلکه

همهٔ کسانی‌را که بآنها میگروند نیز برهان».

۱۴- «ای پروردگار بخشنده و بی‌نیاز دررحمت! بخدمتگزار خودمنت گزار که درروز کیفر دادمیان امت رسول تو باشد. ۱۵- و نه‌تنها من بلکه همهٔ کسانیکه بمن بخشیده‌ای با همهٔ کسانیکه بواسطهٔ بشارت بشیر آنها بمن ایمان خواهند آورد. ۱۶- پروردگارا! این را بخاطر ذات خودت انجام ده! پروردگارا! تا شیطان بر تو مباهات نکند».

۱۷- پروردگارا! خدائیکه با لطف خود همهٔ نیازمندیها را بقبیله‌ات اسرائیل داده‌ای همهٔ قبیله‌های زمین را یاد آر، همان قبائلی که نوید دادی آنهارا بواسطهٔ پیمبرت که جهان، ا بخاطرش آفریده‌ای فرخنده گردانی. ۱۸- برجهان رحم آر و در فرستادن پیمبرت شتاب کن تا اینکه شیطان دشمن تو کشورش را ازمیان بردارد». ۱۹- پس از آنکه عیسی اینمطلب را بپایان رساندسه بار فرمود: «پروردگار بزرگ مهربان! اینچنین باد».

۲۰- پس همه، بجز یهودا که بهیچ‌چیز ایمان نیاورد گریه‌کنان پاسخ دادند: «اینچنین باد! اینچنین باد».

فصل دویست و سیزدهم

۱ ـ همینکه روز خوردن بره رسید نیقودیموس پنهانی بره‌ای را درهمان باغ برای عیسی و شاگردانش فرستاد ـ ۲ ـ و همهٔ آنچه را که هیرودیس واستاندار و سرکاهنان دستور داده بودند خبرداد .

۳ ـ از این رو عیسی بسبب روح رخسارش درخشنده شد و میگفت : پروردگارا ! فرخنده باد نام پاك تو ، زیرا تو مرا از زمرهٔ خدمتگزاران خودت که جهان آنهارا رنج داده و کشته است جدا نکردی ـ ۴ ـ خداوندامن تو را سپاسگزارم ، چه ، توکار خود را تکمیل کردی ـ ۵ ـ سپس روی بیهودا کرد و باو گفت :

« ای دوست ! چرا تأخیر میاندازی ؟ » . ـ ۶ ـ راستی آن گاه من رسیده ، پس برو و آنچه را که باید انجام دهی انجام ده » .

۷ ـ شاگردان گمان کردند که عیسی او را فرستاده تا برای روز فصح چیزی بخرد ـ ۸ ـ ولی عیسی میدانست که یهودا بهمین زودی اورا تسلیم میکند ۹ ـ از این رو اینچنین گفت ، زیرا او پیوسته دوست میداشت از اینجهان برود .

۱۰ ـ یهودا پاسخ داد : « سرورا ! بمن مهلت ده تا بخـورم آنگاه میروم » .

۱۱ ـ عیسی فرمود : « بخوریم ، چه ، من هم بسی میل دارم پیش از آنکه از شما منصرف شوم این بره را بخورم » ـ ۱۲ ـ سپس برخاست یك دستمال و کمربندش را گرفت ـ ۱۳ ـ آنگاه آب در طشتی ریخت و بشستن پاهای شاگردانش پرداخت ـ ۱۴ ـ عیسی در آغاز پای یهودا و در پایان پای پطرس را شست ـ ۱۵ ـ پطرس گفت : « سرورا ! آیا تو پاهای مرا می‌شویی ؟! » .

۱۶ ـ عیسی پاسخ داد : « راستی آنچه‌را که‌من انجام میدهم اکنون نمیفهمید ولی پس‌ازاین خواهید فهمید ».

۱۷ ـ پطرس پاسخ داد : « هرگز پاهای مرا نخواهی‌شست ».

۱۸ ـ دراینهنگام عیسی بپاایستاد و گفت: « توهم‌روزکیفرداد ، همراه من نخواهی آمد ».

۱۹ ـ پطرس پاسخ داد : « تنها پایم‌را مشوی ، بلکه دستها و سرم‌را نیز بشوی ».

۲۰ـ پس از شستن شاگردان ، و نشستنشان‌برسرسفره برای خوردن، عیسی‌فرمود : « شمارا شستم ، ولی‌با وجود این شما همگی پاکیزه نیستید

۲۱ ـ زیرا کسیکه مرا تصدیق نکند آب دریاهم اورا پاک‌نمیکند ».

۲۲ـ عیسی این‌رافرمود چون میدانست‌چه‌کسی اورا تسلیم‌خواهدکرد

۲۳ـ پس شاگردان ازاین‌سخنان اندوهگین‌شدند ـ۲۴ـ عیسی‌دوباره‌فرمود: «راستی بشما میگویم : یکی ازشما مرا تسلیم خواهدکرد ، پس هماننددبره‌ای فروخته میشوم ـ۲۵ـ ولی وای براو ، چه او آنچه‌را که‌پدرمان داود دربارهٔ او گفته : « او درگودالی که برای دیگران آماده کرده خواهد افتاد » تکمیل خواهدکرد .

۲۶ـ از این‌رو شاگردان بیکدیگر نگاه کرده و با اندوه میگفتند : «آن خیانتکار کی‌خواهد بود ؟؟». ـ۲۷ـ آنگاه یهودا گفت : « استادا : آیا آن شخص من‌هستم ؟؟».

۲۸ ـ عیسی پاسخ داد : « توخودگفتی کی مرا تسلیم خواهدکرد » . اما یازده رسول اینکلام‌را نشنیدند .

۳۰ ـ همینکه پره خورده شدشیطان بر پشت‌یهوداسوارشد و ازآن‌خانه بیرون‌رفت ، درحالیکه‌عیسی میگفت . « بآنچه باید انجام‌دهی بشتاب ».

فصل دویست و چهاردهم

۱- وعیسی‌هم از خانه بیرون‌رفت ، وبرای خواندن‌نماز بسوی آن‌باغ حرکت‌کرد ، پس بدانسان که‌همیشه درنمازعادت داشت زانو بزمین زد وصد بار رویش را بخاك میمالید .۲-چون یهودا! آنجائی‌را که‌عیسی‌وشاگردانش بودند میشناخت ، نزدسرکاهنان رفت.۳- وگفت : «هرگاه آنچه راکه وعده کرده بودی بمن بدهی ، عیسی‌راکه میخواهید همین امشب بدست تو تسلیم خواهم‌کرد -٤- چه، اوبایازده‌نفر دوستانش تنها است ».

٥- سرکاهنان پاسخ داد : « چه‌اندازه‌میخواهی ؟ ».

٦- یهودا گفت : «سی قطعهٔ زر ! » .

۷ - در اینهنگام سرکاهنان آن پول را بزودی براش شمرد - ۸- و یکی از فریسیان‌را بسوی والی و هیرودیس فرستاد تا لشکر و سپاهیانی‌آماده کند -۹- چون ازمردم میترسیدند گروهانی‌از لشکریان‌را باودادند- ۱۰از- این‌رو اسلحه‌های خودرا برگرفته ، با مشعلها و چراغهائی‌که بالای چوبها نصب‌کرده بودند ، دسته جمعی از اورشلیم‌بیرون آمدند .

فصل دویست و پانزدهم

۱ـ همینکه یهودا و لشکریان بآنجا که عیسی بود نزدیك شدند ، عیسی نزدیك شدن گروه بسیاری را شنید ۲ـ باترس و لرز خود را بخانه کشانـد ۳ـ و آن یازده نفرهم خواب بودند ـ ٤ ـ همینکه خداوند دید خطر بینده‌اش نزدیك شده بسفیران خود : جبرئیل و میکائیل ، و رفائیـل و اوریل دستور داد که عیسی را از اینجهان برگیرند .

۵ـ پس آن فرشتگان پاك آمدند وعیسی را از آن روزنه‌ای که بالای طرف جنوب بود برگرفتند ۶ـ پس اورا برداشته و در آسمان سوم درهمدمی فرشتگانی که تاهمیشه خدا را تسبیح میکنند گذاشتند .

فصل دویست و شانزدهم

۱- یهودا با خشونت وتندی باطاقی که عیسی از آن بالا رفته بود آمد ۲- و شاگردان همگی خواب بودند ۳- پس خدای حیرت آور کار شگفت‌آوری کرد ۴- که یهودا در لهجه و در چهره دگرگون شد ، چنان مانند عیسی گردید که همهٔ ما پنداشتیم او خود عیسی است ۵- اما یهودا پس از آنکه ما را بیدار کرد شروع بپازرسی کرد تا ببیند استاد کجاست ! ۶- از این رو ما تعجب کرده و پاسخ دادیم : « سرورا ! تو خود آن استاد ماهستی ۷- مگر هم اکنون مارا فراموش کردی ؟! ».

۸- اما او لبخندزنان گفت : «مگر شما تا آنجا کودن هستید که یهودای اسخریوطی را نمی‌شناسید ؟ » . ۹- درهمین میان که این را میگفت لشکریان در آمدند و خود را بر یهودا افکندند ، چه ، او از هر جهت بعیسی مانند شده بود .

۱۰- اما ، ماهمینکه گفتهٔ یهودا را شنیدیم و گروه بسیار لشکریان را دیدیم چون دیوانگان گریختیم .

۱۱- و یوحنا هم که خودرا بملحفهٔ کتانی پیچیده بود بیدار شد و گریخت ۱۲- همینکه سربازی اورا با ملحفهٔ کتان گرفت ملحفهٔ کتان را انداخت و برهنه میگریخت ۱۳- چه ، خداوند دعای عیسی را شنیده بود و این یازده نفر را از شر آنان برهانید .

فصل دویست و هفدهم

۱- پس لشکریان یهودا را گرفته و اورا بستند ، و ریشخندش میکردند ۲- زیرا منکر بود که اوعیسی است و راست هم میگفت -۳- لشکریان او را ریشخند میکردند و میگفتند : «سرورا ! مترس ! زیراما آمده‌ایم توراپادشاه اسرائیل گردانیم -٤- واینکه‌توراسته‌ایم برای‌این‌است که‌میدانیم توکشوررا دور میاندازی ». -٥- یهودا پاسخ داد : «شاید شما دیوانه‌شده‌اید -٦- شما با اسلحه و چراغ آمده‌اید عیسای ناصری رابگیرید که گویا او دزدی‌خطرناك است ! پس حالا مرا که شما را راهنمائی میکردم میبندید تا پادشاهم کنید ؟ ! ».

۷- در اینهنگام شکیبائی لشکریان بپایان رسید وبازدنها ولگدهاشروع کردند باو توهین نمودن ، و اورا با خشونت و خشم بسوی‌اورشلیم کشاندند .

۸- یوحنا وپطرس هم پس از آن‌دنبال لشکریان‌رفتند و بنویسنده‌توضیح دادند که هردو ، همهٔ بازرسی‌هائی‌راکه سرکاهنان و مجلس فریسیان- که گرد آمده بودند تا عیسی‌رابکشند - دربارهٔ‌یهودا کردند ، دیده‌اند -۹- ازاین‌رو یهودا سخنان دیوانگی بسیاری گفت -۱۰- تا آنجاکه همه‌در خنده‌فرورفتند، در حالیکه همه معتقد بودند ، راستی و واقعاً او همان عیسی است و از ترس مرگ تظاهر بدیوانگی میکند -۱۱ - از این‌رو ملایان بادستمالی چشمان‌او را بستند -۱۲ - و ازروی ریشخند باو میگفتند : « ای عیسای پیمبر ناصریها (چه آنها پیوسته گروندگان بعیسی را اینچنین میخواندند)بما بگوکیست که تو را میزند ؟!» . -۱۳- بروی او سیلی میزدند وآب‌دهان میانداختند.

۱٤ - چون‌صبح‌شد انجمن بزرگی از ملایان و بزرگان‌قبیله تشکیل

شد -۱۵- سرکاهنان بافریسیان علیه‌یهودا که معتقد بودند اوعیسی است گواه دروغی درخواست‌کردند ،و بمطلوب‌خودنرسیدند -۱۶- چرا بگویم‌سرکاهنان معتقدبود که اوعیسی است ؟ -۱۷- بلکه‌همهٔ شاگردان و نویسنده بهمین معتقد بودند -۱۸- بلکه بیش از این‌عذرای بیچاره مادر عیسی هم ، با نزدیکان و دوستانش بهمین معتقد بودند -۱۹- تا آنجاکه اندوه هریك بیش‌ازآن بودکه باورشود -۲۰- بخدا سوگند ، نویسنده‌هم‌همهٔ آنچه راکه عیسی‌فرموده بود فراموش‌کرده بود از اینکه : « از اینجهان بالامیرود وکس دیگری بنام او شکنجه خواهد شد ، و او تا نزدیکی پایان جهـان‌نمیمیرد -۲۱- از این‌رو نویسنده با مادر عیسی و بایوحنا بسوی‌صلیب روانه شد .

۲۲- پس سرکاهنان دستور داد عیسی‌را دست بسته بیآورند -۲۳- و اورا از شاگردان و تعلیماتش پرسش میکرد -۲۴- یهودا در اینموضوع هیچگونه پاسخی نداد بدانسان‌که گویادیوانه‌است -۲۵- دراینهنگام سرکاهنان او را بخدای زندهٔ اسرائیل سوگنددادکه راستی‌راباو بگوید .

۲۶ - یهودا پاسخ داد : « بشما گفتم که من‌یهودای اسخریوطی هستم‌که وعده داده بود عیسای ناصری را بشماتسلیم خواهدکرد -۲۷- اما نمیدانم‌شما باچه‌جوری دیوانه شده‌اید - ۲۸ - چه ، شما با هر وسیله‌ای میخواهید مـن عیسی باشم» .

۲۹ - سرکاهنان پاسخ داد : « ای گمراه گمراه کننده ! تو از جلیـل گرفته تا اورشلیم اینجا ، همهٔ‌اسرائیل‌را باتعلیمات و معجزات دروغی گمراه کردی -۳۰- آیاهم‌اکنون میپنداری از شکنجه‌ایکه سزاوار، و آنچه کـه اهلیت داری با تظاهر بدیوانگی رهائی‌میبابی؟-۳۱- بخدا سوگند که‌از آن رهائی نخواهی‌یافت» - ۳۲- پس‌از آنکه این‌راگفت بخدمتگزارانش دستور داد تاآنجاکه میتوانند بامشت و لگد اورا بزنند تا خردش بسرش بر گردد ۳۳- باندازه‌ای با دست خدمتگزاران سرکاهنان ریشخندشدکه باور کـردنی نبود -۳۴- چه‌آنها باکمال کوشش‌روشهای‌تازه‌ای‌برای‌خنداندن‌مجلس‌اختراع کرده بودند . -۳۵- پس اورا جامهٔ‌جادوگران پوشاندند و ازهرسو بادستو پایشان اورا میزدند تا آنجاکه اگرخودکنعانیان این‌منظره را میدیدند براو رحم میآوردند -۳۶- ولی‌دلهای سرکاهنان و فریسیان و بزرگان قبیله‌برعیسی تا آنجاسخت شده بودکه خورسند می شدند او را با این‌وضع ببینند و چنین معتقدبودندکه: یهوداهمان عیسی است.

۳۷- پس ازآن درحالیکه اورا بسته بودندکشان‌کشان نزد استانداری آوردندکه پنهانی اورا دوست میداشت -۳۸- چون استاندار چنین‌میپنداشت که

یهودا همان‌عیسی است ، اورا باطاق خود در آورد و از او میپرسید چرا سرکاهنان و سران‌قبیله اورا بدست وی تسلیم کرده‌اند ؟.

۳۹- یهودا پاسخ داد : « اگر راستی‌را بتو بگویم البته از من نمی‌پذیری، زیرا میشود که توهم مانند کاهنان و فریسیان فریب خورده باشی».

۴۰- استاندار بگمان اینکه او میخواهد از آئین سخن بگوید پاسخ‌داد: « مگر نمیدانی من یهودی نیستم ؟ -۴۱- ولی کاهنان و بزرگان قبیله تو را بمن تسلیم کرده‌اند -۴۲- پس بمارا ست بگو ، تا آنچه که عدل است انجام دهم ۴۳- زیرا من آن تسلط و توانائی را دارم که آزادت کنم یا دستور بکشتنت دهم .

۴۴ - یهودا پاسخ داد : «سرورا ! باورکن هرگاه بکشتن من فرمان دهی ستم بزرگی را مرتکب شده‌ای ، زیرا یکنفر بیگناه را کشته‌ای -۴۵- برای اینکه من یهودای اسخریوطی هستم ، نه عیسای جادوگر که با جادوی خود مرا بااینصورت درآورده .

۴۶ - چون استاندار این‌را شنید بسیار تعجب کرد ، تا آنجا که خواست اورا آزاد کند -۴۷- از این‌رو استاندار بیرون رفت و لبخندزنان میگفت : «این انسان لااقل ازیکجهت سزاوار مرگ نیست ، بلکه شایستهٔ ترحم است ». -۴۸- سپس استاندار گفت : « این انسان میگوید : او عیسی نیست ، بلکه همان یهودائی است که لشکریان را برای گرفتن عیسی راهنمائی میکرد -۴۹- و میگفت : عیسای جلیلی اورا باجادوی خود باینصورت در آورده است -۵۰- هرگاه این سخن راست باشد کشتن او ستم بزرگی خواهد بود ، برای اینکه او بیگناه است ۵۱ - ولی اگر اوعیسی باشد و انکارمیکند که اوهمان عیسی است راستی که نابخرد شده و کشتن دیوانه هم ستم است ».

۵۲ - دراینهنگام سران کاهنان ، و بزرگان قبیله با ملایان و فریسیان با صدای بلند فریاد زدند و میگفتند : « راستی او عیسای ناصری است وما او را بخوبی میشناسیم -۵۳- چه ، اگر همان گناهکار نبود اورا بتو تسلیم نمیکردیم ۵۴ - و دیوانه هم نیست ، بلکه او کاملا بدنهاد و متقلب است ، و میخواهد با این نیرنگ ازچنگ ما برهد -۵۵- و همینکه از چنگ ما برهد آشوبی بر میانگیزد که بدتر از آشوب نخستین خواهد شد » .

۵۶ - اما پیلاطوس (نام استاندار است) برای اینکه خود را از این نزاع برهاند گفت : « او از مردم جلیل است ، و پادشاه جلیل هم هیرودیس ۵۷- داوری در این نزاع شایستهٔ من نیست - ۵۸- پس اورا نزد هیرودیس ببرید».

۵۹ - یهودا را بسوی هیرودیس که مدتها آرزو میکرد عیسی بخانه‌اش

برود کشاندند ـ ۶۰ ـ ولی عیسی هرگز نمیخواست بخانهٔ او برود ـ ۶۱ ـ برای اینکه هیرودیس از مردمان بیگانه بود ، و خدایان باطل دروغی را میپرستید، و مطابق روشهای ملتهای ناپاك و آلوده زندگی میکرد ـ ۶۲ ـ چون یهودا بآنجا کشانده شد هیرودیس چیزهای بسیاری از او پرسید که نمیتوانست بخوبی پاسخ آنهارا بدهد، او یکسره منکر بود که اوهمان عیسی است .

۶۳ـ دراینهنگام هیرودیس و همهٔ درباریانش اورا ریشخند کردند و دستور داد بدانسان که فرومایگان جامهٔ سفید میپوشند باو نیز بپوشانند ـ ۶۴ـ و اورا بپیلاطوس برگرداند ، در حالیکه باو میگفت : « ازاجرای داد ، در بارهٔ خاندان اسرائیل کوتاهی نکن ».

۶۵ ـ هیرودیس که این را نوشت از این رو بود که سران کاهنان وملایان و فریسیان پول بسیاری باو داده بودند ـ ۶۶ـ چون استاندار بواسطهٔ یکی از خدمتگزاران هیرودیس دانست که جریان اینچنین است ، بطمع آنکه اوهم پولی برسد ، چنین وانمود کرد که میخواهد یهودا را آزاد کند ـ ۶۷ـ پس بندگان خود که ملایان بآنها پول داده بودند تا اورا بکشند ، دستور داد اورا تازیانه بزنند ، ولی خداوندی که آینده را تقدیر کرده بود ، یهودا را برای بالای دار رفتن نگهداشت تا رنج مرگ هراس انگیز یکه میخواست دیگری را بدان تسلیم کند خود بچشد ـ ۶۸ـ باینکه لشکریان چنان اورامحکم میزدند که از تنش خون روان میشد خداوند نخواست یهودا زیر تازیانه بمیرد ـ ۶۹ـ و برای ریشخند و زبونی او یك جامهٔ ارغوانی کهنه‌ای را باو پوشاندند ومیگفتند : « سزاوار است که پادشاه تازهٔ ما زیور بپوشد و تاج گذاری نماید ـ ۷۰ ـ پس خار ها گرد آوردند و از آن تاجی مانند تاجهای زرین و سنگهای قیمتی که پادشاهان برسرشان میگذارند ساختند ـ ۷۱ـ و آن تاج خار را برسر یهودا گذاشتند ـ ۷۲ـ و «نی» ایکه مانند عصای سلاطین بود در دستش گذاردند و اورا در جای بلندی نشاندند ـ ۷۳ـ لشکریان از جلو او میگذشتند و ازروی ریشخند سرهای خود را خم میکردند و بدانسان باوسلام میدادند که گویا پادشاه سرزمین یهود است ۷۴ـ و دستهای خودرا دراز میکردند تا هدایائی را که معمولا پادشاهان تازه بتخت نشسته میدادند بگیرند ـ ۷۵ـ چون چیزی را دریافت نمیداشتند، یهودا را میزدند و میگفتند: «ای پادشاه توچگونه تاجداری هستی که چیزی بلشکریان و خدمتگزاران نمی بخشی ؟».

۷۶ـ چون سران کاهنان باملایان وفریسیان دیدند یهودا از تازیانه نمرد، و چون میترسیدند که پیلاطس اورا آزاد کند از این رو مبلغی پول باو بخشیدند، پولها را گرفت ، ویهودا را بملایان و فریسیان بدانسان تسلیم کرد ، که گویا

«مجرمی سزاوار مرگ است» -۷۷- و آنها حکم کردند که اورا با دو نفر دزد بدار آویزند .

۷۸- پس اورا بسوی کوه «جمجمه» همانجا که معمولا مجرمین را بدار میآویختند کشاندند در آنجا برای اینکه اورا کاملا کوچك و خوار کنند ، برهنه بدار آویختند .

۷۹ - یهودا جز فریاد : «خداوندا ! چرا مرا واگذاردی ، چه، آن گناهکار رهید ، اما من ستمکارانه باید بمیرم» کاری نکرد .

۸۰ - راستی میگویم : صدای یهودا ، و روی ، و هیکل او باندازه‌ای مانند عیسی شده بود که شاگردان و همهٔ گروندگان بعیسی معتقد شده بودند که اوعیسی است -۸۱- ازاین‌رو پاره‌ای از گروندگان ، از تعلیمات عیسی خارج شده و معتقد شدند که عیسی پیمبری دروغگو بود ، معجزاتیکه آورد تنها بوسیلهٔ هنر جادوگری بود -۸۲- برای اینکه عیسی میگفت : او تا نزدیك پایان جهان نمیمیرد -۸۳- و او در آن گاه از اینجهان گرفته خواهد شد .

۸۴- اما کسانیکه بر تعلیمات عیسی استوار وپایدار ماندند چون دیدند کسی ازهرجهت مانند عیسی است میمیرد چنان اندوه سراسر آنهارا فراگرفت که حتی گفتهٔ عیسی راهم فراموش کردند -۸۵- اینچنین همراه مادر عیسی بسوی کوه جمجمه روان شدند-۸۶- وتنها بر گریهٔ پیوستهٔ برمرگ یهودا اکتفا نکردند بلکه بواسطهٔ نیقودیموس ویوسف اباریماثیائی[1] جسد یهودا را از استاندار گرفته تادفن کنند -۸۷- پس باجنان گریه‌ای که هیچکس یاور نمیکند اورا ازدار بزیر آوردند -۸۸- وپس از آنکه اورا باصدپیمانه عطریات خوشبو کردند در گورتازهٔ یوسف بخاك سپردند .

---

۱ ــ یوسف یادشدهٔ درمتن بطوریکه انجیل متی باب ۲۷ آیهٔ ۵۷ مینویسد ازمردمان رامه وشخصی دولتمند وازشاگردان عیسی بود که نزد پیلاطوس رفته جسد عیسی (یهودا) را خواست پیلاطوس دستور داد جسدرا باو دادند و یوسف جسدرا درکتان پاك پیچید ودرقبریکه نوبرای‌خود ازسنگ‌تراشیده‌بودگذارد و سنگ‌بزرگی‌هم‌برسرقبرغلطانید ورفت ــ ف .

فصل دویست و دهم

۱-وهر کس بخانهٔ خود بر گشت -۲- و نویسنده ویوحنا و برادرش یعقوب با مادر عیسی بشهر ناصره رفتند .

۳- اماشاگردانی که از خدا نمیترسیدند شبانه رفتند جسد یهودا را دزدیده وپنهانش کردند وشایع ساختند که عیسی بپا خاسته است -٤- بهمین سبب اضطراب و گفتگو پدید آمد -٥- پس سرکاهنان دستورداد کسی دربارهٔ عیسای ناصری سخن نگوید ، وگرنه تحت شکنجه و مراقبت پاسداران خواهد بود ٦- پس ستم و بیدادگری بزرگی رخداد: سنگباران کردند ، زدند ، وازدیار خود تبعید گردیدند ، بسیاری از کسانیکه در اینموضوع خاموش نمیشدند .

۷- این گزاره بشهر ناصره رسید که عیسی ، که یکی از مردم شهرشان بود پس از آنکه بالای دار مرد چگونه برخاسته است! -۸- پس نویسنده به پیشگاه مادر عیسی زاری ودرخواست کرد که از گریه خودداری کند، و خوشنود باشد برای اینکه پسرش بپاخاسته است ، چون مریم عذراء این را شنید گریه کنان گفت: «باید باورشلیم برویم وازفرزندم جویاشویم -۹- زیرا هرگاه اورا ببینم با چشم روشن میمیرم» .

فصل دویست و نوزدهم

۱ ـ پس مریم عذرا با نویسنده و یعقوب و یوحنا درهمان روز که فرمان سرکاهنان صادر شده بود بسوی اورشلیم بازگشتیم .

۲ ـ سپس عذرائیکه پیوسته از خدا میترسید بهمراهانش سفارش کرد که فرزندش را فراموش کنند ، با اینکه میدانست دستور سرکاهنان درباره عیسی از روی ستم بود ـ ۳ ـ و تاچه اندازه همه سرافکنده بودیم ! ـ ٤ ـ خدائیکه دلهای بشررا میآزماید ، میداند که میان اندوه فراوان ، برمرگ یهودا که میپنداشتیم اواستاد ما عیسی است ، ومیان شوق باینکه اورا بیاخاسته ببینیم هلاك شدیم.

۵ ـ فرشتگانی که پاسداران مریم بودند بآسمان سوم همانجا که عیسی همدم فرشتگان بود رفتند و همه چیزرا باو بازگفتند .

۶ـ از اینرو به پیشگاه خدا زاری و درخواست کرد که اجازه اش دهد مادر وشاگردانش را ببیند ـ۷ـ دراینهنگام خدای مهربان بچهار فرشتهٔ مقرب: جبرئیل ومیکائیل و رافائیل و اوریل دستورداد که عیسی را باخودشان برداشته و بخانهٔ مادرش ببرند ـ۸ـ و سه روز پی در پی در آنجا اورا پاسداری کنند و جز کسانیکه بتعلیمات او گرویده اند نگذارند کسی او را ببیند .

۱۰ـ پس عیسی بافروغی که اورا فراگرفته بود باطاقی که مریم عذراء و دوخواهرش ومرتا و مریم مجدلیه و العازار و نویسنده و یوحنا و یعقوب و پطرس جایگزیده بودند درآمد ـ۱۱ـ پس چنان از حیرت و خود باختگی ، برو افتادند که گویا مرد گانند ـ۱۲ـ عیسی مادر خود ودیگران را از زمین بلند میکرد و میگفت : « نترسید چه ، من خودم عیسی هستم ـ ۱۳ـ و گریه نکنید زیرا من زنده ام نه مرده ـ۱٤ـ هریك از آنان مدت درازی آشفته خاطر درحضور عیسی درنگ کردند ـ۱۵ـ برای اینکه اینان اعتقاد کامل پیدا کرده بودند که عیسی مرده است ـ۱۶ ـ دراینهنگام مریم عذراء گریه کنان گفت : « فرزندم بمن بگو چگونه خداوند مرگ تورا روا داشت ؟ درحالیکه بنزدیکان و دوستان ، وبه تعلیمات تو ننگ واردساخت و حال آنکه خداوند نیروی برزنده کردن مردگان را بتو داده بود ـ۱۷ـ زیرا هر کس که تو را دوست میدارد چون مرده ای شده است ».

فصل دویست و بیستم

۱ ـ عیسی درحالیکه مادرش را درآغوش گرفته بود پاسخ‌داد : «مادر جان، مراتصدیق کن! چه راستی بتومیگویم که : من هرگز نمرده‌ام ـ۲ـ زیرا خداوند تا نزدیکی پایان جهان مرا نگهداشته ـ۳ـ چون این‌را گفت ، روی بآن‌چهار فرشته کرد تا آشکار شده و از چگونگی کار گواهی‌دهند .

٤ ـ از این‌رو فرشتگان مانند چهار خورشید درخشان آشکار شدند ، بدانسان که‌هریك از مادوباره جنان از آشفتگی بروافتادند که گویامرده‌اند.

٥ـ پس‌عیسی چهار روپوش کتانی بفرشتگان داد تاخودشان‌را با آنها بپوشند، تا مادرش و همراهیان او بتوانند آنهارا ببینند و بسخنانشان گوش دهند.

٦ـ و پس ازآنکه عیسی همهٔ آنهارا بلندکرد آنهارا تسلی داد و میگفت : « اینها همان سفرای خدامیباشند : ـ۷ـ جبرئیل کسی است که رازهای خدارا آشکار میکند ـ۸ـ میکائیل کسی‌است که با دشمنان خدا میجنگد ـ۹ـ رافائیل کسی‌است که جان‌مردگان‌را میگیرد ـ۱۰ـ و اوریل کسی است که‌درروز بازپسین برای کیفرداد خدابانگ میزند ».

۱۱ـ سپس آن‌چهارفرشته بر مریم‌عذراء باز گوکردند که خداوندچگونه بسوی عیسی فرستادوروی یهودارا دگرگون‌کرد تارنج شنکجه‌ایکه دیگری را برای آن فروخته بود بچشد .

۱۲ـ در اینهنگام نویسنده گفت : « استادا ! آیا برای‌من جایز است اکنون‌از توبپرسم بدانسان که با ما بودی جایز بود؟».

۱۳ ـ عیسی پاسخ داد : « ای‌برنابا ! هر چه میخواهی بپرس پاسخت میدهم » .

۱۴ - آنگاه نویسنده گفت : « استادا ! هر گاه خداوند مهربان است پس چرا باین اندازه مارا شکنجه‌داد بدانسان که مامعتقدشدیم که تومرده‌بودی ۱۵- مادرت تا آنجا گریه کرد که نزدیك بمرگ شد -۱۶- و چگونه خداوند این ننگ کشتن را بالای کوه جمجمه درمیان دزدان پسندید با اینکه‌توقدوس خدائی» .

۱۷- عیسی پاسخ داد : « ای‌برنابا ! مرا تصدیق کن که خداوند همهٔ گناهان‌را، هرچه کوچك‌وناچیزهم باشند عقوبت بزرگی خواهد کرد زیرا خداوند از گناه خشمگین میشود - ۱۸- از این رو چون مادر و شاگردان درستکارم که با من بودند مرا از نوع دوستی دنیائی اندکی دوست میداشتند خدای‌نیکوکار خواست آنهارا با این‌اندوه کنونی‌عقاب کند تا با اخگرهای دوزخی‌آنها را کیفر نهد-۱۹- و چون مردم دراینجهان‌مرا خدا و پسرخدا میخواندند با اینکه‌من از این‌نسبت بیزاربودم ، خداوند خواست مردم‌بوسیلهٔ مرگ یهودا مرا دراین‌جهان باعتقاد اینکه من‌همان‌کسی هستم که بالای دار مرده‌ام ریشخند کنند تا اینکه شیطانها روز کیفر داد خدا ، ریشخندم نکنند ۲۰- این اعتقادتا آنگاه‌که محمد پیمبرخدا بیاید خواهد ماند ، آنگاه که محمد بیاید این نیرنگ را برای کسانیکه بآئین خدا گرویده‌اند آشکار میکند .

۲۱- پس از آنکه عیسی این‌را بیان‌کرد ، گفت : « پروردگارا ! خداوندا ! راستی‌که تو دادگری ، چه تنها کرامت و بزرگواری بی پایان تورامیسزد» .

فصل دویست و بیست و یکم

۱- عیسی روی بنویسنده کرد و فرمود «ای برنابا ! باید حتماً انجیل من و آنچه‌راکه درباره‌ٔمن مدتی که در اینجهان بودم پیش آمده بنویسی -۲- و آنچه را که بسر یهودا آمدنیز بنویس تا فریفتگی مؤمنان از میان برود و همه حق‌را باور کنند».

۳ - در اینهنگام نویسنده پاسخ داد : « استادا ! من البته اگر خدا بخواهد اینکار را خواهم کرد -٤- ولی من نمیدانم چه بسر یهودا آمد ؟ ! برای اینکه من‌همه چیز را ندیدم » .

۵- عیسی پاسخ‌داد : «یوحنا وپطرس که همه‌چیزرا بچشم دیده‌اندراینجا هستند ، پس همهٔ داستان‌را بتو گزاره میکنند ».

۶- سپس‌عیسی بما سفارش کرد شاگردان با اخلاص‌را بخوانیم تااورا ببینند : آنگاه یعقوب و یوحنا هفت تن شاگرد را بانیقودیموس و یوسف‌و بسیاری دیگر از هفتادودو نفر راگردآوردند و باعیسی غذا خوردند .

۸- و در روز سوم‌عیسی فرمود : « بـا مـادر من بکوه زیتون بروید ۹- زیرا من نیز ازهمانجا بآسمان میروم -۱۰- و خواهید دید چه کسی‌مرا برمیگیرد ».

۱۱- بجز بیست‌وپنج تن از هفتاد ودو نفر شاگردانیکه از ترس بدمشق گریخته بودند بآنجا رفتند-۱۲- همانگاه که همگان برای‌نماز ایستاده‌بودند عیسی در نیمه‌روز باگروه‌بسیاری از فرشتگان‌که درحال تسبیح خدا بودند روی آورد -۱۳- ازدهشت فروغ روی او هوشها از سرپرید ، پس همه بروی خود بزمین افتادند - ۱٤- ولی‌عیسی آنهارا بلندکرد ، و تسلیشان میداد و

میگفت : «نترسید من استادشما هستم» .

۱۵ -- عیسی بسیاری ازکسانی راکه معتقد بودند او مرده و بپاخاسته نکوهش کردومیگفت : «آیامن و خدا را دروغگومیدانید ؟ -۱۶- زیراچنانکه بشما گفته‌ام خداوند این‌موهبت راکه تا پیش از پایان جهان زندگی خواهم کرد بمن‌داده - ۱۷- راستی بشما میگویم : « من‌نمرده‌ام بلکه‌یهودای‌خائن مرد -۱۸- بپرهیزید ، چه‌شیطان نهایت‌کوشش خودرا بکارمیبردکه شما را بفریبد -۱۹- ولی‌درهمه‌سرزمین‌اسرائیل‌ودرسراسر جهان‌برای‌همه‌چیزهائی که دیده و شنیده‌اید گواهان من‌باشید ».

۲۰ -- پس از آنکه این را فرمود برای رهائی مؤمنان و باز گشت لغزشکاران در پیشگاه خدانماز گزارد -۲۱- چون نمازبپایان رسیدبامادرش معانقه‌کرد و میگفت : « مادرم ! درود برتو -۲۲- تنها برخدائیکه تو و مرا آفریده است توکل کن» -۲۳- و پس از آنکه این‌را فرمود رو بشاگردانش کرد و میگفت : «نعمت و رحمت خدا با شما باد ».

فصل دویست و بیست و دوم

۱ - پس از آنکه روانه شد، شاگردان در اطراف مختلف سرزمین اسرائیل وجهان پراکنده شدند - ۲ - اما حقی که ناپسند شیطان است مورد فشار باطل قرار میگیرد ، چنانکه اکنون پیوسته این‌چنین است - ۳- زیرا گروهی از اشرار که خودرا از شاگردان میخواندند ، بشارت دادند به‌اینکه عیسی‌مرد و پیانخاست ، دیگران بشارت دادند : « واقعاً مرد سپس بپاخاست و دیگران بشارت دادند و پیوسته بشارت میدهند که عیسی همان پسر خدا است و درشمار آنها پولس‌هم فریب خورد -٤- اما ، ما تنها آنچه راکه نوشته‌ام برای کسانی بشارت میدهم که از خدا بترسند ، تا در روز بازپسین از کیفرداد خدا برهند . آمین .

(انجیل پایان یافت)

قدفرغت عن تسویده یوم الاثنین ساعة عشرة و خمس و ثلاثون دقائق بعدالظهر فی سجن القصر و عن تبییضه یوم الجمعة ساعة عشرة و ثلاثین دقائق بعدالظهر فیه سنة خمس و اربعین بعد ثلاثمأة و الف بعدالهجرة النبویة علی هاجرها صلوات الله . قد طابق (١١ر٤ر١٣٤٥)

قد تمت علی یدمترجمها مرتضی فهیم کرمانی

آنچه در این کتاب میخوانید :

۱ـ مقدمهٔ آقای سیدمحمود طالقانی که تحقیقات بسیار جالب وارزنده‌ای در بارهٔ «برنابا» وانجیل برنابا وسایر اناجیل و تاریخ تدوین آنها نموده‌اند .

۲ـ سرآغاز مقدمه‌ایست بقلم مترجم شامل بخشهای :

۱ـ گوشه‌ای از سرگذشت حضرت عیسی ۱
۲ـ انجیل چیست ؟ ۳
۳ـ چند انجیل داریم ؟ ۴
۴ـ متی کیست ؟ ۵
۵ـ تاریخ انجیل متی. ۵
۶ـ لوقا کیست ؟ ۵
۷ـ تاریخ تدوین انجیل لوقا چیست ۶
۸ـ مرقس کیست ؟ ۷
۹ـ مرقس درچه تاریخی انجیل خودرا نوشت ؟ ۷
۱۰ـ یوحنا وتاریخ انجیلش کدام‌است ؟ ۷
۱۱ـ تاریخ انجیل یوحنا ۸
۱۲ـ ازچه روزگاری انجیل‌نویسی شروع‌شد ؟ ۸
۱۳ـ آیا اناجیل فعلی دست نخورده وتحریف نشده‌است ۱۰
۱۴ـ سبب انحصار اناجیل اربعه چیست ؟ ۱۱
۱۵ـ آیا انجیل دیگری‌هم داریم؟ ۱۵
۱۶ـ برنابا کیست ؟ ۱۵
۱۷ـ چرا این انجیل‌را بفارسی برگرداندم؟ ۲۱
۳ـ مقدمهٔ تحقیقی دکتر خلیل سعادت . ۲۳
۴ـ مقدمهٔ محمدرشیدرضا منشی المنار (ناشر ترجمهٔ عربی برنابا). ۴۱
۵ـ مقدمهٔ اصل انجیل. ۴۹

صفحه

فصل اول بشارت‌دادن مریم‌را بولادت‌مسیح . ۵۱

فصل دوم خبردادن جبرئیل بیوسف که‌مریم‌عذرا آبستن‌است‌وپسری خواهدآورد که‌از جانب خدا بقبیلهٔ بنی‌اسرائیل فرستاده خواهدشد . ۵۴

فصل سوم تولد شگفت‌انگیز حضرت مسیح‌وپدیدآمدن‌فرشتگان‌وثبت نام کردن مردم‌بدستور پادشاه روم. ۵۶

فصل چهارم مژده دادن فرشتگان ، شبانانرا بولادت حضرت مسیح و مژده‌دادن آنان دیگران راپس‌ازدیدن او. ۵۸

فصل پنجم عیسی‌را روز هشتم بهیکل برده وختنه‌کردند.

فصل ششم هدایت شدن مجوسیان بوسیلهٔ ستاره ، ودیدن عیسی ، و بوحشت‌افتادن«هیرودیس» وپیشکش‌کردن هدیه‌ها به‌عیسی ۶۱

فصل هفتم زیارت‌کردن مجوسیان‌عیسی‌را ، وبحسب‌پیمیکه‌عیسی‌بآنها داده بود از راه دیگری‌بشهر خویش برگشتند .

فصل هشتم گریزاندن یوسف ،وعیسی‌را بمصر ، و قتل عام کردن هیرودیس‌نوزادان‌را . ۶۴

فصل نهم عیسی پس‌ازآنکه از مصر بسرزمین یهود برگشت‌هفت ساله بود، در دوازده‌سالگی‌باعلماء و دانشمندان محاجه میکرد . ۶۵

فصل دهم عیسی در سن سی سالگی برسالت میرسد واز جبرئیل بدریافت وحی‌وکتاب نائل میآید . ۶۸

فصل یازدهم عیسی‌پس‌ازنکوهش‌کردن‌پیس اوراشفا میدهد وباورشلیم میرود ۶۹

فصل دوازدهم عیسی بخواهش کاهنان سخنرانی کرد و در ضمن نکوهششان،خدارا بآنها معرفی‌کرد . ۶۹

فصل سیزدهم هراس عیسی و نمازش ،**تسلیت‌عجیبی** که‌جبرئیل باوداد . ۷۱

فصل چهاردهم عیسی پس ازچهل شبانه روزچیز نخوردن و عبادت کردن دوازده نفر ازشاگردان را انتخاب‌کرد . ۷۲

فصل پانزدهم میگویند عیسی در عروسی آب را شراب‌کرد !! ۷۳

صفحه

فصل شانزدهم تعلیمات شگفتی که بشاگردانش داد ، تاا زندگی سراسر شریکه دارند بر هندوفرمود که بایدمردان نوتازه‌ای باشند. ۷۶

فصل هفدهم بی‌ایمانی شاگردان، وتوضیحی از دین صحیح ، و شناساندن خدا ، وخبر از آمدن **پیغمبر اسلام** . ۷۸

فصل هیجدهم دراین فصل ستمیکه دنیا بخدمتکاران خدا میکندو حمایت وپشتیبانی خداوند از آنان توضیح داده میشود . ۸۰

فصل نوزدهم عیسی پس‌ازعبادت ازکوه فرود آمد وپس‌از اخبار از گرفتاری خود بدست دشمن ده نفر پیس‌راشفاداد .

فصل بیستم معجزهٔ عیسی دردریاکه‌جوش وخروش آنرا فرونشاند و خبرداد که پیغمبران در وطن خودشان‌پذیرفته‌نمیشوند. ۸۵

فصل بیست و یکم عیسی در کفر ناحوم دیوزده‌ای‌راشفا میدهدو پس‌از آنکه شیطانها در دیوها درآمدند آنهارا بدریا افکند ودختر کنعانیه‌را شفا داد . ۸۷

فصل بیست و دوم دراین‌فصل تیره‌بختی خفته‌نشدگان و اینکه آنان از سگ بدترند بیان‌میشود . ۸۹

فصل بیست و سوم اصل ختنه و علت سنت‌شدنش وپیمان خدا با ابراهیم و لعنت برختنه نشدگان . ۹۱

فصل بیست و چهارم داستان بانوی ثروتمند و « ایلعازر » بینوای مستمند و نتیجهٔ اینکه انسان‌چگونه‌باید از خوشگذرانی و جلسات سور بپرهیزد . ۹۳

فصل بیست و پنجم بدنرا مانند اسب غذابا ندازه و کیل بده و کاربی نهایت ، تاازایشراه آنراپست‌شمرده‌درجهان‌زیست‌کند. ۹۵

فصل بیست و ششم راه‌دوستی کردن با خدا ، وجوب اطاعت‌پدرومادر، محاجهٔ شورانگیزابراهیم با پدر . ۹۷

فصل بیست و هفتم روانبودن‌خنده‌بدیگران، وتیزهوشی‌ابراهیم. ۱۰۱

فصل بیست و هشتم پنهان شدن ابراهیم در هیکل و شکستن بتها و سوزاندن‌ابراهیم. ۱۰۳

فصل بیست و نهم چگونه‌ابراهیم‌بمعرفت‌خدامیرسد ، غسل کردن‌ابراهیم و مأمور شدن برسالت . ۱۰۵

صفحه

✓ فصل سی‌ام — چگونه حیات جاویدان بدست میآید؟ ودوست نزدیکتر با نسان کیست ؟ ۱۰۷

فصل سی و یکم — کاهنان میخواستند عیسی‌را محکوم کنند، و شفادادن دخترسرگرد . ۱۰۹

فصل سی و دوم — مباحثهٔ ملایان یهودی با عیسی ، ونشستن دست برای غذا سر چشمهٔ بت‌پرستی ، **بتهای گوشتی فراوانند نه بتهای چوبی .** ۱۱۱

فصل سی و سوم — اوخدایش است .بزرگترین خطاها چیست؟ هیچ چیزرا جزخدا نپرستید . ۱۱۴

فصل سی و چهارم — دست خشک شده‌را شفا میدهد ، هر که خودرا بلندسازد پست میشود و بعکس ، کینه‌توزی کاهنان نسبت بعیسی ۱۱۶

فصل سی و پنجم — سبب سقوط شیطان ، تحریک شیطان فرشتگان‌را علیه آدم ، شیطان را بخدائی میخوانند ! و توبهٔ شیطانها ازسجدهٔ خدا ! ۱۱۸

فصل سی و ششم — هر که بجوید میابد و ... در عبادت لب جنبانیدن زیاد لازم نیست بلکه قلب با اخلاص لازم است. ۱۲۰

فصل سی و هفتم — چگونه نماز بخوانیم؟ ۱۲۲

فصل سی و هشتم — عیسی نگهدارندهٔ توراة است ، تمام انقلابات بوسیلهٔ نمازشده ومیشود. ۱۲۳

فصل سی و نهم — آفریدن موجودات ، لگد کوب کردن اسبان گل آدم را ، لوحیکه آدم در فضا دید نوشته است **لااله الاالله ، محمد رسول‌الله** و بشارت بآمدن پیغمبر اسلام . ۱۲۵

فصل چهلم — اجازه خواستن شیطان از مار ، و فریفتن آدم وحوا را در بهشت با مغالطهٔ شگفت‌انگیز خود . ۱۲۷

فصل چهل و یکم — آدم وهمسرش به برگ انجیر پناهنده میشوند ، بازجوئی کردن خدا از آدم وحوا وشیطان، **و خبر از آمدن پیغمبر اسلام (ص).** ۱۳۰

صفحه

فصل چهل و دوم جاسوسی علیه‌عیسی . و اقرار عیسی که :من «مسیا» یعنی محمد(ص) نیستم و خودرااز او برتر نمیدانم، او پس از من خواهد آمد و سخن حق را خواهد آورد . ۱۳۱

فصل چهل و سوم بحث مفصلتری در بارهٔ پیغمبر اسلام . ۱۳۳

فصل چهل و چهارم پیمان‌خدابا اسحق بوده یااسماعیل؟ رسول‌الله(ص) فروغیست برای همه ، و آرزوی‌خدمتگذاری پیمبر اسلام !! ۱۳۶

فصل چهل و پنجم بهانه‌جوئی کاهنان علیه عیسی، ونکوهش فراوان ازریاکاران . ۱۳۷

فصل چهل و ششم غلامان صاحب تاکرا شکم دریدند ،عیسی‌احترام‌شنبه رانگه‌نمیدارد !!! . ۱۳۹

فصل چهل و هفتم... نزدیك است‌مرا خدایخوانند ! فرزند مرده‌ای را زنده کرد ۱۴۱

فصل چهل و هشتم اختلاف‌ملت دربارهٔ عیسی که آیاخدایا پسر خدا یا پیغمبر است. ۱۴۳

فصل چهل و نهم بداد داوری کنید، بهیچ‌چیز غیرازخدا نظر نداشته باشید! ۱۴۵

فصل پنجاهم آغاز و منشأ همهٔ انسانها از یك‌نوع گل‌است، حکم بباطل پدر همهٔ لغزشها است ، همهٔ کسانیکه حکم بستم کردندخودهلاك شدند ، نه‌محکومین . ۱۴۷

فصل پنجاه و یکم عیسی واسطه میشودکه خدا شیطانرا ببخشد . ۱۵۰

فصل پنجاه و دوم دربارهٔ قیامت، وحشت پیمبران، خداخواندن عیسی وانکار شدید او ، و اخبار بتحریف انجیل . ۱۵۲

فصل پنجاه و سوم علائم قیامت‌و ۱۵ نشانهٔ مهم‌نفرین‌بهرکس‌که بگوید من پسر خدایم. ۱۵۳

فصل پنجاه و چهارم همهٔ موجودات‌میمیرند، درقیامت‌همه‌وهمه‌ازمحمد (ص) چشمداشت‌دارند . ۱۵۵

فصل پنجاه و پنجم روز بازپسین‌خداوندبامحمد(ص)سخن‌میگوید ۱۵۸

فصل پنجاه و ششم شیطان در قیامت. ۱۶۰

صفحه

فصل پنجاه‌وهفتم شکنجه شدن مخلوقات بوسیلهٔ میکائیل و حساب آنها درقیامت. ۱۶۱

فصل پنجاه‌وهشتم چگونه ممکن است در قیامت بر کسی رحم آورده نشود بااینکه خدا و پیغمبر یکپارچه عدلند؟! ۱۶۳

فصل پنجاه‌ونهم شرح عذاب دوزخ ، و نکوهش از بیکاری‌وتنبلی . ۱۶۴

فصل شصتم اوصاف دوزخ و دوزخیان . ۱۶۵

فصل‌شصت‌ویکم آیا کسیکه بداند دشمن یادزددر تعقیبش‌است راحت میخوابد ؟ ۱۶۷

فصل‌شصت‌ودوم کاری‌کنید دربازار دنیا زیان نبرید وبرای عمل یاد بگیرید ! ۱۶۹

فصل شصت وسوم داستان یونس پیغمبر ، کیفر بدی‌را ببدی ندهید. ۱۷۰

فصل‌شصت‌وچهارم آیا دشمن واقعی انسان کیست ؟ و... ۱۷۳

فصل‌شصت‌وپنجم شغادادن جوان زمینگیر ۳۲ ساله‌را . ۱۷۴

فصل‌شصت‌وششم زندگی ومرگ‌هردو زیرقدرت زبانند . ۱۷۶

فصل‌شصت وهفتم مردم‌را ازحکمت‌قربانی بیاگاهانید . ۱۷۸

فصل‌شصت‌وهشتم داستان مردمجروحیکه پادشاه‌هردودخترش‌را باو داد وکیفر خدا بناسپاسگزاران . ۱۷۹

فصل شصت‌ونهم بدانسان توبه‌کنیدکه پدرمان‌آدم توبه‌کرد ، شغادادن مردکروکور وگنگ‌را . ۱۸۱

فصل هفتادم کوشش‌عیسی‌برای‌باطل‌کردن‌عقیدهٔ **پسر بودن خدا** ونکوهش قائلین آن . ۱۸۳

فصل هفتاد ویکم گناه‌رافقط خدا میآمرزدنه کس دیگر آنطور که‌مسیحیان‌معتقدند. ۱۸۵

فصل هفتاد ودوم سخنان شبانهٔ عیسی‌با شاگردان، **و بشارت بآمدن‌پیغمبر اسلام** . ۱۸۷

فصل هفتاد وسوم دراین‌فصل راههای فریب شیطان توضیح داده میشود . ۱۸۹

فصل‌هفتادوچهارم دشمن خدارا درخانهٔ دلراه‌ندهید . ۱۹۱

صفحه

فصل هفتادوپنجم درراه حق‌دوچیز میباید : تمرین ، کم گفتن . ومرد بدسابقه. ۱۹۳

فصل هفتاد وششم داستان خداوند رز,وسه باغبان که درراه نیل بهدف کارلازم‌است نه‌حرف . ۱۹۵

فصل هفتاد وهفتم ترك خوبیها کردن و بدیهارا انجام دادن دیوانگی است . ۱۹۷

فصل هفتاد وهشتم آنطورکه دانش بحیات جاودان فایده دارد نان بزندگی دنیا ندارد ۱۹۹

فصل هفتاد ونهم پیغمبران با اینکه مرده‌اند چگونه مردم‌را رهنمون میشوند ؟ وتکلیف آنانکه پیغمبررا نمی‌شناسند چیست؟ و... ۲۰۱

فصل‌هشتادم عقیدهٔ‌شخصی را کنار بگذار ، وبا تمام جد خوشنودی خدا را بدست آور . ۲۰۳

فصل هشتاد ویکم عیسی کنارچاهی‌نشست وبازنی‌سخنانی‌ردوبدل کردند . ۲۰۵

فصل هشتاد ودوم درمکالمهٔ‌با آن‌زن‌خبراز آمدن‌پیغمبر اسلام میدهد . ۲۰۷

فصل هشتاد وسوم غذای حقیقی‌کاراراده‌وخواست خدا است، و پرسشهای‌عیسی‌ازشاگردان. ۲۰۹

فصل‌هشتادوچهارم خدمت‌خدارا بخدمت دنیا مخلوط میکنند!! ودر نمازدل بخدانمیدهند . ۲۱۱

فصل هشتاد و پنجم مقصودازدوست‌چیست ؟ وراه دوست‌یابی‌کدام است ؟ ۲۱۳

فصل هشتادوششم راه اصلاح‌دوست، وتاکجا باید دوستی ادامه داشته باشد ؟ ۲۱۵

فصل هشتادوهفتم هرچه تورا ازخدا بازمیدارد ازخوددورکن گرچه چشمت باشد. ۲۱۷

فصل هشتادوهشتم تنها انسان با مهربانی اصلاح میشود ، سران وسردمداران بزودی‌بدوزخ روانه‌خواهندشد. ۲۱۹

فصل هشتادونهم بسیاری‌ازنمازگزاران وروزه‌گیران نفرین‌شدگانند . ۲۲۱

صفحه

فصل نودم شیطان نمیخواهد نماز یاروزه‌را باطل کند بلکه اومیخواهد ایمان‌را بگیرد . ۲۲۳

فصل نودویکم اختلاف شدیدیکه دربارهٔ عیسی پدید آمدکه آیا **خداست ویا پسرخدا ؟** ۲۲۵

فصل نودودوم کسانیکه عیسی‌را خدا میدانستند ، آنهارا دیوانه خواند . ۲۲۷

فصل نود وسوم والی وهیرودیس وسرکاهنان‌میخواهندفتنه‌را خاموش کنند. ۲۲۹

فصل نودوچهارم بیزاری‌جستن عیسی از اینکه میگویند **اوخدا است .** ۲۳۱

فصل نودوپنجم صفات‌سلبیهٔ ربوبی‌واقرارعیسی ببندگی خود . ۲۳۳

فصل نودوششم اقرارعیسی **باینکه اوپیغمبرخدانیست ،** بلکه او بعدازمن‌خواهد آمد . ۲۳۵

فصل نودوهفتم تصریح عیسی **بآمدن پیغمبر اسلام و نشانه‌های او.** ۲۳۷

فصل نودوهشتم بفرمان مجلس شیوخ هیچکس نباید عیسی‌را خدا ویا پسرخدا بخواند . ۲۳۹

فصل نودو نهم دوستی زیاده ازحد گرفتاری میآورد . ۲۴۱

فصل صدم دستور بشارت،وتوبه . ۲۴۳

فصل صدویکم دربارهٔ توبه بحث میکند . ۲۴۴

فصل صدودوم این جهان وادی اشکها است . ۲۴۶

فصل صدوسوم گریه‌کردن به‌اشك‌ریختن نیست. ۲۴۸

فصل صدوچهارم خداوندمانندی نداردوتوجیه بعضی‌کلمات. ۲۵۰

فصل صدوپنجم یك‌مثال برای نمود عظمت خدا ، گریه برای‌گناه بایدکرد . ۲۵۲

فصل صدوششم فرق بین‌حس و روان . ۲۵۴

فصل صدوهفتم مطالبی دربارهٔ‌روزه . ۲۵۶

فصل صدوهشتم خواب بردوقسم است : خواب بدن ، خواب روان . ۲۵۸

فصل صدونهم پاسخ چگونه‌میتوانیم‌بپوسته خدارا بیادآریم؟ ۲۶۰

فصل صددهم هرکس باندازهٔ خودباید بیادخدا باشد . ۲۶۲

		صفحه
فصل صد و یازدهم	انسان باید در این زمین پیوسته بگرید.	۲۶۴
فصل صد و دوازدهم	رازهای عیسی به «برنابا» و بشارت بآمدن محمد (ص) پیغمبر اسلام	۲۶۶
فصل صد و سیزدهم	سئوال جالبی که عیسی از شاگردان کرد .	۲۶۷
فصل صد و چهاردهم	تو انسان ! باید با عرق پیشانیت نان بخوری	۲۶۹
فصل صد و پانزدهم	انسان با چه وضعی باین جهان آمده ؟	۲۷۱
فصل صد و شانزدهم	داستان مرد نابینا و ایلیای پیغمبر .	۲۷۳
فصل صد و هفدهم	هر کس چیز یرا دوست بدارد و از آن در راه خدا بهره گیری ننماید چنین کسی در دل خود بتی ساخته است .	۲۷۵
فصل صد و هیجدهم	از عیسی درخواست میکنند که	۲۷۶
فصل صد و نوزدهم	مطالبی در بارهٔ نماز و خویشتن داری .	۲۷۷
فصل صد و بیستم	ای دنیای آلوده ! مطالبی در بارهٔ سخن گفتن	۲۷۹
فصل صد و بیست و یکم	سنجش سخن .	۲۸۱
فصل صد و بیست و دوم	در بارهٔ بخل .	۲۸۲
فصل صد و بیست و سوم	انسان چیست ؟	۲۸۴
فصل صد و بیست و چهارم	حق چگونه شناخته میشود ؟ و پیغمبر اسلام خواهد آمد .	۲۸۶
فصل صد و بیست و پنجم	در بارهٔ صفت بخل و جهاد با نفس .	۲۸۸
فصل صد و بیست و ششم	عیسی در برگشت شاگردان از آنها استقبال میکند .	۲۹۰
فصل صد و بیست و هفتم	عیسی بر فراز منبر میرود و سخنرانی میکند .	۲۹۲
فصل صد و بیست و هشتم	انکار شدید عیسی از اینکه او را خدا میخوانند .	۲۹۴
فصل صد و بیست و نهم	داستان مریم مجدلیه و پایان منبر عیسی .	۲۹۶
فصل صد و سی ام	پاسخ «سمعان» پیس .	۲۹۸
فصل صد و سی و یکم	بر سر سفرهٔ نعمت خدا ، یوحنا در خانهٔ هیرودیس .	۲۹۹
فصل صد و سی و دوم	مثالهای بسیار ارزنده ایکه عیسی برای مردم بیان کرد .	۳۰۱

صفحه

فصل صدوسی وسوم شرح دوتا ازمثالهای فوق . ۳۰۳
فصل صدوسی وچهارم شرح چندمثال و راه شناختن مبلّغ واقعی . ۳۰۵
فصل صدوسی وپنجم شرح هفت طبقهٔ دوزخ ومعذبین در آنها . ۳۰۷
فصل صدوسی وششم همه بدوزخ میروند حتی پیغمبر اسلام محمد(ص)! ۳۱۰
فصل صدوسی وهفتم آزادی امتان محمد(ص) ازدوزخ. ۳۱۲
فصل صدوسی وهشتم قحطی ایکه برمردم پیش آمد عیسی آنرا نتیجهٔ آن میدانست که اسرائیل اورا خدا میخواند . ۳۱۳
فصل صدوسی ونهم فرار عیسی ازپادشاهی وحکومت . ۳۱۵
فصل صدوچهلم عیسی میگوید : من تا پایان جهان زنده خواهم ماند . ۳۱۷
فصل صدوچهل ویکم چه ابله ودیوانه اند . ۳۱۹
فصل صدوچهل ودوم همه از قدرت آیندهٔ عیسی میترسند لذا علیه او توطئه میچینند . ۳۲۱
فصل صدوچهل وسوم پزشك چرا بخانهٔ بیمار میرود ؟! ۳۲۳
فصل صدوچهل وچهارم انگیزهٔ بعثت انبیاء . ۳۲۵
فصل صدوچهل وپنجم معرفی کسردن فریسیان و مواعظی سودمند . ۳۲۷
فصل صدوچهل وششم توبهٔ واقعی وداستان پدری که دوفرزند داشت . ۳۳۰
فصل صد و چهل وهفتم ازتوبهٔ فرزند آدم غریوشادی درفرشتگان بلند میشود . ۳۳۲
فصل صدوچهل وهشتم فریسیان حقیقی بکوهها پناهنده شدند. ۳۳٤
فصل صدوچهل ونهم دوفریسی پس ازسالهای متمادی بیکدیگر رسیدند . ۳۳۶
فصل صدوپنجاهم گفتگوی دونفر فریسی ، واینکه انسان هرچه میآموزد باید برای عمل باشد . ۳۳۸
فصل صدوپنجاه ویکم معرفی فریسیان واقعی . ۳۴۰

صفحه

فصل صدو پنجاه و دوم مأموران ارتشی عیسی را محاصره کرده و بازجوئی میکنند ! ۳۴۲

فصل صدو پنجاه و سوم مباحثهٔ ملایان یهود با عیسی و بیان دزدیها. ۳۴۴

فصل صدو پنجاه و چهارم دزدی شرافت بدتر است . مباحثهٔ کاهن و عیسی . ۳۴۶

فصل صدو پنجاه و پنجم سؤال مشکلیکه کاهنان دربارهٔ آدم از عیسی کردند . ۳۴۸

فصل صدو پنجاه و ششم شفای کور مادرزاد و بغض سرکاهنان ازاینکار . ۳۵۰

فصل صدو پنجاه و هفتم بازجوئی از کور مادرزاد ، و پدر و مادرش . ۳۵۲

فصل صدو پنجاه و هشتم رفتن کور نزد عیسی ، و بیان سه نوع عالم واسمی از **پیغمبر اسلام** . ۳۵۴

فصل صدو پنجاه و نهم گناه جز از راه ضدیت با خدا چیزی نیست . ۳۵۶

فصل صدو شصتم سرکشی از پادشاهان و سرکشان اسرائیل . ۳۵۸

فصل صدو شصت و یکم فرق میان حق و باطل ، توجه بواقع نمودن. ۳۶۱

فصل صدو شصت و دوم شر چیست ؟ . ۳۶۳

فصل صدو شصت و سوم پیش گزینی و ... براستی او **محمد (ص) پیغمبر خدا است** . ۳۶۴

فصل صدو شصت و چهارم پیش گزینی **یا جبر و اختیار** . ۳۶۵

فصل صدو شصت و پنجم انسان برای بدست آوردن سعادت و شقاوت خود مختار است . ۳۶۷

فصل صدو شصت و ششم بنیاد ، تقدیر آئین خدا و آزادی ارادهٔ بشر است . ۳۶۸

فصل صدو شصت و هفتم **چگونگی تقدیر برای انسان روشن نیست.** ۳۶۹

فصل صدو شصت و هشتم انجیل برقلب من فرود آمد و... ۳۷۱

فصل صدو شصت و نهم اوصاف بهشت و نعمتهایش . ۳۷۲

صفحه

فصل صدوهفتادم — خداوند میگوید: بنده‌ایکه‌مرا با اخلاص بندگی کند خودرا باومی‌بخشم . ۳۷۴
فصل صدوهفتادویکم — گمان شما دربارهٔ بهشت‌چیست ؟ ۳۷۵
فصل صدوهفتادودوم — بی‌نهایت اندك‌است . ۳۷۶
فصل صدوهفتادوسوم — معاد جسمانی . ۳۷۷
فصل صدوهفتادوچهارم — دربهشت تباهی وجودندارد . ۳۷۹
فصل صدوهفتادوپنجم — دوستان برسر سفرهٔ نعمت . ۳۸۰
فصل صدوهفتادوششم — مجد و شکوه همه‌چیزرا **پیغمبر خدا** خواهد گفت. ۳۸۱
فصل صدوهفتادوهفتم — **پیغمبرماه** بهشت خواهدبود . ۳۸۲
فصل صدوهفتاد وهشتم — گفتگوی برتولوماوس وعیسی دربارهٔ بهشت . ۳۸۳
فصل صدوهفتاد ونهم — مثالی برای بزرگی وعظمت خدا . ۳۸۴
فصل صدو هشتادم — توضیح سخن‌خدا : «من‌باداش‌بزرگ‌تو هستم» . ۳۸۵
فصل صدوهشتادویکم — من‌سزاوارم ، دنبالهٔ فصل پیش . ۳۸۶
فصل‌صدوهشتادودوم — دنبالهٔ دوفصل پیش . ۳۸۷
فصل صدوهشتادوسوم — فروتنی واقعی ودروغی . ۳۸۹
فصل‌صدوهشتادوچهارم — فرق میان فروتنی واقعی ودروغی . ۳۹۰
فصل‌صدوهشتادوپنجم — داستان «حجی» وهوشع . ۳۹۱
فصل صد وهشتاد وششم — نمازخواندن«حجی» . ۳۹۳
فصل‌صدوهشتادوهفتم — صفت بخشندگی‌ایکه هوشع داشت . ۳۹۴
فصل‌صدوهشتادوهشتم — داستان هوشع وبندگیش بواسطهٔ کتاب موسی . ۳۹۶
فصل‌صدوهشتادونهم — خداوند آنچه لازمهٔ هدایت بشر بوده فرستاده‌است . ۳۹۹
فصل نودم — سئوال عیسی ازیك‌فقیه . ۴۰۱
فصل‌صدونودویکم — جواب‌آن‌فقیه بعیسی (ع). ۴۰۲
فصل‌صدونودودوم — **بشارتی در بارهٔ پیغمبر اسلام** ومریم مجدلیه . ۴۰۳

فصل صد و نود و سوم زنده کردن عیسی «العازار» برادر مریم
مجدلیه را پس از چهار روز . ۴۰۴
فصل صد و نود و چهارم من جز اندکی دیگر در اینجهان نمیمانم. ۴۰۶
فصل صد و نود و پنجم روان ماچون گنجشکی است درقفس. ۴۰۸
فصل صد و نود و ششم ایکاش همهٔ انسانها یکبار میمردند... ۴۰۹
فصل صد و نود و هفتم منظرهٔ دفن میت . ۴۱۱
فصل صد و نود و هشتم چگونه باید خوب زندگی کنید وخوب
بمیرید . ۴۱۲
فصل صد و نود و نهم نگوئید : برای من پاداشی است . ۴۱۴
فصل دویستم : شعارهای بسیار مهیج برای عیسی . ۴۱۶
فصل دویست و یکم سؤال شگفت انگیزیکه ازعیسی کردند. ۴۱۷
فصل دویست و دوم کی پزشك را بیشتر دوست دارد ؟ ۴۱۹
فصل دویست و سوم ای شهر سخت دل ! ۴۲۱
فصل دویست و چهارم بیماران روانی بیش از نا بینا دستانند . ۴۲۲
فصل دویست و پنجم جاسوسی یهودا علیه عیسی . ۴۲۳
فصل دویست و ششم بازجوئی سرکاهنان از عیسی و سؤال
ازمحمد (ص) ۴۲۴
فصل دویست و هفتم شیطان درپشت سر کی است ؟ ۴۲۵
فصل دویست و هشتم سرکاهنان **از پیغمبر اسلام** میپرسد وعیسی را
سنگباران میکنند ! ۴۲۶
فصل دویست و نهم تسلیت جبرئیل بمریم . ۴۲۸
فصل دویست و دهم سخنرانی کاهن علیه عیسی و تشکیل جلسهٔ
بازپرسی ۴۲۹
فصل دویست و یازدهم عیسی درخانهٔ «نیقودیموس» ۴۳۱
فصل دویست و دوازدهم ای پروردگار ... **ودرفرستادن پیمبرت**
شتاب کن ! ۴۳۲
فصل دویست و سیزدهم آن خیانتکار کی خواهد بود؟ ۴۳۴
فصل دویست و چهاردهم یهودا ویك گروهان لشکر . ۴۳۶
فصل دویست و پانزدهم عیسی را بآسمان سوم بردند . ۴۳۷
فصل دویست و شانزدهم یهودا بظاهر عیسی تغییر میکند . ۴۳۸

صفحه

فصل دویست و هفدهم گرفتاری یهود او محاکمهٔ او بوسیلهٔ.... ۴۳۹
وخلاصه بدار آویختنش .
فصل دویست و هیجدهم نام عیسی بردن از طرف سران ممنوع است ۴۴۴
فصل دویست و نوزدهم فرود آمدن عیسی از آسمان . ۴۴۵
فصل دویست و بیستم گواهی فرشتگان براینکه عیسی نمرده است. ۴۴۶
فصل دویست و بیست و یکم عیسی دستور داد : انجیل مرا بنویسید . ۴۴۸
فصل دویست و بیست و دوم اختلاف شاگردان در بارهٔ عیسی . ۴۵۰
فهرست آنچه در این کتاب میخوانید. ۴۵۱

کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد
۱۳۵۹

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

این کتاب در تاریخ ۶ر۷ر۴۶ در دوهزار و پنجاه نسخه درچاپخانه پیک ایران بطبع رسید .

حق چاپ برای مترجم محفوظ است

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

قیمت ۱۵۰ ریال

مرکز پخش : تهران ـ میدان شوش ـ دفتر مکتب تشیع ـ تل